

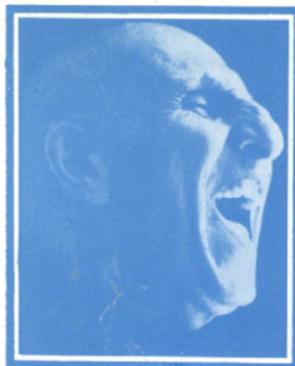
# آینده



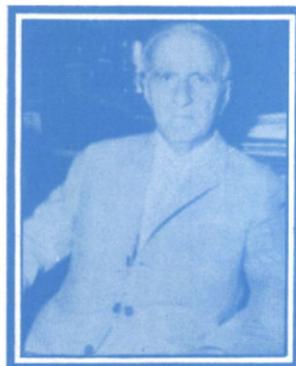
احمد شاه



رستم



دکتر مصدق



پورداود

۱۳۷۲  
تیر - شهریور

سال نوزدهم  
شماره‌های ۶۴

# فهرست مندرجات (شماره‌های ۴-۶، سال نوزدهم- تیر- شهریور ۱۳۷۲)

قلمرو زبان فارسی

۲۹۱- نسخه‌ای کهن از شاهنامه فردوسی

تحقیقات ایرانی

۳۰۳- کتابشناسی تاریخ اداری ایران

۳۱۱- قافیه براساس قاعده مصوت کوتاه

۳۲۰- گیاهان و درختان مقدس در فرهنگ ایرانی

۳۳۰- شاه سلطان حسین صفوی (دیوار شهریاران)

۳۳۴- صرف فعل در دستور زبان فارسی

۳۳۹- نامه‌های جامی

۳۴۸- عبداللطیف عباسی گجراتی (بخش سوم)

شعر

دکتر جلال خالقی مطلق

عباس حاکی

مرتضی فرهادی

محمد نادر نصیری مقدم

دکتر منوچهر ستوده

عصام‌الدین اورونبایف

نذیراحمد- کبیر احمد جائسی

۳۵۶- امید و امید (یدالله بهزاد) - در آستین ارادت (پرویز خائفی) - وجه شاعری (رحمت موسوی گیلانی) - کاخ

امید (عزت‌الله فولادوند) - سراب (مسموم‌مشکین پوش) - هستی‌بخش (جلیل وفاکر مانشاهی) - آبداربخند (عبدالحسین

فرزینی) - مرا خورشید کرد آستن از نور (همایون صنعتی)

عقاید و آراء

۳۶۱- افراسیاب

دیدارها و یادگارها

۳۶۹- نخست‌وزیری سید ضیاء پس از علاء

۳۷۵- سرنوشت خاندان سلطنتی قاجار (نوشته علی قاجار)

۳۸۳- جناب اردکانی از شاگردان حاجی ملاهادی سبزواری

۳۸۵- حاج آقا کو حصفهانی

۳۸۷- نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی

۳۹۳- شعری قدیمی از حبیب یغمائی

۳۹۴- میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی

۳۹۸- سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه بریتانیا (بخش دهم)

گزارش

۴۱۳- گزارش اهداء جوایز موقوفة دکتر محمود افشار - خطابه سیاست دکتر سیدمحمد دبیرسیافی - شعرهای ابراهیم صهبا

۴۲۰- طرح شناخت مآخذ و منابع - کتابشناسی

۴۲۴- طرح پژوهشی در شاهنامه فردوسی

۴۲۶- انجمن ایرانشناسی در سال ۱۳۲۳

باب کتاب

۴۳۲- نقد و بررسی کتابهای: نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین (محمود نیکویه) - مان

امهان یا جمکران (دکتر منوچهر ستوده) - صحافی سال سوم دبیرستان (ایرج افشار) - قوم لر (علی‌داد برزویی) -

روزگاری در شورآباد (مجید مهران) - نیشابور شهر فیروزه (ع. روحبخشان)

اسناد و مدارک

۴۵۲- یادگار حسن از آثار وین (ایرج افشار) - دستورالعمل قراسورانی (قدرت‌الله روشنی) - احکام مربوط به

خاندان سعدلو - حکم شاه طهماسب ثانی - خوانین دالکی (امرالله صولتی دالکی) - عکس تاریخی اتابک و دیگران -

دو عکس از اعضای معارف اصفهان و خوزستان - بایگانی کل کشور و در حاشیه مصادره اموال قوام (ایرج افشار).

یادداشتها، حاشیه، نکته

۴۸۸- مشکلات وضع اصطلاحات علمی و فنی (خسرو فرشیدورد) - دودوزه بازی و نکاتی دیگر (احسان‌الله

هاشمی) - زوانو (فریبرز خواجه برج سفیدی) - جوهرنامه نظامی و مؤلف آن (ایرج افشار) - شعری به گویش شیرازی

(علی اکبرخان محمدی) - ترجمه لاتینی گلستان

طنز و شوخی

۵۰۲- التفصیل (فریدون تولی) - نجیب و نانجیب (خسرو اهان) - آب درمانی (دکتر برهان‌الدین میرمنصوری) -

نفت و گاه (دکتر عبدالحسین جلالیان) - گل آقا و نگاهبانی زبان فارسی

نامه‌ها

۵۰۶- درباره مقاله یوبه (دکتر میراحمد طباطبائی) - روز نهم (تاکه‌شی کاتسوفوجی) - نامه‌ای از کناره دریای نیل

(نصرالله مبشر الطرازی) - درباره دکتر غلامعلی سیار (احمد توکلی) چهار قهوه‌خانه ساری (احمد داداشی) یاد دامن

البرز (حسین رضوی) - درباره آینده، اشعاری از دکتر حسن احمدی گبوی - جلال بقائی نائینی - محمدرضا

جلالی فر- صائم کاشانی - ابراهیم صهبا - دکتر شمس‌الملوک مصاحب - جلیل وفاکر مانشاهی.

یادبودها

۵۱۴- درگذشت دکتر غلامعلی سیار (نوشته دکتر هوشنگ ساعدلو- ایرج افشار- مجید مهران - دکتر ابوالفضل

قاضی) - درگذشت اسدالله شهریاری (نوشته محمدرسول دریاگشت) محمود آقاولی (نوشته عبدالله انوار) -

درگذشت مهجور کرمانشاهی (نوشته یدالله عاطفی) درگذشت قدرت آذری (ایرج افشار) - به یادابوالقاسم حالت

(شعر از دکتر برهان‌الدین میرمنصوری) - درگذشت استادان زبان فارسی در پاکستان (دکتر محمد باقر- خانم زبیده

صدیقی - میرزا مقبول بیگ بدخشانی) با نوشته‌هایی از عارف نوشاهی و محمد سلیم مظهر - و درگذشتگان دیگر.

معرفی کتابهای تازه

۵۳۲- کتابهای ایرانشناسی - کتابهای تازه چاپ در ایران و خارج

# آینده

مجله فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

(سه ماه یکبار)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم - ۱۳۵۸)

ایرج افشار

بنیادگرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار

\*\*\*

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به

هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

۱۳۷۲

تیر - شهریور

سال نوزدهم

شماره تابستان (۶۴)

---

خواهشمندیم به یاد آوری مربوط به  
وجه اشتراک در صفحه بعد توجه فرمائید

---

## یادآوری پرداخت اشتراک

- از مشترکان گرامی که هنوز وجه اشتراک سال ۱۳۷۱ یا ۱۳۷۲ را نپرداخته اند خواهشمندیم پرداخت فرمایند.
- البته وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد. از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر با ارسال وجه ما را یاری دهند.

ایران: ۱۱۰۰۰ ریال - دانشجویان ۸۰۰۰ ریال - مؤسسات ۱۳۰۰۰ ریال

خارجة پنجاه دلار

اگر در ایران پرداخت خواهد شد:

امریکا، استرالیا، ژاپون: ۲۵۰۰۰ ریال (هوایی)

اروپا و آسیا: ۲۰۰۰۰ ریال (هوایی)

خارجة با پست زمینی: ۱۵۰۰۰ ریال

\*\*\*

- تکفروشی مجله در تهران عمده توسط غرفه‌های روزنامه‌فروشی است و منحصرأ به کتابفروشانى داده می‌شود که تقاضای خرید نقدی می‌کنند. شرمندیم که این روش را اتخاذ کرده‌ایم.
- مقاله‌هایی چاپ می‌شود که به صورت ماشین شده فرستاده شود. یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیر شکسته) باشد.
- دفتر مجله در کوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.
- هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.
- نقل مطالب این مجله منحصرأ با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.
- همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.
- معرفی کتاب منوط به دریافت یک نسخه و نقد آن منوط به دریافت دو نسخه از کتاب است.
- چاپ عکس اشخاص در مجله و روی جلد دلالت بر تجلیل آنها ندارد، برای دیدن است. برای تاریخ است.
- خوشنویسی و طراحی: محمد احسانی - روی جلد بهرام افشار

\*\*\*

کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

- واقف متولی، محل دفتر مجله آینده را که رفیقای است از موقوفات دکتر محمود افشار بزدی - از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.
- موقوفات براساس متن و قننامه و بنابر ثبت و عمل واقف هر سال سیصد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشندان و مراکز ایرانشناسی و کتابخانه‌هایی که وسیله ترویج و تسمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

□ حروفچینی: میثاق (اپراتور و صفحه پرداز: رؤیا نظریور)

□ لیتوگرافی: بزرگمهر □ چاپ و صحافی: بهمن

سه هزار و هفتصد نسخه از این دفتر در پایان تابستان ۱۳۷۲ انتشار یافت

\*\*\*

به کسانی که مجله را از دفتر مجله (تجربش) خریداری می‌کنند سی درصد تخفیف داده می‌شود

کتابفروشی تاریخ (به مدیریت بابک المشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم.

تلفن ۶۴۰۶۲۲۶



دکتر فتح‌الله مجتبیائی

## نسخه‌ای کهن از شاهنامه فردوسی متعلق به مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی

چندی پیش باخبر شدیم که نسخه‌ای کهن از شاهنامه فردوسی که از سه چهار قرن پیش در خاندان قدیمی سعدلو یکی از خاندانهای مقیم نخجوان و آذربایجان نگهداری می‌شده، به بعضی از کتابخانه‌های بزرگ تهران عرضه شده است، و مالک آن برای آنکه پس از او این ودیعه خاندانی تباه نشود و یا بدست دلالان اینگونه آثار از کشور بیرون نرود قصد دارد که آنرا در زمان حیات خود در داخل کشور به محل مطمئی سپارد (نگاه کنید به یادداشت آقای ایرج افشار در مجله آینده، مهر-اسفند ۱۳۷۱). سرانجام به راهنمایی آقایان دکتر اصغر مهدوی و محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، و به کوشش آقای عنایت‌الله مجیدی، «مدیر کتابخانه و مرکز اسناد مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی»، این کتاب به مرکز دایرة المعارف آورده شد و پس از بررسی از لحاظ صحت و قدمت، به شماره ۱۱۱۱ در شمار نسخه‌های خطی کتابخانه مرکز قرار گرفت. در جلسه‌ای که برای بررسی و تعیین ارزش این نسخه با حضور آقایان دکتر اصغر مهدوی، دکتر زریاب خوئی، آقای احمد منزوی و نگارنده تشکیل یافت، کلاً تعلق آن به سده هشتم هجری تأیید شد.

این نسخه به قطع رحلی بزرگ (۲۳×۳۳ سانتیمتر) و شامل ۵۳۹ برگ (۱۰۷۵ صفحه) است که شاهنامه فردوسی از آغاز تا پایان در متن و خمسة نظامی بطور چلیا در حواشی صفحات آن، هر دو به یک خط، نوشته شده است. تنها افتادگی این نسخه صفحه آخر آن است که در حدود سی بیت از پایان اقبالنامه نظامی را شامل بوده، و بقینا تاریخ کتابت و احتمالاً نام کتابت و محل استنساخ را نیز دربر داشته است، ولی با توجه به رسم الخط کتاب و برخی خصوصیات املائی و شواهد دیگر شاید بتوان آنرا بازمانده از اواخر سده هفتم یا نیمه اول سده هشتم (که معمولاً در نسخه‌ها اشکال املائی قدیمتر و جدیدتر در کنار هم دیده می‌شود) دانست. بهر تقدیر، این نسخه گرچه کهنترین یا بهترین نسخه شاهنامه نیست، لیکن بی‌شک کهنترین نسخه شناخته شده شاهنامه در ایران، و یکی از کهنترین نسخه‌های این کتاب در جهان است.

تا آنجا که می‌دانیم، از نسخه‌های شناخته شده و تاریخ‌دار شاهنامه دو نسخه فلورانس (مورخ ۱۱۱۴؟) و موزه بریتانیا (مورخ ۱۶۷۵) از سده هفتم، و دو نسخه طویقا پوسرای استانبول (۷۳۱ و

(۷۷۲)، سه نسخه دارالکتاب قاهره (۷۴۱ و ۷۷۲ و ۷۹۶)، نسخه کتابخانه دولتی لنینگراد (۷۳۳)، چستریتی دویلین (۷۴۱) و موزه ملی کراچی (۷۵۲) از سده هشتم برجای مانده‌اند، و از این شمار بعضی ناقص یا ناتمام‌اند و بعضی بیش از نیمی از تمام کتاب را دربردارند. در این نسخه تمامی شاهنامه به خط نسخ خوب و پخته و خوانا و با قلم فولادی بر کاغذ سمرقندی نسبتاً ضخیم نخودی رنگ نوشته شده است. متن صفحات با خطوط طلائی در چهار ستون جدول‌بندی شده، و هر صفحه شامل ۵۰ بیت شاهنامه در متن و ۲۵ بیت حاشیه نظامی در حواشی است (جز در مواردی که عنوانها و سرفصلها جای چند بیت را گرفته است)، و سه لچک گل و بوته ظریف در آغاز و میان و پایان هر حاشیه با شنگرف و طلا نقاشی شده است. چنین بنظر می‌رسد که جدول‌بندی صفحات و تحریر سرفصلها و عنوانهای حواشی بعد از تحریر متن صورت گرفته است، زیرا در چند مورد در فاصله میان متن و حاشیه و در فواصل ستونها ایاتی به خط اصلی افزوده شده که خطوط جدول در دو سر آنها قطع شده و از آنها نگذشته است، و بعضی از سرفصلها و عنوانهای حاشیه یا نوشته نشده و یا به خط جدیدتری افزوده شده است. دو صفحه اول کتاب بطرزی بسیار زیبا و ظریف تذهیب کاری شده و بر لوحه‌های رنگین بالا و پایین این دو صفحه این دو بیت دیده می‌شود:

(صفحه دوم) (صفحه سوم)

کسی در یاب فردوسی چه گوید      که اورمزیت از سر الهی  
بشه نامه نظر کنن تا بینی      روان آب حیات اندر سیاهی

از صفحه ۲ (ورق اب) تا صفحه ۱۰۲۹ (ورق الف) شاهنامه در متن و حاشیه نظامی در حواشی است، و از صفحه ۱۰۳۰ (ورق ۵۱۶ ب) تا پایان (صفحه ۱۰۷۴، ورق ۵۲۶ ب) متن و حواشی را بقیه اسکبدرنامه گرفته، و چنانکه گفته شده صفحه آخر که در حدود ۴۰ بیت از اقبالنامه را شامل می‌شده افتاده است. این نسخه بدون تصویر است، مقدمه‌ای ندارد، و طبعاً از هجوانامه معروف هم در آن اثری نیست. تعداد ایات شاهنامه در آن نزدیک به چهل و نه هزار است.

برخی از خصوصیات املائی و ویژگیهای رسم الخط این نسخه چنین است:

۱- حرف «پ» به هر دو صورت «ب» و «پ» و غالباً به شکل «پ» (با سه نقطه) نوشته شده.  
۲- حرف «ج» تقریباً همیشه بصورت «ج» (با یک نقطه) آمده، ولی بصورت «چ» (با سه نقطه) نیز گهگاه دیده می‌شود.

۳- «ذ» فارسی به هر دو صورت «ذ» (با یک نقطه) و «د» (بی نقطه) دیده می‌شود، ولی برخی کلمات چون «بذره» و «بذر» و «بذره» تقریباً همیشه با «ذ» (با یک نقطه) است.

۴- «ژ» همیشه با همین شکل با سه نقطه، اما همه جا «دزه» (= «دژ»)، «زوبین» (= «ژوبین»)، «زنده پیل» (= «ژنده پیل») با یک نقطه نوشته شده.

۵- «گ» همیشه بصورت «ک» (با یک سرکش).

۶- کسره اضافه و موصوف و «یاء» وحدت و نکره بعد از «هاء» بیان حرکت و الف ممدود بصورت «یاء مرخم» (بشکل همزه): «زنده» بجای «زنده‌ای»، «تخته» بجای «تخته‌ای»، «بالا» بجای «بالای».

۷- «یاء» بعد از «واو» و «الف» ممدود و قبل از «یاء» وحدت و نکره و نسبت و نظایر آن بصورت «ی»؛ «جایی» بجای «جائی»، «جویی» بجای «جویی»، «آیی» بجای «آئی».

۸- کاف موصول همیشه بصورت «که»، جز در اتصال به ضمیر، چون «کین»، «کان»، «کوه»، و در چند مورد، چنانکه در نسخه‌های قدیمتر دیده می‌شود، کاف به حرف بعد متصل می‌شود: «کهر» (= «که هر»)، «کباشده» (= «که باشد»). «چه» نیز گاهی به حرف اول کلمه بعد متصل نوشته شده: «جایده» (= «چه

باید).

۹- الف و است، در اتصال به کلمه پیشین همیشه حذف می‌شود: «شبست»، «کمترست»، «نکو ست»، «بودست»، «نوشتست».

۱۰- زیر حرف «ک»، «کاف با یک سرکش» در چند مورد سه نقطه گذارده شده:

«کرانه» (ص ۵ / سطر آخر)، «کون» (۷/۸)، «کرانه» (۲۲/۲۰)، «کران تا کران» (۶/۱۰۰)، «کردار» (۲۲/۵۸۲) همه به سه نقطه زیر کاف. مشخص کردن گاف فارسی با سه نقطه در نسخه‌های قدیم مرسوم بوده است، ولی گذاردن سه نقطه زیر کاف (با یک سرکش) را من در جای دیگر ندیده‌ام. در بعضی از دستویسهای کهن زیر این حرف گاهی یک نقطه می‌گذاشته‌اند (نگاه کنید به عکس نسخه ترجمان البلاغه رادویانی، طبع احمد آتش، در موارد مختلف).

۱۱- زیر دو حرف «ع» و «ح» در کلمات یک سر «ع» و «ح» کوچک گذارده شده است. این دو علامت در بعضی از نسخه‌های بازمانده از سده‌های ششم و هفتم دیده می‌شود (نگاه کنید به عکس نسخه ترجمان البلاغه و عکس نسخه متنی قونیه، چاپ تهران).

۱۲- یاء کشیده برگشته غالباً دو نقطه در زیر دارد.

۱۳- تلفظ بعضی از کلمات با شکل و حرکت مشخص شده: رُخشنده، رُبان، سُوار، گُرند (همگی به ضم اول).

۱۴- بعضی از صورتها و ضبطهای کهنه در این نسخه حفظ شده است: «کاجکی» (= کاش که)، «کیاشده» (= که باشد)، «چنوه» (= چون او)، «بذ اندیشه شهریار زمین»؛ «بذ آتش گرفت آرزو هم بنان. ولی برخی از اشکال قدیمی را نشناخته و تحریف کرده است: «بیکسان ز توش زمانه میدان (بجای «روشن زمانه»)، که روشن زمانه بر آنسان بود (بجای «روشن زمانه...»).

۱۵- یاء پیشوند و حرف اضافه، نون نفی و میم نهی در کلماتی که از چند حرف همشکل تشکیل یافته‌اند غالباً جدا نوشته شده است: «به‌بینه، نه‌بینه، مه‌بینه»...

۱۶- آنچه (با جیم) و آنچه (با جیم) و هرجه (با جیم) و هرج (ابدونک و ایدونک)؛ نوشت و نبشت (و مشتقات دیگر فعل نوشتن)؛ فیروز و پیروز؛ کج / کجی و کز / کزی؛ لاجورد و لاجورده؛ شارسان و شارستان؛ خارسان و خارستان... بهر دو صورت.

۱۷- گاهی اجزاء بعضی از کلمات را بطور نادرست از هم جدا کرده است: دل و جان به روی آکنده‌ایم (۱۲/۴۷) بجای... بمهروی آکنده‌ایم؛ اگر آب دندان بود می زبان (۷/۱۹۷) بجای... میزبان.

۱۸- بعضی کلمات را به تصحیف و ظاهراً چنانکه شنیده می‌شده نقل کرده است: «دیره» بجای تیره (۱۱/۱۲۴، ۱۷/۱۹۵)، «شداقتی» بجای بشافتی (۱۵/۹۵)، «شصد» بجای شصت (۱۶/۷۰).

بعضی از خصوصیات دیگر این نسخه از لحاظ چگونگی ضبطها و نسخه بدلها:

۱- کاتب این نسخه کلاً شخصی خوش خط، ولی کم سواد و سهل انگار بوده، و در نقل آیات از نسخه اصل خود، و نیز در نقطه گذاری کلمات تا مع بسیار داشته است، و در کتابت او تحریف و تصحیف و سهو و خطا کم نیست (البته این کیفیت اختصاص به این نسخه ندارد و در همه نسخه‌های این کتاب و دستویسهای دیگر بدرجات مختلف دیده می‌شود). گاهی ترتیب کلمات یا مصراعها و آیات در استساخ بهم خورده و پس و پیش شده است، ولی در اغلب اینگونه موارد کاتب تقدم و تأخر اجزاء را با علامت «م» و «خ» مشخص کرده است. از مقابله بخشهایی از این نسخه با نسخه‌های چاپی جدید شاهنامه ملاحظه شد که در مواردی بی‌ی یا ایاتی از قلم افاده و یا جابجا شده (و شاید در نسخه

اصل آن چنین بوده) و طبعاً پیوستگی مطالب مختل شده است.

۲- برخلاف بیشتر نسخه‌های این کتاب، عنوانهای فرعی در این نسخه کم است، چنانکه در داستان هفتخوان رستم هر هفت بخش داستان زیر عنوان کلی «رفتن رستم بمازندران» (و نه «داستان هفتخوان رستم») در پی هم آمده است، و تنها خوان سوم با عنوان «بخواب رفتن رستم و ازدها بر او آمدن» و خوان ششم با عنوان «کشته شدن ارژنگ دیو بر دست رستم زال و رفتن رستم بنزد کاووس شاه» مشخص شده است.

۳- در مواردی ضبطهایی در این نسخه دیده می‌شود که مخصوص آنست (و تا آنجا که از نسخه بدل‌های چاپ مسکو و حواشی گسترده و بسیار سودمند طبع‌های خالقی مطلق بر دو جلد اول شاهنامه برمی‌آید) در نسخه‌های دیگر نیست: «دماوندکوه» در داستان ضحاک هر سه بار «دباوندکوه» نوشته شده (۱۷/۴۳، ۱۸/۲۶ و ۱۹).

مدت سرگردانی جمشید پس از چیره شدن ضحاک بر او در همه نسخه‌ها صد سال است، و در این نسخه صدماه؛ «چو صدماهش اندر جهان کس ندیده... و صد ماه روزی بدریای چین» دوران پادشاهی جمشید نیز در همه نسخه‌ها هفتصد سال آمده، ولی در این نسخه هم در عنوان و سرفصل و هم در متن هشتصد سال است. در پادشاهی کیخسرو و آغاز جنگ بزرگ او با افراسیاب، فردوسی به سالهایی که بنظم شاهنامه مشغول بوده و به سختی و تنگدستی روزگار می‌گذرانده است اشاره می‌کند:

چنین سال بگذاشتم بیست و پنج بدرویشی و زندگانی، برنج (۴۰۸)

چنانکه در پایان شاهنامه نیز در این نسخه و بعضی از نسخه‌های قدیمی دیگر باز از بیست و پنج سالی که در این کار رنج برده با تعبیر «دوده سال و پنج» سخن می‌گوید. مصراع اول این بیت در نسخه فلورانس (ص ۴۶۸) و نسخه‌هایی که در چاپ مسکو زیر نظر بوده بصورت «چنین سال بگذاشتم شصت و پنج» نقل شده است.

۴- برخی از ابیات در این نسخه ساختاری خاص خود دارد که با ضبط هیچیک از نسخه‌های دیگر (بنابر متن و حواشی شاهنامه طبع خالقی) مطابق نیست:

بلسکر بفرمود کساندر نهید سرازرا زخون بر سرافرنهید (۱۶/۲۱۵)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: کمان را (ها) سراسر به زه (زین) در (بر) نهید (طبع خالقی، ۲۸۶/۲ متن و حواشی).

سپهید چو از کنگ بیرون کشید درفش و سپه‌سوی هامون کشید (۸/۲۱۶)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: سپه را به تنگی به هامون کشید (۲۸۸/۲ متن و حواشی).

کنون این سخنها چو درمان کنید مبادا که این بر دل آسان کنید (۱۰/۵۷)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: چه خواهید (گوئید) و با من چه پیمان کنید (۱۸۸/۱ متن و حواشی).

نبیسنده نامه را پیش خواند بر تخت پیش بزانوشاند (۲/۱۸۲)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: بر تخت خویش (پیش) بکرسی (تندی) نشاند؛

سخن از کم و بیش هرگونه راند؛ بکرسی زر بیکرش بر نشاند (۲/۲۶۶ متن و حواشی).

بازه میانش بسو نسیم کرد جهانرا ز کردار بدیدم کرد (۲۵/۱۵)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: جهانرا از او پاک پریم (پاک و بی‌بیم) کرد (۵۲/۱ متن و حواشی).

از آشفتن شاه و بیکار اوی بدرگاه دیدم همه گفتگوی (۷/۱۴۶)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: ندیدم (بدیدم) بدرگاه برگفتگوی؛ بدیدم از این راه برگفتگوی (۱۵۰/۲ متن و حواشی).

جهان پهلوان پیش او بر پیای بدستوری بازگشتن بجای (۱/۸۸)،  
مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: پرستنده او بود و هم راهنمای، بیازید (بسازید) و دادش بر (ابر)  
تخت جای (۲۸۸/۱ متن و حواشی).

به پیش اندرون صف زده زنده پیل وزان تخت فیروزه برسان نیل (۱۰/۱۴۸)،  
مصراع اول در نسخه‌های دیگر: ... به صد (صف) زنده پیل (۱۵۹/۲ متن و حواشی).  
که کشتی و زورق بیسارید زود گذارید یکسر بدین سوی رود (۱/۲۳)،  
مصراع اول و دوم در نسخه‌های دیگر: که کشتی و زورق هم اندر شتاب گذارید یکسر بدین روی  
آب؛

که کشتی و آن زورق هم اندر شتاب گذارید براین (بر آن، بدان) روی آب  
(۷۳/۱ متن و حواشی).  
به انسون همان سنگ خارا بیست چنان نام بردار یزدان پرست (۲۲/۲۲)،  
در نسخه‌های دیگر: به انسون همان (مر آن) سنگ بر جای خویش بیست و بجنید آن سنگ  
پیش (۷۳/۱ متن و حواشی).

۵- ضبطهای این نسخه کلاً و غالباً با نسخه‌های طوبقا پوسرای (مورخ ۷۳۱)، کتابخانه عمومی  
لنینگراد (مورخ ۷۳۲)، قاهره (مورخ ۷۹۶)، پاریس (مورخ ۸۴۴)، فرهنگستان شوروی (مورخ  
۸۴۹)، کتابخانه بریتانیایی (مورخ ۸۹۱)، کتابخانه دولتی برلین (مورخ ۸۹۴) همخوانی و همسانی  
دارد، لیکن در مواردی، خصوصاً در توالی ابیات و وقایع، همیشه با آنها مطابق و یکسان نیست، چنانکه  
داستان هرفتن رستم به البرزکوه بطلب کیقباد، روایت «بنای کنگک دره در داستان سیاوش، روایت  
اسب گزیدن سهراب و صفت اسب او، و دو روایت «رزم رستم با قباد چینی» و «رزم آغوش با  
رستم در داستان کین سیاوش که در بیشتر یا برخی از این نسخه‌ها آورده شده، در این نسخه نیست.  
علاوه بر این، گاهی در این نسخه ضبطها و نسخه بدلهاست که با نسخه‌های دیگر (چنانکه در  
متن و حواشی طبع خالقی مطلق و طبع مسکو نقل شده) اختلاف دارد، و تنها در نسخه فلورانس (که  
ظاهراً یا اصل دیگری جدا از نسخه‌های دیگر داشته و یا بر ستهای شفاهی شاهنامه خوانی از نوع روایات  
نقلان محلی مبتنی بوده است) دیده می‌شود:

فرستاده را گفت گنای هوشیار / تو را ترس و پوزش نیاید بکاره

(۱۷/۳۴ = ۱۱۲/۱ متن و حواشی)

دیگی بستگدل، پر نیان بر کشید / بریده سر ایرج آمد پدید

(۲۵/۳۷ = ۱۲۲/۱ متن و حواشی)

همی خواهم از روشن کردگار / که چندان گذره، یابم از روزگار

(۱۶/۲۱۳ = ۳۸۰/۲ متن و حواشی)

بکوشم نمیرم مگر، غمرواره / نخواهم از ایرانیان زینهار

(۶/۲۵۵ = ۲۸۷ فلورانس = ۶۲/۴ طبع مسکو و حواشی)

۶- این گفته دکتر محمد امین ریاحی را باید به عنوان یک اصل پذیرفت که ... پیتهای محتوی  
تاریخها و سالهایی که در نسخه‌های مختلف شاهنامه آمده و اساس تحقیق دانشمندان قرار گرفته ... همه از  
آن فردوسی است و باید پذیرفت که هیچ کاتبی نفعی در سرودن بی متن تاریخهای ختم کتاب یا  
اشاره به سن و سال شاعر نمی‌توانست داشته باشد (تأملی دیگر در سالشماری زندگی فردوسی، در  
هفتاد مقاله، ۲/ ۷-۶۶۶). بدیهی است که اینگونه ابیات که در آنها ذکر تاریخی آمده، و نیز ابیاتی که در  
آنها فردوسی از سالهایی که صرف سرودن شاهنامه کرده است سخن گفته، و یا به سالهای عمر خود



گدا و گرسنگی

---

<p>همیشه با آنکه گرسنگی                  بر منست باخی و چون راه                  تو را میز و هر که و آنا میز                  ازین برده بر زمین کاست                  بر منملو شده هستی که گدا</p>	<p>از گناه و نیکار و گرسنگی                  بزوری بر منانی که در نگاه                  زده اندش دل بر بر نماند                  زهستی و اندیش را او آید                  دیگر تا هرگز نماند بر عهدار</p>
<p>گفتار از گرسنگی و گدا</p>	
<p>کون ای تو چه بدای بر خورد                  کون ای به داری باران زده                  به گدا آن سخن کو می بر خورد                  همه بر تنال مرده زده</p>	<p>ازین با یک گدا گرسنگی                  که گرسنگی است و گدا                  که و اما و گدا او بر خورد                  سزاوار همه را بدو آید</p>

گدا و گرسنگی

گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 در هر روز از دور سر بریزند  
 کار افلات تو که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا

گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 در هر روز از دور سر بریزند  
 کار افلات تو که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا

گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 در هر روز از دور سر بریزند  
 کار افلات تو که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا

گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 در هر روز از دور سر بریزند  
 کار افلات تو که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا  
 و گدا و گرسنگی که از این دنیا

اشاره کرده است همگی از خود اوست و به تحریرهای مختلف این منظومه تعلق دارد. چنانکه پیش از این نیز گفته شده (مجله آینده، آبان و آذر ۱۳۶۲، صص ۶۰۵-۶۰۳)، فردوسی شاهنامه را پس از تحریر اولیه آن در ۲۸۴ تا اواخر عمر، یعنی حدود ۴۶۰، که سالهای عمرش به هشتاد نزدیک می‌شده، یکی دو بار دیگر از نو تحریر کرده، و هر تحریر مجدداً با تجدید نظر در الفاظ و عبارات و بازنویسی و اصلاح و افزایش و کاهش همراه بوده است. ظاهراً پس از اولین تحریر شاهنامه نسخه برداری از آن آغاز شده و بمولات تحریرها و بازنویسیهای بعدی او، نسخه برداری از آن همچنان ادامه داشته است، چنانکه خود او نیز به این امر اشاره کرده و از آن چندان خوشدل نبوده است. بنابراین در زمان حیات فردوسی نسخه‌هایی از شاهنامه در میان مردم پراکنده بوده است که هم از لحاظ ساختار لفظی و معنایی، و هم از لحاظ حذف و اضافه یا یکدیگر اختلاف داشته‌اند. پس از مرگ فردوسی نیز کاتبان آنچه را که در نسخه‌های مختلف می‌یافتند در هر بخش در پی هم ثبت می‌کردند، و بدین سان نسخه‌هایی ساخته و پرداخته می‌شد که طبعاً ترکیبی بود از مندرجات نسخه‌هایی که بدست کاتب می‌رسیده، و تداخل تحریرها و اصلاحات و اضافات خود فردوسی در این منظومه. از این‌روی از همان آغاز نسخه‌های شاهنامه یکسان و یکدست نبوده، و از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات، کم و بیشی قطعات و رواینها و چگونگی ضبطها با هم اختلاف داشته‌اند. اما این سخن بدان معنا نیست که کاتبان و نسخه‌داران در پاره‌ای از دگرگون شدن‌ها و حذف و اضافات دست نداشته‌اند. بسیار دیده می‌شود که کاتبی یا از روی بی‌سوادی ضبطی را نفهمیده و به تشخیص نادرست خود آنرا دگرگون کرده، یا بنا بر سابقه ذهنی و سپردن قلم به فرمان حافظه لفظی را بجای لفظ دیگر آورده، و یا برای آنکه بیتی را به ذوق و سلیقه خود بهتر و روشن‌تر کند و یا نکته‌ای و وصفی را کامل‌تر سازد، متن را با دستکاری و کاهش و افزایش دگرگون کرده است. اما تعیین اینگونه موارد به معیارها و دلائل مسلم نیاز دارد و کاری است بسیار دشوار و غالباً ناممکن.

در نسخه‌ای که اکنون مورد نظر ماست چند نکته درباره‌ی اشاراتی که به سالهای عمر فردوسی و سالیانی که صرف سرودن شاهنامه کرده است دیده می‌شود که با توجه به ضبط نسخه‌های دیگر قابل ذکر است:

۱- در آغاز داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، فردوسی به سالهایی که در سرودن شاهنامه رنج برده اشاره می‌کند:

بیستم این نامه باستان	پسندیده از گفته باستان
که تا روز پیری مرا بردهد	بزرگی و دینار و افسر دهد...
همی داشتم تا کسی آید پدید	جوادی که جودش نخواهد کلید...
چنین سال بگذاشتم بیست و پنج	بدرویشی و زندگانی برنج (۴۰۸)

بگمان من صورت درست بیت آخر همین است که در این نسخه آمده و شاعر در آن به سالیانی که صرف نظم شاهنامه کرده است اشاره دارد، نه به سالهای عمر خود، و اینکه در نسخه‌های دیگر (نک. نسخه فلورانس، ۴۶۸، طبع مسکو، ۲۳۷/۵) بجای بیست و پنج، هشت و پنج نوشته‌اند از آن روی بوده است که فردوسی در شاهنامه چند بار از شصت و پنج سالگی خود یاد کرده، و کاتب به سابقه ذهنی و به فرمان حافظه خود بدون توجه به مقام و موقع کلام همان سالشمار را درج کرده است.

۲- در همین آغاز جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب چند بیت بعد از ابیاتی که نقل شد، فردوسی اشاره به سالهای عمر خود در هنگام سپهسالار شدن محمود پس از مرگ سبکتگین کرده است:

بد آنکه که شد سال پنجاه و هفت	جوان تر شدم چون جوانی برفت...
فریدون بیدار دل زنده شد	زمین و زمان پیش او بنده شد

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like 'در روز نهم این چرخ میروید' and 'نقشه در روز نهم'.

Main table with three columns of text. The right column contains a large, bolded heading 'نقشه در روز نهم' and several lines of text. The middle and left columns contain smaller text, likely related to the main heading.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like 'در روز نهم این چرخ میروید' and 'نقشه در روز نهم'.

بیت اول در این نسخه (و بعضی از نسخه‌های دیگر) بصورتی است که نقل شده، ولی در نسخه فلورانس و بعضی از نسخه‌های خطی و چاپی دیگر در مصراع اول بیت بجای پنجاه و هفت و پنجاه و هشت ضبط کرده‌اند. در این مورد نیز بگمان من، ضبط پنجاه و هفت، درست است، زیرا در این صورت در آغاز سیهسالاری محمود در ۳۸۷ فردوسی پنجاه و هفت سال داشته، و طبقاً ولادت او در ۳۲۰ قرار می‌گیرد، و این تاریخ با اشاره‌ای که فردوسی در پایان شاهنامه به پایان هفتاد سالگی و آغاز هفتاد و یک سالگی خود در سال ۴۰۰ هجری کرده است موافق‌تر است:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندر آمد فلک...  
 ز هجرت شده پنج هشتاد بار

بنام جهان داور کردگار

باید توجه داشت که بیت اول را شاعر هنگامی سروده است که هفتاد سال تمام از عمرش گذشته و هفتاد و یک سالگی را آغاز کرده است. بنابراین در سال ۴۰۰ هجری هفتاد سال تمام داشته، نه هفتاد و یک سال، و ولادت او را با این حساب باید در ۳۳۰ دانست (نه در ۳۲۹ که معمولاً فرض می‌شود).  
 ۳. آشننگی و تداخل نسخه‌ها و تحریرها در ابیات پایانی شاهنامه از هرجای دیگر در این کتاب بیشتر و آشکارتر است. ذکر سالهای عمر فردوسی، سالهایی که در نظم شاهنامه رنج برده، و تاریخهایی که به تحریرهای مختلف منظومه مربوط بوده، در این ابیات بطور پراکنده در نسخه‌های مختلف دیده می‌شود. ولی هیچ دو نسخه‌ای از لحاظ تعداد ابیات و ترتیب و توالی آنها با هم مطابق نیستند، و ذکر تاریخها و سالشمارها نیز در همه نسخه‌ها یکسان نیست. در این قطعه پایانی شاهنامه در نسخه‌های مختلف به ۶۵، ۷۱ و ۸۰ سالگی فردوسی، به ۲۵، ۳۰ و ۲۵ سالی که در نظم این منظومه رنج برده، و نیز به سالهای ۳۸۴ و ۴۰۰ هجری بطور پراکنده اشاره رفته است. اینها همه ایساتی از تحریرهای اصلی شاهنامه در اوقات مختلف بوده که بعدها در طول زمان درهم آمیخته و در یکدیگر داخل شده است، و چون کاتبان و نسخه‌برداران آنها را با هم ناسازگار می‌دیدند بعضی را برحسب فهم و تشخیص خود در استساخ حذف و بعضی را حفظ می‌کرده‌اند:

در نسخه‌ای که مورد گفتگوی ماست سه بیت اول این قطعه بهم مربوط و به یک زمان تعلق دارند:

چو بگذشت سال از یرم شمت و پنج فزون گشتم اندیشه درد و رنج

به تاریخ شاهان نیاز آمدم به پیش اختر دیرباز آمدم

دو ده سال و پنج اندرین شد مرا همه عمر رنج اندرین شد مرا

روشن است که عمر سه بیت به ۶۵ سالگی فردوسی (۳۹۵ هجری) و ۲۵ سال بعد از آغاز نظم شاهنامه (در ۳۷۰) تعلق دارد. در اغلب نسخه‌ها بیت سوم را حذف کرده‌اند، ولی در اصالت آن و تعلق و ارتباطش به همین محل جای گفتگو نیست. ظاهراً این سه بیت و ابیات بعد از آن (که ذکر کسانی است که فردوسی را در تهیه لوازم این کار یاری کرده‌اند) باید به تحریر دوم کتاب که در ۳۹۵ و در روزگار وزارت ابوالعباس اسفراینی انجام پذیرفته مربوط باشد. دو بیت دیگر که در همه نسخه‌ها هست و در آنها از آغاز هفتاد و یک سالگی شاعر و از سال ۴۰۰ هجری سخن رفته نیز در این قطعه آورده شده است، که به ظن غالب باید به اتمام تحریر سوم در همان سال و سعی در تقدیم مجدد آن به سلطان محمود توسط امیر نصر ارتباط داشته باشد. هیچ یک از ایساتی که در آنها به سال ۳۸۴ (مربوط به تحریر اول)، و به مدت ۳۰ سال و ۲۵ سال رنج بردن در نظم شاهنامه، و به ۸۰ سالگی شاعر اشاره شده و در بعضی از نسخه‌های دیگر دیده می‌شود در این نسخه نیست.

این بیت معروف:

ز هجرت شده پنج (و) هشتاد بار

بنام جهان داور کردگار

که در نسخه‌های دیگر در داخل متن قطعه پایانی آورده شده، در این نسخه بیت آخر شاهنامه

است، و به گمان من کاتب این نسخه و یا کاتب نسخه‌ای که اصل آن بوده، خواسته است که آغاز شاهنامه و پایان آن هر دو بنام خداوند جان خرده و بنام جهان داور گردنگاره باشد. آنچه در اینجا آورده شد نمونه‌هایی بود از ضبط‌های این نسخه که در مقابله و مطالعه بخشهای کوتاهی از آن بنظر رسید، و روشن است که اگر تمامی دستنوشته بدقت بررسی شود نمونه‌های فراوانی از هر یکی از موارد بدست خواهد آمد که برای تصحیح نهائی متن شاهنامه ارزش و اهمیت فراوان خواهد داشت.

#### توضیح آینده

در همین شماره اسنادی از خاندان سعدلو که این نسخه نزد آنان نگاهبانی می‌شده به چاپ رسیده است.

### شعر پارسی

این قطعه شعر را خواننده‌ای در نامه بی‌امضا فرستاده و نوشته است چون در مجله اشعار مربوط به زبان فارسی چاپ می‌شود آن را فرستادم که به چاپ برسد.

دم زدم از عشق با مولای شعر پارسی  
دانه‌ها چیدم ز خرمن‌های شعر پارسی  
قول بابا بود در لالای شعر پارسی  
بر لبانم بوسه زد نرمای شعر پارسی  
مستی می‌میدهند مینای شعر پارسی  
جان بقریان قد و بالای شعر پارسی  
پرنیان شد ریگ زیر پای شعر پارسی  
آن سیخا دم ترین عیسیای شعر پارسی  
آفرین بر بینه‌ی بنای شعر پارسی  
شد جهانی آگه از دنیای شعر پارسی  
زین تجلی‌گاه استغنائی شعر پارسی  
کاروان در کاروان غوغای شعر پارسی  
شمس شد با شعر مولانای شعر پارسی  
کامها شیرین شد از حلوی شعر پارسی  
گم شد آخر درد صحرای شعر پارسی  
هند شد رخشنده از رخشای شعر پارسی  
برگزید اوزان ناپیدای شعر پارسی  
ساقی زیبا و بزم آرای شعر پارسی  
قصه شد افسانه‌ی نیمای شعر پارسی  
می‌دمد خورشید از فردای شعر پارسی

تا گشودم لب چو نی از نای شعر پارسی  
پر گشودم در حریم آسمانهای سخن  
مادرم موسیقی هستی من را می‌نواخت  
نرمتر از بوسه‌ی گل‌های سرخ و آتشین  
اهل دل باشد کسی حاجت باغرخانه نیست  
دل فدای قامت زیبا و موزون غزل  
رودکی نابوی جوی مولیان را آفرید  
مردی طفل سخن رایبر توسی زنده کرد  
کاخ نظم را گزندی نیست از باران و باد  
حکمت خیم بر بال رباعی پر کشید  
شد بلند آوازه سعدی از گلستان سخن  
گردباد بوستانش از هرا تا شام برد  
از شب تا تازی تبریز ماهی بر دید  
شعر شکر بار حافظ تا بن بنگال رفت  
هفت شهر عشق را عطار نیشابور گشت  
آفتاب شعر صائب از دل دهلی دمید  
کیمیای فکر سیمین شعر زرین آفرید  
سافرش خالی نمی‌گردد زبانگوش نوش  
هیچکس اینگونه زیبا شعر را در هم نریخت  
میتراود ماهتاب از چشمه‌ی امروز شعر

آن خدای معجزه موسای شعر پارسی  
 آفرین بر گوهر والای شعر پارسی  
 آسمان در آسمان عنقای شعر پارسی  
 چون عقابی رفت از دنیای شعر پارسی  
 پر فروغند از تب رؤیای شعر پارسی  
 میدهد گرمی بتن گرمای شعر پارسی  
 مانند از او امید در معنای شعر پارسی  
 پی‌ریکی هرگز شود بر نای شعر پارسی  
 من چه دارم تا نهم در پای شعر پارسی  
 م. سپند

مرغ سقا را حمیدی ساخت در آغوش شب  
 از جلال شعر او بالید بخود امواج سند  
 خانلری آن تیزبال سرزمین شعر و شور  
 صید شهباز کلامش کبکهای واژه بود  
 فرخی و ایرج و عشقی بهار و شهریار  
 در زمستانها که سرما میدراند پوست را  
 پوستین کهنه‌اش را عاقبت بر سر کشید  
 تاجهان باقی است این امواج میماند جوان  
 پیش از این دریای آتش را بجز مثنی سپند

### ای سر آغاز ازل \*

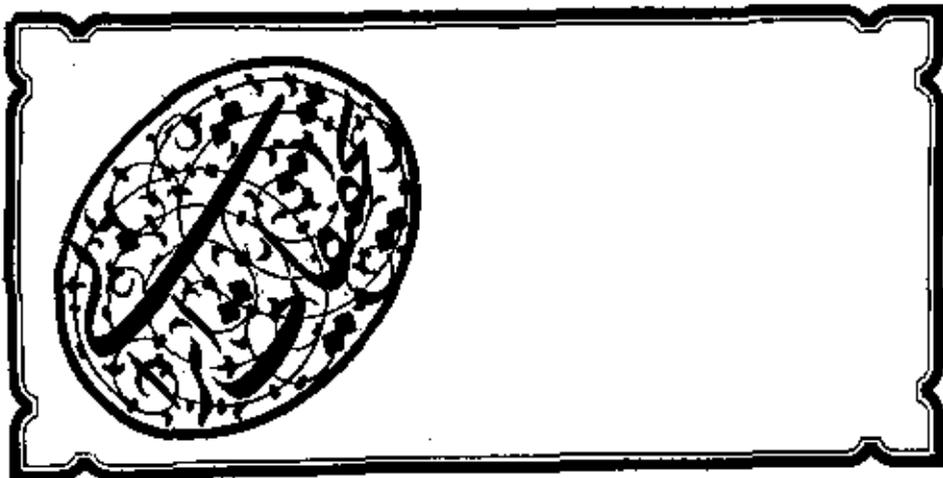
چنگ بگرفت و چنین نغمه سرود  
 وی مهرور ز تو ذرات وجود  
 ای به آئینه دلها مشهود  
 ای نشاندۀ نار نرود  
 چه طعمان و چه گهر و چه یهود  
 کرم را نبود حسد و حدود  
 سر به طاق فلک انجم بود  
 وی سرانجام ابد بر تو درود  
 کریم اصنافیان

دوش خُیاگر بزم ملکوت  
 کای مُنور ز تو شورید فلک  
 ای ز چشم همه جز خود مشور  
 ای فروزنده طمور سینا  
 روی دلها همگی جانب تست  
 گستم را نبود حصر و حساب  
 هر که رد بومه به خاک در تو  
 ای سر آغاز ازل بر تو سلام

که چنین نغمه جانفش سرود  
 از وی آثار دیانت مشهود  
 گوش خرم شد ازو چونش شنود  
 معینش معرفت حق درود  
 مدتی چهره اندیشه شخود  
 سخن کاست، نه لفظی افزود  
 به نگارنده این طاق کبود  
 وز تو و شعر تو هستم خشنود  
 بر تو و طبع تو ای دوست درود  
 ذبیح الله صفا  
 دهم آذر ۱۳۴۰

بر تو و طبع تو ای دوست درود  
 بر وی اسلام درایت مرفوع  
 چشم روشن شد ازو چونش بدید  
 لفظ آن منقبت رنق قدر  
 دیده دانش و بسمی سخن آن  
 نیک سنجید و نیارست در آن  
 به برآرندۀ این کاس بلند  
 کاز تو و طبع تو گستم خرسند  
 گستم و بسار دگر می‌گویم

\* - در سال ۱۳۴۰ که رئیس دفتر استاد دکتر ذبیح الله صفا، در اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی دانشگاه تهران بودم، گمانگاهی که استاد را از امور اداری شسته و ملوک می‌دیدم، ایبانی از اشعار خود را جهت ملاحظه و تصحیح به دفتر کارشان می‌بردم. این بهانه‌ای بود که آن بزرگوار را از مشغله اداری به دنیای شعر و ادب بکشانم. این شعر یادگار آن روزهاست. پادشاه پشیر...



جلال خالقی مطلق  
(هامبورگ)

### کتابشناسی تاریخ اداری ایران و چند یادداشت\*

الف - دربارهٔ تشکیلات دولتی هخامنشیان، پارتها و ساسانیان رک:

ایران در زمان ساسانیان

A. Christensen, L'Iran sous les sassanides, Kopenhagen 1944, p. 15-27, 97-140, 393 f.

\*\*\*

(یک دولت آسیائی، فئودالیسم در عهد ساسانیان و همسایگان آنها) بخشهای دوم و سوم کتاب

دربارهٔ فئودالیسم، مزدک، امور اداری، هونها، میاطله و غیره.

A. Altheim u. R. Stiehl, Ein asiatischer Staat. Feudalismus unter Sassaniden und ihren Nachbarn, Wiesbaden 1954.

\*\*\*

دربارهٔ فئودالیسم در ایران باستان رک همچنین به فئودالیسم در ایران باستان.

G. Widengren, Der Feudalismus im alten Iran, Köln u. Opladen 1969.

\*\*\*

دربارهٔ ریشه‌های فئودالیسم در ایران باستان و پیوند و ارتباط آن با عقاید مشابه هند و زرتشتی، سازمانها و تشکیلات آموزشی و آموزش اجتماعی - سپاهی، جانشین موروثی پادشاه، انتخاب پادشاه و مجلس آزادگان و غیره، با چند ذیل از جمله ذیلی دربارهٔ کشتی در ایران باستان. با وجود استفادهٔ مؤلف از شاهنامه، در بخش مربوط به انتخاب پادشاه و مجلس آزادگان به شاهنامه توجه کافی نشده است. نام این مجلس بر طبق شاهنامه «گلشن شادگان» بوده است (شاهنامه چاپ مسکو ۵۰۸/۲۸۶/۹ و ۵۱۹ و ۵۵۴) و گویا «گلشن زرنگاره» نیز نامیده می‌شده (۱۵/۷۶/۲، ۲۱۷۱/۳۶۳/۵ و ۲۱۷۹).

\* - بخشی است از خطابه‌ای که در همدان (۱۳۵۶) خوانده شد و چون درین زمینه هنوز مطلبی به فارسی نشر نشده است چاپ می‌شود. از دوست فاضل که پانزده سال پیش این متن را در اختیارم گذارده است برای دیر چاپ شدن بپوش می‌خواهد. امیدوارم اگر ذیلی برین نوشته دارند تا مطالب «روزگانی» بشود برای هرج بفرستند. (آینده)

اختلاف طوس و گودرز را بر سر انتخاب جانشین کیکاووس (کیخسرو یا فریبرز؟) در همین، گلشن زرنگاره (۳/۲۳۶/۳۵۷۸) در حضور بزرگان و آزادگان می‌شنویم. اینکه در دو بیت قبل از محل و کاخ کشواده نامیده شده (بیت ۳۵۷۶) ناشی از سوء تفاهمی است که به شاعر یا در مآخذ او روی داده است و علت آن اشتباه گرفتن آزادگان یعنی بزرگان و نجباء به جای آزادگان لقب خانوادگی کشواد است. بعلاوه کاخ کشواد چنانکه در چند بیت قبل آمده در اصفهان بوده (بیت ۲۵۱۶ و ۳۵۲۸ به بعد) نه در استخر که در واقع پایتخت کشور و محل مجلس آزادگان بوده. کار این مجلس چنانکه در مورد اختلاف شیروی و شیرین می‌بینیم رسیدگی به اختلافات دربار نیز بوده است.

در باره تشکیلات دولتی و سازمانهای اداری ایران در قرون نخستین اسلامی رجوع کنید به: ایران در قرون نخستین اسلامی

B. Spuler, Iran in Früh-islamischer Zeit, Wiesbaden 1952, S. 294-367.

بخش مربوط به تشکیلات اداری کتاب درباره تقسیم بندی نواحی، حقوق دولتی ایران در مقابل دستگاه خلافت، پست و کنترل دولتی آن، مأموران عالی رتبه دولت، مأموران دین پایه دولت، عناوین فرمانروایان، امور دیوانی، سفرای دولتی و غیره. کتاب بویژه از نظر کتابشناسی اداری ایران حائز اهمیت است. مؤلف به اهمیت اساسی نقش تشکیلات اداری ایران در ایجاد سلسله‌های ایرانی، چنانکه در متن این گفتار از آن سخن رفت، توجه داده است. منتها نقشی را که دیگر عناصر فرهنگی و ملی چون زبان، آداب و رسوم، و بطور کلی آگاهی فرهنگی و ملی و غرور نژادی ایرانیان در تجدید حیات سیاسی ایران داشته است نباید فراموش کرد.

از جمله مآخذ نخستین، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، مفتاح العلوم، لیدن ۱۸۹۵.

\*\*\*

درباره نفوذ ایرانیان در مشاغل دولتی عباسیان رجوع کنید به:

A. v. Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams, Leipzig 1873, S. 31 f.

درباره توصیف دستگاه اداری خلفا و مقایسه آن با ساسانیان رکن: ابو عبدالله محمد بن عیادوس جهشیاری، کتاب الوزراء والکتاب، به کوشش H. v. Mzik (افست نسخه کتابخانه ملی وین)، لایپزیک ۱۹۲۶، چاپ دیگر، قاهره ۱۹۳۸.

ب - درباره تقسیم بندی کشور به ایالات

سیستم هخامنشی تقسیم بندی کشور به ایالات در زمان پارتها و ساسانیان و دوره اسلامی نیز همچنان باقی مانده است. درباره بیست ساتراپی در عهد داریوش رکن: تاریخ هردوت، کتاب سوم، فصل ۸۹ به بعد. لیست هردوت مقایسه شود با فهرست نام بیست و سه قوم در بند ششم کتیبه بزرگ بیستون، و نیز رجوع کنید به: ساتراپی بندی در سوریه و بین النهرین از ۵۲۰ تا ۳۲۰

O. Leuzt, Die Satrapieneinteilung in Syrien und im Zweistromlande von 520-320, Halle

\*\*\*

درباره تقسیم بندی کشور به ایالات در زمان ساسانیان رکن: آمیانوس مارسلینوس، تاریخ روم، کتاب بیست و سوم ۱۴/۶. آمیانوس از ۱۸ ولایت بزرگ نام می‌برد. ایالات ایران در نخستین قرون اسلامی: خراسان (مرکز آن شهرهای بلخ، مرو، هرات، طوس، نیشابور)، نواحی بحر خزر (مرکز آن در عهد دیلمیان رودبار)، جبال (= نواحی ماد) (مرکز آن ری)، آذربایجان (مرکز آن ابتدا مراغه و سپس از

قرن چهارم اردبیل)، فارس (مرکز آن شیراز، در زمان آل بویه اردشیر خزّه = فیروزآباد)، کرمان (مرکز آن سیرگان)، سیستان (مرکز آن زرننگ). و نیز رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۳۰۴ به بعد. از مآخذ مهم درباره جغرافیای ایران و ایالات آن:

J. Marquart, *Eränšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenaci*, Berlin 1901 (Göttingen 1970).

\*\*\*

P. Schwarz, *Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen, I-IX*, Leipzig/Zwickau/ Berlin, 1896-1935 (Hildesheim/ New York 1969).

در کتب فوق‌الذکر و در تاریخ هردوت و دیگر آثار مورخان یونانی و بیزانسی نام بسیاری از ساتراپ‌های هخامنشی و مرزبانان یا شهرداران دوره‌های بعدی آمده است. درباره نام والیان یا عمال خلفا در ایران رجوع کنید به:

E. de Zambaur, *Manuel de généalogie et de chronologie pour l'Islam*, Hannover 1927, p. 44-49, 177, 187.

\*\*\*

درباره نام عمال خلیفه در خراسان رک: حمزه اصفهانی، سنی ملوک الأرض و الأنبیاء، باب دهم، فصل نهم.

درباره عمال خلیفه در ارمنستان از سال ۷۵۰ تا ۸۸۷ رجوع کنید به:

R. Vasmer, *Chronologie der arabischen Statthalter von Armenien unter den Abbasiden, von as-Saffach bis zur Krönung Aschots I. 750-887*, Wien 1931.

\*\*\*

پس از دوره کوتاهی که در زمان امویان عاملان مستقیم از طرف خلفا نصب و عزل می‌شدند، سپس در ایران این عاملان خودمختار شدند و تشکیل سلسله دادند و حکومت را در خانواده خود موروثی کردند و از این بعد حفظ عنوان عامل فقط برای حفظ ظاهر بوده. به عبارت دیگر همین وضعیت و موقعیت مرزبانان دوره‌های قبلی عیناً در دوره اسلامی تکرار گردید. در دوره‌های هخامنشی، پارتی و ساسانی نیز مرزبانی و ولایات در چند خانواده اشرافی بطور موروثی دست به دست می‌گشت. در دوره اسلامی برای حفظ ظاهر والی جدید می‌بایست از طرف خلیفه به رسمیت شناخته می‌شد. رسم این کار چنین بود که رسولی از طرف خلیفه با منشور (عهد، فرمان) و لوا (علم) و خلعت و گاهی نیز شمشیر یا حتی انگشتری (که بجای مهر محسوب می‌گشت) نزد والی جدید می‌آمد. این رسم نیز از رسمهای قدیم ایرانی بوده و شاهنامه از اخبار آن پر است. در شاهنامه نشان‌های انتخاب یا تئیت و تأیید فرمانروایان ولایات عبارتند از عهد یا منشور، خلعت، مهر، کمر (یا کمربند) و در جزو آنها هدایای فراوان دیگر (از جمله ۱/۱۶۵۰/۲۱۶ به بعد). درباره رابطه انگشتری و مهر رک: شاهنامه ۱/۱۶۲۷/۷۸۹ و ۸۰۴. از آنجائی که پهلوانان برای خود درفش خانوادگی داشته‌اند گویا در قدیم دیگر سپردن پرچم به مرزبانان سببی نداشته، ولی در دوره اسلامی شاید لوا و علم در واقع جانشین درفش خانوادگی بوده است. بر طبق شاهنامه در عهد منوچهر منشور نیروز را به زال می‌دهند و در عصر کیکاووس و کبکسرو این منشور را به نام رستم بر زال تجدید می‌کنند (۲/۱۲۵/۸۸۸ به بعد؛ ۵/۴۰۳/۲۸۴۶ به بعد). کبکسرو پس از تعیین حکمرانان ولایات برای هر کدام منشور می‌نویسد (۵/۴۰۳/۲۸۴۶ به بعد). در داستان رستم و اسفندیار که ریشه مذهبی و سیاسی دارد، رستم به اسفندیار که در واقع خلع کردن او و لغو منشور ولایت نیروز آمده (۶/۲۲۵-۱۲۴/۱۲۵)، گوشزد می‌کند که او دارای منشور

کیکاووس و کیخسرو است (۶۶۴/۲۵۷/۶ - ۶۶۵). در دوره اسلامی نیز با واقعه‌های مشابه روبرو می‌گردیم: پس از آنکه علی بن حسین بن قریش بن شیل از طرف خلیفه علاوه بر فارس عامل کرمان نیز می‌گردد، یعقوب لیث به مقابله او شتافته و با نشان دادن منشور خلیفه حق خود را بر ولایت کرمان ثابت می‌کند (رک: شرح وقایع سال ۲۵۵ در تاریخ طبری ۱/۲۹۸ و در الکامل ابن اثیر (چاپ بیروت) ۱۹۱/۷ و نیز رک: اشپولر، ص ۳۲۶). فرستادن منشور و خلعت و نشان‌های دیگر اگر هم در عهد هخامنشیان وجود داشته باید، بویژه در عهد پارتها که قدرت سرزبانان در مقابل حکومت مرکزی بیشتر از عهد‌های پیش بوده، رواج و اهمیت بیشتری یافته باشد. (درباره خلعت رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۳۵۰ به بعد؛ درباره خلعت در دربار خلفاء رک: کرم (رک ح ۵)، ص ۳۲، درباره این جامه رک: Cl. Huart, EI, II, S. 1026 f. بر طبق اشپولر (ص ۳۵۰) خوزستان در دوخت خلعت شهرت داشته است و روز خلعت دادن روز جمعه بوده است. اطلاع اخیر که اشپولر از تاریخ بیهمی (چاپ غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴، ص ۴۰۲) استخراج کرده است، درست به نظر نمی‌رسد. چون بر طبق همین کتاب علاوه بر جمعه (ص ۳۷۶) اهدای خلعت در روزهای دیگر مثلاً در دوشنبه (ص ۳۴۲) و سه‌شنبه (ص ۳۳۹ به بعد) نیز انجام می‌گرفته است. درباره درفش کاویانی رجوع کنید به:

A. Christensen, Smeden Kaváh og det gamle persiske rigsbanner, Kopenhagen 1919 (Det Kgl. Danske Videnskabernes Selskab. Hist.- fil. Meddelelser. II, 7.

\*\*\*

درباره درفش در دوره اسلامی رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۳۴۸ به بعد. درباره جای درفش پهلوانان رک: به مقاله نگارنده در سخن ۱۰-۱۱/۱۳۵۴، ص ۱۰۵۵ به بعد.

### ج - خراج

درباره مقدار خراج در عهد داریوش رک: تاریخ هردوت، کتاب سوم، فصل ۸۹ به بعد. درباره مالیات در عصر ساسانیان و بویژه در عهد خسرو اول و فرم مالیاتی او و مقدار مالیات سرانه و سالیانه در داخل و مقدار خراج اقوام تابع، ضرب سکه، تکامل صوری آن، عیار آن، آلیاژ آن، وزن آن و دیگر مسائل مربوط به سکه و عیار رک: آلتهایم - اشتیل: یک دولت آسیائی (رک ح ۲)، ص ۱۲۸-۳.

درباره مالیات، خراج، جزیه و صدقه در نخستین قرون اسلامی رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۴۴۹-۴۸۴ و مآخذ آن. (درباره مقدار خراج ایالات ایران رک: ص ۴۶۷ به بعد).  
درباره گرفتن مالیات در خراسان به شیوه دوره ساسانی رجوع کنید به:

D.C. Dennett, Conversion and poll tax in early Islam, Cambridge 1950, p. 118 f.

\*\*\*

درباره دفاتر مالیاتی اسلامی در قرون وسطی رجوع کنید به:

W. Hinz, Das Rechnungswesen islamischer Finanzämter im Mittelalter. Islam XXIX/1949, S. 1-29, 113-141.

ایالات در تمام دوره‌ها به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای که به حکومت مرکزی مالیات می‌پرداختند و دسته‌ای که نیمه مستقل بودند و برای حکومت مرکزی هدیه می‌فرستادند. مثلاً در قرون نخستین اسلامی شاهان خوارزم هدیه می‌فرستادند نه خراج. در مورد عصر هخامنشیان رجوع کنید به: لوتیسه (رک ح ۶)، ص ۱۷۲ و ۲۲۱ و نیز رجوع کنید به:

R. Frye, The Heritage of Persia, London 1962.

از اصطلاحات مالیاتی که از زبان پهلوی وارد عربی شده بوده یکی شمزه است که بنا بر قول دینوری (اخبار الطوال، چاپ قاهره، ۱۹۶۰، ص ۷۱) که بخشی درباره آن آورده به معنی حسابداری یا دیوان خراج است، چون شمزه به معنی شماره و حساب است و بنا بر قول او این اصطلاح در عصر او متداول و آنرا به عربی شمرج می‌گفته‌اند. دیگر اصطلاح روزنامه است. بر طبق شرحی که خوارزمی در مفتاح‌العلوم درباره دقاتر شازدهگانه مالیاتی خلیفه می‌دهد دقت دوم را که محل ثبت دخل و خرج روزانه بوده روزنامه می‌نامیده‌اند. این اصطلاح همان روزنامه فارسی است که اصل پهلوی آن باید روزنامهگ بوده باشد. پیداست که ترجمه کردن اینگونه اصطلاحات به زبان عربی کار دشواری نبوده است، ولی به عاریت گرفتن آنها دلیل شهرت اینگونه اصطلاحات علمی و فنی در زبان پهلوی و نداشتن معادل در زبان عربی بوده. درباره اخذ مالیات‌ها (و تقسیمات بخشها و غیره) رک: ابوالفرج قدام بن جعفر بغدادی، کتاب الخراج. درباره خراج و مالیات شهرهای ماوراءالنهر در عصر سامانیان (و حقوق ماهیانه مأموران دولتی و جیره سربازان) رک به بخش ماوراءالنهر کتاب صورةالأرض تألیف ابن حوقل. واژه‌های خراج (= مالیات اصلی) و جزیه (= مالیات سرانه) هر دو از زبان پهلوی وارد عربی شده‌اند. خراج در پهلوی مانوی harāg است. صورت فارسی جزیه گزیت است، ولی اصل هر دو واژه آرامی است. صورت آرامی خراج در تلمود brga و صورت آرامی جزیه و گزیت gezīth(ā) است. به نقل از:

- Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, Leiden 1879 (Graz 1973), S. 241, Anm. 1.

- W. B. Henning, Arabisch Harāg, in: Acta Iranica 14, Leiden 1977, S. 355 f.

واژه گزیت را ابوالعباس ربنجی شاعر معاصر رودکی در بیتی بکار برده:

چو عقب بخشندی گزیت بخشش هم بده شعر بنده را فقیار  
گزیت در شاهنامه بر طبق فرهنگ وولف در حدود ده بکار رفته و خراج به کرات:

گزیت و خراج آنچ بدنام برد به سه روزنامه به موبد سپرد ۸/۵۸/۸  
اصطلاح روزنامه در بیت بالا همان روزنامه پهلوی است که به صورت روزنامه وارد عربی شده است (رک ص ۸). این اصطلاح یکبار دیگر هم در شاهنامه بکار رفته است (۴۰۷/۳۴۵/۵) و در هر دو بار معنی آن «دقت»، فهرست، اندکس است.

#### د - دبیری و پست

در دوره هخامنشی زبان دبیری زبان آرامی بوده. رجوع کنید به:

H. H. Schaefer, Iranische Beiträge I, Darmstadt 1972, S. 119-212.

در عصر پارتها در کنار پارتی از زبان یونانی و در بین‌النهرین از گویش‌های آرامی و در اواخر عصر پارتها شاید هم از زبان لاتینی استفاده می‌شده، رجوع کنید به: برخورد فرهنگهای ایرانی و ساسانی در زمان پارتها

G. Widengren, Iranisch- semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit, Köln u. Opladen 1960, S. 25 f.

در عصر ساسانیان در آغاز از زبان پارتی و یونانی (در کتیبه‌ها) استفاده می‌شود، ولی کم‌کم زبان پهلوی ساسانی جای آنها را می‌گیرد. در این دوره نیز به خاطر روابط ساسانیان با یونانیان باید در دیوان دربار ساسانی کسانی بوده باشند که زبان‌های یونانی و لاتینی می‌دانستند. سهم زبان آرامی در این دوره به وجود ایدئوگرامها (= هزارش‌ها) محدود می‌گردد. در دوره اسلامی زبان دبیری نخست عربی است،

ولی با روی کار آمدن سلسله‌های ایرانی زبان فارسی زبان رسمی دبیری می‌گردد، ولی گاه گاه عربی جای آنرا می‌گیرد. در هر حال دبیر در این دوره ایرانی است که به خاطر ارتباط با مرکز خلافت به زبان عربی نیز تسلط کامل دارد. اصطلاح پهلوی دبیر در این دوره همچنان باقی می‌ماند، ولی اصطلاح عربی کاتب نیز وارد زبان فارسی می‌گردد. مطالعه آثار این دوره از جمله چهارمقاله عروسی (مقاله اول) و بویژه تاریخ بیهقی نشان می‌دهند که دبیران در این دوره همچنان مقام مهم گذشته خود را حفظ کرده‌اند. در شخص بیهقی شاهد ترقی دبیری به مقام نویسنده و مورخی زبردست هستیم که نظیر آنرا خارج از زبان فارسی نیز نمی‌توان به سادگی بدست آورد. درباره دبیری در دوره اسلامی ایران و نفوذ رسوم دیوانی ساسانی (و بیزانسی) در دیوان خلفاء رک: اشپولر، ایران در قرون نخستین اسلامی (رک ح ۴) ص ۲۴۱ به بعد، ۳۶۱ به بعد.

\*\*\*

یکی از موضوعاتی که باید مورد تحقیق واقع گردد جمع آوری نمونه‌هایی از زبان دیپلماسی یا هنر دیپلماسی در ایران است که در دوره اسلامی بویژه بدست دبیران تکامل یافته و نمونه‌های جالبی از آن در تاریخ بیهقی و چهارمقاله و نامه‌ها و گزارشات سیاسی دیگر محفوظ مانده است. به گمان من از علل ویژگی سبک بیهقی در ساختمان جملاتش علاوه بر تأثیر زبان عربی، یکی نیز تأثیر همین زبان دیپلماسی هنگام انتباه نامه‌های سیاسی در دوره طولانی خدمت دبیری اوست که بیان او را گاه موجز و مؤثر و گاه نامفهوم و دور از فصاحت ساخته است (مقداری از ناهمواری‌های سبکی او شاید نیز به این علت بود، که نویسنده برای پاک‌نویس کردن یادداشت‌های خود همیشه وقت کافی نداشته یا صرف نکرده است و در نتیجه مقداری از مطالب همینطور قلم انداز و یادداشت گونه وارد کتاب شده است).

پرکپ (جنگ ایرانیان، کتاب دوم، فصل ۱۰) یک نمونه از هنر دیپلماسی عهد ساسانی را از زبان خسرو اول هنگام گفتگو با فرستاده بیزانس حفظ کرده است. پس از پیروزی ایران بر بیزانس در سال ۵۴۰ خسرو در مقابل فرستاده بیزانس که برای بستن معاهده صلح آمده به بهانه محافظت از دروازه خزر و در حقیقت برای لطمه زدن به حیثیت بیزانس گرفتن مبلغی را به عنوان غرامت در یکبار نمی‌پذیرد و به جای آن مطالبه غرامت سالیانه می‌کند.

فرستاده بیزانس که متوجه هدف خسرو شده است می‌گوید: بنابراین ایرانیان می‌خواهند رومیان را خراجگزار خود کنند؟ خسرو در پاسخ او می‌گوید: نه، بلکه رومیان در آینده سزبازان ایرانی خواهند داشت که البته باید حقوق آنها را بپردازند.

درباره تشکیلات پست دولتی که با امور دیوانی رابطه نزدیک دارد و پایداری سیستم پستی ایرانی از عهد هخامنشی تا دوره اسلامی، واحدهای مسافت، سرعت پست، وسایل پست، وظایف پست و موروثی بودن شغل آن، رک: اشپولر، همان کتاب، ص ۳۳۳ به بعد. از جمله مآخذ نخستین درباره پست در دوره اسلامی: ابوالفرج قدام بن جعفر بغدادی: کتاب الخراج، باب یازدهم به اهتمام دخویه (M. J. de Goeje)، لیدن ۱۸۸۹. و نیز رجوع کنید به:

A. Sprenger, Post- und Reiserouten des Orients, Leipzig 1864.

درباره مقدار حقوق ماهیانه صاحب بریدان شهرهای خراسان و ماوراءالنهر در عصر سامانیان (در عصر منصور بن نوح) رک: به بخش ماوراءالنهر کتاب صورة الارض تألیف ابن حوقل.

ه - سازمان‌های امنیتی

در این بخش فقط به مآخذ و اخبار مربوط به کار آگاههان (= جاسوسان) اشاره می‌گردد. درباره کار آگاههان عهد هخامنشی (چشم و گوش پادشاه) رجوع کنید به:

H. H. Schaefer, *Iranica*, Berlin 1934, 1. Das Auge des Königs, S. 324.

درباره کارآگاههان دربار ساسانی و بیزانس و وفاداری و خیانت آنها اشاراتی از مورخ بیزانسی پرکپ (جنگ ایرانیان، کتاب اول، فصل ۲۱) باقی است. درباره سیزده تن از کارآگاههان که خسرو اول برای بررسی و گزارش کار عمال دولتی می فرستد رک: دینوری، اخبارالطوال، (چاپ قاهره ۱۹۶۰)، ص ۷۴. در تاریخ بیهقی نیز اشاراتی درباره کارآگاههانی که از دربارها برای دربارهای خارجی گزارش می فرستاده‌اند (ص ۳۲۲ به بعد) و جاسوسانی که در دیال فرستادگان روانه می کرده‌اند (ص ۲۹۴ به بعد) هست. برای آنکه گزارشات جاسوسان و اخبار محرمانه به دست بیگانه نیفتد، گاه گزارشنامه را در شکم عصای گزارشبر پنهان می کرده‌اند (رک تاریخ بیهقی، ص ۳۲۳. درباره نقش عصا در رساندن گزارشهای محرمانه. همچنین رک به سخنرانی آقای سلیم در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه تبریز).

از تشکیلاتی که با سازمانهای امیتی ارتباط دارد تشکیلات زندان است که تا به حال درباره آن تحقیقی نشده است. مورخان بیزانسی در مورد عصر ساسانیان از نوعی زندان نام می برند به نام «مکان فراموشی» (فراموشخانه). رک:

Ammianus Marcellinus XXVII 12/3; Vita S. Joannis Eleemosynarii 48; Prokop, *Perserkriege* I, S f.

و نیز رجوع کنید به:

Th. Noldeke, Aufsätze zur persischen Geschichte 1887 (graz 1974), S. 109, Anm. 1.

پرکپ درباره وجه تسمیه این نام می گوید که هرکس در این زندان می افتاد بردن نام او (در حضور پادشاه) قدغن و تخلف از آن مشمول مجازات بود.

دیگر از موضوعاتی که باید مورد تحقیق قرار گیرد موضوع وست نشستن، یعنی پناهندن و متحصن شدن در اماکن مقدس چون مساجد بزرگ و مقبره امامان و امامزاده‌ها و یا پناه به خانه مجتهدین، اصطبل شاهی، و در دوره‌های اخیر متحصن شدن در مجلس و سفارت‌خانه. وست نشستن از قدیم در ایران معمول بوده. محل تحصن قبل از اسلام آتشکده‌ها بوده است (رک پرکپ، جنگ ایرانیان، کتاب اول، فصل ۲۳). شهر انطاکیه خسرو (= بوستان خسرو، شهری که خسرو اول پس از زوربان کردن انطاکیه در نزدیکی تیسفون ساخت) نیز برای فراریان رومی حکم محل بست را داشته است. چون بنا بر گزارش پرکپ (همانجا، کتاب دوم، فصل ۱۴) اگر یک رومی حتی اگر بنده یکی از بزرگان ایرانی بود، در این شهر پناهنده می گشت مانند دیگر اهالی شهر جزو مردمان شاه بود و دیگر از تعقیب مصون می گشت.

و - اصطلاحات اداری - عناوین و القاب

برای تشخیص اینکه چه مقدار از عناوین و القاب قدیمی ایران در دوره اسلامی هنوز مرسوم و تا چه زمانی مرسوم بوده‌اند، باید بسیاری از ماخذ یونانی، لاتینی، سریانی، پهلوی، ارمنی، عربی، فارسی و غیره مطالعه و اصطلاحات اداری ایرانی و معادل‌های خارجی آنها جمع آوری گردد. به عقیده نگارنده تنها پس از جمع آوری کامل این مواد می توان تاریخچه سازمانهای اداری ایران را نوشت و تحولات، تغییرات، تکامل و نفوذ آنها را در تشکیلات و رسوم اداری دوره اسلامی در داخل و خارج ایران تعیین نمود.

از میان اصطلاحات فرهنگی ایران آن قسمت که در زبانهای یونانی و لاتین باقی مانده تا حدودی جمع آوری شده و بویژه اصطلاحات مذهبی آن چندین بار مورد تحقیق واقع شده است. از اصطلاحات اداری آن نیز محققان کم و بیش استفاده کرده‌اند، ولی این اصطلاحات چنانکه باید و شاید جمع آوری

نشده است. نخستین قدم اساسی را در این زمینه تا آنجا که من اطلاع دارم لاگارد برداشته است: P. de Lagarde, *Gesammelte Abhandlungen* 1866 (Osnabrück 1966).

شامل مجموعه مقالات لاگارد. مقاله چهارم درباره

Die persischen Glossen der alten, S. 147-242.

(واژه‌های دشوار ایرانی در آثار نویسندگان باستان) بخش دوم آن (ص ۱۷۹-۲۰۱) شامل

واژه‌های مربوط به مناسبات سیاسی. از تحقیقات بعدی:

F. Jacoby, *Die Fragmente der Griechischen Historiker*. 3. Teil: *Geschichte von Städten und Völkern*. Leiden 1958 (1967).

بخش چهارم درباره ارمنستان (ص ۳۵۰-۳۶۴)، بخش پنجم درباره بابل، آشور، مادوپارس (ص ۲۶۴-۵۴۶).

همچنین رجوع کنید به:

J. Marquart, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran*, I-II Göttingen 1896.

بعضی از القاب شاهان ایرانی که در دوره اسلامی هنوز مرسوم بوده در آثار مورخان عرب و ایرانی حفظ گردیده. از جمله بیرونی در آثار الباقیه (چاپ زخاوه، لایپزیک ۱۹۲۳ء، ص ۱۰۰ به بعد) علاوه بر القاب شاهان قدیم ایران و ممالک دیگر لقب بعضی از امرای سلسله‌های ایرانی دوره اسلامی را ذکر کرده است. از جمله اسپهبد (لقب امرای طبرستان)، مصمغان (= مسمغان = مه مغان = مغان بزرگ) (لقب امرای دماوند)، زاذویه (لقب امرای سرخس)، بهمنه (لقب امرای نساو ایورد)، ماهویه (لقب امرای مرو)، کتبار (لقب امرای نیشابور)، طرخون (لقب امرای سمرقند)، اناهید (لقب امرای گرگان) و دیگر: کابل شاه، ترمذ شاه، خوارزمشاه، شروانشاه، بخارا خذاه، کوزکان خذاه (لقب امرای کابل، ترمذ و غیره). دیگر: استدار (لقب امرای نائل، چالوس، رودان و کلار - حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۴۶)، خراسان شاه، لیزان شاه (حدود العالم، ص ۱۶۳)، دهقان (لقب امرای فرغانه - حدود العالم، ص ۱۱۲، ولی بر طبق بیرونی لقب شاهان فرغانه اشخید است)، گیل گیلان (لقب مازیار و بابک - تاریخ طبری در شرح وقایع سال ۲۲، چاپ لیدن، یکم / ۲۶۵۹ و در شرح وقایع سال ۲۲۴، سوم / ۲۹۸ تاریخ یعقوبی، به کوشش M. Th. Houtsma، لیدن ۱۸۸۳ (۱۹۶۹)، دوم / ۵۸۲). حتی عنوان شاهنشاه در دوره اسلامی دوباره از زمان آل بویه متداول شده است.

همچنین تعدادی از القاب و عناوین عربی ترجمه القاب و عناوین ایرانی است، مانند سلطان السلاطین در برابر شاهنشاه، قاضی القضاة در برابر موبد موبدان، صاحب الرسائل در برابر دبیرد و غیره. برابر اصطلاح اداره و اداره کردن در زبان فارسی (ماخوذ از پهلوی) بر طبق طبری (دوم / ۱۶۳۶ در شرح وقایع سال ۱۲۰) کدخدایی بوده (= اشپور)، ص ۳۱۶، ح ۷، در تاریخ طبری چاپ لیدن این اصطلاح کتخدایتی ضبط شده است، ولی طبری باید کتخدایتی نوشته باشد، ماخوذ از صورت katagx adāñ پهلوی).

همچنین اغلب گزارشاتی که در کتب عربی و فارسی و بویژه در تاریخ بیهقی (از جمله ص ۲۸۷ به بعد) درباره رسم پذیره شدن و بدرقه کردن فرستادگان و مهمان‌های سیاسی، بخشیدن هدایا، رسم بار و آیین پرده‌داری، آیین بستن شهرها و برگزاری جشن‌ها، و آیین تار، آیین تاجگذاری و به تخت نشستن و زیر چتر نشستن و غیره و غیره در دوره اسلامی چه در ایران و چه در دستگاه خلفاء عباسی معمول بوده با آنچه که در شاهنامه در باره این رسوم در دوره‌های قبلی آمده است مطابقت دارد و به عنوان مثال کافی است در کتاب رسوم دارالخلافة تألیف ابوالحسن هلال بن محسن صابی که به ظاهر درباره دربار عباسیان نوشته شده دقت شود تا حد نفوذ رسوم گذشته ایرانی روشن گردد.

## قافیه بر اساس قاعده مصوت کوتاه

قافیه جدید که بر مبنای مصوت و صامت تدوین نگردیده، فراگیری قافیه را برای طالبان علم، آسان تر و معقول تر ساخته است.

بر اساس قافیه جدید، اصول قوافی از مصوت هجای پایانی ساخت اصلی واژه قافیه شروع می شود که این ساخت اصلی، در افعال، بُن فعل، و در واژه های دیگر، قسمت اصلی کلمه بدون زوائد است. عبارت قدری گنگ به نظر می رسد که با ارائه مثال روشن تر خواهد شد.

اگر واژه قافیه، فعلی مانند نشستیم باشد، بن ماضی آن نشست است که ساخت اصلی قافیه است. با توجه به ترکیب دو هجائی آن (= ن - شست)، هجای آخر آن نشست خواهد بود که در این هجا از صامت اول صرف نظر می کنیم و از مصوت کوتاه =، قاعده قافیه شروع می شود (یعنی = ست) که حروف اصلی قافیه را تشکیل می دهند و آنچه که به آنها اضافه شود، حروف الحاقی است و هر کدام نام خاص خود را دارد. بنابراین حروف اصلی و الحاقی این قافیه عبارت خواهد بود از = ست + ه ایم، و محور قافیه یعنی روئی، و ته است. با توجه به جمله داخل گبومه، تشخیص حروف قافیه مذکور چنین است:

واژه قافیه = نشستیم

ساخت اصلی قافیه = نشست

هجای قافیه = شست

حروف اصلی قافیه = ست

حروف الحاقی = ه ایم

و جمعاً = ( = ست + ه ایم)

که هر یک از این حروف و حرکات به نامی خوانده می شوند. آنچه که در قسمت حروف اصلی این قافیه نوشته شده شامل قاعده قافیه است که عبارتست از (مصوت کوتاه + صامت + صامت).

قواعد قافیه را شش<sup>۱</sup> و پس از نتیجه گیری سه<sup>۲</sup> و گاه دو<sup>۳</sup> دانسته اند، اما نتیجه همه آنها یکسان است که شش با تلخیص به همان دو می رسد. این قواعد ششگانه چنین اند.

۱- مصوت کوتاه (= نه، تو، که، خانه، سینه...) (= ن، ت، ک، خ، س)

۲- مصوت بلند (= صبا، جستجو، زی)

۳- مصوت کوتاه + صامت (= در)

۴- مصوت کوتاه + صامت + صامت (= درد)

۵- مصوت بلند + صامت (= داد، دود، دید)

۶- مصوت بلند، صامت + صامت (= باخت، دوخت، ریخت).

در قاعده دوگانه، فقط:

۱- مصوت بلند و آه

۲- مصوت + صامت (= صامت).

مطرح است که قاعدهٔ اول را فقط مصوت بلند دانسته‌اند و طرحی از مصوت کوتاه نیست و قاعدهٔ دوم نیز با تعمیمی که دارد خود به چهار قاعده تبدیل می‌گردد (مانند قواعد از سه تا شش قبلی). آنچه که در این نوشته مورد بحث است، قاعدهٔ اول یعنی (مصوت کوتاه) است که بسیار مجمل از کنار آن گذشته‌اند و مکفی نیرداخته‌اند.

آقای دکتر بیروس شمیسا، در جدول بندی ششگانهٔ هجای زبان فارسی (که در هجای قافیه از آنها کاربرد گرفته‌اند) نوع اول را صامت + مصوت کوتاه (e نه، که، تو) دانسته‌اند و، نوشته‌اند، صامت، قابل تغییر و مصوت کوتاه، غیر قابل تغییر است<sup>۵</sup> و مصوت‌های کوتاه و و و ش را در قافیهٔ غیر قابل استفاده دانسته‌اند و اضافه می‌نمایند، در کلمات دو یا چند هجائی مختموم به e (های غیر ملفوظ)، e را نادیده گرفته و صامت پیش از آن را روی متحرک حساب می‌کنیم. مثلاً در کلمهٔ «گشته» روی و ت است نه e. در پانوشت یاد آور شدند که «کلمات یک هجائی مختموم به e عبارتند از: که، چه، سه، نه در تلفظ قدیم که از آنها هم در قافیه استفاده نمی‌شود. اما کلمات دو یا چند هجائی مختموم به این مصوت فراوان است»<sup>۶</sup> و این قاعدهٔ مصوت کوتاه، در همینجا خاتمه می‌یابد و مثالی را هم که در متن و پانوشت ذکر کرده‌اند فعل است. در قافیه، قمت اصلی فعل «بن» آن است<sup>۸</sup> که قهراً در مثال مذکور هاء غیر ملفوظ، وصلی و الحاقی خواهد بود، و واژه‌هایی مانند: لاله، سینه، بهانه، سرکه... را که به قول شمس قیس رازی دارای هاء سکت‌اند مشخص نکردند که گمان بر اعتبار «غیر قابل تغییر» بودن مصوت کوتاه خواهد رفت و مطرح نشد که به چه دلیل صامت ماقبل هاء غیر ملفوظ «روی» است، زیرا برابر تعریف و قاعده بندی قافیه و هجای قافیه، هنوز «هجای پایانی» به اعتبار خود باقی خواهد ماند و «صامت پیش از آن» را (در هجای قافیه) روی متحرک حساب کردند.<sup>۹</sup> حال آنکه توجه بیشتر و مشخص تری لازم بود، و طالب علم هنوز نخواهد دانست که چرا این صامت، برخلاف قواعد قافیه «روی» شده است. در تلخیص قاعدهٔ قافیه نیز دیگر از قاعدهٔ (صامت + مصوت کوتاه) سخنی نیست و از مصوت بلند بحث شده است (و از مصوت مرکب که نسبت به گویش امروزی خود جای بحث دارد). ولی باز در تقسیم بندی جدول هجاهای قافیه، مصوت کوتاه را نیز در عداد قاعده قرار دادند («که، چه»<sup>۱۰</sup> در حالی که قبلاً یاد آور شدند این واژه‌های یک هجائی مختموم به e (مصوت کوتاه) در قافیه استفاده نمی‌شوند.<sup>۱۱</sup>

آقای دکتر تقی وحیدیان کامیار نیز از کنارهٔ مصوت کوتاه در پایان هجای قافیه با اشاره‌ای گذرا و سریع گذشتند و عطف به حروف الحاقی کردند و حال آنکه هنوز وجه تمایز و افتراق حروف اصلی و الحاقی را مشخص نفرمودند.<sup>۱۲</sup>

بی هیچ تردیدی استاید فن که در قاعده بندی قافیهٔ جدید تلاشی داشتند، از صاحب نظران امرند، اما سأله را گنگ و مبهم رها کردند و طالبان علم را در حیرت و تنهایی واگذار کردند. در این مقال سعی گردید سألتهٔ مصوت کوتاه پایانی در هجای قافیه با دید بازتر و گسترش بیشتری به بحث گرفته شود.

مصوت کوتاه شامل ضمه، فتحه، کسره است و قاعدهٔ قافیه بر اساس آنها یعنی این مصوت‌ها، «روی» قرار گیرند، همچنانکه مصوت بلند آ، او، ای در کلمات صبا، جستجو، زی روی هستند (البته در مورد مصوت بلند هاء باید بحث بیشتری را مطرح کرد که قاعده بندی در مورد آن جای تأمل است و خود به مقالی دیگر نیاز دارد).<sup>۱۳</sup>

مصوت کوتاه ضمه جز سه واژهٔ تو (ت)، دو (د)، چو (چ) که دارای واو بیان ضمه است واژهٔ دیگری به نظر نمی‌رسد که آنها قابل قافیه سازی با یکدیگر نیستند و در المعجم نیز آمده که: «ن شاید آنرا روی سازند مگر کمی قافیت موصول باشد»<sup>۱۴</sup> و «توی» و «دوی» را (به صورت تلفظ حرف صامت «واوه» با «روی» و «بروی» همقافیه آورده است، یعنی آنها نه به صورت مصوت، که به صورت صامت درمی‌آید با شاهد زیر:

برود هوش و دل اگر بروی  
هوش و دل رفته گیر اگر تو نوی  
با تو آلا به دوستی نروم  
با من آلا به دشمنی نروی  
به دل و جان و دیده می‌کوشم  
تا که برخیزد از میانه دوی

و از معروفی،

سیه چشم معشوق و آن ابروان  
ببرند جان و دلم هر دو ان  
(مصوت بلند در «بروه» و مصوت کوتاه در «دوه» به صورت صامت «واوه» تلفظ شدند). شاهد مثالی نیز از  
واعجمی، شاعر آورده است:

اگر شب از در شادی است و باده خسرویا  
مرا نشاط ضعیف است و درد قویا  
شبا پدید نیاید همی کرانه تو  
برادر غم و تیمار من مگر تو یا

که مصوت کوتاه تو (ت) را با صامت «واوه» همقافیه آورده است.

شیخ فریدالدین عطار نیز در دو غزل چنین کاری کرده است. در غزلی به مطلع:

هر چه هست اوست، هر چه هست توی (- توئی - تو هستی)

او توئی و تو اوست، نیست دوی (= دویی - دویودن)

در حقیقت چو اوست، جمله تو هیچ  
تو مجازی، چه بینی و شنوی  
با واژه‌های روی، گروی، دروی، قوی، مصطفوی، نبوی<sup>۱۵</sup> همقافیه کرده است که حرف «و» در  
واژه‌های «توه» و «دوه» ملفوظ و از حروف صامت گردیده و روی منظور شده است. باز در غزلی به مطلع:

ای لب گلگونت جام خسروی  
پیشه شیرنگ زلفت شیروی

آورده است:

می‌ندانم کفایتی یا مهی  
گرچه گویم راستی را هر دوی

و دریتی:

گفته بودی آنکه دل برداز تو کیست  
می‌ندارم زهره تا گویم توی

و باز در همین غزل:

مردم چشمت بدان خردی که هست  
می‌بیند دست چرخ از جادوی  
گاه همچون آفتابی از جمال  
گاه همچون ماهی از بس نیکوی  
من که تخم نیکویی کشتم مدام  
بر نخوردم بر تو، آلا بندخوی<sup>۱۶</sup>

که کلماتی مانند: خسرو، شیرو، پهلوی، معنوی، می‌رو، نشنو، قوی، بدرو، نکرو (دارای مصوت  
مرکب - که امروزه به صورت صامت «واوه» تلفظ می‌شوند) را در ابیات دیگر با کلماتی مانند: جادو،  
نیکو، خو (دارای مصوت بلند در آخر) و با دو، تو (مصوت کوتاه) همقافیه کرده است. در غزلی به  
مطلع:

جانا بسوخت جان من از آرزوی تو  
دردم ز حد گذشت ز سودای روی تو

با این که «قافیه» را با مصوت بلند و همسان آورده، در ابیتی گفته است:

در غایت علو تو ارواح پست شد  
کو دیده‌ای که در نظر آرد غلوی تو<sup>۱۷</sup>

که صامت «واوه» را در «علو» با مصوت بلند «واوه» هم قافیه کرده و ترکیب «غلوی» تو را ساخته است.  
مصوت کوتاه فتحه نیز امروزه به صورت اصلی در پایانه واژگان فارسی به کار نمی‌رود، هر چند که  
هائ بیان حرکت کسره، که امروزه بیان می‌گردد در اصل پهلوی به صورت کاف ماقبل مفتوح بوده است  
مانند نامک، جامک، و هنوز در برخی از گویش‌های دری، تلفظ نام، جام معمول است.<sup>۱۸</sup>  
آنچه از واژگان که در پایان دارای هاء مفتوح است، مخفف صامت هاء ماقبل مصوت بلند و آه  
می‌باشد مانند مه، شه، ره، گنه، که ماه، شاه، راه، گناه بوده و همگی آنها صامت‌اند و اصلی.

اما کلماتی که مختم به هاء بیان حرکت است، کاربرد زیادی دارند. ذره، پروانه، نامه، خانه... در تمامی کتب قافیه (قدیم و جدید) این هاء بیان حرکت را جزو حروف الحاقی (حرف وصل) دانسته‌اند. بنابراین آنچه باقی می‌ماند حرکت ماقبل آن است، یعنی از خانه، خان، باقی می‌ماند. همین کسره واقع در آخر کلمه است که با عنوان «قاعده مصوت کوتاه» قاعده بندی شده است.

در قواعد قافیه، قافیه از مصوت شروع می‌شود. یعنی در هجای «ه» یا کنار گذاشتن صامت «ه» باید «سه» را پایه قافیه قرار داد و در قوافی همسان، باید قواعد نیز یکسان باشند، یعنی همانطور که دروازه‌های «شما، جدا، تماشا...» فقط مصوت بلند «آ» مکرر است، در قاعده مصوت کوتاه نیز باید بتوان فقط کسره را (در این مثال) رعایت کرد، یعنی بتوان «خان» را با «جام» و «لاله» و «کوفیه» و «کرده» همقافیه ساخت و در حروف قافیه چنین نوشت:

— = روی

و حال آنکه چنین نیست.

در المعجم آمده است «هیچ یک از این هاءات را نشاید کمی روی سازنده. ۱۹ شمس قیس هاء غیر ملحوظ را دو نوع دانسته است:

اول هاء سکت (یا هاء بیان حرکت ماقبل) مانند بهانه، سرکه، سینه، سفره، چه، که، نه...

دوم، هائی که جز حرکت ماقبل، معنای خاصی را مستلزم باشد و آن خود بر چهارگونه است:

۱- هاء تخصیص (النوع من الجنس) = مانند دندانه، از دندان / چشمه، از چشم...

۲- هاء صفت = کشته، آمده، رفته، گفته...

۳- هاء فاعل (صفت فاعلی) = داننده، کشنده، رونده...

۴- هاء لیاقت و نسبت = استادانه، مردانه، زیرکانه...

و می‌گوید... جمله هاءات وصلی، هاء سکت باشد. ۲۰

با بررسی بر قوافی اشعار استادانی مانند خاقانی، سعید سعدی، مولانا، حافظ می‌توان حدود و تقویر حروف و قاعده قافیه را در این نوع مشخص کرد.

قبلاً باید یاد آور شد که بعضی از شعرای بزرگ، حداقل یکی دو مورد خارج از قواعد شعری کار کرده‌اند<sup>۲۱</sup> و البته آگاهانه، چنانکه اکثراً خود نیز متذکر شده‌اند.

با اینکه قافیه سازی هاء سکت نادرست بوده، باز از سنائی روی داده است، چنانکه شمس قیس از او شاهد آورده است:

بر زبان صوت و حرف و ذوقی نه غافل از معنی‌اش که از پی چه<sup>۲۲</sup>

نه (ن) و چه (چ) را همقافیه ساخته و درست نیست، زیرا هاء در «نه» و در «چه» وصلی است و از نوع سکت، و فقط صامت‌های «نون» و «چه» به لفظ می‌آیند.

اما به گمان من سنائی این دو واژه را به صورت هجای بلند یعنی هاء ملحوظ و اصلی به کار برده است، زیرا وزن این بیت چنین است (فاعلاتن مفاعلن فع لن)، و «نه» و «چه» در برابر «ن» قرار گرفته‌اند. نیز در بیت:

هرکه بشنید بخ او را به وانک نشنید خیره او را چه<sup>۲۳</sup>

بر وزن (مفعول مفاعلن مفاعیلن) ( = هرج سلس اخرب مقبوض) - همچنانکه مصوت کوتاه «ک» را به ضرورت وزن، با هجای بلند، یعنی هاء ملحوظ به کار برده، «چه» را نیز ملحوظ به کار برده است (از اختیارات شاعری) که می‌تواند مصوت کوتاه پایان کلمه را به صورت هجای بلند تلفظ کند.

به همین نحو است قافیه سازی هاء اصلی با وصلی که باز از سنائی شاهد آورده شد:

نیکی نادان در اصل نیکی نه بسد دانان ز نیکی نادان به<sup>۲۴</sup>

هائ در «نه» وصلی و در «به» اصلی است: مصراع اول بر وزن (فاعلاتن مفاعلن فع لن) و مصراع دوم بر وزن (فعلاتن مفاعلن فع لن) که در هر دو مصراع هجای پایانی بلند است، یعنی به صورت هاء اصلی، ملفوظ شده است، اما در مثال زیر این ایراد وارد است:

هر کجا ذکر او بود تو که ای جمله تسلیم کن بدو تو چه ای

(فاعلاتن مفاعلن فعلن) «که» و «چه» همقافیه انتخاب شدند، هر دو در برابر هجای کوتاه از افعال قرار دارند و در نتیجه به صورت «چ» و «ک» تلفظ می‌شوند، یعنی اگر هاء وصلی را قافیه نساخته است، کسره پایانی را در «که» و «چه» قافیه کرده است. این همان قاعده مصوت کوتاه است، (که نادرست است).

در تضحی که بر دواین خاقانی، مسعود سعد، مولانا، حافظ بدین منظور داشته باشیم به این نتیجه می‌رسیم که با حذف هاء وصلی، قافیه به صورت (مصوت + صامت) درمی‌آید، حال ممکن است مصوت، کوتاه باشد یا بلند، و صامت یکی باشد یا دو تا. یعنی قاعده اول (= مصوت کوتاه) حذف می‌شود. (همان نتیجه‌ای که اساتید محترم می‌خواستند داشته باشند).

در خاقانی این شواهد دیده می‌شود در غزلی به مطلع:

تا من بی آن زلف سرافکننده همی دارم چون شمع گهی گریه و گه خنده همی دارم<sup>۲۵</sup>  
واژه‌های زنده، بنده، آکنده، فرخنده... را هم قافیه آورده است و از همین نوع در:

خورشید تو، نیلوفر نازنده منم تن غرقه به اشک، درشکر خنده منم  
رخ زرد و کبود دل سرافکننده منم شب مرده زخم، روز بتو زنده منم<sup>۲۶</sup>  
در تمامی این نوع، با حذف هاء وصلی، کسره ماقبل آن حرکت «مجرئی» است، «ده (روئی) و «نه» (قید) رعایت شده و برابر قاعده (مصوت کوتاه + دو صامت) است. به همین نحو در دیوان مسعود سلمان:

گمره زین روسپی و آن گنده نبود حاصلی مگر خنده<sup>۲۷</sup>

که واژه‌های: گنده، خنده هم قافیه‌اند. در دیوان شمس:

چند نهان داری آن خنده را آن مه تابنده فرخنده را<sup>۲۸</sup>

واژه‌های بنده، پاینده، گشاینده، رایبنده، آبنده، نالنده، شگالنده، بخشنده، پرنده... هم قافیه‌اند. نیز در غزل:

نام آن کس بر که مرده از جمالش زنده شد گریه‌های جمله عالم در وصالش خنده شد<sup>۲۹</sup>

واژه‌های بنده، پاینده، افکنده، غرنده، پرنده، باشنده... قافیه‌اند. باز در غزل:

اگر سلطان ما را بنده باشی همه گویند و تو فرخنده باشی<sup>۳۰</sup>

زنده، پرکنده، گردنده، افکنده، شرمنده، آکنده، پاینده... هم قافیه‌اند. در تمامی این نوع قافیه همان قاعده (مصوت کوتاه + دو صامت) رعایت شده است. مسعود سعد در قصیده:

لاله رویاند سرشکم تازه در هر مرحله پس بهاری دارد از من در زمستان قافله

عشق دلبر قرعه زد چون دل نصیب او رسید راه پیشش برگرفتم دل بدو دادم یله<sup>۳۱</sup>

واژه‌های مرحله، قافله، یله، مشغله، آبله، سلسله، سله، ولوله... را همقافیه کرده که برابر قاعده (مصوت کوتاه + صامت) است.

البته تمامی این مصوت‌های کوتاه که در پایان مصراع قرار گرفته‌اند (= ل) چون در مقابل هجای پایانی «فاعله» قرار گرفته است و نیز قرینه‌های بلند دارند، به صورت هجای بلند و به صورت هاء ملفوظ باید ذکر گردد، زیرا وزن این شعر رمل مشتمل محذوف است (= فاعلاتن فاعلاتن فاعلن). نیز مولانا:

طوق جنون سلسله شد باز ممکن سلسله را لابه گری می‌گنمت راه تو زن قافله را<sup>۳۲</sup>

واژه‌های حامله، زلزله، گله، آبله، منله، زنگله... را هم قافیه آورده است. در غزلی دیگر:

با من صنما دل یک دل کن  
گر سر سنهم آنگه گله کن<sup>۳۳</sup>

واژه‌های: سلسله، چله، قافله، منخله، آبله، یله، زنگله، همقافیه‌اند. از حافظ:

به کوی میکده یارب سحر چه منخله بود  
که جوش شاهد وساقی وشمع وشمعله بود<sup>۳۴</sup>

واژه‌های: ولوله، منله، گله، معامله، مقابله، حوصله هم قافیه‌اند. مسعود سعد:

امروز ستم چو ماری اندر سله‌ای  
ز آوازه من در این جهان ولوله‌ای

بر من هر سوی اگر شود سلسله‌ای  
از چرخ فلک نکرد خواهم گله‌ای<sup>۳۵</sup>

مولانا در غزلی به مطلع:

این عشق گردان کوبه کو بر سر نهاده طبله‌ای  
که هر کجا مرده بود زنده کنم بی حيله‌ای<sup>۳۶</sup>

واژه‌های: طبله، کله، گله، چله، قله را که دارای حرف وقیده (ساکن ماقبل روی) هستند با واژه‌های: حيله، کيله، پاتيله، که دارای ردف اصلی (= مصوت بلند وای، در قبل از روی) می‌باشند همقافیه کرده است، و این امر از قاعده قافیه خارج است و از عیوب یعنی گاه مصوت کوتاه + دو صامت و گاه مصوت بلند + صامت، اما به هر حال سخن از مولانا است که او توجه به حال دارد و نه قال که نباید جز به دیدار دلدار بیندیشد. مواردی از اینگونه باز هم در اشعار مولانا دیده می‌شود:

جای دگر بوده‌ای زانک تهی روده‌ای  
آب دگر خورده‌ای زانک گل آلوده‌ای<sup>۳۷</sup>

واژه‌های: نیاسود، شنود، سوده، اندود، را همقافیه ساخته و سپس در مقطع گفته است:

از اثر شمس دینت این تیش عشق تو  
وز تیریز است این بخت که پرورده‌ای

که پرورده را با واژه‌های فوق هم قافیه کرده، یعنی ردف اصلی را با وقیده همقافیه ساخته است (مصوت بلند + صامت) و (مصوت کوتاه + دو صامت) و این خارج از قاعده است، و چنانکه وزن همین مقطع نیز محل تأمل است هر چند که وزن این شعر از اوزان دوری است و بر وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن، (بهر رجز مثنوی مخبون مکشوف) و رکن «مفتعلن» می‌تواند برابر اختیارات شاعری وابدال به «مفعولین» تبدیل گردد، اما حذف دو ساکن است بعد از «دین» سلاست بیان شعر را از بین برده است و اگر هم «ت» را بر اثر حذف همزه به «این» بچسبانیم (به اصطلاح، همزه «این» «ت» را بر باید) باز هم هجای کوتاه «س» (به استناد دوری بودن شعر) از پایان نیم مصراع اول، به این بیت ثقالت داده است. عدم رعایت قافیه در اشعار مولانا باز هم دیده می‌شود. در غزلی به مطلع:

ای جنبش هر شاخی از لون دگر میوه  
هر کس زدگر جامی مستکن شده کالیوه<sup>۳۸</sup>

واژه‌های میوه، کالیوه، بیوه، دیوه، شیوه، را که دارای هاء وصلی‌اند، با واژه «وه» که دارای هاء اصلی (ملفوظ) است همقافیه کرده است و گفته:

در کامه هر ماهی شستی است ز صیادی  
آن ناله کنان آوه وین ناله کنان ای وه

قوافی این غزل با قاعده (مصوت بلند + صامت) است با ردف اصلی «ی» و روی «واوه»، اما در بیت اخیر قافیه برابر (مصوت کوتاه + صامت) آمده است با روی «وه» و حرکت «توجیه»، لکن با توجه به وزن شعر، منقول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (= هزج مثنیٰ اخرب) ملاحظه خواهیم کرد که مولانا تمامی این هاءات غیر ملفوظ را، ملفوظ و به صورت هجای بلند به کار برده است که در آنصورت همه آنها برابر قاعده (مصوت کوتاه + صامت) خواهد بود. اما می‌دانیم که حساب قافیه از عروض جدا است و توجه مصوت تلفظ کردن هاءات سکت به ضرورت وزن، نمی‌تواند مجوز تغییر قاعده قافیه باشد.

مولانا در غزلی دیگر نیز تمامی قوافی را که با هاء وصلی آمده‌اند، به صورت ملفوظ و اصلی به کار

برد:

ای مه و ای آفتاب پیش رخت سخره  
تا چه زند زهره از آینه و چندره<sup>۳۹</sup>

بر وزن «مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن» (بسر منسرح شمن مطوی مکشوف)، به ضرورت وزن و با استفاده از اختیارات شاعری، مصوت کوتاه هجای پایانی مصارع دوم را بلند تلفظ کرده که قهراً هاء وصلی به صورت هاء ملفوظ و اصلی بیان خواهد شد.

ای که ز تبریز تو عید جهان شمس دین  
هین که رسد آفتاب جانب برج پیره  
واژه‌های دیگر قافیه در این غزل عبارتند از: قنجره، پنجره، سره، دستره، خنجره، توپره، میسره. و باز در غزلی به مطلع:

از بس که مطرب دل از عشق کرد ناله  
آن دلبرم درآمد در کف یکی پیاله<sup>۲۰</sup>  
بر وزن «مستعلن فعولن مستعلن فعولن» (منسرح شمن مخبون مکشوف) که هجای پایانی (یعنی تلفظ هاء) به ضرورت وزن، هجای بلند و با هاء اصلی و ملفوظ خواهد شد.

جانهای آسمانی سرمست شمس تبریز  
بگشای چشم و بنگر بران شده چو ژاله  
همچنانکه هجای پایانی کلمه «شده» (= ده) را که هجای کوتاه است، به ضرورت وزن (که در برابر «لن» از «مستعلن» قرار گرفته) بلند منظور داشته است و باید به صورت هاء اصلی و ملفوظ تلفظ گردد. واژه‌های قافیه در این غزل: ساله، حواله، قیاله، کاله، نواله، خاله، همگی دارای هاء وصلی‌اند. البته این وضع اجباری برای هاء وصلی هنگامی پیش می‌آید که در پایان مصراع قرار گیرد و بالضروره همین وضع را خواهد داشت و باید بلند تلفظ گردد؛ اما در ماقبل آخر چنین وضعی نخواهد داشت و به همان تلفظ صحیح خود و به صورت کوتاه ادا خواهد شد:

طوق چنین سلسله شد باز مکن سلسله را  
لابه گری می‌کنست راه تو وزن قافله را<sup>۲۱</sup>  
بر وزن «مفتعلن مبتعلن مفتعلن مبتعلن» (رجز شمن مطوی) که «له» با تلفظ «لی» در برابر «عه» از «مفتعلن» قرار گرفته است و هاء ملفوظ نخواهد بود؛ با قافیه‌های: حامله، زلزله، گله، آبله، مسئله، زنگله. باز:

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود  
وارهد از حد جهان بی‌حد و اندازه شود<sup>۲۲</sup>  
«مفتعلن مبتعلن مفتعلن مبتعلن» که هجای «زه» در برابر «ت» از «مفتعلن» قرار دارد و غیر ملفوظ است، با قافیه‌های: آوازه، دروازه، غمازه، خازه، جمازه، سازه، اندازه.

شاهد مثال برای انواع هاءات وصلی که با حذف آنها قاعده قافیه از صورت «مصوت کوتاه» خارج می‌شود، بسیار است. از حافظ:

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود  
تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود<sup>۲۳</sup>  
واژه‌های: دوساله، کلاله، پیاله، نواله، ناله، لاله، رساله، غزاله. در غزل:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود  
وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود<sup>۲۴</sup>  
با قافیه‌های: دلاله، بنگاله، ساله، دنباله، محاله، ناله، لاله. در غزل:

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید  
زباغ عارض ساقی هزار لاله برآید<sup>۲۵</sup>  
با قافیه‌های: رساله، نواله، کلاله، لاله، هاله، ماله...

از همین نوع، سعود سعد سلمان نیز چنین آورده است:

چشم ایرست و اشک ازو ژاله شدست  
یک روز غم آنده صد ساله شدست  
در نای مرا دو رخ به خون لاله شدست  
چون نای همه نفس مرا ناله شدست<sup>۲۶</sup>

نیز:

چون ابر مکن دیده را نگارا  
بر روی خود از اشک همچو ژاله  
لاله است رخ تو و زینش دارد  
گردد تب از ژاله بزرگ لاله<sup>۲۷</sup>  
آوردن شاهد مثال از شعراء بحث را به درازا می‌کشاند. فقط به نشان دادن برخی از واژه‌های دیگر قوافی همین چند شاعر بزرگ که دارای پایانه هاء بیان حرکت باشد بسنده می‌کنم.

از مسعود سعد: پیشه، اندیشه / دوده، بوده / گذاره، پاره / گنده، خنده / آبله، گله / دره، سره / پاکیزه، دوشیزه / مزه، بزه (هاه اصلی) / خجسته، بسته / خامه، نامه، هنگامه / پیشه، تیشه، اندیشه، پیشه / جعبه، سبزه (اختلاف حرف قید در دو واژه اخیر از عیوب قافیه است).

از خاقانی: پیرایه، سایه، دایه / پاره، آواره، بیچاره / درپوزه، موزه، روزه / علوفه، کوفه، شکوفه / پرده، کرده، خورده / بیچاره، جراره، پاره / سره، بره، ثمره، شجره / کینه، سینه، قرینه، سفینه، خزینه، هزینه، آبگینه، کدینه، چینه / حصه، قصه، غصه / شرزه، گرزه، هرزه...

از مولانا (در دیوان شمس): زرده، پرده، خرده، استرده، آورده، مرده، پزمرده، پرورده، سیه پرده، آزرده / باده، قواده، آماده، زاده، جاده، بنهاده، پیاده / میوه، کالیوه، بیوه، دیوه، شیوه، وه (هاه اصلی) (در وزن شعر مربوط به این قوافی، تمامی هاه ات وصلی، اصلی تلفظ شده است) / ساله، حواله، قابله، نواله، ژاله، ناله، پیاله.

از حافظ: کناره، ستاره، پاره، نظاره، چاره، استخاره، / مشغله، مشطه، ولوله، مسئله، گله، معامله، مقابله، حوصله / دوساله، کلاله، پیاله، نواله، لاله، رساله، غزاله، ژاله، دنباله، دلاله، بنگاله / باده، پرزاده، آماده، افتاده، ساده، داده، آزاده.

#### نتیجه

۱- مصوت‌های کوتاهِ ضمه و فتحه در پایان واژه مطرح نیستند و کاربردی ندارند و عملاً گمان نم‌یکن‌اند. (همان که اساتید فن بیان داشتند).

۲- مصوت کوتاه کسرهٔ ماقبل هاء وصلی (یا هاه بیان حرکت) با توجه به «حرف وصل» بودن آن «هاه»، حرکت «مجرئی» محبوب می‌شود.

۳- با توجه به این امر، به حرف صامت در پایان چنین واژه‌هایی می‌رسیم که حرف «روی» خواهد بود.

۴- هجای قافیه در چنین واژه‌هایی بدون هاه غیرملفوظ منظور خواهد شد (یعنی در واژهٔ خانه، الفسانه... = خان، افسان). و باید به قاعدهٔ مصوت، صامت (بصامت)، عطف شود.

۵- بنابراین قاعدهٔ مصوت کوتاه، برای قافیه وجود ندارد.

#### توضیحات

- ۱- دکتر سیروس شمس- آشنائی با عروض و قافیه - انتشارات فردوس - چاپ هفتم - ص ۹۵
- ۲- همان - ص ۱۰۱
- ۳- دکتر نفی وحیدیان کامیار- وزن و قافیه شعر فارسی - مرکز نشر دانشگاهی - چاپ اول - ۱۳۶۷ - ص ۹۴ و نیز قافیه و عروض دبیرستانی.
- ۴- همان، ص ۹۲.
- ۵- همان، ص ۹۵. صامت را «مصوت کوتاه» و «تشان داده‌اند».
- ۶- همان، ص ۹۶.
- ۷- همان، ص ۹۶- پانویس شماره ۲.
- ۸- در ص ۹۰ قسمت اضافات و اصلاحات یادآور شده‌اند.
- ۹- همان، ص ۹۶.
- ۱۰- همان - ص ۱۰۳
- ۱۱- همان، ص ۹۶.
- ۱۲- مرجع ۴- ص ۹۴.
- ۱۳- در مورد مصوت بلند (ای) جناب وحیدیان در محیط عروض کتاب خود- ص ۱۴ تبصره ۲- مسأله‌ای را مطرح کردند که احتمالاً نحوهٔ تلفظ خاص خودشان را (به عنوان یک بررسی جدید از خودشان) جزو قاعده‌بندی‌های عروضی درآوردند، و حال آنکه احتمالاً نادرست است و باید مورد بحث و تجدید نظر قرار گیرد.
- ۱۴- شمس قیس رازی - المعجم فی معاییر اشعار المعجم - تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه - ص ۱۲۴.
- ۱۵- دیوان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - تصحیح سعید نفیسی - کتابخانهٔ سنائی - تهران - ص ۵۳۷.
- ۱۶- همان ص ۵۳۶.
- ۱۷- همان، ص ۴۶۶.
- ۱۸- رجوع کنید: فرهنگ پهلوی - دکتر بهرام فره‌وشی / درخت آسوریکا - ماهیار نوایی / تاریخ زبان فارسی - ج ۳- دکتر پرویز خانلری.
- ۱۹- همان، ص ۲۳۸.
- ۲۰- همان، ص ۲۳۷.
- ۲۱- مانند

شاهد قافیه از حطار در حسین مقاله که آورده شد.	۲۲- الفصحی - ص ۲۲۹	۲۲- همان، ص ۲۳۹
۲۳- همان، ص ۲۲۸	۲۵- دیوان خاقانی - بکرشش ذکر ضیاءالدین سجادی - کتابفروشی زوار - تهران - ص ۲۶۵	
۲۶- همان، ص ۲۲۷	۲۷- دیوان مسعود سعد - تصحیح رشید یاسمی - امیرکبیر - تهران - ص ۵۷۱	
۲۸- کلیات دیوان شمس تبریزی - انتشارات امیرکبیر - ص ۱۴۳	۲۹- همان، ص ۳۰۶	۳۰- همان، ص ۱۱۶۶
۳۱- دیوان مسعود سعد - ص ۳۸۱	۳۲- دیوان شمس - ص ۶۵	۳۳- همان، ص ۷۸۵
۳۴- دیوان حافظ - دکتر خانلری - ص ۹۰۴	۳۵- دیوان مسعود سعد - ص ۷۲۰	۳۶- دیوان شمس - ص ۹۰۴
۳۷- همان، ص ۱۱۱۸	۳۸- همان، ص ۸۶۹	۳۹- همان، ص ۸۹۴
۴۰- همان - ص ۸۹۰	۴۱- همان - ص ۲۴۲	۴۲- دیوان حافظ - ص ۴۱۸
۴۳- همان، ص ۶۵	۴۴- دیوان مسعود - ص ۶۸۵	۴۵- همان، ص ۶۵۰
۴۶- همان، ص ۴۶۰	۴۷- دیوان مسعود - ص ۶۸۵	۴۸- همان، ص ۳۳۶

### دکتر مصدق در لیز

به دنبال مقاله خود به نام «دکتر مصدق در لیز» که در مجله آینده شماره ۱۲۰۹ سال شانزدهم (آذر - اسفند ۱۳۶۹)، چاپ شده است دو نکته توضیحی را اضافه می‌کنیم:

۱- منبع غیر Current Biography، مقاله مایکل کلارک، در نیویورک تایمز دوشنبه ۷ می ۱۹۵۱ بود که در مقاله خود بنام «نخست وزیر جدید ایران، دشمن خارجیان» از تحصیل او در لیز سخن گفت *New Iran Premier Foe of Foreigners*.

۲- در مقاله چاپ شده در مجله آینده اشتباهی رخ داده بود که تصحیح می‌گردد. در پایان مقاله باید نوشته می‌شد:

... تا در صورتیکه در امتحانات ورودی مدرسه علوم سیاسی پاریس موفق نشود...

معین حقیقی

### تصحیح مقاله دکتر جعفر معین فر (شماره ۷-۱۲ سال ۱۸)

صفحه ۳۵۹، سطر ۲۵ و ۲۶، به جای:

اصطلاح فنی شریعت که البته ترجمه‌اش به فرانسه مشکل است می‌تواند احیاناً به "loi religieuse" یا «قانون مذهبی» یا "droit religieux" و رسوم مذهبی که در صفحه ۳۱ آمده است.

باید چنین آورده شود:

اصطلاح فنی شریعت، که البته ترجمه‌اش به فرانسه مشکل است، می‌تواند، احیاناً، به "loi religieuse" یا «قانون مذهبی» یا "droit religieux" و حقوق مذهبی به برگردانده شود، اما مطمئناً نه به "rites religieux" و رسوم مذهبی که در صفحه ۳۱ آمده است.

## گیاهان و درختان مقدس در فرهنگ ایرانی

در فرهنگ ایرانی، همچون بسیاری از اقوام دیگر، برای برخی از گیاهان و درختان نیرو و خواص و تقدس خاصی قابل هستند.

گل‌ها و گیاهانی مانند: اسفند، هوم، گل محمدی، (گل سرخ)، نسترن زرد و سفید، *Tahm*، چنار و گناره و انار و مو (رز، تاک) و سرو و درخت توت و درخت سنجد و درخت گز و... در ایران اگر نگوئیم کمتر دهی است که نمونه‌ای از درختان مورد احترام را در خود نداشته باشد، به جرئت می‌توان گفت کمتر دهستانی است که یک و یا چند اصله از درختان نظر کرده برخاک آن سایه نیفتاده باشد.

این درختان و درختچه‌های گوناگون، در باور عامه مردم دارای ویژگی‌های کم و بیش یکسانی هستند. از جمله اینکه بریدن آنها و حتی شکستن شاخه‌های آنها سبب نابودی و یا زیانهای عمده برای شکننده دربر خواهد داشت. این درختان برآورنده حاجات نیازمندان بوده، در دفع برخی امراض و چشم زخم مؤثر می‌باشند. نیازمندان بر آن دخیل می‌بندند و قندیل می‌آویزند و افسانه‌ها و داستانهایی بسیاری در پیرامون آنها نقل می‌شود، که در این مختصر مجال بیان همه آنها نیست. نویسنده خود بسیاری از این درختان و درختچه‌ها را مشاهده کرده، و در گزارشهای بسیاری نیز به آنها اشاره شده است.

در روستای «دیشو» (Dixu) بافت درخت چنار بزرگ و معروفی است به نام زیارت. در خشکالی‌ها اهالی گوسفندی شراکتی خریده، به پای این چنار برده، آنرا قربانی و «دیگ جوشی» کرده و «خیره» می‌کنند، و معتقدند بدین طریق باران خواهد آمد.

مردم ده به هیچوجه از شاخه‌های درخت چنار که سال «زیارت» رانمی‌سوزانند و برخی افراد در درون تنه درخت شمع روشن کرده و بر آن «دخیل» می‌بندند.

معتقدند این چنار دو مار زرد رنگ به رنگ زردچوبه و سمور بسیار بزرگی دارد.<sup>۱</sup> در همین منطقه باز درختهای بالای چشمه شاه ولایت خبر را نظر کرده دانسته و بر آنها نیاز برده و دخیل می‌بندند و قندیل می‌آویزند؛ و به زیارت این چشمه و چنارهای آن می‌آیند.<sup>۲</sup>

همچنین است چنار کهن «دستگرده»<sup>۳</sup> و «چنار کهنسال» روستای «کناره سولقان تهران»<sup>۴</sup> و چنار مقابل امامزاده یحیی تهران معروف به «چنار سوخته» که شفا دهنده سیاه سرفه محسوب می‌شود و مادران در هر چهارشنبه کودکان بیمار خود را به آنجا می‌برند و آنرا «ادار» می‌کنند گرد آن درخت بچرخند و

۱- مشاهده و مصاحبه نگارنده در محل. برگه ۷۸۸.

۲- مشاهده و مصاحبه نگارنده در محل (مشروتم). برگه ۴۰.

۳- نکه به: آفانسیوی فرجانی. سیاحت شرق، به تصحیح ربیع شاکری. تهران، ۱۳۶۲. اسیرکبیر.

۴- نکه به: مهرداد بهار. همان منبع، ص ۹۲.

قطعه‌ای از پارچه لباس خود را به عنوان نیاز به آن نصب می‌کنند<sup>۱</sup> و بالاخره باید از چنار معروف تجریش نام برد که در قرن سیزدهم میلادی نظر مارکو پولو را که به جانب چین رهسپار بود به خود جلب کرده است.<sup>۲</sup>

چنار کهن چنان خصوصیتی دارد که می‌تواند اعجاب مردم ساده و عشق نگارنده این سطور را به خود برانگیزد، چنار عظیم‌ترین و از پره‌م‌ترین درختان نجد ایران است... اما تنها عظمت و سترگی و پر عمری چنار نیست که باعث تقدس چنارهای کهن شده است، این نوجوان شدن هر ساله چنار نیز هست که به آن حالتی جادویی و ستایش‌انگیز می‌بخشد. چنار هر ساله پوست می‌افکند و شاخه‌های تووند آن رنگ سبز روشنی به خود می‌گیرد و این جوان شدن هر ساله چنار، مانند همیشه سبز بودن سرو، بدان تقدسی می‌بخشد، زیرا حفظ قدرت جوانی یکی از شرایط لازم برای باروری است و در نتیجه آن رامظهر برکت و نعمت بخشیدن ابدی خدایان و ارواح می‌سازد.<sup>۳</sup>

اما در تاریخ باستان ایران، چنار و درخت مو در کنار همدند، مو نیز به نوبه خود از جنبه‌های شگفت‌انگیز خالی نیست. «خون رزان» هزاران سال مایه بسیاری گفت و گوها در میان مردمان عادی و همچنین خواص شده است، شعرا و ادبا، حکما و روحانیون مذاهب و مسالک گوناگون و مقوم بسیاری کردارها، اما خاصیت شگفت‌انگیز تر مو هر ساله برای باردهی بیشتر به هر سی جانانه نیاز دارد<sup>۴</sup> و هر چند سال برای جوان شدن، یکبار آنرا از روی خاک می‌برند. بدین ترتیب همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، مومنا و جوانی جاویدان و زندگی دوباره است.

برگ و شاخه مو برای برکت بخشی همانطور که قبلاً اشاره شد، در آئینهای واره و مشکه زنی و آب کردن کره (تهیه روغن) هنوز کاربرد دارد.

پادشاهان پارس پیوسته درخت چنار را گرامی می‌داشتند. در دربار ایران چنار زرینی همراه تاکی زرین بود... هنگامی که داریوش بزرگ در آسیای صغیر بود به او درخت چنار و تاکی زرین هدیه دادند... اگر توجه داشته باشیم که انگور در اساطیر ایرانی مظهري برای خون است و خون مظهر اصلی حیات است. اگر ضمناً توجه داشته باشیم که در دولت هخامنشیان بازمانده‌هایی از آیین‌های بومی کهن مادرسالاری باقی مانده بود که بر طبق آنها سلطنت از طریق زنان ادامه می‌یافت، می‌توان تاکی را که بر چنار می‌پیچد، مظهر خون و دوام سلطنت هخامنشیان دانست. در واقع چنار مظهر شاه و تاک همسر او بود که از طریق خون سلطنت دوام می‌یافت.<sup>۵</sup>

البته ناگفته نماند که تقدس مو به هر دلیلی بسیار پیش از این در جامعه ایرانی وجود داشته است. اما درختان مقدس در فرهنگ ایرانی تنها به چنار و مو ختم نمی‌شود، ما قبلاً درباره تقدس درخت توت و گل محمدی اشاره کردیم.

گل محمدی نیز چه به صورت گل و بیشتر از آن - چون فصل گل دادن گل محمدی یکشنبه بار در سال و محدود به حدود به یکی دو دهه بیشتر نیست - از گلاب در اغلب آئینهای ایرانی استفاده می‌شود و

۱- محسن مقدم «مبانی اعتقادات عامه در ایران» مجله مردم‌شناسی، ۲۵، ش پاییز ۱۳۳۷، اداره کل هنرهای زیبای کشور، ص ۱۶۶.

۲- همان منبع، همان صفحه.

۳- مهرداد بهار، همان منبع، ص ۹۵-۹۶.

۴- در همدان خانه ساوه می‌گویند، واره باغ (هرس مو) به دشمن، بیل باغ (بیل زدن باغ) به دوست، و هراکه دوست با بیل زدن صبیح تر و دشمن به حساب خود با بریدن هرچه پیشتر مو به صاحب باغ خدمت می‌کنند.

(مرتضی فرهادی، فرهنگ باری در باغداری، ماهنامه سبزه، ش ۳ (شهریور ۱۳۶۷)، ص ۶۸.

۵- مهرداد بهار، همان منبع، ص ۹۵-۹۶.

این شامل آئینهای زرتشتیان ایران نیز می‌شود.

۴۰۰۰ پس از اتمام مراسم عقد، تخم مرغی که در سر سفره عقد بوده به وسیلهٔ دهموید به پشت بام پرتاب می‌شود... بعد دهموید در حالیکه گلاب و آئینه در دست دارد جلو مهمانان آمده، ضمن نگاه داشتن آئینه روبروی آنان به آنها گلاب می‌دهد.<sup>۱</sup>

گلاب همچنین از واجبات سفرهٔ عید در میان زرتشتیان استان یزد می‌باشد.<sup>۲</sup>

وجود گل و گلاب در سفرهٔ عید در مناطق مختلف ایران به ویژه در گذشته رسم بوده است.<sup>۳</sup> در نوروز حتی برای مردگان نیز گل و گلاب نثار می‌کرده‌اند.

در زفرهٔ اصفهان، در روز عید غیر از دیدار دوستان و بزرگان به زیارت اهل قبور (گورستان) نیز می‌روند. زنان کاسه‌ای را که در آن گل سرخ (گل محمدی) خیسانده، همراه می‌برند و ضمن خواندن فاتحه، روی گور هر یک از خویشان خود، فاشقی از این آب گلی می‌ریزند...<sup>۴</sup>

در ابرقوه دو درخت گل سرخ، یکی در سیدون، واقع در (محلّه) نبادان و دیگری در سید گل‌سرخ، واقع در درب قلعه، روئیده بود. این دو درخت در تمام فصول برخلاف گل‌های دیگر سبز بود و گل می‌داد و مورد احترام مردم بودند.<sup>۵</sup>

در روستاهای سیرجان و بافت، همانطور که میوه‌های اسفند را که به آن دشتی - Dašti می‌گویند، به بند می‌کشند، غنچه‌های گل محمدی را که نزدیک به باز شدنشان می‌باشد، به شکلهای گوناگون به بند کشیده و به اصطلاح سُدّه - Sāddc گل محمدی درست می‌کنند.<sup>۶</sup> سُدّه گل محمدی (گل سرخ) توسط چند تن از مردمشان اطریشی در بین بویراحمادی‌های کهگیلویه نیز گزارش شده است.<sup>۷</sup>

دیگر از درختان مقدس، درخت سرو است که این احترام و تقدس در کتابهای تاریخی نیز منعکس شده است و آن داستان سرو کاشمر است.

در شاهنامه آمده است که پیامبر زرتشت، یک درخت سرو شگفت که سرشتی مینوی و اندازه‌های بسیار بزرگ داشت، در ناحیهٔ کاشمر بر در آتشکدهٔ برزین مهر بر زمین نشانید.

بهشتیش خوان از ندانی همی

چرا سرو کاشمرش خوانی همی،

چراکش نخوانی نهال بهشت،

که چون سرو کاشمر به گیتی که کشت؟

در مت‌های تاریخی پس از اسلام، به نام سرو عظیمی برمی‌خوریم که باز زرتشت پیوستگی دارد و تا

۱- داریوش به آذین، همان منبع، ص ۵۹.

۲- کیش سرو کشاورز، «سولنو نشت» (آئینهای نوروزی در میان زرتشتیان یزد)، فرورهر، ش ۱۰ (اسفند ۱۳۶۲)، ص ۸۸۳.

۳- تک به، مرتضی هنری، آئین‌های نوروزی، تهران، ۱۳۵۳، مرکز مردم‌شناسی ایران، ص ۶۳. حمید ایزدپناه، «نوروز در

رستان»، فرورهر، ش ۱۰ (اسفند ۱۳۶۲)، ص ۸۹۴.

۴- محمد حسن رجائی زفره‌ای، «نوروز در زفره»، همان منبع، ص ۸۹۸.

۵- حبیب‌الله فضائی، «داستان اصحاب رس»، اصفهان، ۱۳۶۳، انتشارات بیلم نثار اصفهان، ص ۱۴۰.

۶- مشاهدهٔ نگارنده در محل.

۷- واین هولدفولدر - اوریکا فریدل، «مجموعهٔ مردن‌گاری بویراحمادی‌های جنوب ایران».

ترجمهٔ نفی طاهری، تهران، ۱۳۶۵، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزی، ص ۱۳۵ و ۱۳۶. (پلی کپی).

اواسط قرن نهم میلادی بر سر پا بوده است. سرانجام در سال ۸۴۶ میلادی (۲۲۲ ه.ق.) به فرمان «متوکل» خلیفه عباسی آن را بریده و فرو افکندند.<sup>۱</sup>

ایر قوی یکی از شهرهای کهن ایران است که نامش با سروهای کهن و درختان نظر کرده گره خورده است. «ایر قوی» دارای مراسم خاص بوده است که با تغییرات دینی و سیاسی از بسیاری از آنها دور شده و (آنها) را به فراموشی سپرده است... اما از آنچه گفته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و آنچه سینه به سینه رسیده است، این است که در ایر قوی دوازده درخت بزرگ سرو بوده که بزرگترین آنها در دهکده «فراغه» و بقیه در مرکز و بعضی روستاها قرار داشته و اهالی اول همراه در اطراف آن جمع می‌شدند و ضمن مراسمی به خواندن سرود و رقصهای دسته جمعی می‌پرداختند و نذورات خود را به مستمندانی که برای دریافت آن نذورات بدانجا می‌آمدند و خدمه آن محل می‌دادند. از این درختها امروز فقط دو اصله باقی است که یکی همین سرو معروف است و دیگری سروی است در مرکز شهر در یک خانه سکونی که از لحاظ سن همسال یکدیگر می‌باشند، ولی سرو «فراغه» که در سی کیلومتری ایر قوی واقع بوده و بر لب آب نوش آباد قرار داشته از بین رفته است.<sup>۲</sup> مردم از آن زمانها تاکنون جای آنرا مقدس می‌شمارند و به زیارت می‌روند و نذر و نیاز دارند.<sup>۳</sup>

هنوز هم در مناطق مختلف ایران سروهای مورد احترام فراوان یافت می‌شود. منجمه دو سرو کهنی که در بین راه مالرو بین محل «برقه چال»<sup>۴</sup> و روستای اسک و در مزرعه «اشکوش» قرار دارند. اهالی اسک معتقدند اگر کسی حتی از شاخه‌های خشک این دو درخت استفاده کند، نابود خواهد شد. کسی را نام می‌بردند که در حدود پنجاه سال قبل، این مسئله را نادیده گرفته و با شاخه‌های خشک این درخت چای درست کرده، این شخص چندی بعد با عده‌ای در آمل که آجر ریخته از زیر خاک درمی‌آورده‌اند، این شخص از داخل چاهی آجر بیرون می‌آورده که طناب پاره شده و وی کشته می‌شود.<sup>۵</sup>

شاخه سرو نیز، مانند شاخه و گل و برگ دیگر گیاهان مقدس در آیینهای ایرانی نقش داشته و بقایای آن هنوز قابل مشاهده می‌باشد.

در سیاحتنامه فیثاغورس، در فصل هفتم (آخرین سوگواری بر کوروش) آمده است که:

«... در باریان جملگی سواره و داریوش در جلو، شتابان تا سه هزار قدم از شهر براندند... شمار چنار از ده هزار افزون بود و هر یک دو شاخه درخت به دست داشتند، یکی نخل و دیگر سرو... گرانباترین توانها و غنیمتهای کوروش را از عقب جنازه می‌آوردند، چناری و تکی به اندازه طبیعی از زر ناب، ظروف زرین، پشم، جام نفیس سمیرا میس...»<sup>۶</sup>

به دست گرفتن شاخه سرو یا درختان مقدس دیگر هنوز هم در ایران به طور کلی منسوخ نشده است. در میان زرتشتیان تفت هنوز مراسم دید و بازدید عید نوروز زنان شاخه‌ای از سرو و یا شعشاد و به ندرت مورد در دست می‌گیرند و تک تک و یا گروه گروه به خانه‌ها می‌روند و مراسم عید را که قالب‌ریزی شده و تقریباً همیشه یکسان است به عمل می‌آورند.<sup>۷</sup>

۱- جی. سی. کویاجی. همان منبع. ص ۲۹.

۲- حبیب‌الله فضائی. همان منبع. ص ۱۴۹-۱۵۰.

۳- همان منبع. ص ۴۰.

۴- درباره محل «برقه چال» و مراسم جلب آن نک به:

مرتضی فرهادی. «دگرگاری و خودداری در جشن میان بهار در اسک لاریجان آمل». ژشده علوم اجتماعیه. ش ۳ (بهار ۱۳۱۹) و حمید میرمادی. «گزارشی از روستای آب اسک». همان منبع.

۵- خندم. برگه ۱۷۹۲.

۶- سیاحت نامه فیثاغورس در ایران. ترجمه یوسف احتشامی. تهران، ۱۳۶۲. ج ۲. دنیای کتاب ص ۱۱۴-۱۱۵.

۷- کبیر و کشاورز. همان منبع. ص ۸۸۶.

و شاخه مورد را بیشتر در مراسم پرسیه بر سفره می گذارند، باین وجود گاهی هم در مراسم عید به کار می برند.<sup>۱</sup>

دیدار کننده زن به محض ورود در حالی که شاخه سرو و یا شمشاد را به دست کدبانوی خانه و یا سایر افراد خانواده می دهد، عبارتهای تهنیت آمیز را پشت سر هم بدون اینکه منتظر جواب بماند بر زبان می راند... دیدار شونده هم همین عبارتها را تقریباً هم زمان با سخن دیدار کننده پاسخ می دهد و او را به سفره عید هدایت می کند. در اینجا با یک دست گلابدان و با یک دست دیگر آینه می گیرد و مقداری گلاب را کف دست دیدار کننده می ریزد و آینه را جلوی صورتش می گیرد...<sup>۲</sup>

در روستاهای بافت و در شهرک قدیمی و خیره، میوه سرو وحشی را برای برکت بخشی در سفره خمیری (سفره نان پزی) می گذارند. به این سرو در زبان محلی «آبرس» (Abers) و به ترکی محلی «اوله (Oval)» گویند.<sup>۳</sup>

از درختان مقدس دیگر می توان از انار و کنار نام برد.

درخت انار با چوب سخت و برگ تدرنگ و درختان و گل زیبا که به زبان آتش می ماند و با میوه سرخ پوست و دانه های فراوان همانند یاقوت دیرگامی است که توجه ایرانیان را به خود کشیده است. در آتشکده ها چند درخت انار می کاشتند و شاخه های آن از برای پرسیه به کار می رفت.<sup>۴</sup>

انار در آینهها و جشنهای ایرانی همچون در سفره هفت سین<sup>۵</sup> و در سفره عقد زرتشتیان تهران<sup>۶</sup> - که این انار سفره عقد در اتاق حجله توسط عروس و داماد خورده می شود به این امید که به اندازه دانه های آن دارای اولاد مگردند... و همچنین در عروسیهای سنتی در اغلب مناطق ایران نقش داشته است. مانند پرتاب انار توسط داماد از روی سر عروس و یازدن انار بالای سر عروس به دیوار در روستاهای خمین<sup>۷</sup> و مصلح آباد اراک.<sup>۸</sup>

در ضمن از چوب انار و کنار برای برکت بخشی علاوه بر واژه در ابزار مشککارتی (کره گیری) نیز استفاده می کنند. در ایلات و روستاهای کرمان معتقدند بهترین سه پایه مشت زنی سه پایه کناری (از چوب کنار) و بهترین «جلنگدار» (Jelengdar) \* (چوب مشکک)؛ جلنگدار اناری (از چوب انار) است. در این مورد ضرب المثلی نیز دارند که:

سه پایه کناری،

جلنگدار اناری،

بزن و مسکه (Maska) (کره) در آری (در آوری).<sup>۹</sup>

نویسنده نمونه کنار نظر کرده را در «سیر و تپه» حاجی آباد بندر عباس دیده است.

این کنار «کنار سلطان شاه غیب» نام دارد. این کنار کنار کهن سالی است که میوه آن بی هسته می باشد

۱- همان منبع، یادداشت صفحه ۸۸۶

۲- همان منبع، ص ۸۸۶

۳- مندم، برگه ۷۸۴

۴- پورداود، آناهیتا، به کوشش مرضی گرجی، تهران، ۱۳۴۲، امیرکبیر، ص ۲۷۴-۲۷۲

۵- نک به: مرضی هنری، همان منبع، ص ۶۲-۶۳

۶- داریوش به آذین، همان منبع، ص ۵۹

۷- مندم، برگه ۱۱۰۷

۸- محمد شرقی، منوگرافی ده مصلح آباد، پایان نامه دوره لیسانس، تهران، ۱۳۵۱، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.

ص ۱۴۵

\* نام یکی از آبادیهای دوره پهلوان جلنگه دارست (ایرج افشار).

۹- مندم، برگه ۲۰۶۸

و برای آن خاصیت شفا دهندگی قائل هستند و طبق معمول به آن دخیل می‌بنندند و از مصرف حتی شاخه‌های خشک شده آن هم پرهیز دارند.<sup>۱</sup>

و بالاخره باید از درخت گز و سنجد نام برد. در سیستان انواع مختلف گز را بسیار گرمی می‌داشته‌اند. فردوسی مردم سیستان را «گز پرست» معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> میوه سنجد یکی از خوراکیهای سفره هفت سین بوده<sup>۳</sup> و در جشنهای زرتشتان نیز نقش دارد.<sup>۴</sup> و همچنین از گیاهان «هوم»<sup>۵</sup> و «اسفند» که درباره آنها سخن بسیار رفته است.

اما درختان نظر کرده ایران محدود به درختانی که از دیرباز به عنوان درختهای مقدس شناخته شده‌اند نیست. باید از درختچه‌های بسیار پرخاری که در خمین و اراک و الیگودرز به درخت «گژه» - Gerra معروفند و مورد توجه زنان برای نذر و نیاز آنها برای کودکانشان هستند<sup>۶</sup> و درخت «دغدغان» (توغ، توغدان، تا، تاغوت، چوب نظر) که نمونه آن درخت «دغدغان» نظر کرده<sup>۷</sup> و شتوه قم است، که گوسفندان نذری را در پای آن قربانی می‌کنند و بند انگشتی از چوب آن را به گردن کودکان و گاه دامهای برجسته برای دفع چشم زخم می‌اندازند.<sup>۸</sup> درخت‌های «گروین» (Gefobon) «شاه قند آب» «صفا داده»<sup>۹</sup> و «چندر آغاجی» «حاجی پیرو» از توابع ارومیه<sup>۱۰</sup> و درختان «طابق» (Tabiq) «راهن» - رفسنجان<sup>۱۱</sup> و «پیرسته» محله «جرمدین» ابرقو که اهالی در زیر آن شمع روشن می‌کردند و آتش نذری می‌بختند<sup>۱۲</sup> و درخت «نجیر مقبره حسن بن کیخسرو» در ابرقو<sup>۱۳</sup> و «نجیر کهن» که سرکه جوشقان‌کاشان<sup>۱۴</sup> و درخت «ولیک» (Vallik) در دهکده «ولت» (Elet) کلاردشت چالوس. این درخت که درخت جوانی نیز به نظر می‌رسید بر فراز قبرستان کهن الت قرار دارد و هر شب به نذر یک چراغ دستی در زیر آن روشن می‌کنند.<sup>۱۵</sup> همچنین درختچه‌های خار داری در «کونچ» در میانه راه سیرجان- بردسیر و کوه «شاه خیرالله» بر سر راه پاریز به شهرک مس رفسنجان<sup>۱۶</sup> و یا درخت‌های آزاد حیاط امامزاده‌ها در «گیل و دیلم» که یک شب دست یا پای بیمار را به آن بسته به نیت شفا یک شب او را زیر آن درخت می‌خوابانند و یا شیره درخت آزاد (حیاط امامزاده‌ها) را در شب جمعه می‌گرفتند و به روی بیمار می‌مالیدند و پای درخت، شمع روشن می‌کردند و دخیل می‌بستند.<sup>۱۷</sup> درختان «تاوی» - Tawi, Towi و زیتون و بادام

۱- مشرندم، برگه ۹۰۸.

۲- نک به: جی. سی. گویاجی، همان من، و «پرویز نیلوفری، درخت گز در شاهنامه، هوشک، ش ۱ (آذر ۱۳۵۵)، ص

۳۶۳۲.

۳- نک به: مرتضی هنری، همان منبع، ص ۲۲، ۶۱.

۴- نک به: داریوش به آذین، همان منبع، ص ۵۸.

۵- نک به: بورداود، آناهیتا، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۶- مشرندم، برگه ۶۰۷.

۷- منبوم، برگه ۲۰۶۹.

۸- نک به: محمد صادقی، «شاه قنداب»، فردوسی، ش ۱۰۸ (۸ اردیبهشت ۱۳۴۸)، ص ۳۱.

۹- نک به: محی الدین جلیل زاده، «درخت نظر کرده»، فردوسی، ش ۸۹۰ (۲۵ آذر ۱۳۳۷)، ص ۳۳.

۱۰- نک به: جواد خاسی، «درخت نظر کرده»، فردوسی، ش ۹۰۲ (۱۹ اسفند ۱۳۴۷)، ص ۲۲.

۱۱- حبیب‌الله فضالی، همان منبع، ص ۱۳۹.

۱۲- همان منبع، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۱۳- صادق هدایت، همان منبع، ص ۱۱۵.

۱۴- مشرندم، برگه ۹۲۲.

۱۵- ششم، برگه ۲۰۶۸.

۱۶- محمود پاینده، آئینها و باوردهاشتهای گیل و دیلم، تهران، ۱۳۵۵. بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۲۹. نقل به اختصار.

کوهی و هگیرچه (زازالکک) و بادام و تاکه در لرستان و ایلام.<sup>۱</sup>  
 اما بجز باورها و آئینهای مربوط به درختان کهنسال و نظر کرده، در ایران آئینها و باورهای دیگری  
 در پیوند با درختان و گیاهان وجود دارد که بی‌اشاره به آنها این نوشته کامل نخواهد بود و رویه‌ستی  
 ایرانیان نسبت به گیاهان به درستی شناخته نمی‌گردد.

اولاً منهای درختان نظر کرده، اصولاً شکستن شاخه سبز و انداختن درخت سبز را بدینم و شوم  
 می‌دانستند و آنچنانکه نظامی گفته است:

درخت افکن بود کم زندگانی،

به درویشی کشد نخجیر بانی.<sup>۲</sup>

در روستاهای سیرجان گویند.

و سریر (قصاب و جلاد) و تریر (کسی که درخت سبز می‌افکند) و صیاد، ندارند ظفر.<sup>۳</sup>

این باور باستانی که درختان دارای روانی خردمندانه و یاری خواستن از آنها و ترسیدن و ترساندن  
 آنها در برخی آئینها و باورهای دیگر نیز قابل مشاهده است.

در گذشته در هنگام بروز وبا در کرمان و بلوچستان، یکی از راههای مقابله، نذر روغن بید انجیر به  
 درخت کهور بوده است.<sup>۴</sup>

جالب اینکه در روستاهای حاجی آباد بندرعباس مانند جابین و هسیرویه، در گذشته برای سفید  
 کردن و دباغی پوست و ساختن مشک از شاخه و برگ درختچه‌ای خودرو به نام «تَهم» - Tahm، استفاده  
 می‌کردند.<sup>۵</sup>

متقدند نباید به هیچ وجه این درخت را از ریشه درآورد. این کار بسیار شوم و بدینم بوده و  
 دودمان چنین شخصی بر باد خواهد شد، لذا در هنگام لزوم وقتی که می‌خواستند شاخه‌ای از تهم ببرند،  
 هفت دانه ریگ، هفت دانه (هسته خرما) را با مقداری قند و یا شیرینی و خرما به عنوان پیشکش وسط  
 بوته تهم نهاده، از درخت عذر و زنهار می‌خواستند و خطاب به آن می‌گفتند:

های درخت!

دست از ما، برکت از خدا،

زنهار و صد زنهار!

ما سر تو را خوردیم،

تو سر ما را بخوری!<sup>۶</sup>

تهدید و ترساندن درختان میوه نیز نشان می‌دهد که در اعصار گذشته درخت را صاحب خرد  
 می‌پنداشته‌اند. در کتاب «ارشادالزراعه» مربوط به حدود ۵۰۰ سال پیش آمده است که:

«... و اگر درختی بار نیآورد شخصی تبری به دست گیرد و دامن بر میان زند و آستینها برمالد و بر  
 سبیل قهر به جانب درخت می‌آید و قصد آن می‌کند که درخت را بیندازد و دیگری بیاید و حمایت  
 می‌کند و می‌گوید که این درخت را میانداز که در سال آینده بار آورد و به تجربه صحت این معلوم

۱- محمد اسدیان خرم آبادی - باجلان فرعی - منصورگیانی. همان منبع. ص ۲۳۴-۲۳۹.

۲- علی اکبر دهخدا. امثال و حکم. ج ۲. تهران. امیرکبیر. ص ۷۸۵.

۳- مندم. برگه ۲۰۶۸.

۴- صادقی هدایت. همان منبع. ص ۱۱۵.

۵- مندم. برگه ۸۶۷ و ۹۰۸.

۶- همان

می‌شود.<sup>۱</sup>

این روش هنوز هم در برخی مناطق ایران معمول است. در محلات، اگر درختی یک یا چند سال متوالی میوه ندهد او را تهدید می‌کنند. بدین شکل که دو نفر با اره به قصد بریدن آن به باغ می‌روند و یکی اره بر آن می‌نهد و دیگری وساطت درخت را می‌کند و مهلت می‌گیرد که اگر در سال آینده میوه نداد آنگاه آنرا ببرد، و بدین خیال از بریدن آن صرف نظر کرده و معتقدند که با این تهدید درخت را می‌ترسانند.<sup>۲</sup> همین داستان با روایتی دیگر در نیرنگستان نیز آمده است.<sup>۳</sup> از لرستان و ایلام نیز این باور گزارش شده است.<sup>۴</sup>

### مفهوم سبزی در بازمانده آئینهای ایرانی

سبزی و رنگ سبز ازون بر معنای سلامتی و خوشبختی، نماد زندگی، نماد زندگی دوباره و جاویدان نیز هست. آخرین بیت کوبنده و پایان بخش مناظره زُرو میش، اشاره به زندگی دوباره و جاویدان درخت مو دارد.

ترا بژرد اگر، بی سر بمانی      سرا بژرد اگر، آرم جوانی  
سرم را گر برند آرم جوانی      ترا گر سر برند بی سر بمانی<sup>۵</sup>

یکی از آرزوهای جاویدان و پایان ناپذیر آدمی که اثرات بسیار مهم، اما ناشناخته و یا کمتر شناخته شده‌ای در فرهنگ و زندگی آدمی نهاده است، این بوده که ای کاش می‌توانست چون گیاهان هر ساله از نو زنده شود.

سبزی و رنگ سبز برای کشاورزان و دامداران علاوه بر این نشانه سال خوش و پر آب و علف و غور و فراوانی نعمت نیز هست. اگر در اغلب آئینهای ایرانی از سفره هفت سین نوروز گرفته تا سفره عقد و تا سینی بدرقه، حضور دارد، پس طبیعتاً در بازمانده جشنهای واره که از جنبه عملی نیز سبزی برایشان زندگی بخش است، باید نقشی اساسی داشته باشد، همچنان که در مراسم پذیرایی از هموارگان و «ته شیر» و «گل شیر» و «چین چراغ» و «شیر طبق» خود را نشان می‌دهد.

در آئینهای «مشک زنی» (کوه گیری) نیز گیاهان نقش ویژه دارند. در اغلب روستاهای کمره، در سالهای قبل از برق و مشکه برقی، دسته‌ای از گیاه اسفند تازه و سبزی که به آن «گل مشکه» (Gol-maska) می‌گفتند، به طناب مشکه می‌آویختند. در روستای فسوق، دسته‌ای از گیاه «داغ داغکنک» (Dādaqkonak) را نیز اضافه

۱- قاسم ابن یوسف ابن نعری هروی. *ارشاد الزراعه*. به کوشش محمد مشیری. تهران، ۱۳۴۶. انتشارات دانشگاه تهران. ص ۱۶۷-۱۶۸.

۲- هوشنگ هاشمی. *کشاورزی و باغداری در محلات*. پایان نامه دوره لیسانس. تهران، ۱۳۵۱. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون. ص ۸۱۸.

۳- نک به: صادق هدایت. *همان منبع*. ص ۸۷.

۴- *یاورها و دانسته ها در لرستان و ایلام*. ص ۳۰۴.

۵- نک به: مرتضی فرهادی. *دانش پیش در ادبیات عامیانه و آئینها و باورهای عشایر ایلام و سیرجان و چند شهر پیرامون آن*. فصلنامه *عشایری*. ش ۷ (تابستان ۱۳۶۸). ص ۱۵۶-۱۵۸.

می‌کنند.<sup>۱</sup>

در نظام آباد و دره گزین و همدان، چند شاخهٔ سبز مو راه دستهٔ مشکه آویخته و در ضمن یک کندهٔ مو نیز در زیر و یا کنار مشکه گذاشته و معتقدند «بار» (کره) مشک زیاد شده و برکت خواهد کرد. در روستاهای ملایر، سرشاخه و برگ سنجید به دستهٔ مشکه می‌آویزند.<sup>۲</sup>

در آینه‌های مربوط به چله بری از مشک نیز برگ درختان نقش دارند. معتقدند «چله» در اثر زاد و مرگ و عروسی انسان و جن و پری به مشکه می‌افتد و سبب می‌شود که کره به سختی و دیر از دوغ جدا شده و یا رنگ کره تیره و سیاه رنگ گردد.

در روستای «نازی» خمین، معتقدند برگ آب چله بری باید حتماً چهل برگ درخت سنجید باشد. در «جان قلعه» قید برگ سنجید، به برگ درخت میوه تبدیل شده است. در قصبهٔ «ورچه»، برای چله بری از چهل برگ بید استفاده می‌شود. در «امامزاده یوجان» از برگ درخت توت و سنجید استفاده می‌کنند.<sup>۳</sup> صادق هدایت از کاسهٔ پر آب با برگ سیزی در سفرهٔ عقد<sup>۴</sup> و همچنین در سینی بدرقه سخن گفته است. در هنگام حرکت مسافر در یک سینی آینه و یک بشقاب آرد، یک کاسهٔ سبز آب که رویش برگ سبز است می‌آورند...<sup>۵</sup>

برگ سبز در دیگر آینه‌های ایرانی نیز نقش دارد.

در کرمان و سیرجان اگر در زردهٔ آفتاب (هنگام غروب خورشید تا هنگامیکه رنگ زرد آفتاب نمایان است)، کوذکی خوابیده باشد، برگ سیزی بر سینه و یا گاهوارهٔ او می‌گذارند.<sup>۶</sup> در ایلات سیرجان مانند ایل قرانی، در گذشته نام بردن اسم مسافر را بد می‌دانستند، لذا در سخن گفتن با وی او را درخت سیزه خطاب می‌کردند.<sup>۷</sup>

در «راوره کرمان»، یکی از دعاهاى خیر این است که «الهی مثل سورت» (مورد) «پیسوزی» (Bcsözi) (به سیزی، سیزبازی).<sup>۸</sup>

تقدس و معنای سیزی و درخت، به رنگ سبز نیز سرایت کرده است.

یکی از دعاهاى بسیار رایج در همهٔ شهرهای کرمان که اغلب از جانب والدین به فرزندان ایراز می‌شود این است که: «الهی سبز بخت (سفید بخت) بشوی».<sup>۹</sup>

همچنین در کرمان و شهرهای آن، لباس عقد را سبز رنگ می‌دوزند. این در گذشته شامل مسلمانان و زرتشتیان کرمان هر دو می‌شده است.<sup>۱۰</sup>

در یزد نیز در عروسی زرتشتیان، کلاه داماد و پیراهن عروس سبز رنگ بوده است.<sup>۱۱</sup>

۱- گیاهی خوردن، نیمهٔ علفی نیمهٔ چوبی که در کنار دیوارهای باغها و کنار جاده‌ها و زمینهای بایر می‌روید، پوسته گلبرگ بوده و رنگ گلبرگهایش، خاکمی رنگ با شکمهای از گلبرگهای بنفش رنگ در متن خاکمی رنگ می‌باشد.

نام علمی «دلمه دانکنک»: *Ilyocyamus niger* «به فارسی «بذرالبنج» و «ببگ دانه» نامیده می‌شود. (علی زرگری. همان منبع. ص ۸۶ و ۹۱).

۲- همان منبع. ص ۱۱۷.

۳- همان. ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۴- نک به: صادق هدایت. همان منبع. ص ۲۲.

۵- صادق هدایت. همان. ص ۳۴.

۶- مندم. برگهٔ ۲۰۶۴.

۷- مندم. برگهٔ

۸- علی کرمانی داوری. فرهنگ مردم راور. تهران، ۱۳۵۶. بنیاد نیشابور. ص ۱۰۹.

۹- مشاهده نگارنده.

۱۰- مندم. برگهٔ ۲۰۶۴.

۱۱- مندم. برگهٔ ۲۰۶۷.

در مراسم خواستگاری زرتشتیان تهران، و در اغلب مواقع خانواده پسر نامه‌ای که درخصوص خواستگاری از طرف پسر به عنوان پدر دختر نوشته شده همراه خود می‌برند. این نامه را بیشتر برای شگون روی کاغذ سبز رنگ نوشته و در پاکتی سبز می‌گذارند و با یک دستمال سبز و یک کله قند همراه با مقداری سبج و آویشن به منزل دختر می‌برند.  
جواب نامه پسر چند روز بعد از طرف خانواده دختر با همان تشریفات به منزل پسر برده می‌شود...<sup>۱</sup>

در قدیم در تمام جشنها لباس سبز می‌پوشیدند... در جشن خفته سورانی، بچه‌ای را که می‌خواستند خفته کنند، قبا سبز می‌پوشاندند... سپس او را بر آسی که با پوششی از پارچه سبز مزین بود سوار کرده، در شهر می‌گردانیدند و...

شب عروسی، داماد و عروس، هر دو لباس سبز می‌پوشیدند و تا ممکن بود پوشش‌ها و زینت‌ها اطافها را هم سبز قرار می‌دادند.

... رحمت کازرونی در سمعی سروده:

سر و چمن سبز پوش آمده داماد وار ز جوش گل درخوش، چو چنگ، بلب هزار  
... هنوز این رسم پسنده، کم و بیش، در برخی دهات و ایلات... مخصوصاً فارس رواج دارد.<sup>۲</sup>  
رنگ سبز و سفید که از قدیم الایام در ایران از رنگهای ستایش شده بوده‌اند. رنگ سبز پس از اسلام نیز به صورت نمادی از پیام حضرت ختمی مرتبت و شعار دین مبین اسلام در آمد، و هم اکنون نیز رنگ سبز به عنوان رنگ رسمی بسیاری از کشورهای اسلامی، در پرچم کشورها منعکس است.<sup>۳</sup>



تندۀ دانۀ اسفند  
(ایل قرانی - سیروجان)



شده قلمی صوخ  
(نوکن سیروجان)

۱- داریوش به آذین - مراسم ازدواج زرتشتیان، هنر و مردم، ش ۸۵ (آبان ۱۳۴۸)، ص ۵۸.  
۲- هلی نقی بهروزی، «رنگ سبز حالات خوشبختی است»، هنر و مردم، ش ۹۹ (دی ۱۳۴۹)، ص ۵۲.  
۳- مریم میراحمدی، «رنگ در تاریخ ایران»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۱ (بهار ۱۳۶۸)، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ص ۱۱۶.  
\* - و رنگ به: جابر عناصری، «سیبولیزم رنگ در فرهنگ مردم»، اطلاعات علمی، ش ۱ (آبان ۱۳۶۴).  
جابر عناصری، «سیبولیزم رنگ در مجالس و نسخ تزیین گلچرخ ش ۱ (۷ آبان ۱۳۶۴)».

## شاه سلطان حسین صفوی در «دستور شهریاران»

دستور شهریاران نوشته محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری مجلس نویس دربار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه.ق) وقایع شش سال اولیه سلطنت آخرین پادشاه صفوی است؛ پادشاهی که بواسطه قلت منابع تاریخی پیرامون دوران حکومتش هنوز یک قضاوت تاریخی از جمیع جهات در مورد وی انجام نگرفته است و اگر بخواهیم شخصیت او را از لابلای نوشته‌های روزگار نادرشاه و پس از آن ارزیابی کنیم، از واقعیت به دور خواهیم افتاد.<sup>۱</sup> چه، بنا بر گفته میرزا محمد خلیل مرعشی در مجمع التواریخ: «میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری بعضی احوالات را بنابر معلومت و هوای وقت، در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر نموده»،<sup>۲</sup> لذا بر اساس همین کمبود منابع و در پاره‌ای موارد تحریف وقایع بود که راقم سطور به معرفی یکی از مهمترین متون تاریخی اواخر عهد صفوی یعنی دستور شهریاران اقدام ورزید.

تتها نسخه نفیس کتاب دستور شهریاران که تاکنون شناخته شده تحت شماره 2941 در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه که توسط «ریوه» تهیه گردیده، پیرامون این اثر، ذیل شماره ۶۲ چنین نوشته شده است: «2941 or 250 گت، ۱۵/۶/۵۰/۱۰، ۱۴ س، ۴ سانتیمتر طول، نستعلیق پخته، با عنوان و سرلوح و مجدول بازر، ظاهراً نوشته شده در قرن هجدهم، قسمتی بواسطه رطوبت و آبخوردگی پاک شده و انجام افتاده است.»<sup>۳</sup>

دستور شهریاران شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه (۱۱۰۵-۱۱۱۰ ه.ق) حکومت شاه سلطان حسین صفوی می‌باشد. مؤلف در مقدمه نسبتاً طولانی خود، پدید آمدن سرمشقی در زمینه ملکداری از سوی شاه سلطان حسین را سبب نظم کتاب دانسته و پس از صدور دستور نگارش، به قول خویش «انگشت قبول را میل سرمه روشنائی چشم اعتبار گردانیده و سررضا و تسلیم را به زمین بوس اطاعت و انقیاد به آسمان عز و افتخار رسانیده است و از آنجا که در این امر مأمور آن شهریار بلندهمت غیور بوده، این اثر را مسمی به دستور شهریاران گردانیده»<sup>۴</sup> و نیز می‌گوید که تصمیم داشته به دستور اکثر تواریخ سلف، طوطی خامه شیوا مقال را به ذکر وقایع هرسال در ذیل همان سال به شور و شعف درآورد، اما چون جلوس مینت مانوس و طلوع تیر اعظم ملک و جهانداری و سطوع کوكب کرم سلطنت و شهریاری... در هفتماهه ایت ائیل ترکی مطابق سنه ۱۱۰۵ بوقوع پیوسته، خامه وقایع نگار، ذکر این بشارت نامه روزگار را در ذیل طلیعه‌ای مرقوم و سایر وقایع تنه ایام آن سال فیروزی اشمال را نیز در شرح بندی از بسط بساط معدلت و فرماندهی و نظم و نسق جهان... در طی نمود آن طلیعه مرسوم نموده.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب مؤلف دنیاچه را با حمد و ثنای خداوند متعال آغاز کرده، سپس به نعت رسول اکرم و صلوات و مدح علی بن ابیطالب و ع و سایر ائمه بزرگوار پرداخته و پس از آن، بدون مقدمه به شرح مختصر اوضاع کشور در اواخر دوران حکومت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق) مبادرت جسته و اشاره می‌کند که: «در ایام قاعد آن پادشاه قدس مکان جمعی از سپاه نصرت یزک در الگاه خراسان به

محارست آن ملک از تاراج و یغمای اوزبیک و بعضی از تشون فتح آثار به محافظت و تسکین شورش دارالقرار قندهار و جندی از جنود قیامت ورود به دفع فتنه گرجیان مرود و طایفه‌ای از لشکر صاعقه اثر به تنبیه سلیمان کرد از دین بی‌خبر و قشونی از مجاهدان ظفر نشان به رفع آثار طغیان اعراب و شورش عربستان و گروهی از جیوش دریا خروش با استعداد به محارست کوتاه کردن دست تطاول ترکمانان استرآباد و جماعتی از غازیان ظفر توان به قلع آثار فساد بلوچ بی‌نام و نشان مأمور شدند.<sup>۶</sup>

بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که در اواخر عهد حکومت شاه سلیمان به علت ضعف و سستی پادشاه و در پایان اکثر صفحات کشور را شورش فراگرفته و مرگ پادشاه مزبور در ۱۱۰۵ ه.ق. خودمزید بر علت شده است. محمد ابراهیم در دستور شهریاران می‌نویسد: پس از درگذشت شاه سلیمان، ابتدا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام اصفهان با سایر علمای زمان به تجهیز و تکفین و نماز او در باغ گلدهسته پرداختند و علم دعای اخلاص بر ذرود سماء اجابت افراختند و عمارت آن باغ را به فروش ملوکانه و عود سوزها و مجمرهای پادشاهانه آراسته، صندوق نعش مبارک را ملبس به البسه فاخره نموده در میان عمارت بر روی قالیچه مسندی گذاشتند و حفاظ و قراه به تلاوت کلام‌الله و امراء و بندگان درگاه به گریه و ناله و آه مشغول گشتند و تا سه روز فوج فوج از علماء و امراء و ارباب مناصب و ملازمان و سادات و اعزّه و اعیان به دعا و زیارت و خواندن فاتحه استعدای مغفرت پرداخته و هر روزه سیصد قاب طعام به مسجد جامع برده به طلبه علوم و مستحقین می‌دادند.<sup>۷</sup> روز چهارم تابوت بر روی تخت روانی در حالی که جمعی از توابعین امراء و ریش سفیدان به همراه آن بودند به سوی قم به راه افتادند. به هژدهم شهر ذیحجه سنه ۱۱۰۵ در جوار قبه متبرکه معصومه مطهره و مضجع آب و اجداد عالی درجه، تختگاه آن شهریار روی زمین را در زیر زمین و خوابگاهی که همیشه بر بالای تخت و رخت بود، در تنگنای لحد و خاک تیره سخت ساختند.<sup>۸</sup>

بعد از درگذشت شاه سلیمان، انجمنی به جهت جانقی و کنکاشی امور ضروریه آن واقعه زهر پاش و زینت دادن دیهیم شاهنشاهی از تبارک خلفی از دودمان فرماندهی و زینت بخشی اورنگ سلطنت و فرهی از مریخ نینیی نتیجه‌ای از خاندان خلافت و پادشاهی منعقد ساختند و از آنجا که حسین میرزا را نسبت به دیگران برتر دانسته، وی را به پادشاهی برداشته و بی‌اختلافی و بدون تشبث رأیی دلپای اخلاص منشان گرم خون هواداریش و ذرات جامهای صوفی نژادان، سرگرم ترتیب خورشید شهریاریش گردید.<sup>۹</sup>

محمد ابراهیم در ادامه حوادث سال ۱۱۰۵ ه.ق. به تشریفات جلوس، خطبه‌هایی در تهنیت این امر و احکام و فرامین صادره از سوی شاه سلطان حسین در خصوص ترک مناهی و منع شراب و انتصاب اشخاص به مشاغل دولتی پرداخته است. از سایر مطالب ذیل سال ۱۱۰۵ در دستور شهریاران چنین برمی‌آید که شاه سلطان حسین درحالی بر اریکه سلطنت ایران تکیه زده که در هر گوشه کشور، شورش و اغتشاشی برپا بوده است. چنان که در روز اول جلوس میمنت مقرون خیر شورش میرلله سرکرده بلوچ طاغوتکی و غارت محال گرشک توسط ایشان به دربار عظمت نشان رسید و اگرچه دولت صفوی سعی در سرکوبی ایشان نموده، لیکن دامنه این شورش به سال دوم سلطنت نیز کشیده شد و در طی این مدت اقوام بلوچ با تمسک به شیوه‌های جنگ و گریزانه، دامنه تاخت و تاز را گاه تا نواحی مرکزی کشور گسترش دادند.

بنابر مطالب دستور شهریاران در سال ۱۱۰۶ ه.ق. شاه سلطان حسین علاوه بر سرکوبی شورش فوق به فرو مالیدن عصیان اتوشه خان والی خوارزم و حرکت ازبکها در تحت لوای وی پرداخته است و در سال ۱۱۰۷ ه.ق. این آخرین پادشاه صفوی باسلطه سلطان اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هندوستان که به دربار ایران پناهنده شده بود و شورش سلیمان کرباخ در نواحی کردستان و غرب ایران، سرکوبی

طایفه اوزبکیه شمال توسط ولی محمدخان چنگیزی، درگیریهای سید فرج الله والی عربستان با مانع نامی از اشراق محلی، شورش مجدد اوزبیکان به سرداری وزیر یاسره به عزم تاخت خراسان، خروج خارجیان در مسقط و عمان بر علیه دولت صفوی و اعزام علیرمان خان به منظور سرکوبی آنها مواجه بوده است.

سال ۱۱۰۸ ه. ق. رانیز شاه سلطان حسین بنابر آنچه که در دستور شهرياران آمده با شورشهایی در نواحی مرکزی، جنوب و شمال شرقی کشور سبری نموده و تنها افتخارش در این سال این بوده که ناحیه بصره را که به موجب معاهده قصر شیرین منقله در زمان شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه. ق.) جزو خاک عثمانی محسوب می شده در اختیار گرفته است و به قول لکهارت: «از عجایب تقدیر آن که قوای شاه سلطان حسین آن بی علاقه ترین پادشاهان به جنگ، موفق به تصرف بصره شدند، افتخاری که نمی بایستی طی سالهای بعد نصیب نادر شاه و سربازان تعلیم یافته وی گردد.»<sup>۱۰</sup>

سال ۱۱۰۹ ه. ق. یعنی سال پنجم سلطنت شاه سلطان حسین از یک سو صرف اعزام سفیر و ارسال مراسله و مکاتبه بین ایران و عثمانی بر سر تصرف بصره گردید و از سوی دیگر دولت صفوی درگیر سرکوب شورش ترکمانان یسوت، کرایلی و گوکلان در شمال و عصیان والی عربستان در جنوب بود. متأسفانه در خصوص سال ششم سلطنت شاه سلطان حسین صفوی به علت افتادگی نسخه خطی دستور شهرياران اطلاع کاملی نداریم و فقط می دانیم که در این سال همچون سابق بلوچها سر به طغیان برداشته و نواحی کرمان را مورد تاخت و تاز قرار داده اند و در همین زمان گرگین خان گرجی تازه مسلمان ملقب به شاهنوازخان از سوی حکومت صفوی حاکم کرمان شده و توانسته است بلوچها را با آن چنان شدنی سرکوب نماید که از سوی دولت مرکزی مورد تشویق واقع شود.

پیرامون این که دربار شاه سلطان حسین صفوی در ادامه سال ششم سلطنت تا ظهور فتنه افغان به سرکردگی میرویس و پس از آن فرزندش محمود، در دهه دوم و سوم قرن دوازدهم هجری قمری دچار چه حوادثی شده و چه مصائب و مشکلاتی را پشت سر گذاشته است، ظاهراً اثری جامع و کامل وجود ندارد و آنچه که به صورت پراکنده شاید بتوان یافت، از خلال جنگها و مجموعه های خطی و یا سفرنامه های سیاحان و سفیران اروپایی می باشد که پرداختن بدانها از حوصله این مقال خارج است.

به ترتیب افتادگی نسخه خطی دستور شهرياران در ذیل وقایع سال ۱۱۱۰ ه. ق. که در فوق بدان اشاره شد، هرگز از اهمیت این کتاب نمی گاهد. چه، همانطور که قبلاً گفته آمد، این اثر شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه حکومت شاه سلطان حسین می باشد. به طوری که تاکنون اطلاعاتی که در خصوص آخرین پادشاه سلسله صفوی در دست بوده، از خلال چند کتاب همچون تحفة العالم میرفندرسکی،<sup>۱۱</sup> مجمع التواریخ سرعشی،<sup>۱۲</sup> تذکره احوال حزین،<sup>۱۳</sup> زبدة التواریخ محمد محسن،<sup>۱۴</sup> زبدة التواریخ سنندجی،<sup>۱۵</sup> رستم التواریخ محمد هاشم آصف،<sup>۱۶</sup> سفرنامه کروینسکی،<sup>۱۷</sup> سفرنامه جملی کازری،<sup>۱۸</sup> سفرنامه هنوی،<sup>۱۹</sup> سفرنامه ولینسکی،<sup>۲۰</sup> سقوط اصفهان گیلاتر،<sup>۲۱</sup> گزارش سفارت دری افندی،<sup>۲۲</sup> گزارش سفیر پرتغال در دربار ایران،<sup>۲۳</sup> تذکره الملوک،<sup>۲۴</sup> دستورالملوک میرزار فیما<sup>۲۵</sup> و چند اثر تحقیقی معاصر نظیر انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران تألیف لارنس لکهارت<sup>۲۶</sup> و یا برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان اثر ویلم فلور<sup>۲۷</sup> می باشد که در غالب آثار فوق پس از ذکر جلوس شاه سلطان حسین و خصایص ذاتی و صفات اخلاقی و احیاناً اقدامات اولیه همچون صدور فرمان منع شراب و سایر منہیات، به فتنه افغان به سرکردگی میرویس و پسرش محمود و نهایتاً سقوط سلسله صفویه پرداخته شده است و شاید بتوان گفت در اکثر آثار مذکور به حوادث دوران حکومت شاه سلطان حسین اشاره ای نشده و از این بابت تنها کتابی که می تواند تا حدودی بیانگر وقایع سالهای اولیه حکومت این آخرین پادشاه صفوی باشد، کتاب دستور

شهریاران محمد ابراهیم نصیری است که تصحیح و تحشیه آن موضوع پایان نامه تحصیلی اینجانب بوده و امید می‌رود در آتیه نزدیک چاپ و انتشار آن صورت تحقق یابد.

### یادداشتها

- ۱- احسان اشراقی: شاه سلطان حسین در تحفة العالم، نشریه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره اول از جلد اول، ص ۷۵.
- ۲- محمد خلیل مرعشی: مجمع التواریخ، تصحیح عباس القبال آشتیانی (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۱.
- ۳- Charles Rieu: Persian Manuscripts, Supl. London, 1895, P. 41.
- ۴- محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری: دستور شهریاران، گک ۱۴ آ.
- ۵- همان کتاب، گک ۱۴ و ۱۴ ب.
- ۶- همان کتاب، گک ۷ ب و ۸ آ.
- ۷- همان کتاب، گک ۲۷ ب.
- ۸- همان کتاب، گک ۲۹ آ.
- ۹- همان کتاب، گک ۱۵ آ.
- ۱۰- لائوس لکهارت: انقراض سلطه صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۶۰.
- ۱۱- سیرفادرسکی، ابوالقاسم: تحفة العالم، نسخه خطی ۲۴۶۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۲- محمد خلیل مرعشی، پیشین.
- ۱۳- حزین، شیخ محمدعلی: تذکره اصفهان، تأیید، ۱۳۴۴.
- ۱۴- محسن، محمد: زبدةالتواریخ، نسخه خطی ۶۵ ب ادبیات، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۵- سندجی، زبدةالتواریخ، نسخه خطی (9) 18 کتابخانه پراون.
- ۱۶- آصف، محمدحاشم: رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- ۱۷- کرومبسنکی: سفرنامه، ترجمه عبدالرزاق دنیلی مفتون، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، توس، ۱۳۶۳.
- ۱۸- کاروی، جمالی: سفرنامه، ترجمه نجوایی و کارنگ، آذربایجان، فرهنگ و هنر، ۱۳۳۸.
- ۱۹- هنری، بروس: سفرنامه با هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولشاهی، تهران، یزدان، ۱۳۶۷.
- ۲۰- ولینسکی: سفرنامه، ترجمه اسماعیل دولشاهی، سخن ۲۶ (۱۳۵۶): ۴۲۱-۴۱۱.
- ۲۱- گیلاتنزه: سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، شهریار، ۱۳۴۴.
- ۲۲- دری آندی: گزارش سفارت، به کوشش طاهری شهاب، وحید ش ۹، سال ۶ (۱۳۳۸): ۴۵۷-۴۴۹، ش ۷، ۶۱۹-۶۲۴، ش ۸، ۷۲۶-۷۲۳.
- ۲۳- گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه لاز زبان پرتغالی) ژان اوبن، ترجمه پیرین حکمت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- ۲۴- تذکره نلسلوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۲۵- میوزادفینا: دستورالملوک، به کوشش محمد نفی، دانش پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم.
- ۲۶- لکهارت، لائوس، پیشین.
- ۲۷- طوره ولبم: برافادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۵.

### پوزش و تصحیح

مقاله زوج، زوج که در صفحه ۴۷ شماره پیش چاپ شده نوشته فاضل گرامی آقای مصطفی موسوی مقیم رشت است و به اشتباه از سوی مجله نام فاضل گرامی دیگر آن شهر آقای محمود نیکویه قلمداد شده است. از دو نویسنده و پژوهنده ارجمند پوزش می‌خواهیم و از خوانندگان ارجمند هم.

دکتر منوچهر ستوده  
(کوی نازنج - ساقی کلابه)

## صرف فعل در دستور زبان فارسی

آقای ایرج افشار در جلد دوم فرهنگ ایران زمین (تهران ۱۳۳۲ شمسی) زیر عنوان «کتابشناسی دستور زبان فارسی»<sup>۱</sup> هفتاد متن به زبانهای غیر شرقی و صد و شانزده متن به زبانهای شرقی، کتب و مقالات مربوط به دستور زبان فارسی را گرد آورده‌اند، در چهل سال اخیر هم باید در حدود بیست متن به آنها افزوده شده باشد. دو سوم این متون مقالات است و صورت تذکاریه دارد و نویسندگان آنها فقط گوشه‌ای از کار را گرفته‌اند و خود را زیاد وارد گوید نکرده‌اند و در حدود ده دوازده تن از مؤلفان مباحث مختلف دستور زبان فارسی را بررسی نسبتاً کافی کرده‌اند. از آنها می‌توان افراد زیر را نام برد:

عبدالکریم بن ابوالقاسم معروف به ملاباشی - میرزا حبیب اصفهانی - محمد حسین بن مسعود بن عبدالرحیم - شیخ حیدر - حسین دانش - مرتضی رازی - عبیدالله بن امین احمد سهروردی - حسن رشیدی - محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان - میرزا عبدالعظیم خان قریب. مسلماً گمان دیگری هم هستند که از ایشان نام نبردم.

شیرین‌ترین بحث دستور زبان فارسی مبحث صرف افعال آن است. در این میدان کمتر کسی گوی زده و اسبی رانده است و آنان که در این میدان وارد شده‌اند کمتر موفق بیرون آمده‌اند، (کتاب *Barb, H. A. Ueber den organismus des persischen verbun*, 96 p, wien 1860 را بسه دست نیاوردم تا بدانم مؤلف از چه در وارد این مبحث شده و از چه در بیرون رفته است. ندیده‌ام بدوارم اختلاف نظری نداشته باشیم). برای اثبات مدعای خود کار دو تن از استادان را در زمینه صرف افعال در اینجا می‌آورم تا نشان بدهم که از شرح و وصف ایشان مطلبی دستگیر خواننده نمی‌شود. در مقدمه برهان قاطع که محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان مباحث دستوری را عنوان کرده می‌نویسد:

«هرگاه در صیغه مصدری و فعل ماضی حرفی بوده باشد و خواهیم به صیغه امر و صیغه مضارع و غیر آن تعریف نمائیم، آن حرف به حرف دیگر تبدیل می‌یابد. مثلاً اگر در صیغه مصدری و فعل ماضی حرف خای نقطه‌دار باشد و خواهند که آن را به صیغه مضارع و امر بزنند، آن خای تبدیل می‌یابد به زاء نقطه‌دار. همچو از ساختن و ساخت که مصدر و ماضی است خواهند که مضارع و امر بنا کنند و می‌سازد و بسازد گویند و همچنین، از آموختن و آموخت، می‌آموزد و بیاموزد و از آمیختن و آمیخت، می‌آمیزد و بیامیزد و از آویختن، می‌آویزد و از آفراختن، می‌افرازد و از شناختن و شناخت، می‌شناسد و شناس آمده است. به سبب قرب مخرج زا و سین همچو پایزه و وایاس و آمیختن و شناختن و گسیختن، اشاذ است. و بعضی گویند از این باب نیست و چون فروختن مشترک بود میان روشن کردن و بیع کردن و همچنین دوختن میان دوختن جامه و دوشیدن شیر، پس از فروختن به معنی روشن کردن می‌افروزد و از فروختن به معنی بیع کردن می‌فروشد و از دوختن به معنی دوختن جامه

می‌دوزد. و از دوختن به معنی دوشیدن می‌دوشده باید نوشت تا رفع التباس بین اللغتين بشود.<sup>۱</sup>  
بنده که چیزی از این تبدیل حروف نفهیدم، امیدوارم شما فهمیده باشید.

\*\*\*

مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب هم چنین بحثی به میان آورده و یا را از مؤلف برهان قاطع فراتر گذاشته و موشکافی بی‌موردی کرده و علامت مصدری را «نه» و «تن» انگاشته و حروفی را که در مصادر مقدم بر این دو علامت می‌آیند ثبت و ضبط کرده و آنها را در عبارت «زمین خوش فارس» گنجانده است. او در کتاب دستور خود، ذیل عنوان «افعال تام و قیاسی و سماعی» می‌نویسد: اکنون گوئیم که همیشه قبل از علامت مصدر یکی از یازده حرف «زمین خوش فارس» واقع خواهد بود و این حروف بیشتر در فعل امر و مشتقات آن تغییر کند از این قرار:

ز - به حال خود باقی ماند نظیر: زدن، بزَن.

م - حذف شود نظیر: آمدن، یا.

از ز و میم بیش از این دو صیغه یافت نشود.

ی - حذف شود. نظیر: تایلدن، بتاب - پائیدن، پاش - دمیدن، بدم - رسیدن، برس - خریدن، بخر -

دویدن، بدو.

استثناء

آفرین، بیافرین - گزیدن، بگزین - چیدن، بچین - دیدن، بین - شنیدن، بشنو.

ن - به حال خود باقی ماند نظیر: کندن، بکن - آکندن، یاکن - خواندن، بخوان - ماندن، بمان -

رهاندن، برهان - راندن، بران.

خ - به «ه» بدل شود نظیر: انداختن، بینداز - اندوختن، بیندوز - انگیختن، بینگیز - بیختن، به‌بیز -

نواختن، بنواز - ساختن، بساز.

استثناء

شناختن، بشناس - فروختن، بفروش - گسیختن، بگسل - پختن، بپز.

در پختن اگر چه «خ» به «ه» بدل گردیده، ولی چون در اصل کلمه تغییر حاصل شده است یقاعده

است.

و - به «ف» بدل شود و بعد از آن بیشتر یاه زیاد کنند نظیر: سودن، بسای - ستودن، بستای - بیمودن،

بیمای - اندودن، بیندای - آلودن، بیالای - نسودن، بنمای.

استثناء

بودن، باش - غنودن، بغنو - درودن، بدرو - شنودن، بشنو.

ش - اگر بعد از الف است به «ه» بدل شود. نظیر: انگاشتن، بینگار - گماشتن، بگمار - نباشتن، بینبار -

پنداشتن، بیندار - گذاشتن، بگذار - داشتن، دار.

در امر داشتن امروز بعضی «دائرة گویند» داشته باش. و اگر بعد از الف نباشد قاعده کلی ندارد.

نظیر ریشتن، برس - هشتن، بهل - نوشتن، بنویس - شدن، بشو - کشتن، بکش - گشتن، بگرد.

ف - به «ه» بدل شود نظیر: یافتن، بیاب - فریفتن، بفرب - روفتن، بروب - شافتن، بشتاب - ناقتن،

بتاب - گوفتن، بکوب.

استثنا

آلفتن، بیالفت - پذیرفتن، پذیر - شکافتن، بشکاف - گفتن، بگو - گرفتن، بگیر - رفتن، برو - سفتن، بسفت - خفتن، بخفت - کافتن، بکاو - یافتن، بیاف.

الف - حذف شود. نظیر: ایستادن، بایست - افتادن، بیفت - فرستادن، بفرست - نهادن، بنه.

استثنا

دادن، بده - ستادن، بستان - زادن، بزاد.

ر - به حال خود باقی ماند و گاهی پیش از آن الف در آورند نظیر: آوردن، بیاور - گستردن، بگستر -

شمردن، بشمار - آزردن، بیازار - سپردن، بسپار - خوردن، بخور.

استثنا

مردن، بمیر - بردن، ببر - کردن، بکن.

س - اگر ماقبل آن مضموم باشد به واو بدل شود و گاهی بعد از آن «ی» زیاد کنند. نظیر: جستن،

بجوی - رستن، بروی - شستن، بشوی.

و اگر ماقبل سین مضموم نباشد در چهار مثال به «ه» بدل شود. نظیر: کاستن، بکاه - رستن، بره -

خواستن، بخواه - جستن، بجه.

و در هشت مثال حذف شود نظیر: زیستن، بزئ - دانستن، بدان - بپرستن، به پرای - گریستن،

بگری - آراستن، بیارای - مانستن، بمان - توانستن، بتوان - یارستن، بیار.

فعل امر «ماندن» و «مانستن» در لفظ یکسانند، ولی در معنی مختلف نظیر: اینجا بمانید. بیدرت

بمان، یعنی شبیه باش.

مضارع «یارستن» و «آوردن» گاهی در لفظ یکی باشند، یارم گفت یعنی توانم.

در مثالهای ذیل از برای سین قاعده معینی نباشد نظیر: شکستن، بشکن - نشستن، بنشین - گستن،

بگسل - خاستن، بخیز - خستن، بخست - بستن، ببند.<sup>۱</sup>

نزاعها بر سر هیچ است و اشکال کار در اینجا است که این مؤلفان به جای اینکه از در وارد شوند و سر

میز مباحثه بنشینند، با نردبان به بام رفته‌اند و پای می‌کوبند و سر و صدای بیخود راه می‌اندازند. صرف

افعال زبان فارسی همچون زبان عربی بر اساس مصدر نیست، اینان چون مصدر را محل صدور فعل

دانسته‌اند به چنین بن بستنی برخوردده‌اند.

\*\*\*

مرحوم قریب نخستین کسی است که از نحوه تقسیمات سه گانه مفردات عربی یعنی اسم و فعل و

حرف عدول کرده و پایه‌های هشتگانه زبانهای اروپائی را در کتاب دستور خود آورده است. این بنده

گمان می‌کرد خود میرزا متوجه این امر شده است، ولی با خواندن مقاله آقای ایرج افشار درباره کتاب

شناسی دستور زبان فارسی در حاشیه صفحه سی به این شرح برخوردیم که مهد یقلی خان هدایت نوشته

است:

«نسخه از دستور سخن میرزا حبیب بدستم آمد دیدم در طرز گرامرهای فرنگی بعضی قواعد

صرف آلمانی را با فارسی تطبیق خواسته است تعجب کردم، معلوم شد وامبری نام آلمانی در اسلامبول

نزد او تحصیل فارسی می‌کرده است و آن کتاب به دستور او تنظیم یافته، آلمانی آن را هم به دست

آوردم، چهار چمن هم از نسخه‌های هندی داشتم و خود دستوری نوشته بودم. اهم مقصودم زبان مادری

است که باید خوب دانست و ابداً طرف توجه نیست. عبدالمعظم خان را واداشتم رساله در صرف و نحو

فارسی ترتیب داد و معمول شده (خاطرات و خطرات ص ۱۴۹).  
 درود بر روان وامبری که متوجه شد رابطه‌ای میان دستور زبان آلمانی و فارسی وجود دارد، ولی معلوم نیست که میرزا چرا از نحوه صرف افعال آلمانی در فارسی استفاده نکرده و بازگشتار مصدر شده است. در آلمانی EN علامت مصدر است و در فارسی نون است که به آخر ریشه گذشته می‌افزاییم و چنانکه میرزا انگاشته «دن» و «تن» علامت مصدر نیست.

\*\*\*

سال ۱۳۱۴ تا ۱۷ شمسی در دبیرستان تمدن ادبیات فارسی تدریس می‌کردم و دستور میرزا هم جزء کتب درسی بود. به بحث فعل که می‌رسیدم عزامی گرفتیم چون این بحث از مباحثی بود که نه معلم چیزی از آن می‌فهمید و نه شاگرد مطلبی دستگیرش می‌شد.

سال ۱۳۴۰ که در دانشکده ادبیات عهده‌دار تدریس فارسی به خارجیان مقیم تهران بودم، به فکر افتادم کتبی برای تدریس خود بنویسم. دو جلد کتاب به عنوان «فارسی برای انگلیسی زبانان» نوشتم و تقسیمات هشگانه دستور زبان انگلیسی و آلمانی را به فارسی در ضمن کتب گنجاندم. به بحث فعل که می‌رسیدم درمانده شدم. یاد آمد که در سال ۱۳۰۵ شمسی که خواندن زبان انگلیسی را شروع کردم، دکتر بویس - معلم ما - اصرار زیادی داشت به هر فعلی که می‌رسد ما را وادار کند که سه قسمت اصلی آن را دقیقاً حفظ کنیم و در سال ۱۳۲۳ که در محضر مرحوم دکتر حق نظریان زبان آلمانی می‌خواندم، آن مرحوم هم فشار می‌آورد که سه قسمت اصلی افعال را به خاطر بیارم، متوجه شدم که این سه قسمت اصلی فقط به درد صرف کردن افعال می‌خورد، در صفحه شش مقدمه مجلد اول کتاب خود که در دی ماه ۱۳۴۰ منتشر شد نوشتم:

نگارنده پس از دقت و مطالعه در افعال زبان فارسی به این نتیجه رسید که مصدر را نمی‌توان پایه و اساس صرف ازمنه و وجوه مختلف و اشتقاق شکل‌های دیگر فعل دانست. اگر در فعل خوردن نون را علامت مصدر بدانیم، زمان حاضر و مستقبل وجه اخباری، می‌خورم، و زمان حاضری وجه شرطی «بخورم» را چگونه بنا می‌کنیم و اگر «دن» را علامت مصدر بشناسیم، زمان گذشته این فعل «خوردم» و ماضی نقلی آن «خورده‌ام» و سایر زمانها و وجوه مختلف فعل معلوم و اشکال گوناگون افعال مجهول چگونه به وجود می‌آیند.

نگارنده در این کتاب تعریف فعل و وجوه گوناگون آن را هر سه پایه مختلف چون افعال زبانهای انگلیسی و آلمانی قرار داده، به نامهای «ریشه زمان حاضر» و «ریشه زمان گذشته» و «اسم مفعول» خوانده است. نوآموز باید به هر فعل که رسید این سه قسمت اصلی را بیاموزد تا بتواند جمیع ازمنه و وجوه مختلف فعل را با افعال کمکی صرف کند.

\*\*\*

### سه قسمت اصلی افعال

ریشه حاضر	ریشه گذشته	اسم مفعول
خور	خورد	خورده
بر	برد	برده
کن	کرد	کرده

گفت	گفت	گویی
رفت	رفت	روی
دید	دید	بین
شنید	شنید	شنو
رسید	رسید	رس
بود	بود	باش
نشست	نشست	نشین

تو خود حدیث مفعول بخوان از این مجمل

زمانهائی که از ریشه حاضر ساخته می شوند

- ۱- حال استمراری نظیر: دارم می خورم ۲- حال و مضارع نظیر: می روم ۳- حال شرطی نظیر: اگر بخورم ۴- فعل امر مفرد و جمع: بخور بخورید ۵- حالت فاعلی: خوران

زمانهائی که از ریشه گذشته ساخته می شوند

- ۱- ماضی نظیر: خورد ۲- گذشته استمراری: داشتم می خوردم یا می خوردم ۳- مستقبل: خواهم خورد ۴- حالت مصدری: خوردن ۵- مصدر مرخم: خورد و حالت صفتی: خوردنی

افعالی که از اسم مفعول ساخته می شوند

- ۱- ماضی نقلی: خورده ام ۲- ماضی بعید: خورده بودم ۳- شرطی: اگر خورده باشم ۴- حالت مفعولی: خورده شدن و ازمنه دیگر نظیر خورده می شوم و خورده شده ام و خورده می شدم و خورده شده بودم و حالات شرطی و مفعولی و منفی این وجوه و ازمنه.
- به نظر این بنده صراط مستقیم همین است و بس والسلام علی من اتبع الهدی.

## سه کتاب درباره ایران

**Waqf :**

Warqa und Gulshah Übertr. aus dem Pers. und mit einem Nachw. vers. von Alexandra Lavizzari. - Zürich; [Stuttgart]: Manesse- Verl., 1992. - 201 S. (Manesse- Bibliothek der Weltliteratur).

**Galili, Laurent :**

Mais comment peut- on être persane: Essai sur l'évolution de la vie des femmes en Iran de l'antiquité à nos jours Laurent Galili et Khorram Rashedi. - Paris: Bas Relief, 1991. - 278 p.

**Head, Duncan :**

The Achaemenid Persian Army Colour plates by Richard Scollins. - Stockport: Montvert Publ., 1992. - 72 S.: zahlr. Ill., Kt.

## نامه‌های جامی

آقای عصام‌الدین اورونبایف که از ایران‌شناسان و نسخه‌شناسان معروف ازبکستان و ساهاست در شعبه نسخ خطی فرهنگستان آن سرزمین شافل است چند سال پیش کتابی درباره مجموعه نامه‌ها و یادداشت‌های خطی عبدالرحمن جامی منتشر ساخت (۱۹۸۲) و پس از آن مجله خراسان (چاپ کابل) ترجمه‌ای از تحقیقات اورونبایف را به چاپ رسانید. چون این مجموعه از نوشته‌های جامی حاوی اهمیت خاص از جهت تاریخ اجتماعی و محیط و زندگی شخصی شاعرست برای آگاهی علاقه‌مندان در ایران چاپ می‌شود. (آینده)

در همه کتبی که درباره زندگی، آثار و موارث ادبی مولانا جامی و میرعلی شیرنوائی تألیف گشته، راجع به مناسبات دوستی و هم مسلکی که بین این دو ادیب موجود بوده سخن رفته است و منابع این آثار هم بیشتر مکاتیب هر دو شخصیت است که در همان وقت میان شان مبادله شده و نمونه‌های ازین نامه‌ها «خمسه‌المتحیرین» نوائی و منشآت مولانا جامی مرقوم است.

قرار معلوم، امیرعلی شیرنوائی، بعد از وفات استاد و دوست خود مولانا جامی، به منظور جاویدان ساختن خاطره‌های دوستی و همکاری ایجادش میان جامی و خودش، «خمسه‌المتحیرین» خویش را در پنج فصل و باب نوشت. در باب دوم این رساله نمونه‌هایی از مکاتیب نوائی که به جامی فرستاده است، آورده شده (مجموعاً هفده نامه). برخی ازین نامه‌ها را به تمامی و بعضی دیگر را باختصار درج «خمسه‌المتحیرین» کرده و در مورد اینکه هر یک ازین نامه‌ها به کدام مناسبت فرستاده شده با شرح و تفصیل بیان کرده و نامه‌های جوابی آنرا نیز درج کرده است.<sup>۱</sup>

در منشآت جامی بیشتر از نود نامه تدوین گردیده است. این مکاتیب به اساس اینکه عنوانی چه اشخاصی نگاشته شده، به چهار بخش تقسیم گردیده و هر بخش تحت عنوان علیحده می‌باشد. بخش سوم منشآت عنوان رقه‌هایی که به ارکان دولت نوشته شده را دارد،<sup>۲</sup> و در تحت این عنوان سی و سه نامه با رقه درج است، در این نامه‌ها اگرچه نام مرسل الیه تذکر نیافته، لیکن از محتوای نامه‌ها چنین استنباط می‌شود که اساساً مولانا جامی از ارکان دولت، شخصی را در نظر دارد که در بین سال‌های (۸۷۳-۸۸۹ هـ. ق) در دربار تیموریان هرات وظایف عمده را به عهده داشته و آن شخص جز امیرعلی شیرنوائی شخص دیگری نمی‌تواند بود.

علاوه بر آن ده نامه از جمله همین سی و سه نامه منشآت جامی در «خمسه‌المتحیرین» نوائی نیز عیناً درج شده است.

برای مدلل ساختن این ادعا دلیل دیگر اینکه در کتابخانه استیتوت شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، مجموعه نامه‌ها بنام «مکتوبات تیموریه» نگهداری می‌شود. نامه‌های این مجموعه مربوط به رجال قرن پانزدهم میلادی است که با دربار تیموریان هرات مربوط بوده‌اند. درین مجموعه تحت عنوان «از جامی» به نوائی هشت قطعه مکتوب مندرج است که همه این مکاتیب در جمله سی و سه

قطعه مکتوب مندرج در منشآت جامی موجود می‌باشد بنابراین، شواهد می‌رساند که اکثر نامه‌های بخش سوم منشآت جامی نامه‌هایی است که از طرف مولانا جامی به امیرعلی شیرنویس فرستاده شده و فقط سه مکتوب از جمله سی و سه قطعه به کسان دیگر نوشته شده است.<sup>۲</sup>

تذکر این نکته لازم است که نویسی در «خمسة المتحریرین» خویش هفده نامه و جامی در منشآت خود سی نامه بطور نمونه مندرج ساخته‌اند. اما به یقین می‌دانیم که میان این دو شخصیت نامه‌های زیادی رد و بدل شده و همه آنها در «خمسة المتحریرین» نویسی و منشآت، جامی گنجانیده نشده‌اند. برای اثبات این ادعا، یکی از نامه‌های مولانا جامی که به پاسخ نامه‌یی از نامه‌های امیرعلی شیر نگارش یافته مثالی روشن شمرده می‌شود، بدین قرار:

«هرگاه قلمی بتراشم تا در جواب رقعۀ شریف و رقی بخراشم، هیچ نیامم که بارها آنرا نگفته و نوشته باشم، از ملالت تکرار اندیشه کنم و اقتصار به رعایت اختصار پیشه سازم.

هرگه بر من ز هجرت آید دردی      تحریر ریاضی کنم یا فردی  
زان می‌توسم کزدم چون من سردی      بر خاطر عاطرت نشیند گردی

مکتوب شماره ۲۹۶۴۵

اکثر نامه‌های منشآت جامی، از نظر شیوة نگارش علاوه بر آنکه نشان دهنده مقام عالی ادبی و نماینده سخنگویی جامی در نظم اشعار است، چنین می‌رساند که وی در سبک منشیانه اثر در پی هم یگانه روزگار خود بوده است. همچنان ازین نامه‌های پیداست که وی با همه طبقات جامعه و محیط خودش روابط و علایقی داشته است و از همین جهت جامی از یگانه نامه‌های خویش نسخه برداری کرده و در سال‌های اخیر عمرش آن نامه‌ها را تدوین نموده منشآت، خود را بوجود آورده است. او خود در مقدمه منشآت گوید:

«بعد از انشاء صحایف ثنا و محمدمت... نموده می‌آید که هر چند این کمیته بر اسرار صناعت انشاء اطلاع نیافته، و بر آثار منشیان فضیلت اتما بقدم اتباع نشناخته، اما چون بضرورت حکم وقت و اقتضاء حال، رقعہ‌یی چند در مخاطبۀ ارباب جاه و جلال و مجاہدۀ اصحاب فضل و کمال، اتفاق افتاده بود، بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی اجله مخادیم تمام عیار نمود، و درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب داده آمد...».

تعدادی از مکاتیب مولانا جامی که اندیشه‌های اجتماعی وی را بصورت ساده و بی‌پیرایه و مشخص ارائه می‌کند در تحت عنوان «التماسنامه‌ها و سفارشنامه‌ها در دست است و تا آنجا که به تحقیق پیوسته داخل منشآت وی نگشته است، زیرا که اکثر آنها را در یک نسخه نوشته و بدون اخذ کاتبی به مرجع آن فرستاده است.

اصل نسخه خطی این مجموعه نامه‌ها در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی تحت شماره (۲۱۷۸) نگهداری می‌شود. در سال ۱۹۳۹ م. از روی این مجموعه دو نسخه خطی توسط عبادالله عادلوف استنسخ گردیده که آنها هم در همان کتابخانه تحت شماره‌های (۴۲۴۵) و (۵۱۳۶) محفوظ است. اصل نسخه خطی مجموعه مکاتیب دارای ابعاد ۲۹ × ۳۱ سانتی متر و حاوی چهل و شش ورق است. رقعہ‌ها به هر دو صفحه این اوراق مطابق گنجایش آن هر چه به هم نزدیک نصب گردیده، در صورت ننگیندن رقعہ‌ها، آنرا به دو یا سه پارچه تقسیم کرده پهلوی هم چسبانیده‌اند. شواهد می‌رساند که رقعہ‌های مذکور در همان وقت و زمانش بصورت لوله (طومار) پیچانیده شده بود و در بخش فوقانی آنها امضای نگارنده رقعہ جا داشته که مرتب و مرقوم یا مجموعه مراسلات، بخش امضاها را از اصل کاغذ بریده، اندکی بالاتر بطرف کنار راست رقعہ‌های

نصب شده گنجانده است. در صورتیکه بعضی از رفته‌ها هم در بالا و هم در پایان امضا داشته، در آنصورت امضاهای مربوط به همان نامه را در دو قسمت آن قرار داده است.

این مرقع تا سال ۱۹۳۸ م. در کتابخانه شخصی یکی از کتاب دوستان (شریف جان مخدوم سال وفات ۱۹۳۵ م) در شهر بخارا محفوظ بود، درباره اینکه این نسخه منقسم چه وقت بدست شریف جان مخدوم افتاده، اطلاعی در دست نیست، ولی در ۱۹۳۸ م. این اثر در جمله کتاب‌های دیگر کتابخانه شریف جان مخدوم به شعبة کتب خطی کتابخانه عمومی شهر تاشکند وارد گردیده بعداً همه نسخه‌های خطی این کتابخانه به شمول مجموعه مراسلات، به گنجینه کتب خطی انستیتوت شرق‌شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی تعلق گرفت.

تا حال در مورد اینکه مرتب این مرقع کدام شخص بوده است، اطلاعی در دست نداریم. مطالب یک تعداد زیاد این رفته‌ها می‌رساند که تعدادی از آنها به امیر علیشیر، برخی به سلطان حسین میرزا و بخشی به سایر ارکان دولت تیموریان هرات فرستاده شده است. پس می‌توان حدس زد که نامه‌های اصله یا در دفتار دولت تیموری هرات یا توسط امیر علی شیر نوایی به تدریج جمع آوری گردیده که بعداً بامر میر علی شیر نوایی بصورت مرقع باو داده‌اند. برای این حدس دلایلی نیز موجود است، و آن اینکه نوایی در کتاب «نسایم المحبة» خویش آنجا که درباره خواجه عبدالله احرار سخن می‌راند، درباره نامه‌هایی که از خواجه احرار می‌گرفته چنین می‌نگارد: «ایشان بنا بر اینکه باین حقیر التفات زیاد داشتند... با رفته‌هایی مشرف می‌ساختند، از آن رفته‌ها مرقعی ساخته با جدول و تکلفات آراسته نگاه داشته‌ام.» (ترجمه از نسایم المحبة)

در این مجموعه یکصد و بیست و هشت قطعه مکتوب خواجه عبدالله احرار موجود است، لهذا می‌توان گفت آن مرقعی که نوایی در نسایم المحبة از آن یاد کرده است احتمالاً همین مجموعه‌یی است که الان ما در اختیار داریم، از همین جاست که این مجموعه تا امروز بنام «مرقع نوایی» شناخته شده است. تاریخ مرتب ساخته شدن این «مرقع» نیز بدرستی معلوم شده نمی‌تواند. به اساس تاریخ نامه‌های این مجموعه، آخرین تاریخ نامه‌ها، نامه‌یی است که جامی درباره سال وفات خواجه عبدالله احرار «ماده» تاریخ نوشته است (نامه شماره ۲۷۴-۲۷۹). می‌دانیم که خواجه احرار بسال ۸۹۵ هجری وفات یافته. از ماده تاریخی که جامی نوشته نیز همین سنه برمی‌آید. بنابراین، این «مجموعه» مراسلات، پس از سال ۸۹۵ مرتب گردیده است، اما اگر مطالبی را که نوایی در نسایم المحبة خویش آورده، در نظر بگیریم این تاریخ نمی‌تواند پس از سال ۸۶۵ هم باشد، زیرا که نوایی در همین سال، تالیف کتاب نسایم المحبة خویش را بیابان رسانیده بود.

تاریخ کتابت رفته‌های این مجموعه، به اساس محتوای نامه‌ها، سال‌های ۸۹۸-۹۷۳ هجری را احتوا می‌کند. سال ۹۷۳ هجری همان سالی است که نوایی از سمرقند به دربار سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید و سال ۸۹۸ هجری سال وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی می‌باشد. به اساس محتوای نامه‌ها فقط دو یا سه قطعه ازین مکاتیب، می‌تواند به سال‌های اخیر دوره حکومت سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲ هجری) (۱۴۵۱-۱۴۶۹ میلادی) تعلق داشته باشد.

تعداد رفته‌هایی که در مرقع جمع آوری گشته ۵۹۴ است که بیشترین آنها یعنی ۳۳۷ رفته بقلم جامی است، بقیه آنها دستخط و امضای پانزده نفر از رجال مهم فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر، مدرسان مدارس هرات خواجه عبدالله احرار و فرزندان وی و سایر رجال طریقت و تصوف همان عصر را دارد. این نامه‌ها در روشن کردن تاریخ حیات معنوی نیمه دوم سده یازدهم میلادی خراسان و ماوراءالنهر، و در روشن کردن این موضوعات که اهل طریقت به سرکردگی خواجه احرار منافع خویش را در ارتباط با دربار تیموری پیش می‌بردند و با تحلیل علمی این روابط، در آموختن اوضاع اجتماعی

قلمرو تیموریان حاوی اهمیت است.

در اکثر رقه‌های جامی امضای الفقیر عبدالرحمن الجمالی و در دو قطعه ازین نامه‌ها داعی مخلص عبدالرحمن و در یکی از آن‌ها الفقیر نورالدین جامی آمده است. مکاتیب مذکور عموماً بخط نسخ خوانا و روشن کتابت شده، که خط این نامه‌ها عیناً شبیه خطی است که خود مولانا جامی بعضی آثار ادبی‌اش را به همان خط استسخ کرده، لیکن درین مکاتیب مذکور نامه‌هایی هم هست که سطرهای نخستین آنها بخط نسخ آغاز شده، بعداً به تدریج بخط نستعلیق گذشته و در اخیر نامه صورت شکست را گرفته است. علتش این است که جامی بعضی رقه‌هایش را در سفر و حضر و اینجا و آنجا و به سرعت و ثانی نوشته به مرجع آن فرستاده است، و این شرایط تغییراتی را در انواع خطوط جامی وارد آورده، بطور مثال نامه شماره ۱۱۶ (۱۲۱) داخل مرقع را ازین نگاه مورد تحقیق قرار می‌دهیم:

جامی در ضمن سفری که به سال ۸۸۴ از هرات به ماوراءالنهر کرده بود ظاهراً احوال و جریان حرکت خود را از قاراب به سوی تاشکند ذریعه این نامه بدوستانش امیر علیشیر نوایی گزارش می‌دهد و از اینکه نامه را بالای اسپ نوشته و خط آن ناهموار است، از وی معذرت می‌خواهد.

«بعد از رفع نیاز معروض آنکه در پانزدهم ماه ربیع الاخر به جهت استدعا حضرت خواجه بجاناب تاشکند توجه واقع شد همه یاران در ضمانت صحت و سلامت‌اند. امید است که عنقریب مراجعت واقع شود. معذور دارند که این کتابت بر پشت اسپ واقع شده است. توفیق رفیق باد، والسلام.

الفقیر عبدالرحمن جامی

از جمله ۲۴۷ قطعه مکتوب جامی فقط بیست قطعه آنها در رساله «خسنة المتحرین» نوایی و در منشآت جامی موجود است. بقیه در همین «مجموعه مراسلات» (مرقع) بخط نگارنده آنها محفوظ مانده است.

اینکه جامی، نامه‌های خویش را به چه اشخاص فرستاده بود از محتوای مکاتیب فهمیده نمی‌شود. ظاهراً نامه‌ها بدون داشتن نام مرسل الیه دست بدست توسط قاصدان و رساننده‌گان به شخص مطلوب رسانیده می‌شده. در حال حاضر از روی اصطلاحات، عبارت آرای و تبجیل طرف مقابل که دارای مقام و رتبه‌یی بوده، می‌توان حکم کرد که مخاطب نامه چطور شخص است. جامی فقط در یکی از نامه‌ها (شماره ۹) نام علیشیر نوایی را ذکر کرده است. جناب امیر علیشیر عالی گهره از روی این مثال و باستاد محتوای رقه‌ها می‌توان گفت که اکثر نامه‌های جامی به امیر علیشیر نوایی فرستاده شده است. به همین‌گونه بعضی از مکاتیب، به سلطان حسین میرزای بایقرا یا یکی از حکمداران و امیران آن دربار نگاشته شده است. گفتن این نکته نیز لازم است که نامه‌هایی که به سلطان حسین میرزا نوشته شده هم ذریعه نوایی به او رسانده شده است، چنانکه جامی در یکی از نامه‌های خود (شماره ۵) درباره برطرف کردن نابسامانی‌های شهر هرات و ضرورت کم کردن مالیات فوق‌العاده مطالبی دارد: «اگر مصلحت وقت باشد به عرض همایون برسانند شاید که فکر حال مسلمانان بکنند». بدین ترتیب موضوع را توسط نوایی کتابتاً به سلطان حسین میرزا می‌رساند.

علاوه برین جامی در منشآت خود مکاتیبی را که به سلطان نوشته رأساً زیر عنوان «به سلطان» نوشته، بلکه آنرا تحت عنوان «رقه‌هایی که به ملازمان حضرت سلطنت شماره جای داده و در متن مکتوب هم عنوان‌های «به دولتخواهان سلطان» و «به ملازمان سلطان» را ذکر کرده است. ظاهراً در عصر جامی اشخاص عادی به همین شکل به سلطان عرض خود را می‌توانسته‌اند برسانند، یعنی توسط قربان و ملازمان پادشاه و رویاروی با سلطان حرف زدن و یا نامه نوشتن باو معمول نبوده است.

اگر ما موقعیت و موقف امیر علیشیر را در دربار تیموری‌ها در نظر بگیریم و اینکه او زمان درازی عهده‌دار وظایف بس مهم دربار تیموریان بوده، می‌توانیم ادعا کنیم که علاوه بر آن نامه‌هایی که بتوان

علیشیر نوایی نوشته شده، باقی نامه‌ها نیز از نظر او گذشته و توسط او به سلطان رسیده است. جامی درباره کارهای مملکت و احوال مردم با اندوه فراوان بدربار نامه می‌نوشته و مطمئن بوده که شاگرد و دوست او نوایی آنرا در دربار تقویت و حمایت می‌کند، به همین دلیل هنگامیکه نوایی از محیط دربار خسته شده و می‌خواسته از کارهای دولت کناره‌گیری اختیار کند، از جامی مصلحت می‌جسته و او با دلایل گوناگون نوایی را ازین اقدام باز می‌داشته و به ادامه کار تشویقش می‌کرده است.

جامی درباره غایب‌های بشردوستی و خدمت به انسان در نامه (شماره ۶۴-۶۹) خود چنین می‌نویسد:

«بعد از عرض اخلاص به لسان محبت و اختصاص، معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آنحضرت نعمتی بزرگست و شکر آن نعمت صرف انعام و اوقات است به مصالح مسلمانان و دفع مفسد ظالمان و عوانان و اگر ناگاه از مر این شغل عیاذا بالله طبع لطیف را گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید، تحمل آن گرانی را در کفه حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادت دخیلی تمام.

راحت و رنج چون بود گذران      رنج کش بهر راحت دگران  
زانکه باشد به مزرع امید      رنج تو تخم راحت جاوید

حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیری از پای افتادگان و پایمردی عنان از دست دادگان رفیق گرداناد. والسلام والاكرام. «الفقیر عبدالرحمن النجاشی»

تذکر این نکته لازم است که جامی در هیچ یک از مکاتیب خود منفعت شخصیتش را در نظر نداشته است. نامه‌های جامی بدو دسته تقسیم شده می‌تواند: تعدادی از نامه‌ها ارتباط دوستی و همکاری میان جامی و علیشیر نوایی (۲۵ نامه) و مناسبات جامی با سلطان حسین میرزا و دیگر درباریان را (۱۸ نامه) می‌نمایاند. تعدادی دیگر مشتمل بر التماس نامه‌هایی است که جامی بخاطر رفع حاجت یا مشکل مردم و برای منفعت توده‌ها نوشته است.

نامه‌هایی که جامی برای نوایی نوشته، چند بخش است:

تعدادی از نامه‌ها شرح جریان حج کردن جامی و سفر او به مکه و مدینه، سال‌های (۸۷۶-۸۷۷هـ) با احوال سلامتی یا شرح مسافرت جامی در ماوراءالنهر و آنگاه ساختن او نوایی را از سلامتی خودش، شماری در حقیقت جواب نامه‌هایی است که نوای در اثنای سفر خراسان به جامی ارسال نموده بود و برخی، نامه‌هایی است که بنا بر خواهش نوایی رساله‌هایی را تألیف و ارسال نموده و همپنان در مورد ارسال قسمت‌هایی از کتاب و تفصیحات آنرا، به نوایی رفته‌هایی نوشته است.

بسیاری ازین مکاتیب - چه آن‌هایی که به نوایی نوشته شده و چه آن‌هایی که بدیگران - سبک‌هایی ادبی دارند و در آنها برای بیان مقصد از شیوه‌های ادبی استادانه کار گرفته شده و در متن‌های نثری پارچه‌های مناسب اشعار آمده است، بیست قطعه مکتوبی که در «منشآت» جامی و در «خمس‌المتحیرین» نوایی آورده شده و در «آلبوم» نیز موجود است، همه در جمله رفته‌های دسته نخستین به حساب می‌آیند. مکاتیبی که شامل دسته دوم می‌شوند - چه آن‌هایی که به علیشیر نوایی و چه آن‌هایی که به دیگر رجال دربار نوشته شده - از نگاه سبک و مضمون با مکاتیب دسته نخستین کاملاً متفاوت‌اند. این نامه‌ها اکثر با جمله بعد از عرض نیاز معروض آنکه آغاز شده و مطلب با جملات و با بیان بسیار کوتاه و مختصر بیان مطلب به جمله «توفیق رفیق باد. والسلام» و امضای جامی خاتمه می‌یابد.

این گونه رفته‌ها نشان دهنده نقش جامی در مسایل اقتصادی اجتماعی و مدنی مملکت و غمخواری و همدردی او با مردمان عادی است.

زمانیکه تیموری‌ها در ماوراءالنهر و خراسان حکمرانی داشتند، بنا بر خصلت آنگونه حکومت‌ها

و بنابر خصلت جامعه فیودالی آن زمان هم از طرف شریعت، مال، خراج و ذکات و هم از طرف دولت مالیات های دایمی و موقت چون: عوارضات، اخراجات، حوالات و ازین قبیل بر مردم تحمیل می شد که جامی این مالیات را نظریه به نسبت جمع آوری آن به نام های مختلف یاد کرده است. در رقه های جامی با نام هایی چون: دودی، لشکر، مددی، مدد لشکر، نامبردار، مدد نامبردار، پادشاه، سزانه و پیشکش به کثرت بر می خوردیم. جامی چون از نزدیک با احوال و زندگی مردم آشنا بود و تأثیر اینگونه باج و خراج ها را بر مردم بدرستی می دانست، همواره برای رفع اینگونه مالیات بدربار نامه ها می نوشت که بطور مثال نامه شماره (۷۵-۷۰) را برای اثبات ادعای بالا، نقل می کنیم.

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه حال رعایای شهر و بلوکات بواسطه حوالاتی که نسبت به ایشان واقع می شود به مقام اضطرار رسیده است و نزدیک است که سلسله زراعت و سایر احوال ایشان از انتظام بیفتد و این قصه بخدمت صاحب اعظم خواجه معین الدین گفته شد. ایشان از آنجا که مقام انصاف و نیکخواهی ایشانست نسبت با مسلمانان بسیار اظهار عجز و درماندگی کردند و گفتند که مضطر و حیران مانده ام. از آرد و حوالات بسیار واقع است و پیش رعایا چیزی باقی نیست هرچه بوده باضعاف گرفته اند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که در حوالات تخفیفی واقع شود که اگرچه بعضی آنها را ضروری اعتقاد دارند ترک تعدی بر مسلمانان از آن ضروری تر است. حضرت حق سبحانه توفیق آنچه مصلحت دنیا و آخرت در آن باشد رفیق گرداناد. بینه وجوده. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

از جمله آخر رقه، اعتقاد جامی به چگونگی مناسبات طبقه حاکم با مردم عادی و غایب های انسان پروری جامی بخوبی نمودار است. در رقه های دیگر هم این غایب و این اعتقاد جامی در مورد زندگی متجلی است. چه در رقه هایی که جامی بنا به خواست یک حاجتمند بخصوص نوشته و چه در آن رقه هایی که بنابر تشبث شخصی خود نوشته است. بطور مثال در نامه شماره (۵۲۶-۵۲۰) چنین می خوانیم:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنین استماع افتاد که در اردوی همایون مبلغی باسم خدمت خواجه کمال الدین مظفر رقم می زده اند که به رسم پیشکش بدهند. دین مدت معلوم نشده است که ایشان از کسی چیزی گرفته باشند و از بسیاری مردم شنیده شده است که ایشان چیزی نمی گیرند. التماس آنکه چون حال برین موجب باشد عنایت نموده دفع آن بکنند و اگر نه ازین قضیه توهم آن می شود که ایشان تجویز آن می کنند که چیزی بگیرند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت. والسلام.»

می بینیم که درین رقه، جامی نه تنها از شخص مذکور می خواهد که از بیعدالتی حسیابه نکند، بلکه هشدار می دهد که اگر از یک رجل دولتی بصورت غیر قانونی پولی گرفته می شود، آن شخص تلافی آنرا از مردم عادی می کند که در نتیجه این بار بر دوش مردم عادی می افتد و بنابر آن جلوگیری از چنین اعمال را نیز می طلبد. در نامه شماره ۳۷۱ و ۳۷۷ چنین آمده:

«بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه دارنده و سایر فقیران تظلم می کنند که بر هر سر مقداری ملخ انداخته اند و بعد از تشویش بسیار که ملخ می آرند از ایشان سرانه آن می طلبند و ایشانرا استطاعت آن نیست و تفرقه بسیار ایشان راه می یابد. اگر چنانچه عنایت نموده چنانکه ملخ را دفع می کنند سرانه آنرا نیز دفع کنند عندالله ضایع نخواهد بود. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

این نامه شاهد زنده ای ادعاست که جامی به مردم عامه غمخواری داشته، مردم نیز او را جامی خود دانسته، در وقت مشکلات به او مراجعه می کرده اند و او نیز همیشه در خدمت آنان قرار می گرفته و از منافع آنان دفاع می کرده است. این ادعا از رقه های دیگر نیز بوضوح می یوندد. مثلاً رقه شماره ۵۰۴ و ۵۱۰ سبک ساختن مالیاترا از دوش مردم بلوک سبقر - بعلت آنکه در آن جا خرابیها رخ داده از دولت التماس می نماید.

جامی اگر در نامه‌های متذکره سبک ساختن مالیات را از دوش مردم یکک ولایت یا یک موضع خواسته، در رقعتهای دیگر افراد بی بضاعت را که تحت اینگونه شرایط قرار گرفته‌اند، بنا بخوانست آنان حمایت کرده احوال آنان را به مقامات دولتی فهمانده و آنان را از زیر بار ظلم آزاد کرده است؛ مثلاً در نامه شماره ۱۷۲ و ۱۷۷ می‌خوانیم:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه آرنده شیخ احمد را نامبردار نوشته‌اند و مردم صالح گواهی می‌دهند که او را استطاعت آن نیست. التماس آنکه عنایت نموده تفحص فرمایند که بروی حیف و تعدی نرود. توفیق رفیق باد. والسلام».

همچنان در رقعته شماره ۳۹۵ و ۴۰۱ معاف ساختن شخصی از ملازمان دربار را از ملازمت و لشکر می‌خواهد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه امیر قاسم اخنجی را بواسطه احتیاج و عیالمندی حیل دهفتت و زراعت شده است. التماس آن می‌دارد که عنایت نموده وجهی سازند که او را از ملازمت و لشکر و سایر تکلفاتی که می‌باشد معاف و معذور دارند تا بفراغ خاطر بکار خود و دعا گوئی دوام دولت مشغول تواند بود. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی».

غمخواری جامی با مردم تنها در مورد رفع مالیات نبوده، بلکه درباره معامله ملاکان و رجال دربار با عامه مردم، جلوگیری از خیانت و ظلم عاملان بر مردم و فراموش نکردن منافع مردم در همه حال، نمونه‌های دیگر غمخواری او به شمار می‌رود. بطور مثال در نامه شماره ۳۷ و ۳۸ چنین آمده:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه آرنده برزگر مزار شیخ ابوالولید بوده و گرمی را که او برزگر بوده فروخته‌اند و در حصه او تعلق می‌کنند و قسمتی را از آن حواله به کسی کرده‌اند که نمی‌دهد. التماس آنکه عنایت نموده چنان کنند که حق او بدور سد. توفیق رفیق باد. والسلام».

تعدادی از مکاتیب «مرقع نوایی» اندیشه جامی را در مورد آبادانی کشور نشان می‌دهد، درین جا او با تدبیر زیاد، عاملانی را که با در نظر گرفتن منافع مردم کار می‌کنند، تشویق می‌کند و به این ترتیب دیگران را نیز به چنین اعمال ترغیب می‌نماید. مثلاً در نامه شماره ۶۶ و ۷۱ می‌خوانیم:

«بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه بواسطه حسن معاش خدمت خواجه میب‌الدین مظفر رعایا را امیدواری تمام حاصل شده، در زراعت و عمارت کوشش نمودند. بحمدالله تعالی بسیاری از مواضع معمور و مزروع گشته، عجزه و رعایا از سر فراغ خاطر بدعا گوئی دوام دولت بندگان حضرت اشتغال دارند و مردم عزیز می‌گویند که درین مدت کسی این نوع غمخواری رعیت نکرده و در آبادانی کوشش ننموده، مناسب دولت ابدیوند چنان می‌نماید که به نوعی عنایت و مرحمت نسبت بایشان واقع شود که موجب مزید امیدواری رعایا و سبب نیک معاشی امثال ایشان شود و فرق میان نیک معاش و بد معاش ظاهر گردد. ظل و اُفت و سایه عاطفت ابدالآباد ممدود باد. الفقیر عبدالرحمن الجامی».

همچنین در رقعته شماره ۱۵۹ و ۱۶۲ «مرقع نوایی» جامی در باب جوئی که از موضع نعمت آباد هرات کشیده شده می‌نویسد و تذکر می‌دهد که خودش شخصاً آنرا در نزدیک دیده و کار و فعالیت شخص موظف را ستوده است.

تعداد زیاد نامه‌های جامی راجع به تأمین معیشت طلاب علم و مدرسان مدرسه‌های هرات نوشته شده است. چنانکه از رقعتهای برمی‌آید علماء مدرسان و طلاب مدرسه‌های هرات از درک معاشی که از حاصلات زمین‌های وقفیه به آنان داده می‌شد، زندگی می‌کردند. اندازه معاش به شیوه رسمی معلوم کرده شده بود. ولی گاهی چنین به وقوع می‌پیوست که همان اندازه معاش معین نیز بدست طلبه نمی‌رسید. از همین جهت آنان از جامی طالب کمک شده از او خواستار نوشتن التماس نامه‌ها می‌گردیدند و جامی هم این خواهش‌ها را می‌پذیرفت. چنانچه نامه شماره ۱۱۵-۱۲۰ مؤید همین

ادعاست:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا برهان‌الدین و مولانا جلال‌الدین محمود، مردم فقیر و غریب صالح‌اند و به تحصیل مشغول، اگر چنانکه عنایت نموده و جهی شود که مایحتاج ضروری ایشان را از اوقاف بایشان برسانند از قاعده شفقت و مرحمت دور نمی‌نمایند، توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

این التماس مورد قبول واقع شده و معاش تعیین گردیده و بعدتر شاید باز معطل قرار داده شده، چنانچه جامی در بیک رقعۀ دیگر شماره ۱۴۲ و ۱۴۷ درباره جلال‌الدین محمود می‌نویسد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا جلال‌الدین محمود که رافع رقعۀ اخلاص‌اند، مردم صالح و طالب علم و فقیر و غریب‌اند و از اوقاف محقر وظیفه داشته‌اند که معاش بدان می‌گذرانیده‌اند و حالا آنرا باز گرفته‌اند و ایشان مضطر مانده‌اند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که فقیرانی که فقر و استحقاق ایشان بسیار ظاهر است، بلکه توان گفت که از ایشان هیچکس مستحق‌تر نیست معروم نمانند و حاصل اوقاف بغیر ایشان مصروف نگردد. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

در میان نامه‌های مرقع در مورد مسایل حقوقی و هر نوع دعوی جنایی پشتیبانی و حمایت جامی از ستم‌دیدگان به چشم می‌خورد و معلوم می‌شود که جامی برای حمایت از منافع ستمکشان التماس نامه‌ها نوشته است و مخصوصاً از منافع زنان بی‌سرپرست و کودکان حمایت نموده خواسته که اینان را از منافع مادی و حیاتی محروم نسازند، چنانچه در نامه شماره ۱۰۷ و ۱۱۲ چنین آمده:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه از شاه خواجه و کیخسرو میرآخور به سیاست سلطانی رسیده‌اند پانزده فرزند مانده است که اکثر صغیراند و می‌گویند از اسباب معاش آنچه بوده است بعضی را به موجب حکم همایون و بعضی را بی حکم گرفته‌اند و محقر ملکی مانده است که توهم آن را دارند که آن هم دیوانی شود. التماس آنکه چون جمعی صغار در میانند عنایت نموده و دولتخواهی حضرت خلافت پناهی مدالله تعالی ظلال عدل کرده، اهتمام فرمایند که حق ایشان ضایع نشود و تلفات فرمایند که نشان همایون حاصل شود که آن ملک را هیچ کس متصرف نشود و بایشان بازگذارند تا بمعاش خود صرف کنند و بدعای دولت مشغول باشند. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

چنانچه گفته آمدیم، رقعۀ‌هایی که در مرقع جمع آوری شده همه از شخصی به شخص دیگر نوشته شده، و ما به جواب این رقعۀ‌ها و یا تدابیری که بنابر التماس نامه‌ها اتخاذ گردیده، تا حال معلومات و دسترسی نداریم. درین مورد از روی محتوای بعضی از رقعۀ‌های جامی که در مرقع موجود است، می‌توان حدس‌هایی زد، بطور مثال جامی در رقعۀ شماره ۴۵۹ و ۴۶۵ خود می‌نگارد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه جناب میادت مآب سید علی اکبر شکرگذاری احسانهایی که نسبت بوی واقع شده است می‌کند و چشم بر مقتضای لئن شکرتم لازید نکم می‌دارد. والسلام»  
ازین رقعۀ معلوم می‌شود که التماس نامه قبلی که بخاطر سید علی اکبر نوشته بوده مؤثر افتاده و گیرنده نامه حاجت و کار آورنده رقعۀ را بر آورده ساخته و باین ترتیب جامی با نوشتن تشکر نامه از زبان سید علی اکبر، در حقیقت امتنان خودش را نیز اظهار کرده است.

لازم به یاد آوری است که تمام التماس نامه‌های جامی تأثیر یکسان نکرده و یکسان مورد قبول واقع نشده است. جواب مثبت به رقعۀ‌های جامی در بعضی حالات داده شده و آرزوهای نیک این ادیب بزرگ، مانند برطرف کردن علل و عوامل مختص به جامعه فیودالی، رفع هرگونه بی‌عدالتی‌ها، رفع مالیات فوق‌العاده و بی‌هم، از بین بردن زرد و خورده‌های خونین و جبر و ظلم ناحق عملداران بر محنت کش اگر به شکل یک آرزو باقیمانده و جامعه عمل نپوشیده است.

از آنچه گفتیم؛ بصورت فشرده می توان استنتاج کرد که اهمیت رقه‌های جامی که در «مرقع نوایی» تدوین شده عبارت ازین هاست: اول اینکه این رقه‌ها ما را به درک و شناسایی حیات مدنی اجتماعی و اقتصادی مردمان ماوراءالنهر و خراسان در عصر زندگی جامی و نوایی کمک می کند و به حیث یک مدرک تاریخی مورد استفاده قرار گرفته می تواند.

دوم اینکه اگر مسأله نوشتن و ارسال داشتن اکثر این رقه‌ها به نوایی را در نظر بگیریم، این رقه‌ها دلیل روشنی است بر همفکری و همنوایی و مشترک بودن اهداف ایشان در بسا از مهمات امور زندگی و بالاخره این رقه‌ها نشان دهنده این حقیقت است که در میراث گرانمای ادبی این دو شاعر و ادیب بزرگ - جامی و نوایی - تجربیات عمیق حیاتی و غایب‌های نیک انساندوستی نهفته است.

(ترجمه شفیه بارغین)

منابع و مراجع

- ۱- منشآت جامی، نشره دانشگاه ادبیات تبریز، سال نوزدهم، شماره (۴-۱)، تیریز ۱۳۴۶ و حاشیه و روفهای ۵۲۱ تا ۵۶۵ ب نسخه عطفی شماره ۱۳۳۱ کلیات آثار جامی که در گنجینه کتب خطی استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی محفوظ است.
- ۲- نسخه عطفی شماره ۲۲۷۸ کتابخانه استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی.
- ۳- مرقع نوایی با مجموعه مراسلات شماره ۲۱۷۸ کتابخانه استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، ورق ۶ ب (رقعه ۴۶-۴۵).
- ۴- محمد حسین بهروز، حسین واعظ کاشفی و آثار منشایه او (قرنهای ۱۶-۱۵ میلادی) خلاصه رساله نامزدی علوم، مسکو ۱۹۷۰.
- ۵- علی شیر نوایی؛ سایم المحبه، نسخه عطفی شماره ۸۵۷ استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، ورق ۱۷۸ به.
- ۶- فهرست نسخ عطفی شرقی کتابخانه استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۵۲، صفحات ۱۴۹-۱۵۱.
- ۷- عبدالرحمن جامی، شواهد النبوة، نسخه‌های عطفی شماره ۴۲۷۷ و شماره ۱۱۶ و شماره ۸۸۶۲ کتابخانه استنبوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی.

مصدر عرض ساز معدوم آنکه حد  
 بر روی اعطی مرلا نامسم الوان که اصلاح  
 و سکه بی موصوفت و تدبیر خود  
 خدمت و درسی آنکه در رساله او است  
 حواصید مدست سالی که من است  
 حالا  
 حاصه مع حاد من معلی باصلان حق  
 بی برخی سستی اسرار عمزل کرده اند  
 عرض ساجده آنکه سالی که من است  
 اسرار و بی ندانند و بی سدی که جمع کرده  
 ماصد بد آنکه و ملائی آنکه مدعی بی سدی م

کتابخانه  
 جامع  
 تبریز  
 تاریخچه  
 ۱۳۴۷

نذیر احمد - کبیر احمد جاسی

عبد اللطیف عباسی گجراتی  
و  
نسخه انتقادی مثنوی معنوی  
(بخش سوم)  
(بخش دوم در صفحات ۵۱-۵۲ سال ۱۹)

۷- رفات عبداللطیف

این رفات که در مطالعه تاریخ سیاسی و ادبی دوره جهانگیر و شاه جهان (فقط چند سال اول) اهمیت زیاد دارد اکثراً شامل مکاتبات لشکرخان مخدوم عبداللطیف می باشد. عبداللطیف بجای مخدوم خود این رفته ها را نوشته. بعلاوه آن این مجموعه شامل رفته های خان خانان بنام آصف خان و مهابت خان فیروز جنگ و هاشم خان و دیگران می باشد. نسخه این مجموعه در کتابخانه ایشیا نکه سوسائتی کلکته ذیل شماره ۳۶۴ ذخیره کوزن، فهرست ص ۱۵۹ موجود است، و نیز در کتابخانه میسور ذیل شماره ۱۴، فهرست اینورث ص ۹۰ بوده است و بنابراین همین رفات و انشاست که محمد صالح کنبوه عبداللطیف را در شمار ۳۱ ارباب انشا متقدم تر از عبدالحمید لاهوری و محمد وارث آورده است.

۸- سیر منازل و بلاد و امصار

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه هاردنگ در دهلی نگهداری می شد، اما اکنون این نسخه از بین رفته. خوش بختانه آقای دکتر آهوجہ یک نسخه از روی نسخه کتابخانه فوق تهیه نموده بودند و آنرا از مقابله و مقایسه مندرجات آن با کتابهای دیگر برای چاپ آماده نموده بودند، اما هنوز بجای نرسیده. خوش بختانه مورخان دوره حاضر از آن کتاب استفاده نموده اند. در میان ایشان دکتر جدوناته سرکار (تاریخ بنگال و بهار) دکتر چودھری (بنگال در دوره اکبر و جهانگیر) پروفیسور شری رام شرما (منابع تاریخ مغول هند) و تارا پور والا و مارشل قابل ذکرند. دکتر آهوجہ در مقاله خود شامل Punjab University Research Bulletin ج ۴ شماره ۱، آوریل ۱۹۷۳ از آن استفاده نمود و معرفی بسزا کرده است.

۹- تاریخ شاه جهانی

بنا بگفته صاحب عمل صالح،<sup>۲۱</sup> عبداللطیف عباسی چندی در تحریر تاریخ شاه جهانی اشتغال داشت، اما ارباب حسد نگذاشتند که او این کار بانهجام برساند، محمد صالح کنبوه می نویسد:  
«چندی به تحریر ایام دولت ابد طراز میرزا داشت؛ آخر از نکه گیری ارباب حسد از خدمت مذکور معارف و مروضع القلم گشت.»

ترتیب و تنظیم نسخه انتقادی از مثنوی معنوی

چنانکه در فوق بتفصیل آمده که عبداللطیف از روی هشتاد تا صد نسخه از مثنوی معنوی یک نسخه انتقادی از مثنوی تهیه نموده، و این نسخه خیلی مقبول خاطر ارباب نظر گردیده، چنانچه نسخه‌های آن در کتابخانه‌های هند و بیرون هند فراوان وجود می‌دارد، ما دو نسخه آن مثنوی را که در علیگر موجود است معرفی می‌نماییم.

- ۱- متن این نسخه از مقابله هشتاد تا صد نسخه تهیه شده و تاکنون زحمتی که درین کار کشیده شد، نسبت به هیچ یک از کتب فارسی و شاید کتب دیگر زبانها کشیده نشده باشد. از این متن نظر محققان جدید که این گونه تحقیقات را بشرق شناسان نسبت دهند باطل می‌شود.
  - ۲- این نسخه شامل فهرست هر شش دفتر مثنوی می‌باشد.
  - ۳- دیباچه سه دفتر عربی بود، عبداللطیف آن سه دیباچه را بفارسی در آورده.
  - ۴- یک دیباچه مفصل و بزرگ بنام مرآة الحقایق بقلم عبداللطیف شامل است که دارای تفصیلات تنظیم و ترتیب نسخه ناسخه است.
  - ۵- شامل یک دیباچه بسیار نادر که فقط در یک نسخه معتبر موجود بود.
  - ۶- شامل یک مقدمه کوتاه بقلم عبداللطیف.
- اما عبداللطیف از دو چیز مهم صرف نظر نموده، یکی معرفی نسخه‌ها که از آنها استفاده شده، چون تعداد آنها تا حد می‌رسید بهمین علت باشد که عبداللطیف از معرفی آنها صرف نظر کرده. دیگری اندراج نسخه‌های بدل.

### نسخه‌های خطی این نسخه انتقادی

نسخه‌های خطی نسخه ناسخه مرتبه عبداللطیف در کتابخانه‌های هند و بیرون هند وجود دارد. یک نسخه ازین در موزه سالار جنگ (رکته) فهرست ج ۴ ص ۱۱۰ زیر شماره ۱۲۷۷) موجود است. دو نسخه ازین کتاب در علیگر است. یکی در کتابخانه مولانا آزاد ذخیره سبحان الله و دیگری در کتابخانه شخصی آقای کبیر احمد جالبسی، یکی از نگارنده این مقاله.

نسخه اول، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی، علیگر، ذخیره سبحان الله زیر شماره ۵۵۱۴-۵۴/۸۹۱.

در آخر نسخه در متن این عبارت دیده می‌شود:  
 «سیوم ربیع الاول سنة ۱۰۶۸ هـ شهر معظم احمد آباد لازلل مصنوعه عن الفساد بقلم استعمال رقم  
 تحریر نموده شده (بدون نام کاتب)  
 در همان صفحه در حاشیه در جوهر سرخ تاریخ سنة ۱۰۶۹ هـ در بیان کتاب چندین بار تاریخ کاتب بدون نام کاتب درج شده:

- در آخر دیباچه دوم تاریخ ۱۰۷۰ در هند سنه درج است.
- در آخر فهرست دفتر اول: تمت الفهرست الاول من المثنوی المعنوی سنة ۱۰۷۰.
- در آخر دفتر اول: تمام شد جلد اول مثنوی معنوی بیستم شعبان ۱۰۶۷.
- در خاتمه دفتر سوم: سیوم ذی الحجة ۱۰۶۸ در بلدة احمد آباد مرقوم شد.
- در خاتمه دفتر چهارم: نوزدهم ذی الحجة سنه الیه باختم رسیده.
- در آخر پنجم: بتاریخ نهم صفر ختم الله بالخیر و الظفر ۱۰۶۸ مرقوم شد.
- در حاشیه همان صفحه: تمت الحاشیه المیسونه المبارکه فی غرة شهر محرم الحرام ۱۰۷۰.

مندرجات نسخه بقراقرز زبو است:

- ۱- دیباچه نسخه ناسخه بقلم عبداللطیف عباسی (مرآة المشوی).
- ۲- دیباچه مختصر بقلم عبداللطیف: ابتدا در باب ابن عطیة کبری و موهبت عظمی، خاتمه: اندرین وادی قدم زد و یا درین بادیه دم برآورد. والله الموفق (۱۰۷۰ هـ).
- ۳- دیباچه مختصر بقلم عبداللطیف: بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا: شش دفتر این کتاب را علیحدہ و جدا باین جهت کرده شد. خاتمه: هر دفتر این کتاب را علیحدہ علیحدہ کرده، مسمی به مشوی سدس گردانیده شد. الخ.
- ۴- آغاز دفتر اول - الفهرست الاول - دیباچه نادر - ترجمه دیباچه عربی - دیباچه عربی مع متن اشعار دفتر اول (بسیتم شعبان ۱۰۶۷).
- ۵- دفتر دوم - فهرست دفتر دوم - دیباچه دفتر دوم مع متن.
- ۶- دفتر سوم - فهرست دفتر سوم - دیباچه عربی مع متن اشعار دفتر سوم (سیوم ذی الحجۃ ۱۰۶۸ در بلدہ احمدآباد مرقوم شد).
- ۷- دفتر چهارم - فهرست دفتر چهارم - دیباچه عربی مع متن اشعار دفتر چهارم (نوزدهم ذی الحجۃ سنۃ الیہ باختم رسیده).
- ۸- دفتر پنجم - فهرست دفتر پنجم - دیباچه مع متن اشعار دفتر پنجم، بتاریخ نهم شهر صفر ۱۰۶۸ مرقوم شد.
- ۹- دفتر ششم - دیباچه مع متن اشعار دفتر ششم - سیوم ربیع الاول ۱۰۶۸ - حاشیہ محرم ۱۰۷۰. نسخه بسیار قدیم است که بعد از سی و شش سال ترتیب نسخه اصل رونویس شده در احمدآباد که وطن مألوف عبداللطیف بوده تحریر یافته، بسیار خوش خط و مطلا و مذهب.

نسخه دوم در کتابخانه شخصی دکتر کبیر احمد جانی

این نسخه شاید از همه نسخه‌های این کتاب مهم‌تر باشد، زیرا که کاتب این نسخه یکی از دانشمندان بزرگ احمدآباد است و این نسخه در خانواده همان دانشمند و یک شخصیت بزرگ دیگر بوده است.

این نسخه بسیار مهم است زیرا که کاتب نسخه یکی از دانشمندان احمدآباد بنام محمد سلیمان کرد بود. در آخر نسخه این عبارت دیده می‌شود:

وقدم الكتاب بعون الملك الوهاب على يد العبد الضعيف النحيف الراجي الى رحمة الله المنان الفقير الفقرا سليمان غفر له و ولوالديه عشى الجمعة عاشر صفر سنة الف ٢٢ ثمانية عشر يا لبلدة الفاخرة المسماة باحمدآباد عمرها الله تعالى الي يوم الميعاد بالنبي و آله الامجاد.

ذیل این یادداشت، عبارت ذیل بخط درشت درج است:

مالک بالشراه حیدر بن عبدالله و بن وجیه‌الدین نصرالله علوی قدس سره.

و ذیل این بخط خفی آمده:

ثم سعد بملکة احقر الخليفة احمد بن سليمان كان الله لهما في كل حين و مكان غرة شهر رمضان ١٠٨٥ هـ تملكه الاخرة محمد بن...

در صفحه اول یادداشت‌های ذیل یافته می‌شود:

۱- مالک تراب اقدام ساقی کوثر ابن عبدالله حیدر.

۲- ثم انتقل الي مملوك اهل بيت النبوي احقر الخليفة احمد بن سليمان كان الله تعالى لهما في كل

حين و مكان.

۳- ثم انتقل الى كليب العتبة النبوية احقر عبدالله المنان محمدرضا بن غلام محمد بن احمد بن سليمان كان الله تعالى لهم و لاسلافهم مع اخلافهم في كل زمان و مكان.

۴- ثم انتقل الى ملك الاخ الامجد في الله الاحد الصمد الشيخ عمادالدين بن الشيخ ولي الله بن شيخ محمد عفي عنه.

اطلاع زير که بقلم محمدرضا درج است خيلي مهم بنظر می آید:

این کتاب مشوی معنوی تمام من اوله الی آخره بخط شریف فاضل کامل عالم عامل زین عرفا اسوة صلحا شمع انجمن اهل فن سلیمان ملک سخن قدوة اهل حدیث و قرآن حضرت جدی مولوی شیخ سلیمان قدس سره است که دانای علوم نشأتین و آگاهی حقایق کونین و صفای طبع موزون چنانچه از تصنیفاتش مبین حالات و کرامات و کلمات اوست و برهان قوی بر علو فطرت و استعداد او و مقدار ابیاتش قریب بجهاز صد هزار می رسد ظاهر و باهر است و تلمیذ و خلیفه راستین فخر محدثین حضرت مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره بوده و کان عذیم النظر فی زمانه نظاماً و نثراً بالفارسی و العربی و له شعر کثیر علی مذاق الصوفیة العلیه و من انقاسه الشریفه.

زاهدا بگذر از سرمن مت	به سی جانفرا گداز مرا
مگشایب دگر بسرزنم	بهمین بیخودی سپار مرا
من سلیمان ملک بیخودیم	با صف دیو و دد چه کار مرا

حرره الفقیر محمدرضا بن غلام محمد

سلیمان کرد که کتاب نسخه ذاتی دکتر جایی است یکی از نویسندگان و دانشمندان احمدآباد گجرات در قرن یازدهم هجری بوده. او در هر دو زبان عربی و فارسی قدرت تمام داشت و درین هر دو زبان شعر می گفت. بگفته پسر نوه او بنام محمدرضا بن غلام محمد، سلیمان کرد چهارصد هزار بیت بطور یادگار گذاشته.

درباره زندگانی سلیمان اطلاعات کافی در دست نیست، اما محمدرضا پسر نوه اش، سلیمان یکی از شاگردان عبدالحق محدث دهلوی بوده. دکتر دیسانی که درباره او مقاله محققانه دارد نوشته که نیاکانش اگرچه کرد بودند، ولی ایشان به خراسان هجرت نموده و ساکن شده. بهمین علت است که او را خراسانی قرار می دهند. سلیمان در لاهور چشم بجهان گشود. بعدی با احمدآباد اقامت اختیار نمود. با تصوف و عرفان علاقه خصوصی داشت و از سلسله قادریه منسلک بود. بنابراین نسبت قادری هم دارد. دکتر دیسانی از بیت زیر نتیجه گرفته که سلیمان به قبیله لر نیز نسبت داشته:

کمال حال سلیمان بود خدا ترسی از آن چه پاک که در اصل کرد لر باشد

اما تاریخ وفات او درست معلوم نیست. دکتر دیسانی تاریخ وفاتش بین سنوات ۱۰۵۱-۱۰۵۹ هـ قرار می دهند. اما این درست نیست زیرا که نسخه نسخه مثنویات سقیمه که بقلم او بازمانده است در ۱۰۷۱ هـ بانجام پذیرفته. پس وفات او پس ازین تاریخ واقع شده باشد.

آقای دکتر دیسانی نام بیست اثر عربی و فارسی نوشته و از آن جمله است:

۱- مفتاح الاصول و مصباح الوصول درباره علم حدیث.

۲- منابع الخیرات، مثنوی در مدح حضرت عبدالقادر جیلانی.

۳- مفتاح الهدی و مصباح البقاء، مجموعه انتخاب شعرای فارسی.

۴- روائع الاصول درباره سلوک و عرفان.

۵- شرح هدایه (در فقه).

۶- اسماء الرجال (علم حدیث).

۷- مرآة القلوب، انتخاب دیوان حافظ شیرازی.

خلاصه این که نسخه متذکره المصدر از لحاظ کاتب و کتابت آن بسیار مهم است. شاید در میان کاتبان نسخه‌های مثنوی هیچ کاتب از حیث علم و فضل به پایه سلیمان نمی‌رسد. بهمین علت می‌توان گفت که این نسخه مثنوی بی‌مانند است ازین نیز می‌توان قیاس نمود که نسخه مثنوی که عبداللطیف تهیه نموده باشد دارای اهمیت و امتیاز بسیار می‌باشد که دانشمندی مانند سلیمان کرد که خود شاعر قادر و توانا و نویسنده بزرگ بوده تصمیم گیرد که نسخه مثنوی مرتبه عبداللطیف را نقل نماید. نسخه مزبور ازین حیث نیز دارای اهمیت زیاد است که در خانواده سلیمان کرد بوده و پسر او خلیفه احمد بن سلیمان دوبار گواهی داده که این نسخه، نسخه ذاتی او باشد. این خلیفه احمد بن سلیمان یکی از دانشمندان و عارفان بزرگ احمد آباد بود و نویسنده آثار می‌باشد. یکی از دو یادداشت خلیفه احمد بر این نسخه ظاهر می‌کند که در ۱۰۸۵ هـ او بقید حیات بوده. پس از آن این نسخه در ملک نوه خلیفه احمد در آمده. این شخص که نامش محمدرضا بن غلام محمد بن احمد بن سلیمان بود گواهی داده که کاتب این نسخه همان سلیمان است که جد پدری اش بوده و نیز این که سلیمان نویسنده و شاعر توانا بوده است و چهارصد شعر از او یادگار مانده، در آخر سه بیت فارسی نقل نموده. بگفته محمدرضا، سلیمان بتصوف و عرفان مایل بود و در اشعارش این جنبه غالب بوده.

اینست داستان افراد خانواده سلیمان کرد که بوسیله این نسخه بدست آمده. بعلاوه این یادداشتها یک یادداشت که شاید از همه این تحریرات مهم تر باشد اینست که نسخه هذا نسخه شخصی حیدر بن عبدالله بوده و او این نسخه را خریده بود. حیدر بن عبدالله سه بار اسم خود در این نسخه یادگار گذاشته. دفعه اول در ورق ۱۲۸ الف در خاتمه دفتر سوم مثنوی معنوی:

بنده حیدر غلام خاص علی.

دفعه دوم در ورق اول که دفتر اول مثنوی شروع می‌شود:

مالکه تراب اقدام ساقی کوثر ابن عبدالله حیدر.

دفعه سوم در آخر نسخه بدین طور:

مالکه بالشراء حیدر بن عبدالله بن وجیه‌الدین نصرالله العلوی قدس سره.

یادداشت سیومین هویت شیخ حیدر را واضح می‌کند. اول این معلوم می‌شود که او این نسخه را خریده بود. دوم اینکه او پسر عبدالله بن شیخ وجیه‌الدین علوی بوده است.

شیخ وجیه‌الدین علوی (متوفی ۹۹۸ هـ) از عارفان قرن دهم احمد آباد گجرات بود. او با سلسله شطاریه انتساب داشت و یکی از اجل خلفاء شیخ محمد غوث گویاری ۳۴ (متوفی ۹۷۰ هـ) بود. درباره شیخ وجیه‌الدین، جهانگیر در توزک اطلاعات وافر بهم رسانیده. در ذیل جلوس دوازدهم می‌نویسد (۲۷ ماه دی ۱۰۲۶ هـ):

درو یک شب بیست و هفتم (ماه دی) بخانقاه شیخ وجیه‌الدین که نزدیک بدولت خانه بود رفته بر سر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد. این خانقاه را صادق خان که از امرای عمده پدرم بود ساخته است. شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است، اما خلیفه‌ای که مرشد بخلافت او مباحثات کند و ارادت ایشان برهانی است روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیه‌الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی داشت. پیش ازین به سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده. بعد از آن شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته بغایت درویش مرتاض بود. چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی بعالم بقا شتافت و بعد از او برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است. بر سر مزار جد و آبای خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر. چون مرگ شیخ وجیه‌الدین در میان بود یک هزار و پانصد رویه بجهت خرج مرگ شیخ حیدر عنایت شد و یک هزار پانصد رویه دیگر بجمعی

آز فراق که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد رویه به برادر شیخ وجیه‌الدین لطف نمودم. همچنین بهر کدام از خویشان و منسوبان ایشان درخور استحقاق خرجی و زمینی مرحمت شد. به شیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفتی بحال آنها داشته باشند بحضور آورده خرجی و زمینی التماس نمایند.<sup>۳۵</sup>

در جلوس دوازدهم وقتی که جهانگیر به اراده سیر استان گجرات به بندر کهمبایت رسید برخی از مشایخ منجمله آن شیخ حیدر بود به آنجا رسیده استقبال نمودند. در توزک آمده است:

و هم درین تاریخ (شانزدهم ماه ۱۰۲۶ هـ) سید محمد صاحب سجادۀ شاه عالم و فرزندان شیخ محمد ثوث و شیخ حیدر نیره میان وجیه‌الدین و دیگر مشایخ که در احمدآباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند.<sup>۳۶</sup>

جهانگیر به خانواده شیخ وجیه‌الدین عقیدت تمام داشته چنانچه در جلوس سال دوم می‌نویسد:  
 (رجب ۱۰۱۶ هـ) فرمائی به مرتضی خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزگاری پسر میان وجیه‌الدین بمن رسیده است مبلغی از جانب ما باو گذرانیده از اسماء الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفرستید. اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت نمایم.<sup>۳۷</sup>

شیخ حیدر که او نسخه تذکره‌الصدر را خریده بود و پیش از همه این نسخه در ملک او بوده، نوه شیخ وجیه‌الدین بوده. این نسخه دارای سه یادداشت از همان شیخ است که جهانگیر بخدمتش در سال ۱۰۲۶ رسیده بود. شیخ مذکور صاحب سجادۀ بود و آثار صلاح از ناحیه‌اش هویدا بوده. خلاصه اینکه نسخه‌ای که در کتابخانه شخصی چنان عارف بوده باشد دارای اهمیت فوق‌العاده باشد براین داستان یک نسخه تاریخی از متنی معنوی به پایان می‌رسد. ما عقیده داریم که در میان نسخه‌های متنی معنوی نسخه‌ای باین پایه کمتر وجود داشته باشد.

### استدراکات و اضافات

۱) عبداللطیف عباسی در سنوات ۱۰۳۹ در پشاور اقامت داشته و درین سال او پلی ساخته، و آن پل هنوز در آنجا باقی مانده است. پل مذکور دارای کتیبه‌ای است ساخته مهندس که شاید لطف‌الله مهندس پدر استاد احمد معمار تاج محل باشد. اشعار کتیبه ذیل درج می‌شود:

بحمدالله که از فیض الهی	بقاع خیر عالی کرد بنیاد
محب اهل دل عبداللطیف آنک	که مثلش مادر ایام کنم زاد
پلی تعمیر کرد اندر پشاور	الهی تا جهان بماند
پی تاریخ اتماش مهندس	بگفتا خیر جاری باد آباد

(۱۰۳۹ هـ)

این کتیبه دو سه بار چاپ شده. بنده از مقاله دکتر عبدالله چغتائی بعنوان Bara Bridge Inscription of Shahjahan، شامل مجله 2، Ancient Pakistan، 13-16 (1965-1966)، استفاده

نموده‌ام. نیز رک: Peshawar- Past and Present از سید محمد جعفر پشاور ۱۹۴۵.

۲) عبداللطیف عباسی کاتب خوبی بوده و چند نسخه‌ها که او کاتب نموده بود در بعضی کتابخانه‌ها موجود است. تفصیلات آنها بقرار زیر است:

الف - دیوان قاسم انور متوفی ۸۳۷ مکتوبه عبداللطیف عباسی برای میرزا محمد اشرف در سال ۱۲۰۸، اوراق ۲۲۷، در دو ستون، هر ستون ۱۱ سطری، خط نستعلیق، دارای دو تصویر مقابل ورق

۱۸-۱۹. از گزارش فهرست نگار واضح است که کاتب همان عبداللطیف عباسی گجراتی است که مشوی مولانای روم و حدیقه الحقیقه را تصحیح نموده و شرح کرده است. رک: فهرست کتب خطی کتابخانه دیوان هند، ص ۷۸۶، مخطوطه ۱۲۸۵.

ب - رباعیات عمر خیام مکتوبه عبداللطیف عباسی ۱۰۳۰ هـ گزارش نسخه و عکس آن در رساله دکتر عبدالله چغتایی بنام سرگذشت خط نستعلیق شامل است.

ج - نسخه حدیقه الحقیقه سنائی مکتوبه ۶۱۷ هـ در ملک خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود. در ۱۰۳۵ عبداللطیف آن نسخه را از میرزای مزبور ولو گرفته و از آن نقلی تهیه نموده و نسخه خود از این متن در ملک سپهر نگار بوده.

د - در کتابخانه دانش گاه پنجاب نسخه‌ای از لطایف الحقایق در (شرح حدیقه) زیر شماره ۲۰۴ مضبوط است که بخط خود شارح یعنی عبداللطیف عباسی می‌باشد. این نسخه برین عبارت تمام می‌شود: حرره عبداللطیف... شارح... اوراق ۴۵۴، ۱۹ سطری، خط نستعلیق (فهرست ج ۱ جز ۲ ص ۱۲۹). در کتابخانه مدراس (گورنمنت اورینتال لائبریری) نسخه‌ای از لطایف اللغات عبداللطیف عباسی که در سال ۱۰۹۸ هـ از نسخه خود عبداللطیف استنساخ شده بود مضبوط - رک: فهرست ج ۱، شماره ۴۱۵.

\*

در کتابخانه دانش گاه پنجاب لاهور نسخه‌ای از نسخه ناسخه مشویات سقیمه مکتوبه ۶ ربیع الثانی ۱۰۴۲ هـ بخط محمدعلی موجود است که با مهر و یادداشت‌ها از ظفرخان شاهجهانی و دیگران مزین است. یک یادداشت مهم بقرار زیر است:  
«تاریخ چهاردهم شهر رمضان سنه ۱۰۵۲ از بابت پیش کش شیخ عالم که از دهلی از سال داشته بود، داخل کتابخانه شود.»

اگرچه معلوم نیست که مالک کتابخانه که بود، اما معلوم است که این کتابخانه در لاهور بود و این نسخه از دهلی بلاهور فرستاده شده بود (رک: فهرست ج ۱، جز ۲، ص ۱۹۲، مخطوطه ۲۸۸).

\*

نسخه منتخب التواریخ تألیف حسن خاکی شیرازی که در کتابخانه دیوان هند (زیر شماره ۲۷۳۳) موجود است. مزین به یادداشت‌های عبداللطیف عباسی. حسن خاکی دوست عبداللطیف عباسی بود. (رک: ستوری، پرشین فربچر، ص ۲۲۲).

\*

عقاید نسفی کتابی است معروف در عربی از ابو حفص عمر بن محمد نسفی (م: ۵۳۷). این کتاب را بعضی از دانشمندان بفارسی ترجمه و شرح نموده‌اند از آنجمله برهان مسکین هروی هم هست و او در سال ۹۱۴ هـ این کتاب را در هرات بفارسی شرح کرده و نام کتاب خود ارشاد السالکین<sup>۴</sup> گذارده. این شرح در جای خود معروف است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌ها دیده می‌شود.  
از دیباچه ارشاد السالکین معلوم می‌شود که برهان مسکین<sup>۵</sup> پیش از تألیف این کتاب دارای آثار زیر می‌بوده:

انیس الواعظین، روضة الاتقیاء فی ذکر الاولیاء، انیس العابدین، سراج المستعلمین، اوراد الاوقات، کنوز الاعمال، خلاصة الاوراد که نام‌های این آثار در مقدمه ارشاد السالکین درج است.  
نسخه ارشاد السالکین که در کتابخانه دیوان هند زیر شماره ۲۵۶۸ موجود است بخط محمد شیخ

عبداللطیف<sup>۱</sup> عباسی است که برای سیدشاه محمد سیف‌الله قادری در ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۸۳ هـ رونویس شده. بنظرم فقره<sup>۲</sup> شیخ محمد عبدالله عباسی اصناف ابنی است، محمد بن شیخ عبداللطیف عباسی. بنابراین می‌توان قیاس نمود که نسخه<sup>۳</sup> هَذَا بدست محمد پسر استیخ شده. گویا مانند پدر این پسر هم از کتابت دل‌بستگی داشته. نسخه<sup>۴</sup> دیگر ارشادالسالکین است که شامل صفحه ۱۴۲-۱۷۱ نیز به خط همان محمد است و به نام سیف‌الله است که هم ارشادالسالکین بنام او بوده است.

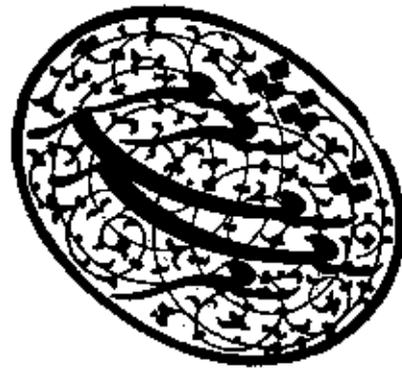
در ترتیب این مقاله از اقادات دانشمند گرامی و دوست صمیمی آقای دکتر خضیاءالدین دیبانی استفاده نمودیم و می‌خواهیم از ایشان سپاسگزاری نمایم.

### یادداشتها

- ۳۱- عملی صالح، ج ۲ ص ۳۳۹
- ۳۲- ایضا
- ۳۳- این غلط است زیرا که دیباچه<sup>۵</sup> مختصر در ۱۰۷۱ هـ نوشته شد و خود کتاب در ۱۰۴۲ تهیه شده و پس تاریخ انعام استیخ ۱۰۱۸ حتماً از صحت دور است.
- ۳۴- شیخ محمد غوث از نسل شیخ فریدالدین عطار (م ۶۶۷ هـ) می‌باشد. حامی حسید گوالباری او را و برادرش شیخ بهلول را در فرزندی خود گرفته و هر دو را درس سلوک و معرفت داده و ایشان درین علم دستگاه کامل بهم رسانیده، چنانکه همایون پادشاه بایشان عقیدت کامل داشته اما وقتیکه شیرشاه بر هندوستان غلبه نمود او در پی آزار شیخ محمد غوث شده، بنابراین شیخ ترک سکونت نموده بگجرات هجرت کرد و در حدود هیزده سال در آن خطه در میان مردمان علم و عرفان ترویج کرد. شیخ علی متقی که عالم بلند پایه بود بنا بر بعضی آثار شیخ فتوی کفر درباره<sup>۶</sup> او صادر کرد، سلطان محمود گجراتی که فرمانروای وقت بود از شیخ و جبهه‌الدین درین مورد استصواب رای کرد، شیخ از علم و عرفان شیخ محمد غوث چنان در نعت تأثیر افتاد که بر دست مؤخرالذکر بیعت کرد. در دوره<sup>۷</sup> اکبر شیخ به شمال آمده اما شیخ گدائی پسر شیخ جمالی بیرم خان را خلاف شیخ محمد غوث ورغلائیده، در اثر آن شیخ به گوالیار رفت و همان جا در ۹۷۰ هـ رحلت نموده و در همان جا دفن شد. مزار او الهی الان مرجع خلائق واقع شده، از آثارش رساله<sup>۸</sup> معراجیه، جواهر خیمه، کلید مخازن کز الوحدت، فسانر و بصائر شهرت دارند (تعلیقات توزک جهانگیری ج ۲ ص ۹۲ بحواله رود کرثر ص ۳۹-۴۰).
- ۳۵- چاپ تولکثور ص ۲۱۲.
- ۳۶- ص ۲۰۹
- ۳۷- ص ۹۲

### یادداشت‌های استنادات

- ۱- برای احوالش رکن: آئین اکبری ترجمه بلوچین، ج ۱ شماره ۲۱، ص ۲۲۲-۲۲۷.
- ۲- میرزا عزیز کوکه در ۱۰۴۳ وفات یافته، پس عبداللطیف عباسی از عزیز کوکه نمی‌توان گرفته، شاید از یکی از وارثان او گرفته باشد.
- ۳- رکن: عارف نوشاهی فهرست موزه ملی پاکستان ص ۱۸۲، احمد منزوی، گنج بخش، ج ۲ ص ۵۲۲.
- ۴- برای نسخه<sup>۹</sup> این کتاب رکن: فهرست مرز ص ۱۸۲ و فهرست گنج بخش ج ۲ ص ۴۸۰ مخطوطة ۵۶۹. کتابهای دیگر به همین نام یافته می‌شود، رکن: فهرست مشترک ج ۴ ص ۲۵۴.
- ۵- چنان بنظرم می‌رسد که برهان مسکین پسر معین مسکین هروری بوده است و چنانکه معلوم است که مؤخرالذکر دارای آثار زیاد می‌باشد از آنجمله است معارج‌الشریفة در سیرت رسول که بسیار شهرت دارد، تفسیر سورۃ یوسف بعنوان تفسیر حدیث‌المقابین که آخراً به کوشش سید جعفر سجادی در ۱۳۶۴ از چاپ درآمد نیز شهرت وافر داشته است. معین دیوان شعر فارسی دارد که اشتباهاً بنام شیخ معین‌الدین اجمیری چاپ شده، معین در ۹۰۸ هـ درگذشت و در مقبره<sup>۱۰</sup> خواجه عبدالله انصاری مدفون گردید. معین و پدرش هر دو مسکین نخلص داشته، بنابراین اگر پدرش برهان مسکین نخلص داشته باشد عجیبی نباشد.
- ۶- در سبط انگلیسی Muhammad Shaikh Abd Latif Abbasi است. درباره<sup>۱۱</sup> محمد می‌توان افزود که شخصی که لاش می‌یاد ندارم بمن گفت که قبر محمد در دهلی است.



برای امید خراسان  
مهدی اخوان ثالث

### امید و امید

من از همگنان بیشتر دوست دارم  
به کف در، به دامن گهر دوست دارم  
ازیرا که شهد و شکر دوست دارم  
فسزوتر ز نور بصر دوست دارم  
هم آن تر چون نقل تر دوست دارم  
به هنگامه شور و شر دوست دارم  
از آن کلک پرخاشگر دوست دارم  
ترا زین قبل بی شتر دوست دارم  
من امید را بسی اگر دوست دارم  
سپندار کت مختصر دوست دارم  
شش، و رچه خصم پدر، دوست دارم  
در آویختن با خطر دوست دارم  
ز هر بوم باشند و بر دوست دارم  
اگر چند بی بار و بر دوست دارم  
بُریده به تیغ و تیر دوست دارم  
نه مفتون سیم نه زر دوست دارم  
برون از نژاد و گهر دوست دارم  
ز فر هنگ و رای بشر دوست دارم  
ز خرد و کلان سر به سر دوست دارم  
گر امید را اینقدر دوست دارم

نُرای بزرگ اوستاد سخنور  
زهی طبع دریا مشالت که ازوی  
دل و جان سپردم به گفتار نغزت  
فروغ جهانگیر اندیشهات را  
هم آن شعر دلکش تر از ماده ناب  
چو رعید بهاران خروشدنت را  
دورویان ده رنگ را دل هراسان  
سخن هرچه گفتی همه راست گفتی  
اگرها به کارست در مهر یاران  
ز جان هم گرمی تری در بر من  
هر آنکو جو تو مهر و رزد به ایران  
بر این سرزمین گر بنازد بلائی  
تو آزاده‌ای و من آزادگان را  
به باغ آن سرافراز سرو سهی را  
درختی و گور برگ و بارش ز خواری  
بجز نقد کامل عیار محبت  
دلی را کسه با مردمی خوی گیرد  
هر آنچه آدمی را به نیکی گمارد  
اهورائیان را به هر کیش و آیین  
امید است بنیاد هستی و تشکفت

## در آستین ارادت

به یاوه باورم انگاشت آنکه آمده اوست  
کنون چگونه بگویم که «سرو» راز مگوست  
همان حکایت بود و نبود سنگ و سیوست؛  
در آستین ارادت نهفته خنجر دوست  
که سخت و سست نباید هر آنچه بسته به دوست  
شیده‌ام! که برون باغ و سایه و لب جوست  
پرویز خانی

هنوز نام تو می‌پرسم ای نیامده دوست  
ز سرفرازی آن راست قامتان که شکست  
کنار عمر نشسته است مرگ، قصه من:  
دل‌ارچه سفره‌رنگین همدلی است، ولیکن:  
بر آب، نقش حباب است تاب طاق ما  
خراب غربت خویشم، به تنگنای حصار

## وجه شاعری

سزاست، چون پی رفع ستمگری ببرد  
برای یافتن ذبح گوهری ببرد  
چه تحفه، مهره به زندان شدری ببرد؟  
که عرض کشته ما، نا برابری ببرد!  
کسات ز راه، بدر، رختن خودسوی ببرد  
نمی‌تواند از این قوم، سروری ببرد  
ترا، خیالی خویش مرز گستری ببرد  
چگونه لال کس از بهر داوری ببرد؟  
شکسته بازو، بهر شناوری ببرد  
بدین بهانه و با جنگ زگرگی ببرد

اگر که دوست مرا، بهر یآوری ببرد  
محیط، گرچه پُر آشوب شد، من و ما را  
بجز که خشت به دریا زند، ز کج عملی  
روا نبود، پس از آن همه قیام و قعود  
عنان بگیر، به میدان فته ای سرکش!  
مخور فریب تعارف، اگرچه دشمن دون  
پسند نیست در این برهه زمان، کز راه  
زبان گرفته، به خود پیچد از بیان ضرور  
خجسته کار فلک! هفت سوی دریا را  
شمرده باش! عدو، پاره تن این ملک

\*\*\*

تسو رفته‌ای و مرا، بهر سوگری ببرد  
متاع را، که بیابوی مشتری ببرد؟  
که آب و دانه این ملک، دیگری ببرد  
چه سودها که از آن سفره گستری ببرد  
برای کودکی خود، نان بربری ببرد!

مکن شتاب در آرای خویشتن، فردا  
اگرچه عرضه فزونست و عرصه گسترده  
چنین نخواسته بودیم، از نخستین روز  
شکم به سنگ نمک بسته‌ام، ولی اغیار  
چه می‌کشد ز خجالت پدر، چو نتواند

\*\*\*

ز شیر شوزه، هم‌آوردی و نری ببرد  
که تا ز جامه‌ای، کوری و کبری ببرد  
نمی‌تواند از این صید، لاغری ببرد!  
بجز شکست، چه از وجه شاعری ببرد؟  
که آبروی سخن گفتن دری ببرد  
ز جان خسته، تب دیر ساوری... ببرد  
رحمت موسوی میبانی

مرا، نه، فقر، در این جنگل کمندافکن  
زبان، چو گوش شود، دیده چون بیاض، سفید  
رگی بجز ز سلامت، که آن دمیدن‌ها  
کسی که چرب زبانی کند به فرصت جاه  
می‌داد، چند طمع گستر نوا اندوز  
اگر که خلق رسد، زود بر هدف، (رحمت)

(رشت)

## کاخ امید

گوش کن فریاد جان از بندند استخوانم  
 زیر سقف آشنایبهاش می‌باید بمانم  
 خوشتر آید از گل و ریحان باغ این و آنم  
 باد هر جایی اگر بردارد از جا آشیانم  
 می‌کشد تا آسمانها با کمند گیوانم  
 می‌نشانند پای ثقل دیگری شهنامه خوانم  
 ای پرریزادان رنگ آمیز شهر اصفهانم  
 ذره، ذره خاک من گوید که: اهل خاورانم  
 شرم بادم گر ز جای دیگری پرسى نشانم  
 ای گرامسى یادگار روزگار باستانم  
 کاشکی دستی نهد خشتی به روی سنگ جانم

.....  
 کنده بودم دل ازین ویرانه، اما گفته بودی:  
 آری آری خار دامنگیر این صحرای سوزان  
 با خس و خاشاک این وادی بسازم بار دیگر  
 گرچه زال این زمین عشق چون رودابه هر شب  
 تا بگوید قصه روین تن و سیمرخ و رستم  
 نقش کاشنی هایتان شوید ز دل رنگ ملالم  
 برفشانند باختر را باد اگر روزی غبارم  
 حافظ اینجا، عشق اینجا، کوهکن اینجا است اینجا  
 خاک خون آلوده من دوست می‌دارم ز جانت  
 تا ز هر ویرانه تو بر شود کاخ.امیدی

عزت‌الله فولادوند (کرج)

## خراب

که این وادی سراب اندر سراب است  
 زمین از سوز تب در التهاب است  
 فتنان شرعک حق را جواب است  
 بگلزاری که خیاگر غراب است  
 همان خندیدن برق از سحاب است  
 به فتح روشنائیها شتاب است  
 سر از نابخثیاری گرم خواب است  
 همه تدبیرها نقشی بر آب است  
 زبانها خالی از حرف حساب است  
 که این ایوان ز بیخ و بن خراب است

امید تشنگان نقشی بر آب است  
 هوا دودی گلوگیر است، گسوی  
 صفر تیر در این باغ خاموش  
 نوای بلبلان در نای شکست  
 مجال خنده با این گریه گر هست  
 حرفان را فلک بیما بر افلاک  
 من و ما را به تاریکی دریغا  
 در این هنگامه جهل و جنایت  
 پُر است از گفتگوها محفل، اما  
 به رنگ طاق و طارم دل نبندی

دلی مسعود و زنگ غم عجب نیست  
 به شهری کافتابش در حجاب است

مسعود مشکین پوش

با یاد استاد حسینعلی ملاح

## هستی بخش...

ندارد ساز هم با جان مشتاقان سخن، بی تو  
 چه گوید؟ با که گوید؟ درد خودلبهای من، بی تو

نمی‌خوانند و خاموشند مرغان چمن، بی تو  
 ز مشیت تهمت بیگانگان خاموش می‌ترسد!

در آغوش غبار بی کسی ها داده تن، بی تو  
گریان کرده دامن، گل در آغوش چمن، بی تو  
چه خواهد کرد درد بی کسی با اهل فن، بی تو  
ندارد نسفۀ آزادگی نای وطن، بی تو  
ندارد نشه‌ای دیگر شراب غم شکن، بی تو  
شود این داغ لب سوز رها بودن کهن، بی تو  
حضور فته و آشوب هستی، زیستن، بی تو  
بیندم از سرود شکوه سوز لب، دهن، بی تو

به تنگ آمد دل و جان ز بودن در نمودن‌ها  
و فاه ترسد به ماندن ره برد راه شدن، بی تو

جلیل و فاکرمانشاهی  
(کرماتشاه)

سکوت ساکتی دارد سه تاره از درد خاموشی  
قناری در قفس لب بسته، بی سازت نمی خواند  
که بودی در هنر، ای اوج هستی بخش موسیقی  
تو بودی بانگ فریاد اسیران فراموشی  
به خودمی یچند از بی برگ و بازی تاک و می داند  
دریغ، ساز و آواز و غم بی همزبانی‌ها  
چه تلخ و جانشکار و بی بها شد زندگی اینجا  
صدای ساز تو خاموش و خاموش فراموشم

## آبدار بخند

مخور غم ای دل و بر ریش روزگار بخند  
گشای چهره و چون غنچه در بهار بخند  
بخند همچو گل و با دل فگار بخند  
که سخت بر تو کند روزگار، کار بخند  
همیشه چرخ نچرخد به یک مدار بخند  
بکوش تا نخروشی بان تار بخند  
بخند در همه احوال و غم مدار بخند  
بکار بند و برآور از او مدار بخند  
وگر پزند ز سرت مستی و خماری بخند  
اگر به شدت وحدت شدی دچار بخند  
رسد به تو زمین یا که از بسار بخند!  
قرار گیر و میسازه فرار بخند  
به روی دشمن و رخساره نگار بخند  
بدون چون و چرای جان خود نثار بخند  
گست عهد و ندیدم وفای یار بخند  
تو هم به ریش و بروتش به اختیار بخند  
زن تو قهقهه و فرزین و آبدار بخند

عبدالحسین فوزین  
(میرچند)

بخند و بر روش چرخ کجمدار بخند  
اگر که با تو نسازد زمان مدارا کن  
چو بی خبر همه از طلیم و از تقدیر  
مگیر کار جهان سخت، بر خود ای هشیار  
دمی که نقد بُود شادیت غنیمت دان  
چو لاله با دل خونین بخند و اشک مریز  
پهل حدیث شباب و رباب و شاهد و باغ  
چو قصد رزم کند مار غم تو عزمی جزم  
اگر ز شکر می زندگی شدی سرمست  
اگر به سختی و تنگی شدی اسیر، باز  
ز درد و رنج و مصیبت مثال و گر که بلا  
گر آسمان و زمین چهره از تو برتابند  
گره از آبرو و چین از جبین خود کن باز  
اگر به قیمت جان آبرو دهند، بکن  
گذشت عمر گرانمایه در هوای وصال  
چو اختیار بلای جهان به دست تو نیست  
سرت به زانوی غم با دلی حزین مگذار

## مرا خورشید کرد آبستن از نور

«سنوچهری دامغانی»

سی در می‌کده،

رامشگر کور

ترنم می‌فشرده از چنگ ستور

حکایت می‌نمود از مادر می

شکایت می‌نوشت،

از قول انگور

\*

که من،

دوشیزدای پاکیزه بودم

ترشرو، باحیا، در پرده ستور

\*

سحر، تنها،

کنار چشمه آب،

شدم از ساده‌گی بی‌قصد و منظور

\*

هنوز،

از شنو فارغ نبودم

که آمد ناگهان انبوهی از نور

\*

ز خود بیخود شدم

بی‌خواهش من

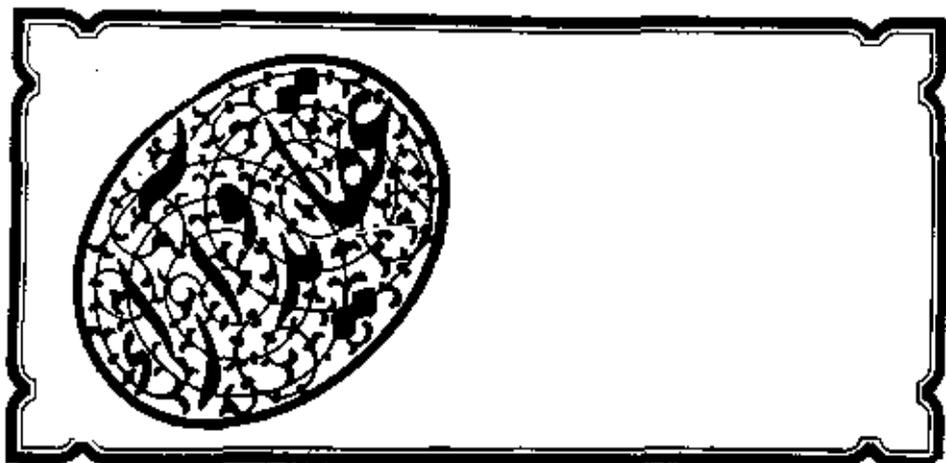
مرا خورشید کرد آبستن از نور

همایون صنعتی

### تکفروشی مجله در طهران

چون رسانیدن مجله به کتابفروشیها و بازپس گرفتن آنها و ترتیب محاسبه دشواریهایی دارد که در حد نوشتن نیست و گرانی مخارج حمل و نقل و آمد و رفت از معیار در گذشته است ازین پس تکفروشی مجله منحصرأ به توسط غرفه‌های روزنامه فروشی انجام می‌شود. از علاقه‌مندان به خرید مجله بطور تکی پوزش می‌خواهیم.

از کتابفروشیهایی که علاقه‌مندند حتماً مجله را در اختیار داشته باشند، خواهشمند است با دفتر مجله (۲۷۰۸۱۵) برای اتخاذ روشی که مرضی‌الطرفین باشد مذاکره فرمایند.



موتضی ذبیحی  
(اواسط)

## افراسیاب

من سیاوش را دوست دارم که به دنبال دنیای آرمانی انسانهاست. سهراب را دوست دارم که نوجوست و می آید تا در دنیای کهنه، طرحی تازه دراندازد. رستم را ستایش می‌کنم که پشت و پناه ملت است، خود ملت است. فردوسی و همسر بزرگوار و بردبار او را می‌ستایم که نخستین چنان حماسه‌ای آفرید و دومین چنین شوهری پرورید. بزرگا زنی که چنان همسری داشت که همگام با یکدیگر شورمندانه به ایران عشق می‌ورزیدند.

از میان شخصیت‌های شاهنامه، به افراسیاب که نام شوم او بر قسمت اعظم حماسه ملی ما سایه انداخته، توجه کمتری شده است. شاید تباهی‌های ضحاک، فرومایگی‌های افراسیاب را کمترنگ کرده باشد و یا شاید چون افراسیاب دشمن است، و ذکر نام و سخن ناخوشایند، سخنی درباره او نگفته‌اند و یا کمتر گفته‌اند. اکنون با خردمند سخن آفرین توس سرگذشت افراسیاب را از شاهنامه می‌خوانیم.

فریدون به هنگام پیری قلمرو سلطنت خود را به سه بخش تقسیم می‌کند.

تسهفته چو بیرون کشید از نهان	به سه بخش گزید آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم دشت گردان و ایران زمین

ایران و دشت نیزه وران (عربستان) را به ایرج، روم و خاور را به سلم، توران زمین و چین را به تور و امی گذارد.

دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار تورکان و چین

سلم و تور به ایرج رشک می‌بردند و او را ناجوانمردانه می‌کشتند. سپس منوچهر نوه فریدون سلم و تور را به انتقام خون پدر می‌کشد و سر آن دو را نزد فریدون می‌فرستد. از این تاریخ است که آتش جنگ‌های سخت و خونینی میان ایرانیان و تورانیان شعله‌ور می‌شود و افراسیاب که پسر پشنگ، نوه زادشمن نتیجه تور و پادشاه سرزمین توران است، رهبری این نیروها را از سوی تورانیان به عهده دارد. افراسیاب پیش از رسیدن به پادشاهی فرمانده کل سپاه است.

پس از مرگ منوچهر، در زمان پادشاهی نوذر، که اوضاع ایران آشفته و پریشان می‌شود، پشنگ پدر افراسیاب، برای انتقام خون پدر بزرگ - تور - به ایران لشکر می‌کشد. در این جنگ افراسیاب فرمانده سپاه و ویسه سپهدار است.

چو بشنید سالار توران پشنگ  
 بسی یاد کرد از پدر زادش  
 سپهدار چون و سیه تیز چنگ  
 جهان پهلوان پسرش افراسیاب  
 سخن راند از تور و از سلم و گفت  
 که با ما چه کردند ایرانیان  
 بخوامم کنون کین تور بزرگ  
 کنون روز تیزی و کین جستن است  
 افراسیاب که در اندیشه چیرگی بر ایران است، آتش درونش از سخنان پدر، تیز ترمی گردد و می گوید:  
 جهان را چنین خوار نگذاشتی  
 اگر زادش تیغ سرداشتی  
 میان او بستی به کین آوری  
 کنون هر چه مانده بود از نیا  
 گشادش بر تیغ تیز من است  
 افراسیاب که مردی درشت اندام و زورمند است و سایه اندام او، چند میل بر روی زمین کشیده می شود.

بسر و بازوی شیر و هم زور پیل  
 با دلی انباشه از کینه و چهره های افروخته از انتقام، شبان به جنگ ایرانیان می آید.  
 ز پیش پشنگ آمد افراسیاب  
 در این جنگ افریرث<sup>۱</sup> برادر افراسیاب، که جوانیست آزاده و خردمند و بیزار از جنگ و خونریزی، افراسیاب را همراهی می کند. افریرث ناخواسته و بناچار به میدان جنگ کشیده می شود، زیرا هر چه از پدر می خواهد که دست از جنگ بردارد، پدر نمی پذیرد و می گوید:  
 نسیره که کین نیا را نجات  
 سزد گر نخوانی نژادش را درست  
 هنگامیکه افراسیاب به ایران لشکر می کشد سام نریمان جان به جان آفرین تسلیم می کند. افراسیاب از شنیدن خبر مرگ سام نریمان شادمان می شود.  
 خبر شد که سام نریمان بسزد  
 از آن سخت شادان شد افراسیاب  
 در این جنگ لشکر توران چهار صد هزار نفر  
 سپه را که دانست کردن شمار  
 و سپاه ایران یکصد و چهل هزار نفرند.  
 ابا شاه نوذر صد و چهل هزار  
 در این نبرد نابرابر لشکر ایران شکست می خورد و نوذر اسیر افراسیاب می شود و افراسیاب بیدرنگ او را می کشد.

ز گورد دلبران جهان تار شد  
 سرانجام نوذر گرفتار شد  
 بسزد کردن نوذر شهریار  
 تنش را بخاک اندر افکند خوار  
 پس از مرگ نوذر سپاه ایران بی سر و سامان و پراکنده می شود. افریرث که ذاتاً از جنگ بیزار است، گروهی از پهلوانان ایران را نجات می دهد. و قتیکه افراسیاب از این موضوع آگاه می شود، بدون هیچ گفتگو برادر افریرث را می کشد.  
 سپهد برآشفست چون پیل مست  
 به پاسخ به شمیر بازید دست

میان برادر به دو نیم کرد چنان بی وفا نسا سزاوار مرد  
خبر مرگ اغریث، پشنگ راست اندوهگین می کند، بطوریکه افراسیاب را مورد سرزنش قرار  
می دهد و با تلخی و تندی او را از خود می راند.

تو سوی دشمن فرستم به جنگ همی بر برادر کنی روز تنگ؟  
مرا با تو تا جاودان کار نیست نه نزد مسنت راه دیدار نیست  
افراسیاب بار دیگر، در زمان پادشاهی کی قباد، به ایران حمله می کند و رستم برای اولین بار وارد  
میدان کارزار می شود. رستم در جنگ تن به تن با افراسیاب، کمریند او را می گیرد و او را از زمین بلند  
می کند. در این هنگام کمریند افراسیاب پاره می شود و افراسیاب از جنگ رستم می گریزد.

تہمنن یکی را بر خویش خواند همه کار رفته بدو باز راند  
بگفتا گرفتم کمریند شاه بدان، تا بیارم به ایران سپاه  
گسته شد از هم کمریند اوی بیفتاد از دست پیوتند اوی  
لشکر افراسیاب که دستبرد جانسکار ایرانیان را دیده اند، آسمه سر به هزیمت می شوند و به آن سوی  
جیحون می گریزند.

وز آنجا به جیحون نهادند روی خلیه دل و با غم و گفتگوی  
شکسته صلح و گسسته کمر نه بوق و نه کوس و نه پا و نه سر  
افراسیاب پس از این شکست، چون احساس می کند که توان پایداری در برابر ایرانیان به ویژه  
رستم را ندارد، از پدر می خواهد که با ایرانیان آشتی کند. پدر می پذیرد و ویسه برادر خود را برای عقد  
قرار داد صلح روانه ایران می کند. جیحون مرز ایران و توران می شود.

پس از آنکه کاووس اسیر شاه هاماوران می گردد، بار دیگر افراسیاب به ایران حمله می کند و زن و  
مرد و خرد و بزرگ را به اسارت درمی آورد.

سپاه اندر ایران پراکنده شد زن و مرد و کودک همه بنده شد  
در این هنگامه که مردم از سبکسری های کاووس خسته شده اند، از رستم می خواهند که پادشاه ایران شود.  
نشینند به آرام بر تخت گاه همه بنده یاشیم و او پادشاه  
و رستم همانگونه که شیوه اوست از قبول پادشاهی سرباز می زند.

افراسیاب در نبرد دیگری نیز از ایرانیان شکست می خورد و در حالیکه دو سوم لشکرش کشته و  
مجروح شده اند به توران زمین می گریزد.

دلش خسته و کشته لشکر دو بهر همی نوش چُست از جهان یافت زهر  
افراسیاب در نبرد هفت گردان نیز شکست می خورد و رستم که به دنبال اوست نمی تواند او را  
بگیرد. پس از مدتی افراسیاب بار دیگر به ایران یورش می آورد و کاووس، سیاوش را بجنگ با او نامزد  
می کند. به دنبال این جنگ است که سر نوشت غم انگیز سیاوش رقم می خورد. پس از مرگ جانسوز  
سیاوش رستم به توران زمین حمله می کند و در پی نبردهای خونین افراسیاب را به چنگ می آورد، ولی  
باز افراسیاب با کمک هومان از چنگ رستم می گریزد.

بناید رخ پهلوان سپاه ز بس کرد رستم همانگه نگاه  
سپهدار توران ز چنگش بجست یکی باره تیز تک بر نشست  
به صد حیل از چنگ آن ازدها ورا کسرد هومان ویسه رها

بزرگترین جنگ های ایران و توران در زمان پادشاهی کی خسرو رخ می دهد و سرانجام کی خسرو  
افراسیاب و گرسیوز را به چنگ می آورد و هر دو را می کشد.

اکنون می‌رویم تا ببینیم مردی که سرسخت‌ترین دشمن ایران است و سایه شومش در طول سلطنت شش پادشاه<sup>۱</sup> - متجاوز از سیصد سال - بر ایران افتاده کیت و در اندیشه‌اش چه می‌گذرد. برتراند راسل می‌گوید:

هازمیان هوس‌های بی‌پایان انسان، هوس‌های قدرت و شکوه از همه نیرومندتر است.<sup>۲</sup>  
افراسیاب اساساً به دنبال کسب (قدرت و شکوه) و فرمانروایی مطلق بر سرتاسر جهانست. او به سبب داشتن توان بی‌مانند و اندام نرس‌آور که نزدیک به هشتاد ارش<sup>۳</sup> است و سایه او چند میل بر روی زمین کشیده می‌شود، خود را در این کار - سلطنت بر جهان - مُحق می‌داند.

ز هشتاد ارش نیت بالاش کم	نهنگ او ز دریا برآرد به دم
وزو سایه افکننده بر چند میل	برو بازوی شیر و هم زور پیل
اگر بشنود نام افراسیاب	شود کوه آهن چو دریای آب

او برای رسیدن به این قدرت و شکوه، تنها باید بزرگان ایران را از میان بردارد، زیرا پادشاهی توران و چین میراثی است که به او رسیده و برانداختن حکومت (روم) که نوادگان (سلم) بر آن فرمان می‌رانند، کار دشواری نیست. بنابراین اگر بتواند ایران را تسخیر کند به آرزوهای طلایی خویش جامه عمل پوشانده است. از سوی دیگر چون خود را از نژاد فریدون می‌داند، سلطنت بر ایران را حق خویش می‌شمارد و می‌گوید:

همه شهر ایران سزای من است      که تور فریدون نیای من است

افراسیاب در راه رسیدن به این آرزو از انجام هیچ کاری روگردان نیست. او خوشحالی خود را از مرگ سام نریمان، که یکی از پهلوانان بزرگ است، پنهان نمی‌کند. وقتی برادر خود اغریث را که جوانی انساندوست و خردمند است بخاطر اینکه بزرگان سپاه ایران را نجات داده، می‌کشد و علاوه بر این دست خود را به خون هزاران نفر بیگناه آلوده می‌کند.

نخستین ز اغریث اندازه گیر	که بر دست او کشته شد خیر خیر
برادر ز یک کالبد بود و پشت	چنان پسر خرد بی‌گنه را بکشت
وزان پس بسی نامور بی‌گناه	بگشتند بر دست او بر تپاه

از آنجاکه برای رسیدن به آن (شکوه و قدرت) هیچ بهانه‌ای ندارد، گرفتن انتقام خون پدر بزرگ خود تور را بهانه قرار می‌دهد. بهمین بهانه است که نبردهای بسیاری را به دنبال می‌آورد.

اگر زادشتم تیغ برداشتی	جهان را چنین خوار نگذاشتی
میسان از بستی به کین آوری	به ایران نکردی کسی سروری
کنون هرچه مانده بود از نیا	ز کین جستن و جنگ و از کییا
گشادش بر تیغ تیز من است.	گه شورش و رستخیز من است

افراسیاب در راه رسیدن به آرزوهای خویش اندک اندک تبدیل به خودکامه‌ای می‌شود که چشم دیدن هیچ کس را ندارد. در اینجا توجه به این نکته ضروریست که نام و سایه خودکامه از خود او وحشتناکتر است و ما این وحشت را هم در نام افراسیاب که به معنی مرد هراسناک<sup>۴</sup> و ترس‌آور است می‌بینیم و هم در قد و بالای هشتاد ارشی او. اما افراسیاب علیرغم نام و بالای هراس‌آور خویش مردیست زیور و ترسو و از درون پوسیده، و این ویژگی تمام خودکامگان است. افراسیاب جز در اولین نبرد با ایرانیان که پیروز می‌شود، در تمام جنگها شکست می‌خورد و از میدان جنگ می‌گریزد و هر شکست عقده تازه‌ای در او به وجود می‌آورد و چون می‌داند که سبب این شکست‌ها تنها رستم است و با همه بُرز و بالایا، تاب و توان ایستادگی در برابر آن دلاور نژاده را ندارد و اندیشه آن (سگری بدرگ شیردل) لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذارد، به لشکریان خود می‌گوید هر کس رستم را بکشد و یا او را زنده دستگیر

کند، دختر خود و سپهسالاری لشکر را به او می‌دهم و پس از تسخیر ایران وی را پادشاه ایران می‌کنم.  
 همان مگزی بد رگ شیر دل      که از تیغ او گشت گردون خجبل  
 هر آنکس که او را به دشت نبرد      ز زین پلنگ اندر آرد به گرد  
 بدو پادشاهی و دختر دهم      همش نام اسپیدی برنهم  
 همان شهر ایران سپارم ورا      به گوردون گردان بنوارم ورا  
 این همه کرم و بخشندگی نشانهٔ عمق ترس افراسیاب از رستم است.

افراسیاب از سیاوش پیشوازی گرم و به آئین می‌کند و به سفارش پیران، که نوریست در ظلمتکدهٔ توران، دختر خود فرنگیس را به عقد سیاوش بیرون می‌آورد. افراسیاب چون می‌داند که سیاوش مردیست:

خداوند شرم و خداوند پاک      ز بیدار کردن دل و دست پاک  
 و هرگز در خیال پادشاهی نیست، زیرا که او خود گفته است:  
 نه در بند گاهم نه در بند جاه      نه خورشید خواهم نه روشن کلاه  
 می‌کوشد تا از طریق بزرگواری‌هایی که در حق سیاوش می‌کند، راهی به دل بزرگان ایران باز کند، اما چون خودکامه است و بالطبع تهی از خرد و اندیشه، فریب سخنان گرسبوز - که چشم دیدن سیاوش را ندارد - می‌خورد و کمر به قتل سیاوش می‌بندد. این تهی مغز، بهنگام قتل سیاوش، در اثر پندهای بیلسم، ابتدا از کشتن سیاوش چشم می‌پوشد، اما گرسبوز فرومایهٔ بدنهاد، بار دیگر آتش خشم او را برمی‌انگیزاند و او را وادار به قتل سیاوش می‌کند.<sup>۱</sup>

ز هرگونه رنگ اندر آمیختی      دل شاه توران برانگیختی  
 خودکامگان که پیوسته از درون بیم زده و نگران هستند، می‌کوشند تا با کمک نیروهای فرازمینی درد جانسوز خود را تسکین دهند. یکی از این نیروها رؤیاست.  
 افراسیاب در خواب می‌بیند که لشکر انبوهی از ایرانیان به سپهسالاری جوانی (سیاوش) به جنگ او آمده‌اند و او را از پای در آورده‌اند. خوابگزاران به او می‌گویند.

اگر با سیاوش کند شاه جنگ      چو دیه شود روی گیتی به رنگ  
 ز ترکان نماند کسی را به گاه      غمی گردد از جنگ او پادشاه  
 پس از آنکه افراسیاب این سخنان را از موبدان و خوابگزاران می‌شنود  
 غمی شد چو بشید افراسیاب      نکرد هیچ بر جنگ جستن شتاب  
 به گرسبوز آن رازها برگشاد      نهفت سخن‌ها همی کرد یاد  
 که گر من به جنگ سیاوش سپاه      نرانم، نیاید کسی کینه‌خواه  
 نه او کشته آید به جنگ و نه من      برآساید از شر و شور انجمن  
 نه کاوس خواهد ز من تیز کین      نگردد پر آشوب روی زمین  
 بجای جهان جستن و کار زار      مبادم بجز آشتی هیچ کار  
 فرستم به نزدیک او بیم و زر      هم از تاج و تخت و فراوان گهر  
 زمینی که بخشیده بودم ز پیش      از آن نیز کومه کنم دست خویش  
 سپارم به ایرانیان سر بر      نباشد بر این بوم ما را گذر  
 مگر کاین بلاها ز من بگذرد      که ترسم روانم فرود پژمرد

می‌بینم که افراسیاب ناسزاوار جهانجو که در آغاز می‌گفت: «که شورش و رستخیز من است». و یا همه شهر ایران سرای من است» چقدر زیون و در مانده شده که حتی قسمتی از پادشاهی خود را واگذارد می‌کند تا بلا را از سر خود بگرداند. هم چنین درمی‌یابیم که افراسیاب نه در اندیشهٔ مردم است و نه

می خواهد قدمی در راه مردم بردارد. او فقط به دنبال آرزوی خود، که همان شکوه و قدرت مطلق است می باشد و در راه رسیدن به آن، اگر لازم باشد حتی مردم و سرزمین آنها را که اخلاقاً نگهداری آنها را به عهده گرفته است، می فروشد تا جان خود را از گزند و آسیب در امان نگه دارد.

مظلوم نمایی یکی از رندانه ترین شیوه های خودکامگان است. افراسیاب خودکامه در برابر پیران خردمند و آگاه، که تمام کارهایش حکایت از درستی کردار او دارد، جز مظلوم نمایی چاره ای ندارد. این ریا و فریبکاری بدان اندازه است که پیران هنگام معرفی افراسیاب به سیاوش می گوید:

مگردان دل از مهر افراسیاب      مکن هیچ گونه به رفتن شتاب  
پراکنده نامش به گیتی بدیت      ولیکن جز این است مرد ایزدیست  
خرد دارد و هوش و رای بلند      به خیره نیاید به راه گززد

چرا نام افراسیاب به زشتی در جهان پراکنده شده است؟ آیا کسی که خرد و رای و هوش بلند دارد و بیهوده دست بکاری نمی زند، ممکن است که نامش به زشتی در جهان علم شود؟ افراسیابی که برای رسیدن به شکوه و قدرت، برادر خردمند و آراسته خود را می کشد، سرو و آزاده سیاوش را قلم می کند، و حتی دختر خود فرنگیس را که:

نسبند انسرو نیز یک چیز زشت      تو گفستی مگر حور بود از بهشت

را موی کشان بر سر بازار می کشد و به آدمکشان می سپارد، ممکن است که مردی اهورایی باشد؟ پس شک نیست که افراسیاب ریاکار می خواهد با مظلوم نمایی، پیران خردمند را طرفدار خود قلمداد کند.

آیا پیران خردمند طرفدار افراسیاب است و بآیه مصلحت روزگار سخن دو پهلو می گوید؟ تردید نباید کرد که پیران یا درستی کردار و رفتاری که دارد، سخن به مصلحت روزگار می گوید. او می داند که افراسیاب جز به کزی قدم بر نمی دارد و از سوی دیگر آرزومند است که آرامش سرتاسر گیتی را در آغوش بگیرد. در این دوراهه، تمام کوشش او این است که اندک اندک، افراسیاب را از خر شیطان پیاده کند و جهان را آبادان سازد. پس به ناچار هم وزیر و مشاور افراسیاب باقی می ماند و هم سپهسالاری لشکر او را می پذیرد تا به هدف متعالی و انسانی خویش برسد و با کمک سیاوش صلح دوست تباهی ها را براندازد. برای همین مقصود عالیست که از سیاوش که داماد اوست (همسر جریره)

که داماد او بود بر دخترش      همی بود چون جان و دل در بوش

می خواهد که با فرنگیس نیز ازدواج کند. اصرار پیران در این کار جز این نیست که بلکه بتواند با کمک درست کرداران، جان رنجور افراسیاب را که اسیر دیو خودکامگی است، نجات دهد و پیرامون او را از وجود فرومایگانی چون گرسیوز و دمور و گروی بردارد.

{ در تاریخ مدون ایران نقش وزرای کردان و هوشمند کم نیست. انوشیروان را خردمندی های بزرگمهر آراسته می دارد. هوشیاری نظام الملک فرمان ملکشاه را از آمودریا تا انطاکیه شام می گسترده. ذکاوت قائم مقام محمدشاه قاجار را به سلطنت می رساند و درایت امیر کبیر پایه های سلطنت ناصرالدین شاه را محکم می کند. شگفتا که جملگی این خردمندان درست کردار فدای خودکامگی خودکامگان می شوند و نمی توانند اندیشه های بشر دوستانه خود را جامه عمل بپوشانند... }

\* \* \*

افراسیاب که شیفته قدرت و شکوه است و آنرا در گرو حکومت بر ایران می داند، از هر پیشامدی سود می جوید. روزگار نیز گاهی نقش موافق اما موقت نشان می دهد. از آن جمله است پیدا شدن سهراب.

سهراب که جوانیست آزاده و نژاده، و می آید تا طرحی نو دراندازد و اساس پوسیده جهان گذشته را در هم نوزدد، دستاویز مناسبی برای افراسیاب می شود تا به آرزوی خویش که - تسلط بر ایران است - برسد.

افراسیاب به هنگام لشکرکشی سهراب به ایران با خود می‌آید، که اگر در این جنگ رستم از پا درآید مشکل دیرینه او حل خواهد شد.<sup>۷</sup> بهمین سبب می‌کوشد تا با کمک جاموسان خود - هومان و بارمان - رستم از نظر سهراب ناشناخته بماند، زیرا در کار تصرف ایران تنها رستم است که مانع کار اوست و در هیچ نبردی بر او پیروز نشده است. اگر این خار راه از میان برخیزد، آنگاه بر بام فلک خواهد نشست و بر جهان حکم خواهد داد. خوشبختانه، افراسیاب از این طریق نیز کامیاب نمی‌شود و رستم، آن نماد ستوه ایران، حتی با حيله و فرزندکشی بر افراسیاب پیروز می‌شود. اگرچه در غنای سهراب، دل نازک از رستم آید به خشم، اما از اینکه افراسیاب نتواند با این ترفند سایه شوم خود را بر ایران بیاندازد، باید به رستم آخرین ها گفت.

خودکامگان چون نمی‌توانند بر دلها حکومت کنند از همه چیز، حتی از سایه خود نیز بیم دارند، و برای چیرگی بر این هراس مرگ آورده، که از درون روح آنان را مانند خوره می‌خورد، درحصارهای شگفت‌انگیز منزل می‌کنند. ضحاک کاکخی از آئین می‌سازد و افراسیاب به گنگ دژ می‌گریزد تا از گزند دشمنان درون و برون، در امان باشد. گنگ دژ قلعه‌ایست که:

همانا که چارست پهنای او	زمسین هشت فرسنگ بالای او
نمی‌بند کسی آن بلندی به خواب	بسر آن پاره دژ نپزد عقاب
ببینند آسان که بر دشت کیت	همانا کزان پاره فرسنگ بیت

ولی، نه کاکخی که دیوارش آهنین است و نه دژی که عقاب بر بالای آن پروای پرواز ندارد، نمی‌تواند حصاری باشد در برابر سرنوشت شوم آنها، زیرا افراسیاب با وجود آنکه می‌داند:

یکی شاه سر یزید پر نژاد (پرزاد)	که از تخمه تور و زکی قباد
همان کشور و بوم و گاه مرا	سر و گنج و تخت و سپاه مرا
ز دستش نیابم به گیتی پناه	شود از نیبره سراسر تباه

باز هم به ازدواج فرنگیس رضایت می‌دهد.

افراسیاب از آن جهت به این ازدواج رضایت می‌دهد تا موقتاً، آتش خشم ایرانیان، خصوصاً رستم را، که خداوندگار سیاوش است، فرو نشاند و شکوه و قدرت خود را حداقل در سرزمین توران نگاه دارد، اما چون اندیشه درستی ندارد و راه را از چاه بازمی‌شناسد نه تنها سیاوش را می‌کشد، که تصمیم به کشتن فرنگیس نیز می‌گیرد (می‌کند)، ولی دیگر دیر شده است و روزگار می‌رود که کی خسرو را در میان شبانان بی‌ورود تا ستم را از ستم آباد توران براندازد و سپیده آزادی را پس از شامی پردرنگ و دیربای درجهان پراکنده سازد.

به پندار من این است چهره دژم و تلخ خودکامه‌ای که پس از ضحاک دل آزادگان را به درد آورده است.

## باورقی‌ها

۱. افریث دروستا *Aghraeraiho* لغه به معنی کسی است که گردونه‌اش درپیش می‌رود.

(برهان فاطم، دکتر معین، حاشیه ص ۱۴۴).

نام افریث (افراژ) از دو جز *Aghra* (یعنی طراز اول، صف اول) و *Raiha* (یعنی گردونه) ترکیب شده و معنی ترکیبی آن چنین است: کسی که گردونه خویش را پیشاپیش می‌برد، صاحب گردونه پیش رونده، ولی اگر جزء دوم را *Ereike* یا *Rehki* که اول به معنی خرد و دومی به معنی کردار است، بدانیم معنی چنین خواهد بود (صاحب خرد عالی، صاحب کردار عالی).

۲. نوذر ۷ سال، زونهماسب ۵ سال، گرشاسب ۹ سال، کی قباد ۱۰۰ سال، کی کاووس ۱۵۰ سال، کی خسرو ۶۰ سال.

این دو طرح را راسل راینسون کشیده و در آنسیکلو پدیا ایرانیکا چاپ شده.  
نقش بالایی رستم است برگرفته از نسخه شاهنامه سلطان ابراهیم میرزا



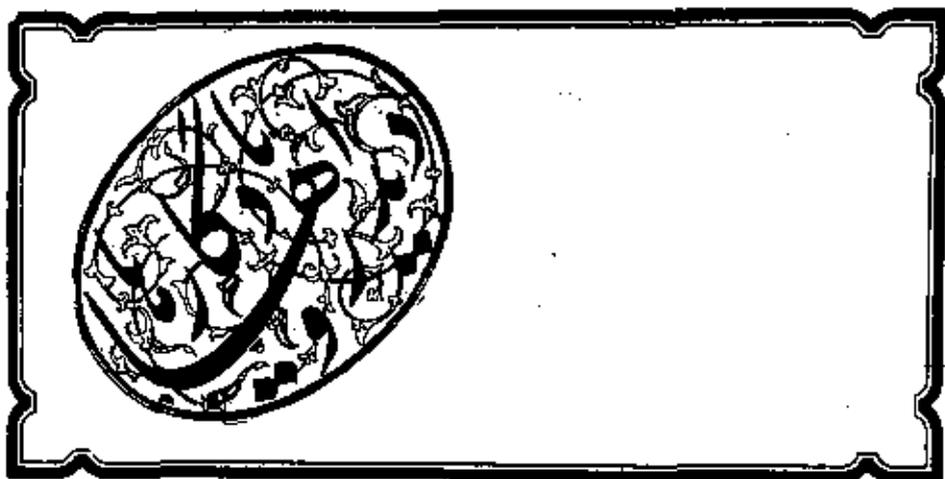
۳- کتاب قدرت اثر برتراند راسل ترجمه نجف دریا بندری ص ۲۶.

۴- آتش: واحدیت برای اندازه گیری طول از آرنج تا سر انگشت. فرهنگ معین.

۵- افراسیاب در اوستا *Fransranya* در پهلوی *Fršyāk* یعنی شخص هراسناک، کسی که بسیار به ترس می اندازد. برهان قاطع دکتر معین، حاشیه ص ۱۴۶.

۶- از آنجا که خودکامگان دارای رأی مستقلی نیستند و برای پیرامونیان خویش نیز ارزشی قائل نمی باشند، ذهن بین می شود و هر لحظه به رنگی درمی آید. این تلون در شخصیت افراسیاب کاملاً آشکار است.

۷- چو بی رستم ایران به چنگ آوریم  
جهان پیش گاروس تنگ آوریم  
تمام ابیات منقول از شاهنامه چاپ مسکو و شاهنامه چاپ دکتر دبیرسیاهی است.



سرهنگ غلامرضا نجاتی  
(تهران)

### نخست‌وزیری سید ضیاء پس از علاء

در شماره ۶-۱ سال ۱۳۷۱ مجله آینده آقای دکتر محمود عنایت در مقاله‌ای تحت عنوان «موضوع نخست‌وزیری سید ضیاء پس از علاء» درباره نقش جمال امامی خوبی، نماینده دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، در نامزدی دکتر مصدق برای نخست‌وزیری مطالبی مرقوم داشته است و با استناد به بیان دکتر مصدق، در کتاب: خاطرات و تألمات و نیز کتاب «تقریرات...» بدین نتیجه رسیده که این پیشنهاد آقای جمال امامی، به روال عادی و به دور از هر نوع صحنه‌سازی یا خدعه بوده است. آقای عنایت در دنباله نظریه خود گفته است «... عقلاً درست بنظر نمی‌رسد که درچنان شرایطی، انگلیسی‌ها و رجال دست راستی، نقشه روی کار آوردن سید ضیاء - یعنی عامل اصلی و بقول خودش، مسبب کودتای ۱۲۹۹ و بانی رژیم بیست ساله - آنها را با چنان صحنه‌سازی کشیده باشند».

نویسنده برای توجیه ادعای خود، بخشی از نامه مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱ ریچارد استوکس، مهربار سلطنتی انگلیس را به کلمنت اتلی، نخست‌وزیر انگلستان، که در پیوست کتاب خاطرات و تألمات مصدق نقل شده، بدین شرح آورده است:

«... به اعتقاد من، گروه معهود [ « سید ضیاء » ] دیگر به درد نمی‌خورد و کاری ازش ساخته نیست، مگر به پشتیبانی حکومت نظامی... هر چند ضیاء آذایی شده است، چنین می‌نماید که شاه هنوز حاضر نیست از او پشتیبانی کند»<sup>۱</sup>

ابتدا باید این نکته را برای آقای عنایت روشن کنم که تاریخ نامه استوکس به نخست‌وزیر انگلیس ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱ برابر با ۲۲ شهریور ۱۳۳۰ می‌باشد، یعنی حدود پنج ماه پس از آغاز زمامداری مصدق و ربطی به دوران کناره‌گیری حسین علاء و پیشنهاد جمال امامی برای نخست‌وزیری مصدق ندارد. نظریه‌ای است از سوی یکی از نخبگان سیاسی بریتانیا به نخست‌وزیر آن کشور، که مورد توجه قرار نگرفت. بطوری که می‌دانیم، لندن از همان ابتدا، طرح‌هایی برای برکناری دکتر مصدق تهیه دیده بود و نامزدهای جانشین او، سید ضیاء‌الدین طباطبائی و احمد قوام (قوام‌السلطنه) بودند که سرانجام در تیرماه ۱۳۳۱ با موافقت دولت ایالات متحده آمریکا، احمد قوام به نخست‌وزیری انتخاب شد، ولی

عمر دولت او از پنج روز تجاوز نکرد.<sup>۱</sup>

آقای عنایت بشرح مبوطی پیرامون خصوصیات اخلاقی، شهادت و صراحت بیان و افشاگری آقای جمال امامی خوئی پرداخته و چنین نتیجه گیری کرده است که پیشنهاد نخست وزیری دکتر مصدق از سوی او (جمال امامی) جنبه ظاهر سازی و پی به گریه گم کردن و نعل وارونه زدن نداشته است. به بیان دیگر، آقای عنایت بر این باور است که جمال امامی در آن اوضاع و شرایط و در عین عدم اعتقاد به دکتر مصدق، او را شایسته ترین شخصیت برای زمامداری دانسته است. بخشی از نوشته ایشان بدین شرح است:

«گفتم نماینده‌ای که دکتر مصدق را بعد از استعفای علاء در جلسه خصوصی مجلس نامزد کرد، جمال امامی بود. کسانی که اوضاع و احوال آن زمان را درک کرده‌اند می‌دانند که امامی در عین اشتباهی که به طرفداری از شاه و دربار و جبهه دست راستی‌ها و محافظه کاران داشت، به اقتضای طبیعت شخصی و خصوصیات ذاتی، و خلقیاتی که شخصیت انفرادی هرکس را تشکیل می‌دهد، این ویژگی را هم داشت که اهل صراحت نهج و فاشگویی و حتی در مواقعی بدزبانی و هتاک بود. چنین آدمی که حتی رزم آرا را از گزند زبان خود مصون نگذاشته بود، داعی نداشت که در عین عدم اعتقاد به دکتر مصدق، در همان حالی که زمامداری او را به ضرر مملکت و شاه و طبقه خودش می‌داند، صرفاً برای ظاهر سازی و پی به گریه گم کردن و نعل وارونه زدن، از مصدق نام ببرد و او را دعوت به قبول صدارت بکند و بعد، با عیلم به اینکه مصدق زیر بار این مقام نخواهد رفت به کمک همدستانش سید ضیاء را وارد معرکه کند.<sup>۲</sup> آنگاه آقای عنایت به تحلیل شخصیت اخلاقی و سیاسی جمال امامی می‌پردازد؛ مخالفت‌ها و کارشکنی‌های او را در مجلس، با دولت ملی مصدق در دوران خلع ید از شرکت نفت که هم زمان با تهدیدهای نظامی، قضائی و سیاسی از سوی انگلستان اعمال می‌شد و «به نشانه ستیز و معارضة آشکار با افکار عمومی، توجه می‌کند و در عین حال این ستیز و جوئی با مردم ایران را، که در نهایت به سود دشمن تمام شد، به عنوان مبارزه یک سرکرده شجاع اقلیت در مجلس، علیه یک دولت زورگو و قلدر تلقی می‌نماید و می‌گوید:

«در این مورد برای اینکه حتی المقدور رأی مقرون به صوابی صادر کرده باشیم به نطق‌های امامی رجوع می‌کنیم که تقریباً نمودار کامل جهت‌گیری سیاسی و در واقع مخالفت خوانی‌های اوست و در دوره‌ای که هنوز جبهه ملی دچار تشتت و تجزیه نشده بود و مصدق قدرت بلا معارضة در افکار عمومی کسب کرده بود، این مخالفت خوانیها در عین اینکه می‌توانست نشانه ضديت عناصر و مراجع مقتدرتری در داخل و خارج مملکت باشد، در حکم ستیز و معارضة آشکار با افکار عمومی، و بهمین دلیل متضمن بی‌پروائی و جسارتی بود که از لحاظ کیفیت و نوع مخاطراتی که می‌توانست متوجه شخص کند، دست کسی از شهادت لازم برای مبارزه انفرادی بر ضد یک دولت قلدر و زورگو ندارد...»<sup>۳</sup>

آقای دکتر محمود عنایت متوجه این حقیقت نشده است که بی‌پروائی و جسارت جمال امامی، با اتکاء به پشت گرمی دربار و سفارت بریتانیا در راستای اجرای طرح سازمان MIT-6 برای مقابله با نهضت ضد استعماری مردم ایران از طریق تضعیف دولت مصدق بود. مردی که به گفته آقای محمود عنایت سعی داشت خود را از اصولی، مصلحت اندیش و پارلمانتار جایزند و در نقش رهبر اقلیت مدافع آزادی‌های مردمی و اجتماعی جامعه باشد، چگونه به خود اجازه می‌دهد در حساس ترین مقطع تاریخی

۱- رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، تألیف غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، صفحات ۲۹۶-۲۹۳ و ضمیمه آن، صفحات ۹۳-۹۴.  
۲ و ۳- همان، صفحه ۱۲۹.

و در دورانی که ملت ایران درگیر دشوارترین بیکار ضد استعماری بود، از فقدان آزادی فردی، شکایت نماید و در عین حال به نخست وزیر مملکت اهانت کند و او را «هوچی» و «قانون شکن» بخواند و در جلسه علنی مجلس شورای ملی به دکتر مصدق بگوید:

«... این نخست وزیر هوچی است یا انقلابی؟ نخست وزیر این حرف را می زند که می روم با مردم حرف می زنم! شما ورق بزنید اوراق دموکراسی دنیا را، ببینید یکت همچو غلطی یک نخست وزیری در عمرش کرده است؟ حالا هم می آید ما را تهدید می کند که اگر اینجا نگذارید حرف بزنم، می روم جلوی مجلس. ای به جهنم! [...] این آدم یک روز دکان نفت باز می کند، می بیند این دکان بسته شد، دکان انتخابات باز می کند، بعد دکان خبازی و نطبتدی باز می کند [...] او یک سرشت خاصی است. خدا، یک مرض هائی را برای تشبه جامعه ایجاد می کند. دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است.»<sup>۵</sup>

جمال امامی خوئی در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی با همه کوششی که دربار برای کشاندن او به مجلس بعمل آورد، موفق نشد، ولی پس از کودتای انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سناتور تهران ارتقاء یافت. در این موقع، اوضاع بر وفق مراد او و همکاریانش بود؛ دولت دست نشاندۀ سپهبد فضل الله زاهدی و فرمانداری نظامی سرلشکر تیموریختار بر سر کار بودند، هزاران تن زن و مرد آزادیخواه وطن پرست در زندانها بسر می بردند. جوخه های اعدام بر پا بود. روزنامه های وابسته به رژیم کودتا و گروه های رجاله و اوباش آزادی عمل داشتند. در چنین اوضاع و احوالی، جمال امامی، پارلمانتر مدافع آزادی، به زعم آقای عنایت با خصوصیات ذاتی و صراحت لهجه و شجاعت شخصی، به کرسی سناتوری تکیه زد، ولی خفقان گرفته بود، و تنها در یک مورد سکوت راضکت و شجاعتش گنجل کرد و آن دفاع از کودتا و تخطئه قیام ملی سی ام تیر بود. او، به سخنان رضاعلی دیوان بیگی، سناتور شجاع، که ضمن انتقاد از دولت زاهدی، از قیام تاریخی سی ام تیر ۱۳۳۱ تجلیل کرد، پاسخ گفت. عین بیانات آنها بشرح زیر است:

سناتور دیوان بیگی - نظر به تصادف امروز با روز سی ام تیر و قیام مقدس ملی (همه مه و تشنچ) از پشت این تریبون به روان شهدای راه آزادی درود می فرستم (تشنچ و همه مه شدید سزنگ ممتد رئیس) جمال امامی - سی ام تیر، ننگین ترین روز تاریخ است. قیام بر علیه رژیم کردند! دیوان بیگی - به قانونی که از مجلسین گذشته و به امضای شاه رسیده توهین نکنید. سزاوار - این حرفها کهنه شده است. آقا، کسی با این حرفها جنت مکان نمی شود، تمام بدبختی مملکت با این حرفهاست.

رئیس - آقای جمال امامی

جمال امامی - من قصد نداشتم اینجا عرایضی بکنم و غرضم دفاع از دولت نبود. بنده مدافع دولت نیستم، ولی همکار محترممان گوشه ای به سی ام تیر زدند. لازم دانستم اینجا چند کلمه ای راجع به این موضوع صحبت کنم. به عقیده من و عقیده هر شخص صالحی، سی ام تیر ۱۳۳۱ از ننگین ترین روزهای تاریخ مشروطیت ایران است!

دیوان بیگی - اختطار نظامنامه ای دارم (مسعودی - بموجب چه ماده ای؟)

دیوان بیگی - بموجب ماده ۵۷. تعجب می کنم از اینکه آقای جمال امامی برای اشتباه کاری می فرمایند سی ام تیر یکی از ننگین ترین روزهاست. بنده قانون را برای ایشان می خوانم:

با تأییدات خداوند متعال، ما پهلوی شاهنشاه ایران؛ نظر به اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مقدر می‌داریم:

ماده اول - قانون مربوط به شناسائی قیام روز سی‌ام تیر ۱۳۳۱ بنام قیام مقدس ملی که در جلسه شانزدهم مرداد ۱۳۳۱ به تصویب مجلسین سنا و شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است بموقع اجرا گذارده شود.

ماده دوم - هیأت دولت مأمور اجرای این قانون هستند. دیگر عرضی ندارم.<sup>۶</sup>  
جمال امامی خوئی، نه تنها موافق با زمامداری مصدق نبود، بلکه همانطور که گفتیم از عوامل مؤثر شبکه جاسوسی اینتلیجنت سرویس بریتانیا بشمار می‌رفت که برادران رشیدیان (اسدالله، سیف‌الله و قدرت‌الله) آترارهربری و اداره می‌کردند. بموجب اسناد موجود در آرشیوهای دولتی انگلیس و آمریکا که در سال‌های اخیر از طبقه‌بندی سزای خارج شده، جمال امامی خوئی، با عنوان رهبر فراکسیون اقلیت در مجلس بنفع انگلیسی‌ها کار کرده و برای روی کار آمدن سید ضیاء‌الدین با برادران رشیدیان همکاری داشته است. جمال امامی، در دوران نخست‌وزیری مصدق، با تلاش در پشت صحنه، در تحریک و تشویق مخالفان دولت مصدق، فعال بوده است.<sup>۷</sup>

بخشی از رساله تحقیقی آقای مارک گارپوروسکی، استاد دانشکده علوم سیاسی دانشگاه لوزیان، پیرامون فعالیت شبکه جاسوسی بریتانیا در ایران، در دوره حکومت مصدق، که با استفاده از همان اسناد تهیه شده بشرح زیر است:

... سومین بخش استراتژی بریتانیا، کوشش در جهت برکناری مصدق بود؛ این امر بایستی با توسل به عملیات سیاسی محرمانه و به کمک شبکه‌ای مرکب از سیاستمداران، بازرگانان، افسران ارتش و علماء سرشناس صورت می‌گرفت. ترکیب اصلی این شبکه برادران رشیدیان بودند که از اوایل دهه ۱۹۴۰ (شروع جنگ جهانی دوم) از عوامل عمده بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند. گروهی از سیاستمداران معروف ایرانی هوادار انگلیس، بخش مهم این شبکه بشمار می‌رفتند. از جمله این افراد سید ضیاء‌الدین طباطبائی بود که انگلیسی‌ها سعی داشتند موجبات نخست‌وزیری او را فراهم سازند. جمال امامی نیز، که رهبری فراکسیون طرفدار انگلیس را در مجلس به عهده داشت، از زمره این سیاستمداران بود [...]. در طول تابستان ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ خ) شاه برای برکنار ساختن مصدق تحت فشار قرار گرفت. وی با اینکه با این اقدام موافق بود، ولی همچنان قدرت تصمیم‌گیری نداشت. پس از شکست مذاکرات استوکس، همه امکانات موجود برای برکناری مصدق به کار گرفته شد؛ استوکس با [محمدرضا] شاه ملاقات کرد و مصرانه خواستار عزل مصدق گردید. معاون دائمی وزارت امور خارجه بریتانیا نیز، خواهان دیکت تلاش غیر مستقیم و پشت‌صحنه برای براندازی مصدق شد و لزوم شدت تهييج و تشویق مخالفان را در مجلس شورای ملی متذکر گردید. منظور از این اقدام، تلاش‌های جمال امامی و فراکسیون هوادار او، برای مختل ساختن کار مجلس بود. وزارت امور خارجه نیز، دستورالعمل‌های جدیدی پیرامون نحوه برخورد و گفتگو با جانشین مصدق، که به زعم آنها سید ضیاء بود، صادر کرد. این خط‌مشی، شامل اعطای وام از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران و ترتیب یک سازش موقتی، که به تأیید سید ضیاء رسیده بود، همچنین بازگشت شرکت نفت انگلیس و ایران را با نام دیگری، شامل می‌شد. وزیر سوخت و انرژی بریتانیا

امیدوار بود اینگونه اقدامات بتواند بریتانیا را از پذیرش ملی شدن کامل نفت ایران، رهائی بخشد...<sup>۸</sup>

\* \* \*

نخست وزیر مصدق - پیشنهاد نخست وزیر مصدق، بوسیله جمال امامی طرحی بود که از پیش تهیه و تنظیم شده بود. جمال امامی با اطمینان اینکه مانند چند مورد گذشته، پیشنهاد نخست وزیر را نمی پذیرد، و نیز منظور تظاهر به رعایت سنن پارلمانی، برای انتخاب نامزد مورد نظر انگلستان، یعنی سید ضیاءالدین طباطبائی، ابتدا دکتر مصدق را نامزد و پیشنهاد کرد و مصدق هم بیدرتنگ پذیرفت! این اقدام یکی از شاهکارهای سیاسی او بود.

گذشته از انگلیسی ها، هیئت حاکم ایران و اکثریت قریب باتفاق مالکان و سرمایه داران بزرگ و نیز عوامل وابسته به شرکت نفت، که در همه نهادهای مملکت پایگاه‌های استوار داشتند، مایل به نخست‌وزیری مصدق نبودند. احتمال دیگر هم این بود که مصدق به فرض قبول زمامداری، نمی‌تواند قانون نه ماده‌ای اجرای ملی شدن را که خود مبنکر آن بود، اجرا کند و پس از مدتی زور آزمائی کنار می‌رود و برای همیشه صحنه سیاست را ترک خواهد کرد و جانشین او، که مهره مورد نظر انگلیس و آمریکاست، مسئله نفت را با فرمول نوعی ملی شدن، حل و فصل خواهد کرد.

محمد رضا شاه نیز با نخست وزیر مصدق موافق نبود. وی در کتاب «پاسخ به تاریخ» تأیید کرده است که «فشار افکار عمومی مردم ایران او را مجبور ساخت به زمامداری مصدق تن در دهد».<sup>۹</sup> در گزارش محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس به هیئت دولت، در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۱ پیرامون تحولات مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران، پس از قتل سپهبد رزم آرا و نامزدی سید ضیاءالدین از سوی لندن برای نخست‌وزیری، پس از کناره گیری حسین علاء، گفته شده است:

۲۴ - در همان روز [۲۴ آوریل] که پیشنهاد خود را تسلیم حسین علاء کردیم، کمیسیون نفت [مجلس شورای ملی] دومین تصمیم قانون ملی شدن را، که آخرین قانون ملی شدن بود، تصویب کرد (پاراگراف ۲۰ بالا) حسین علاء که نه می‌توانست در مجلس با قانون مزبور مخالفت کند، نه از آن پشتیبانی نماید، کناره گیری کرد. انتخاب دکتر مصدق، شاه و سید ضیاء را که در همان روز پیرامون زمامداری او [سید ضیاء] مذاکره می‌کردند، شگفت زده ساخت.<sup>۱۰</sup>

انگلیسی‌ها، از ابتدا مخالف نخست وزیر مصدق بودند. پس از شکست مأموریت جکسن در اواخر خرداد ۱۳۳۰ در مذاکره با ایران درباره چگونگی قبولی ملی شدن، در صدد براندازی دولت مصدق برآمدند. جکسن، هنگام ورود به لندن به خبرنگاران گفت «مادام که دولت فعلی [مصدق] بر سر کار است، امید به تجدید مذاکرات نیست».<sup>۱۱</sup>

جورج میدلتون، کاردار سفارت انگلیس در تهران در گزارش خود به وزارت خارجه بریتانیا نوشت «شاید از اول اشتباه بود که با نظر آمریکائی‌ها، مبنی بر اینکه مصدق مایل به حل مسئله [نفت] از راه مذاکره می‌باشد، موافقت کردیم».<sup>۱۲</sup>

\* \* \*

8- Gasiorowski, Mark; The 1953 Coup d'etat in Iran, International Journal of Middle East studies, 1987 PP. 8-12.

9- Mohammad Reza Pahlavi; Answer to history, stein and Day publisher, New York, 1980, P. 84.

۱۰- اسناد دولتی انگلیس (۱۶ سپتامبر ۱۹۵۱) XCA-۱۹۷۶۹ (کپی سند مزبور در اختیار نویسنده است).

11- New York Times, June 2 1951 (۲۰ خرداد ۱۳۳۵)

۱۲- اسناد دولتی انگلیس، گزارش میدلتون، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۲ FO/۳۷۱/۹۸۶-۴

همانطور که مدیر محترم مجله آینده، در مقدمه مقاله آقای دکتر محمود عنایت توضیح داده‌اند بحث و تحلیل تاریخی و سنجش اسناد و مدارک نباید به عنوان موضع‌گیری طرفین نسبت به یکدیگر تلقی شود. انگیزه اینجانب نیز در نگارش این مقاله صرفاً بمنظور روشنگری بیشتر بر زوایای تاریک بخشی از تاریخ معاصر ایران است، نه معارضه با استاد گرامی آقای دکتر محمود عنایت.

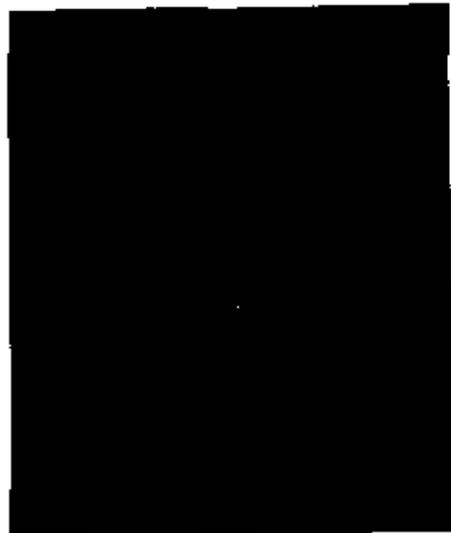
استبداد دشمن حافظه تاریخی است؛ یکی از حربه‌های استبداد، قطع رابطه و ریشه مردم در گذشته‌ها و گذشتگان و میراث بجای مانده آنهاست. بهمین جهت اولین حرکت فرهنگی هر ملتی نگاه به گذشته است. کوشش برای تحریف تاریخ، در راستای قطع رابطه مردم با گذشته‌ها در ایران، مسوق به سابقه طولانی است و این کار، اغلب با شیوه‌های ناجوانمردانه، و نگاه از طریق بدنام ساختن خدمتگزاران راستین این مملکت، در جهت قلب حقایق صورت گرفته است. به عنوان مثال، کودتای انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رستاخیز ملت نام‌گذاری شد، به کودتاچیان نشان و مدال افتخار اعطا گردید. در سالگرد کودتا، جشن و چراغانی بعمل آمد...

خوشبختانه، انتشار اسناد و مدارک سری آرشیوهای دولتی کشورهای غربی، بخصوص انگلیس و آمریکا و اخیراً شوروی [سابق] کار پژوهشگران را در زمینه تحقیق و تحلیل علمی رویدادهای تاریخی و نیز شناسایی و چگونگی عملکرد مردانی که در جریان حوادث حضور داشته و نقش آفرین بوده‌اند سهل و آسان کرده است.

شتاب پیشرفت دانش و تکنولوژی، بویژه در حیطه ارتباطات نیز، دنیای ما را پیوسته کوچک و کوچکتر می‌کند. فاصله‌های طولانی زمانی، به تابه و کمتر تبدیل می‌گردد و صدا و پیام مردم آنسوی قاره‌ها، در همان لحظه که از سینه‌ها بیرون می‌آید، در اینسوی دنیا بگوش انسانها می‌رسد. عصر سفینه‌های کیهان نورد و ماهواره‌های فضائی، امواج را به رادیو و تلویزیون‌ها، در سراسر جهان منتقل می‌کند. در چنین دنیائی کوشش برای تحریف حقایق و، سانسوره تاریخ بهبوده است. نظریه پردازی سیاسی نیز، مانند دیگر علوم، جنبه کارشناسی دارد. وظیفه داریم عالمانه و با دقت و مطالعه کافی بگوئیم و بنویسیم، چه در غیر اینصورت، به تحریف کنندگان حقایق و جااعلان تاریخ کمک کرده‌ایم.



سید ضیاءالدین طباطبائی



دکتر محمد مصدق

علی قاجار  
(پاریس)  
ترجمه عبدالرحضا هوشنگ مهدوی  
(تهران)

## سرنوشت خاندان سلطنتی قاجار

کتاب شاهان از یاد رفته - حماسه سلسله قاجار تألیف علی قاجار فرزند سلطانمجدید میرزا در سال ۱۹۹۲ به زبان فرانسه در پاریس منتشر شد. کتابی است که جز در فصل پایانی آن مطلب جدیدی برای محققان تاریخ ندارد. همانا حماسه پردازی است که در نام کتاب هم بدان اشاره شده.

اما چون در فصل آخر آن مطالبی هست که برای پژوهشگران تاریخ معاصر ایران مفیدست از دوست دانشمند آقای دکتر عبدالرحضا هوشنگ مهدوی خواهش کردیم آن را ترجمه کنند تا در مجله چاپ شود.

(آینده)

محمد علی شاه تبعید را با دشواری تحمل می کرد. دلش برای ایران بشدت تنگ می شد. این همسرش ملکه جهان بود که تصمیم گرفت ملوک و سیمی در اودسا در کنار بولوار فرانسویان بخرد که چندین کاخ کوچک در آن پراکنده بود. باغهای این ملکه به بلندبهای مشرف به دریای سیاه می رسید و از فراز آن منظره شهر دیده می شد. او مبل و اثاث این اقامتگاه را خرید و خانواده سلطنتی در آن مستقر شدند. به برکت وجود محبت آمیز همسرش بود که محمدعلی شاه دچار افسردگی - که در میان پادشاهان تبعیدی متداول است - نشد و تا آغاز جنگ جهانی اول چندین سفر به اتفاق افراد خانواده اش به برلین و وین و شهرهای آب معدنی اروپای مرکزی کرد. هر چند این شیوه زندگی مخصوص تمام اشراف آن زمان اروپا بود، اما پادشاه مخلوع ایران را راضی نمی کرد. بزرگترین خوشحالی او هنگام جشنهای سستی ایران و پذیرائی و گفتگو با صیفی کاران اودسا بود که تصادفا همه آنان ایرانی بودند.

متأسفانه انقلاب اکتبر به این زندگی خاتمه داد. در ۱۹۱۹ هنگامی که سربازان بلشویک وارد اودسا شدند، محمدعلی شاه، ملکه جهان و اعضای خانواده به اتفاق همراهانشان با شتاب آن شهر را به مقصد استانبول ترک نمودند. در آنجا کاخی را که متعلق به یک شاهزاده خانم عثمانی بود در کنار بسفور اجاره کردند. طی چند سال بعدی زندگی باشکوهی داشتند و زمستانها را در نیس یا ماتون در جنوب فرانسه می گذرانیدند. انقلاب کمالیون در ۱۹۲۴ آنان را وادار به عزیمت جدیدی کرد و این بار آنان در سان رمو در ریوی برای ایتالیا، در همسایگی آخرین سلطان عثمانی اقامت گزیدند. در همان شهر بود که محمدعلی شاه در آوریل ۱۹۲۵ (اردیبهشت ۱۳۰۴) درگذشت. از وی تشییع جنازه باشکوهی به عمل آمد که در آن سلطان احمدشاه و آخرین سلطان عثمانی نیز شرکت داشتند. جنازه محمدعلی شاه را به کربلا فرستادند که در آرامگاه خانوادگی سلسله قاجار که قبلاً مظفرالدین شاه در آن دفن شده بود، به خاک سپارند.

در ۱۹۲۴ رضاخان سردار سپه به فکر استقرار جمهوری در ایران افتاد، ولی در برابر مخالفت روحانیون و افکار عمومی ناچار شد از نقشه‌اش دست بردارد. شاید در همین هنگام بود که فکر نخستین بر تخت سلطنت قاجارها در مغزش پیدا شد. در نوامبر ۱۹۲۵ (آبان ۱۳۰۴) او مجلس را وادار کرد که ماده واحده‌ای تصویب کند که سلسله قاجار را خلع و او را به حکومت موقتی منصوب می‌کرد. بدیهی است که مجلس شورای ملی که تغییر قانون اساسی در حدود اختیاراتش نبود حق نداشت مبادرت به چنین کاری کند و با این کار خود قانون اساسی را زیر پا گذاشت.

احمدشاه که در این هنگام در پاریس بسر می‌برد، اعلامیه‌ای به این مضمون صادر کرد و در اختیار روزنامه‌ها گذاشت:

«در این لحظه غم‌انگیزی که آینده کشورم در معرض خطر است، تمام فکرم متوجه ملت می‌باشد و مايلم این اعلامیه را خطاب به هم‌میهنان عزیزم صادر کنم: کودتایی که رضاخان علیه قانون اساسی و خاندان من انجام داده با زور سرنیزه صورت گرفته است. این کار عمیقاً به مقدس‌ترین قوانین ایران لطمه وارد ساخته و ملت من را ناگزیر به مصیبت‌های بزرگ ورنجهائی سوق می‌دهد که سزاوار آن نیست. من به این کودتا بشدت اعتراض می‌کنم و کلیه اقداماتی را که این حکومت و کارگزاران آن در آینده مرتکب شوند، کان لم یکن و بی اعتبار می‌دانم. من براساس قانون اساسی پادشاه قانونی ایران هستم و در انتظار ساعتی بسر می‌برم که به کشورم بازگردم و به خدمت به ملتم بپردازم. متأسفانه برای ملت ایران، احمدشاه نتوانست به آرزویش جامه عمل بپوشاند. بیماری موجب مرگ زودرس او در فوریه ۱۹۳۰ (بهمن ۱۳۰۸) گردید، بی آنکه ایران محبوبش را یکبار دیگر ببیند. اما رضاخان با زور سرنیزه ارتش مجلس مؤسسانی برپا کرد که وی را پادشاه موروثی شناخت. او نام پهلوی را بر خود نهاد تا ایران ساسانی را به یاد بیاورد.

\* \* \*

در خلال این رویدادها ملکه جهان تصمیم گرفت با دو فرزند کوچکترش به ایران بازگردد. او تمام قابلهایش را در سان رمو فروخت و به پاریس رفت تا با پسر ارشدش سلطان احمدشاه که مثل همیشه در هتل مازستیک اقامت داشت، ملاقات و مذاکره کند.

او خانه کوچکی در محله اتوری اجاره کرد و تا پایان تابستان ۱۹۲۵ در آن بسر برد. آنگاه همراه اعضای خانواده و همراهانش در مارس سوار یک کشتی متعلق به خطوط کشتیرانی بریتانیا شد و عازم بمبئی گردید. در آن زمان این راحت‌ترین وسیله مسافرت به ایران بود.

تصمیم ملکه جهان ممکن است شگفتی برانگیزده، زیرا در آن روزها سلسله قاجار بشدت در معرض خطر بود. اما این زن باشخصیت که مادر بزرگ من بود، نمی‌توانست پایان کار قاجارها را باور کند. او می‌دانست که ایرانیان به خانواده او علاقه دارند و پسرش سلطان احمدشاه را ستایش می‌کنند. چگونه می‌شد تصور کرد که ملت سلسله‌ای را که ظرف یک قرن آن را از تاریکی فرون وسطائی به روشنائی عصر جدید هدایت کرده بود ترک کند و یک سرهنگ بی‌سواد تراق را بر تخت طاووس بنشاند، در حالیکه خود او از اعقاب چنگیزخان و سواران مغول بود که در زمان خود دنیا را فتح کرده بودند؟

او موافقت احمدشاه را با انتصاب پسر سومش سلطان محمود میرزا به والیگری ایالت فارس و پسر چهارمش سلطان مجید میرزا پدرم - به حکومت اصفهان جلب کرده بود. قرار بود آنان از پاریس نمایندگان از جانب خود به این دو ایالت بفرستد و چند ماهی امور این دو ایالت مهم را اداره کنند تا احمدشاه به ایران بازگردد.

در اکتبر ۱۹۲۵، مقارن ایامی که مجلس ایران در صدد خلع سلسله قاجار بود، ملکه جهان همراه سی نفر از جمله ستوان ایوان آداموویچ افسر سابق گارد امپراتوری روس که اکنون آجودان کشوری ملکه بود و دکتر یروزالسکی لهستانی که از اودسا او را دنبال کرده بود و پیشخدمتها و ندیمه‌های متعدد در ماری سوار کشتی شدند.

در بمبئی بی بی خانم دختر عمویش که مادر آقاخان محلاتی بود به عرشه کشتی آمد و اصرار کرد که آنها را به منزلش بربرد. با اینکه این تأخیر در مسافرت با نقشه ملکه جهان جور در نمی‌آمد، ناچار شد دعوت را بپذیرد و در کاخ آقاخان به طرز باشکوهی پذیرائی شود. از بمبئی ملکه جهان و همراهانش سوار یکت کشتی انگلیسی دیگر به مقصد خلیج فارس گردیدند. هنگامی که کشتی در برابر بندر بوشهر توقف کرد، حاکم بندر به عرشه کشتی رفت و به وی خیر مقدم گفت. وقتی هم که کشتی وارد شط العرب شد، حاکم آبادان نیز که در همان زمان مقر بالایشگاه نفت بسیار مهمی بود، همین کار را کرد. ملکه جهان و همراهانش در بصره از کشتی پیاده شدند و پس از چند روز اقامت به شهر مقدس نجف رفتند. در آن شهر ملکه جهان با چند تن از روحانیون عالیقدر ملاقات کرد. اصولاً این مراجع تقلید زنان را به حضور نمی‌پذیرند، ولی برای او استثناء قائل شدند. ملکه نقشه احمدشاه را که در وهله نخست اخذ فتوایی دایر بر اینکه اقدامات رضاخان برخلاف قوانین اسلامی است با روحانیون در میان گذاشت. در صورت صدور چنین فتوایی احمدشاه امکان می‌یافت رئیس الوزرای خائن خود را برکنار سازد و به تقاضای مراجع تقلید شیعه به تهران بازگردد. آیت‌الله‌های نجف با این نقشه موافقت کردند، ولی آن را موکول به بعد از ورود ملکه جهان به تهران نمودند. تنها او می‌توانست پسر دوش محمدحسن میرزا ولیعهد را از نقشه آگاه سازد، زیرا کلیه ارتباطات بین دو برادر تحت مراقبت شدید مأموران رضاخان قرار داشت.

پس از ملاقات نجف، ملکه به بصره بازگشت و این بار سوار ترن بغداد شد. او در نظر داشت از آنجا با اتومبیل عازم تهران شود. وقتی ملکه جهان در نوامبر ۱۹۲۵ به بغداد رسید، دولت پادشاهی عراق - مخلوق استراتژی بریتانیا در شرق - تازه تأسیس شده بود. هنوز ایران در پایتخت خلفا سفارت نداشت چون تهران هنوز حکومت ملکه فیصل را به رسمیت نشناخته بود، لذا ملکه تبعیدی و همراهانش در سرکنسولگری ایران اقامت گزیدند. ملکه جهان به زیارت اماکن مقدس کربلا و کاظمین رفت، ولی وقتی به بغداد بازگشت در یک نیمه شب او را با خشونت از خواب بیدار کردند و بدون هیچ گونه توضیح و ملاحظه‌ای از سرکنسولگری اخراج کردند. چند اتومبیل که یک وزیر شیعه عراقی فرستاده بود در برابر ساختمان سرکنسولگری توقف کرده بود. وزیر مزبور به ملکه جهان توضیح داد که در ایران سلسله قاجار خلع شده است و به ملکه پیشنهاد کرد او و همراهانش را به بیرون پایتخت عراق برود.

در لحظه‌ای که ملکه جهان می‌خواست سوار اتومبیل شود دچار تردید شد. ساعت چهار بامداد بود و او تنها با چند نفر همراهانش را سربازان عراقی محاصره کرده بودند. آیا این مقصد نامعلوم که آنان را می‌بردند شباهتی به خانه ایلیتیف نداشت که خانواده رومانوف را در آن قتل عام کرده بودند؟ در حال او چاره‌ای نداشت و سوار شد. اقامتگاهی که او را بردند در شهر مقدس کاظمین و متعلق به همان دوزیر عراقی بود. او در حدود یک ماه از مهمانانش پذیرائی کرد. او شیعه بود و همین توضیح برای طرز رفتار کافی بنظر می‌رسید. وانگهی عراق تحت‌الحمايه بریتانیا بود و بعید بنظر می‌رسید که انگلیسیها اجازه بدهند سوءقصدی علیه ملکه سابق ایران صورت بگیرد. وقتی خاطر ملکه جهان آسوده شد به بغداد بازگشت و کاخی مشرف به رود دجله اجاره کرد. او هشت ماه در آنجا ماند و در همین حال پسرش محمدحسن میرزا که از ایران اخراج شده بود به او پیوست.

در همین کاخ بود که نماینده‌های از سوی رضاخان به دیدار ملکه جهان رفت و پیشنهاد مبلغ کلانی به

او کرد - سه میلیون تومان - که در ازای آن خودش به تهران مراجعت کند، ولی دو فرزند خردسالش به ایتالیا بروند و در یک آموزشگاه نظامی تحت نظر پادشاه ایتالیا تحصیل کنند. ملکه جهان حدس زد که غاصب تاج و تخت قصد دارد از او به عنوان گروگان برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت خود استفاده کند و پیشنهاد را رد کرد. در آوریل ۱۹۲۶ (اردیبهشت ۱۳۰۵) رضاخان تاجگذاری کرد و نام رضاشاه پهلوی را بر خود نهاد. روحانیون تهران در این مراسم شرکت کردند.

ملکه جهان پس از هشت ماه اقامت در بغداد به بیروت رفت. در آن شهر خانه‌ای اجاره کرد و با دو پسر کوچکترش سلطان محمود میرزا و پدرم سلطان مجید میرزا و سایر همراهان در آن اقامت گزید. بدین سان بود که من در بیروت به دنیا آمدم. بیروت در آن زمان شیت کوچکی بود و به ملکه مادر بزرگم در آن شهر بسیار خوش می‌گذشت.

سلطان احمدشاه فرزند ارشد مادر بزرگم همچنان در پاریس در هتل مازستیکه بسر می‌برد و امیدوار بود روزی به ایران بازگردد، اما در ۱۹۲۸ دچار سل کلیوی شد و او را برای معالجه به بیمارستان امریکائی نویی منتقل ساختند. جد بزرگمان عباس میرزا نیز از بیماری سل استخوان درگذشته بود. آیا این بیماری در قاجارها ارثی بود؟ چند مدتی وخامت وضع مزاجی شاه سابق را از مادرش پنهان کردند، ولی سرانجام ملکه جهان توسط یکی از آشنایان از موضوع باخبر شد و در ۱۹۲۹ سرعت عازم پاریس گردید.

سلطان احمدشاه در فوریه ۱۹۳۰ درگذشت و ملکه جهان تصمیم گرفت در فرانسه بماند. او در خانهٔ وسیعی در سن کلو در حومهٔ پاریس مستقر شد که پیراموش پارک و وسیعی داشت و تمام اعضای خانوادهٔ قاجار را که در بیروت مانده بودند نیز به آنجا آورد. من در سن هجده ماهگی همراه با تعدادی پسر عمو و دختر عمو وارد خانهٔ سن کلو شدم و تا هفت سالگی در این محیط کاملاً ایرانی زندگی کردم بدون اینکه هرگز یک کلمه فرانسه صحبت کنم.

امروزه ملکه سن کلو به فروش رفته است، ولی خانهٔ آن هنوز وجود دارد. پارک آن سرتاسر مبدل به ساختمان شده است. این یکی از زیباترین باغهایی است که من دیده‌ام. یک باغ حقیقی ایرانی با تپه‌ای که بر فراز آن یک کلاه فرنگی احداث شده بود و آشنایی که طبقه طبقه تا پائین تپه می‌ریخت و در آنجا تبدیل به نهر زیبایی می‌شد. از فراز تپه منظرهٔ شهر پاریس دیده می‌شد. مادر بزرگم در این پارک کوشکی ساخته بودند که در آن از مهمانان پذیرائی می‌کرد. من و پسر عموهایم هر روز در پارک بازی می‌کردیم بدون آنکه واقفاً تبعید را احساس کنیم و از آن رنج ببریم زیرا بجز ستوان آداموویچ و دکتر پروزالسکی بقیهٔ اطرافیان ما همه ایرانی بودند.

مادر بزرگم عایدی املاکش را در ایران که مصادره نشده بود دریافت می‌کرد (فقط املاک شوهرش محمدعلی شاه مصادره شده بود). علاوه بر آن سلطان احمدشاه مبالغ کلانی پول در چندین بانک امریکائی سپرده داشت. این ثروت در نتیجهٔ بحران ۱۹۲۹ لطمهٔ زیادی دید، با این حال مادر بزرگم همیشه موفق می‌شد با عایدی املاک و گاهی فروش جواهراتش به راحتی زندگی کند.

مرا در سن هفت سالگی به یک پانسیون کاتولیک فرستادند. مادر بزرگم ترکی که زبان متداول دربار قاجار بود بلد نبود و دلش نمی‌خواست به زبانهای مختلف به من آموزش بدهند. بنابراین برای آموختن زبان فرانسه به یک مدرسهٔ متعلق به ژروئیتها (یسوعیون) می‌رفتم. در آنجا با وحشت دریافتم که در کتب درس تاریخ مسلمانان را وحشی معرفی می‌کنند. علاوه بر آن مرا مجبور کردند که دروس شریعت مسیحی را بیاموزم که در آنها نیز مطالب وحشتناکی دربارهٔ دین اسلام می‌شنیدم. اما من با تمام قوایم از شرکت در مراسم عشاء ربانی خودداری کردم.

مادر بزرگم عادت به چنین تساهلی نداشت. او همانند تمام قاجارها یک شیعهٔ متعصب و مؤمن بود و

لذا وقتی برایش تعریف کردم که چه مطالبی در مدرسه به من یاد می‌دهند، در وهله نخست باور نکرد. در خلال تابستانهای دهه ۲۰ مادر بزرگم به اروپای مرکزی می‌رفت - برلین و وین و بویژه شهرهای آب معدنی سویت، کارلسباد و مارینباد - که بسیار مورد علاقه‌اش بود. اوبا اتومبیل سفر می‌کرد، یک پاکارد بزرگ که اتاق آن را مخصوص اوساخته بودند با سقف کروکی چرمی و راننده که در صندلی جلو بدون سقف می‌نشست و بوسیله تلفن داخلی با اوصحبت می‌شد. راننده او یک فرانسوی اهل کارکاسون بود که اسم کوچکش روبر بود، ولی بخاطر رنگ تیره چهره و لهجه مضحکش همه اوروبجای یک شرقی می‌گرفتند.

در ۱۹۳۸ ملکه جهان در کارلسباد بسر می‌برد که آلمان چکوسلواکی را تصرف کرد. اوبا شتاب هرچه تمامتر از طریق برلین به پاریس بازگشت و از ترس وقوع جنگ دستور داد همگی عازم لوزان بشویم، اما در آخرین لحظه خطر جنگ بر طرف شد و زندگی عادی را در سن کلو از سر گرفتیم. تابستان سال بعد دیگر صحبتی از سفر به شهرهای آب معدنی اروپای مرکزی در میان نبود، زیرا همه آنها به رایش آلمان منضم شده بودند، بدین جهت مادر بزرگ رضایت داد به دوویل برود. در آنجا بود که خبر شروع جنگ را شنیدیم.

در وهله نخست ملکه جهان تشخیص داد بهتر است مادر نورماندی بمانیم. او جنگ اول جهانی و گازهای خفه کننده را به خاطر می‌آورد که احتمال داشت این بار هم آلمانیها روی پاریس بریزند. وقتی جبهه فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰ فرو ریخت، این ملکه سابق که قهرمان اسباب کشی شده بود ترتیب عزیمت ما را به سوی اسپانیا داد. بسیاری از فرانسویان نیز شروع به فرار به سوی جنوب کرده بودند و در نتیجه تمام هتل‌های عرض راه پر بودند. گاهی شهرداران شهرها و روستاهای سر راه اتاقهایی در خانه‌های مردم برایمان تهیه می‌کردند. هنگامی که ترک مخصوصه بین فرانسه و آلمان اعلام شد، ما در بیاریتر بودیم و در آنجا من را در یک مدرسه ژزویتی دیگر گذاشتند. بیاریتر در منطقه اشغالی قرار داشت، ولی مادر بزرگ تشخیص داد که آلمانیها قصد آزار و محدود ساختن آزادی ما را ندارند، لذا تصمیم گرفت به پاریس بازگردد تا از حمایت رسمی آنها برخوردار شود.

در غیاب ما منزل پدرم که یک ساختمان وسیعی در وسط یک پارک کوچک به سبک انگلیسی بود، تبدیل به هکوماندانتوره آلمانیها شده بود. در عوض کاخ ملکه جهان دست نخورده باقی مانده بود و همه ما در آن اقامت گزیدیم.

در طول سالهای اشغال فرانسه، نگرانی عمده ما و بسیاری فرانسویان تأمین موادخوراکی بود. در همه چیز کمبود وجود داشت و این دورانی بود که مادر بزرگم بسیاری از جواهراتش را فروخت تا از بازار سیاه و با قیمت گزاف مواد خوراکی تهیه کند. وانگهی دیگر پولی بابت عایدی املاکش از ایوان نمی‌رسید. بمبارانهایی که هدفشان کارخانه‌های بیانکور بود به سن کلو هم صدمه زد. در ملک مجاور خانه پدرم که اقامتگاه شاهزاده ژرژ یوان و پرنسس ماری یوناپارت بود بمبی روی اتاق نگهبان افتاد و نگهبان را که ما بخوبی می‌شناختیم به قتل رساند. این حادثه مادر بزرگم را بشدت تحت تأثیر قرار داد و تصمیم گرفت به پاریس نقل مکان کند و در آپارتمانی در داخل شهر زندگی کند. او بر این باور بود که کسی جرات نخواهد کرد پایتخت فرانسه را بمباران کند.

نام من را در مدرسه نانبرگ در کوچه تور واقع در محله شانزدهم پاریس نوشتند. این یک آموزشگاه خصوصی بود که یک بانوی اشراف زاده بالت به نام مادام تانبرگ اداره می‌کرد. در این آموزشگاه ایمانی که فقط فرزندان نجبا و بورژواهای بزرگ تحصیل می‌کردند، من شاهد شکاف بزرگی بودم که طی چند دهه بعدی فرانسویان را به دو دسته تقسیم کرد. بسیاری از خانواده‌ها از هم گسیخته شدند چون بعضیها با حکومت ویشی همکاری می‌کردند و برخی دیگر در نهضت مقاومت

فعالیت می کردند. به تدریج روشن می شد که نهضت مقاومت پیروز خواهد شد، زیرا اولاً میهن پرستی در میان تمام ملت‌ها وجود دارد و ما ایرانیان این مطلب را بخوبی می دانیم. در ثانی نیروهای اشغالگر خدمت کار اجباری برقرار کرده بودند که به نام آن کلیه جوانان سالم را به آلمان می فرستادند. بزودی در حول و حوش ماجز دیران و ناظمین سالخورده و از کار افتاده کسی باقی نماند. سایرین وقتی برای کار اجباری در آلمان احضار می شدند، ترجیح می دادند سوار ترن بر دو بشوند و در نهضت مقاومت به فعالیت پردازند.

\*\*\*

در بهار ۱۹۴۴ پاریس نیز به نوبت خود بمباران شد. ششامیه پیاده شدن قریب الوقوع نیروهای متفقین به خاک فرانسه بیش از پیش به گوش می رسید. ملکه جهان نامه‌ای به فن رین تروپ وزیر خارجه آلمان نوشت و از وی اجازه خواست که به سویس یا اسپانیا برود. این اجازه به او داده نشد و لذا در مارس ۱۹۴۴ خانه‌ای در فونتن بلو - ۶۰ کیلومتری جنوب پاریس - اجاره کرد و همه ما را به آن منتقل ساخت. فن رین تروپ ضمن مخالفت با صدور اجازه ترک فرانسه، به ملکه جهان اطمینانهای لازم را داده و تأکید کرده بود که هیچ یک از افراد خانواده قاجار که در فرانسه در تبعید بسر می برند، به عنوان شهروند بیک دولت متخاصم تلقی نخواهند شد (ایران در ۱۹۳۴ به آلمان اعلان جنگ داده بود). متأسفانه این اطمینان دیری نپایید و چند روز بعد یکی از برادرزاده‌هایش که در فرانسه به پرنس دولو مشهور بود به دست گشتاپو بازداشت شد و در معرض خطر اعزام به بازداشتگاه کار اجباری قرار گرفت.<sup>۹</sup>

مادر بزرگم نامه‌ای به فرماندار نظامی پاریس نوشت و در ماه مه ۱۹۴۴ اجازه آزادی برادر زاده‌اش را گرفت بدون آنکه آلمانیها علت بازداشت او را توضیح دهند. بعدها این برادر زاده به ایران بازگشت و یکی از محارم نزدیک محمدرضا شاه شد، قبل از آنکه انقلاب اسلامی او را از ایران بیرون کند.

در طول سالهای اشغال فرانسه، مادر بزرگم چند نفر چک را که به فرانسه پناهنده شده بودند به عنوان پیشخدمت استخدام کرده بود. این افراد بدبخت به هنگام آزادی فرانسه از ترس اینکه از فرانسه اخراج شوند، به کمونیستها خیر دادند که اربابان قاجارشان با آلمانیها همکاری می کرده‌اند. مکاتبات اخیر مادر بزرگم با وزیر خارجه آلمان و فرماندار نظامی پاریس، مقامات عالی‌رتبه آلمانی که به این مناسبت به دیدارش رفته بودند، اجازه عبور که اتومبیل‌هایش داشتند، همه اینها در نظر اعضای نهضت مقاومت برای اثبات همکاری با آلمانیها کافی بود. یک روز صبح اعضای نهضت مقاومت وارد خانه ما در فونتن بلو شدند و خواستند همه ما را با خودشان ببرند. بدیهی است که هدفشان امداد همگی ما بود.

پدرم متوسل به بیک دروغ مصلحت آمیز شد و با خونسردی به آنان پاسخ داد که همه ما از مصونیت دیپلماتیک برخورداریم و خانه فونتن بلو بخشی از خاک ایران بشمار می رود. او به اعضای نهضت مقاومت دستور داد خانه را ترک کنند و اخطار کرد که در غیر اینصورت فوراً به وزارت خارجه فرانسه شکایت خواهد کرد. این بلوف کارساز شد چون هیچ یک از ما مصونیت دیپلماتیک نداشتیم، اما خوشبختانه از پاریس چندان فاصله‌ای نداشتیم و وقتی وزارت خارجه مطلع شد نتوانست بی درنگ با مقامات محلی تماس بگیرد و آنها را متقاعد سازد که ما را راحت بگذارند.

\*\*\*

در تابستان ۱۹۴۶ ملکه جهان از من خواست که او را در مسافرتی به پرتغال همراهی کنم. در آن

\* - این شخص همان امیر موشنگ دولو است که بعدها با گذرنامه سیاسی به عنوان پیشخدمت مخصص شاهنشاه آریامهر، در پاریس اقامت داشت. در روی گنگیر اتومبیل دولو روس خود برچم ایران را می زد. که منحصر به رؤسای نمایندگیهای سیاسی است - و به زد و بند و پاندهازی می پرداخت.

هنگام من شانزده ساله بودم. وقتی از کاخ قدیمی سینترا بازدید می‌کردیم، او دچار اندوه شدیدی شد و گفت:

- این قصر کاخ گلستان را به بادم می‌آورد. اگر بدانی کشورمان چقدر زیباست. نمی‌دانم از کاخ گلستان چه باقی مانده است. چهل سال است که من آن را ترک کرده‌ام.

این تنها باری در زندگی مادر بزرگم بود که این زن دارای شخصیت استثنائی هیجان خود را بروز داد. او در جوانی اشعار بالارزشی سروده، پیانو می‌نواخته و آواز می‌خوانده و می‌گویند صدای خوبی هم داشته است، اما پس از مصیبت‌هایی که بر سرش آمد، از این هنرها دست کشید. و بصورت ظاهر سفت و سخت شد. یک روز برای تسکین خاطرش به او گفتم:

- شما خودتان مرا به ایران خواهید برد.

او سرش را با زیرکی افراد سالخورده تکان داد و گفت:

- شاید تو روزی به ایران بروی، ولی من باز نخواهم گشت.

اودر نوامبر ۱۹۴۷ (آبان ۱۳۲۶) در سن کلو درگذشت بدون آنکه کوه‌های البرز و باغهای نگارستان را ببیند. من به او بسیار مدیونم و امیدوارم تا حدودی شخصیت او را به ارث برده باشم. اکنون اودر آرامگاه خانوادگی ما در کربلا به خواب ابدی فرو رفته است.

\*\*\*

من به تحصیلات خود در رشته حقوق در فرانسه ادامه دادم و به اخذ دکترای علوم اقتصادی نایل شدم. به تدریج تعدادی از قاجارهای تبعید شده به ایران بازگشتند و اغلب مشاغل مهمی در دربار پهلوی احراز کردند. من هیچ‌گاه نخواستم به نحوی از انحاء در زندگی سیاسی ایران شرکت کنم. به این جهت در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) به عنوان یک جهانگرد هادی به ایران رفتم.

در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) محمدرضا شاه، پسر رضاخان دست به اصلاحات ارضی زد و املاک بزرگ را تقسیم و در میان کشاورزان توزیع کرد. اصلاحات ارضی شامل حال املاک ما هم شد و بدین ترتیب، از درآمد املاک خود محروم شدیم. پدرم در دسامبر ۱۹۶۲ (آذر ۱۳۴۱) از من خواست به ایران بازگردم و به اداره املاکی که برایمان باقی مانده بود بپردازم، لذا از ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۰ به کشاورزی در ملکی که در مجاورت در آن داشتم، اشتغال داشتم. در این ملک کشت گندم و جو و چغندر و پونجه و پنبه و نیز پرورش گوسفند به عمل می‌آمد. من طی سالهای دهه ۶۰ در دانشگاه تهران عقاید و نظامهای اقتصادی را تدریس می‌کردم. از آنجائیکه تدریس این ماده درسی مستلزم تشریح اقتصاد مارکسیستی و اقتصاد سرمایه‌داری بود، به تدریج فهمیدم که برای ادامه کارم باید خود سانسوری بکنم، لذا ترجیح دادم استعفا بکنم. وقتی انقلاب اسلامی صورت گرفت، قاجارهایی که در حکومت پهلوی مشارکت داشتند از مشاغلشان برکنار شدند، ولی من چون هیچ‌گاه در حیات سیاسی ایران درگیر نبودم، کسی برایم مزاحمت ایجاد نکرد. به تصمیم خودم ترجیح دادم در ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به فرانسه بازگردم. این مصادف با زمان گروگان‌گیری امریکائیان بود و چپ‌گرایان اسلامی یعنی مجاهدین خلق بسیار نزدیک به در دست گرفتن کنترل کامل کشور بودند. بیم داشتم که ایران در یک دوران وحشت بدون بازگشت درغلند.

در ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) در پایان جنگ ایران و عراق، من یکبار دیگر به ایران بازگشتم و بخشی از زمینهایمان را که مصادره شده بود پس گرفتم. در خلال این جنگ من بارها از اینکه فرانسه انتخاب بدی کرده و به عراق اسلحه برای حمله بی‌دلیل به کشورم فروخته بود متأسف بودم. مشاهده اینکه موشکهای اسکار عراقی بر سر مردم بیگناه تهران می‌افتاد و زنان و کودکان را هلاک می‌کرد، بسیار رنج‌آور بود. نمی‌توانستم به یاد پدر بزرگم عباس میرزا نیفتم که دوستی ناپلئون را باور کرده و ناپلئون به او خیانت کرده بود. به یاد پدر بزرگم محمدعلی شاه نیفتم که اثرات قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران به مناطق نفوذ که با میانجیگری فرانسویان منعقد شده بود، دامنگیرش شد و سلطنتش را از دست داد.

آرزوی من این است که فرانسویان ایران را بهتر بشناسند و برای استقرار مجدد دوستی که مدت‌ها فرهنگهای دو کشور را با هم مربوط می‌ساخت تردید بکار نبرند. سه قرن از زمانی می‌گذرد که متسکیو این جمله را بر سر زبان اهالی پاریس انداخت:

«چگونه می‌توان ایرانی بود؟ ما یلیم به این پرسش چنین پاسخ بدهم که می‌توان ایرانی بود همانطور که می‌توان روسی یا ایتالیایی یا تکراسی بود: با دست برای کار کردن، با قلب برای دوست داشتن سرزمین زادگاه و با روح برای کوشیدن در درک ملت‌های دیگر.»\*



احمدشاه

\* - بی‌مناسبت نیست یادآوری کنم که در پائیز ۱۳۵۷ که موضوع اجرای دقیق قانون اساسی ۱۹۰۶ مطرح بود، سلطان محمود میرزا قاجار عموی نویسنده کتاب اعلامیه‌ای در روزنامه «الموتد» منتشر کرد و در آن نوشت: «با کسین که همه گفتگو از اجرای قانون اساسی می‌کنند، باید به خاطر داشته باشند که طبق اصل ۳۶ متمم قانون اساسی مصوبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری و سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی شاه قاجار ادام‌الله سلطنته و اعتاب ایشان نسل به نسل برقرار خواهد بود. نظر به اینکه مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ که این اصل را تفسیر داد با زور سر نیزه رضاخان برکنار شد، اکنون وقت آن رسیده است که مصوبات مجلس مزبور کان لم یکن اعلام شود و به اصل اولیه متمم قانون اساسی برگردیم که سلطنت را حق خانواده قاجار می‌شناسد. چون سلطان احمدشاه و محمدحسین میرزا فرزندان اکبر محمدعلی شاه در گذشته‌اند این جانب که سومین فرزند آن پادشاه هشتم دعوی سلطنت می‌کنم.»

## جناب اردگانی از شاگردان حاجی ملاهادی سبزواری

نقل از یادداشت‌های روزانه قهرمان میرزا عین‌السلطنه سالور (فرزند عزادوله - برادر ناصراندین شاه) در سال ۱۳۱۲ قمری که مندرجات آن به لطف دوست ارجمند آقای مسعود سالور در اختیار من آمد. (۱،۱)

نیم ساعت از شب رفته بود در اندرون اطاق ماهوش خانم نماز می‌کردم، تولوی خان را صدا کردند که حسینقلی شما را می‌خواهد. رفت، طولی نکشید آمد. من که نماز را سلام دادم با کمال افسوس گفت جناب مرحوم شد. خدا شاهد است طوری حالت من منقلب شد که جواب نتوانستم داد. جگرم سوز برداشت. همه چیز فراموش شد. متحیر با حالت گریه نشستم. تا یک ساعت تمام متحیر بودم. این بیچاره ناخوشی نداشت. از اول سرما خوردگی تا حالش روز بود جزئی نوبه کرده بود. خدایش رحمت کند. من انسان به این تمامی ندیده بودم و گمان ندارم من بعد هم دیده شود. آدمی به این خیرخواهی و تعصب و کمال و با مزه هرگز دیده نشده است.

بیچاره سفر آخری بود که با ما کرد. در همین سفر از جهت بردن او چقدر به ما خوش گذشت، چقدر هول جانش بود، چقدر بلاها به سرش آوردیم، چقدر از رخت و رخت خواب خودش سفارش می‌کرد. تاریخ هریک را می‌گفت. آن شب که پتویش گم شد چه کرد. بیچاره در این سفر متصل می‌گفت اگر از این سفر جان در بریم نخواهم مرد. من هرچه لباس داشتم و از هرجا جمع کرده بودم سیاه‌تلو پاره کرد. روزی نشسته بودیم صحبت نمی‌دانم از چه شد، آهی کشید گفت قوا رفته ما هم شایعت خواهیم کرد. بروید که ما هم آمدیم.

همیشه هرکس می‌مرد از جناب می‌پرسیدی چه ناخوشی داشت؟ می‌گفت ناخوشی مرگه. اگر فی‌الجمله دشمنی نسبت به حضرت والا یا ماها کرده بود یا بد نفس و آدم بی‌دینی بود می‌گفت خوب شد مرد. دو سال پیشتر می‌بایست مرده باشد. خود بیچاره‌اش گرفتار شد خدایش بیامرزد. چقدر حیف شد هرچه بنویسم کم است. چه آدم نازنینی بود. هرگز دیگر به چنگ ماها همچو آدم نیک خوش نفس نخواهد افتاد. متصل می‌گفت این حرفهای مرا در روزنامه خودت نویس. من جواب می‌دادم میببی ندارد یادگار خواهد ماند. دل من آرام نمی‌گیرد، اگر که [در] همچو مجلد توصیف کمالات صوری و معنوی او را نکتم کم است. من نوکر و مصاحب به این محکمی و سازگاری و ستاری ندیده بودم.

حالا قدری از تاریخ جناب بگویم که خودش در این سفر مخصوصاً جهت من نقل کرد. اسمش ملاهادی بود، لقبی که یوسف‌خان سرتیپ پسر خانباخان سردار داده بود جناب [بود]. از اهل اردکان یزد بود. پدرش هم اهل عمنامه بود. پس از فوت پدرش و تنگدستی دو سفر اصفهان آمده مدتها در مدرسه آنجا مشغول تحصیل شده. آنچه از پدری ارث برده در این دو سفر تمام شده. مجدداً اردکان رفت به هر قسم بوده همچده تومان پول به دست آورده از راه کرمان به شهر سبزوار خدمت جناب حاج ملاهادی سبزواری مرحوم مغفور رفته، هفت سال تمام در آنجا تحصیل حکمت نموده. پس از انقضای مدت مزبور یوسف‌خان پسر خانباخان سردار حاکم نیشابور بوده و از وقتی که یوسف خان حاکم یزد

بوده جزئی آشنائی داشته. جناب را احضار به نیشابور می‌کند. عریضه به حاجی ملاهادی نوشته مرخصی جناب را می‌خواهد. جناب می‌گفت در آن چند روز هیجده تومان نزدیک به اتمام بود که خدا این قسم وسیله ساخت. حالا هر روز و هر شب، این سفر اصفهان و سبزوار خودش چند ورق می‌شود که چه می‌کرده و چه قسم معاش می‌نموده. هر ساعتش دو ساعت تفصیل دارد.

از نیشابور با یوسف خان به زیارت مشهد مقدس می‌رود. در این سفر آن پتو را خریده بود که گم شد و می‌گفت سی سال است هنوز خواب پتو باز نشده است. مراجعت از خراسان طهران می‌آید. تا یوسف خان در قید حیات بوده آنجا بود و با عفت الدوله مرحومه به بروجرد می‌رود. مراجعت از آنجا که یوسف فوت می‌شود در مدرسه... \* طهران مسکن می‌گیرد.

در ایام حیات یوسف خان که حضرت والا آنجا می‌رفتند آشنایی پیدا می‌کند و در سفری که با عفت الدوله مرحومه به بروجرد می‌رود حضرت والا حاکم همدان بوده آشنائی کامل می‌شود. تا طهران می‌آید و یوسف خان فوت می‌شود. می‌گفت پریشان بودم روزی گفتند حضرت والا عزالدوله روضه خوانی دارند. من سابقه آشنائی را یاد آورده به روضه رفتم. حضرت والا که دیدند خیلی خوششان آمد. فرمودند البه نزد ما بیا. پس از انقضای روضه خوانی فرستادند مرا احضار فرمودند. قبل از سفر فرنگستان بود، یعنی سفر اول اعلیحضرت که در رکاب مبارک رفتند که من در خدمت حضرت والا رفتم.

از آن به بعد تا یونان هذا سفرأ حضراً خدمت حضرت والا بود. معلمی شاهزاده خانم، شاهزاده آغا، شاهزاده والی و آقای عمادالسلطنه را می‌کردند. در اوایل به خود من هم کمی درس داده‌اند. تقریباً یست و پنج سال می‌شود که خدمت حضرت والا بوده‌اند. حکمت را بسیار خوب می‌دانست. از شصت سال متجاوز عمر داشت. بلند و سیاه چهره و لاغر بود.

خدایچه سلطان دختر دایه شاهزاده خانم عیال محمدحسن میرزا زرش بود. یعنی نواب علیّه از اندرون داده بودند. الان دو پسر دارد. میرزا صدرالدین سیزده سال دارد. میرزا فخرالدین هشت ماه چیزی بالا دارد. دو سه دختر هم داشت [که] در طفولیت مردند.

چند روز بود توبه می‌کرد. امروز صبح صدرالحکما میرزا محمد طیب که آشنای قدیمش بود نمک فرنگی داده بود. عصر میل به هندوانه کرده بود. از خانه عمادالسلطنه فرستاده بود هندوانه آورده بودند و گفته بود انشاءالله پس فردا آنجا خواهم آمد. بعد از خوردن هندوانه خدایچه قلبان آورده بود گفته بود میل ندارم و حالتش منقلب شده بود. خدایچه گفته بود میل داری عمادالسلطنه را بفرستم بیاید گفته بود بلی زود. صدرا آمده بود آقا را خبر کند. تا عمادالسلطنه رفته بود از دارقانی به سرای باقی رفته بود. این بیچاره از خوردن هندوانه پرهیز داشت. آخر چیزی هم که خورد هندوانه بود. [به] قلبان از همه چیز بیشتر مایل بود و هرچه قلبان می‌کشید سیر نمی‌شد و هرگز قلبان را رد نمی‌کرد و آخر قلبان نکشیده فوت شد و آرزو را به گور برد. خدا رحمت کند همچو آدمهای نیک را. ناخوشی سختی نداشت. به قول خودش ناخوشی مرگ بود.

## حاج آقا کوچصفهانی

از روزگار کودکی حتی پیش از رفتن به مکتب و دبستان نام حاج آقا کوچصفهانی برای من آشنا بود. نامبرده صاحب تلفنخانهٔ مناطقی رشت و گیلان بود. ساختمانی در وسط شهر رشت به نام تلفنخانه وجود داشت و دازده ولی حالا مرکز تلفن نیست. اما نامش ساختمان تلفنخانه است. مکتب چند ضلعی فراز ساختمان بتون آرمه نیرومندی است که هر پایهٔ آن تقریباً یکصد و پنجاه رشته سیم فلزی را نگاهداری می‌کرد و از آن راه مواصلات گفتاری در شهر برقرار می‌شد.

هنگام غروب هزاران گنجشک چیک چیک کنان بر روی چند صد رشته سیم که به چهار طرف شهر کشیده شده بود می‌نشستند و نغمهٔ عشق سر می‌دادند. چنان می‌نمود که این پرندگان منهور قوای قاهر و قادر شهرند که تلفنخانه و بلکه شهر رشت را در سیطرهٔ پره‌های تند و تیز خود گرفته‌اند و به همه قوانین و ادب و آداب غرف و شرع بی‌اعتنا می‌کنند. آزاد و بی‌خیال و خوش نشین سفرهٔ روزگار.

در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در رشت هشتاد دستگاه تلفن به کار انداخته شد که گویا بدو یکی از حجره‌های کاروانسرای گلشن را مرکز این کار قرار داده بودند. ولی تلفن در تهران هفده سال زودتر دایر شده بود. کم‌کم که مردم با فواید تلفن آشنا شدند ناگزیر شبکهٔ تلفن گسترش یافت. از این زمان بود که نام حاج آقا (معروف به کریم اوف) که شناسنامهٔ کوچصفهانی، گرفته بود با تلفن همراه شد. مشارالیه ساختمان محکمی تحت نظر معماران آلمانی ساخت و مرکز تلفن و امور اداری آن در یکجا قرار گرفت و دفتر شخصی کوچصفهانی نیز در همان ساختمان مستقر شد و در زیر ساختمان نیز چندین باب مغازه احداث کرد. این ساختمان باید مورد حمایت میراث فرهنگی قرار بگیرد. چون در حدود سی و پنج سال است که تلفن رشت خودکار شده و ناگزیر سیستم‌های فلزی از بام خانه جمع گشته و گنجشکان ترک مکان کرده‌اند و آن شور و حال ناپیدا گردیده، فقط از تبار گنجشکان اولیه برای اثبات و استمرار حق تصرف یا وراثت خود گاهی در اطراف ساختمان موصوف پرواز می‌کنند و از محصول درخت انجیر که در طبقهٔ سوم خود به خود روئیده شده نوش جان می‌فرمایند.

مرحوم کوچصفهانی را دختران و پسران بود که بعضی در آلمان درس خوانده و خوب درس خوانده بودند. آنها نیز به پدر پیوستند. تنها آخرین فرزند آن مرحوم که هفتاد سال دارد و نامش رحیم است و زمانی روزنامه‌ای بنام «مرد گیلان» را منتشر می‌کرد زنده است.

متقدمان ما می‌گفتند حاج آقا کوچصفهانی مردی دانا و کارآمد و علاقه‌مند به کارهای جدید و تازه بود در رشت مردی شاخص و محترم و مورد وثوق بود. این مرد باذوق و همت با دریافت ماهی شش تومان (شصت ریال) بابت حق اشتراک به مردم ولایت خود تلفن داده بود و این نرخ و راه و رسم تا حکومت دکتر مصدق ادامه داشت. در آن زمان با رعایت موازین قانونی و پرداخت خسارت تلفنخانهٔ رشت از حالت شخصی و خصوصی به مالکیت ملی درآمد.

می‌گویند حاج آقا کوچصفهانی برای آوردن دستگاه تلفن به آلمان سفر کرده بود و زمان این مسافرت خیلی پیش‌تر از جنگ بین‌الملل اول است که ویلهم دوم پادشاه آن سرزمین بود. برای اینکه معیار و برآوردی از میزان سرمایه‌گذاری مرحوم کوچصفهانی به دست بیاوریم

از نوشته «گیلان نامه» (شماره سوم صفحه ۲۵۲) که نویسنده اش آقا (قریان فاخته) است و ایشان هم از روزنامه معتبر و معروف جبل‌المتین کلکته نقل کرده‌اند شاهد می‌آوریم. «... در گیلان سابق بر این حضرات خارجه عمل تخم نوغان را انحصار خود در آورده و کار را از داخله گرفته بودند. سال گذشته عمده‌التجار حاج محمدباقر رضاوف که از تجار متمول و رجال ملت خواه و وطن پرور ملت دوست می‌باشند اداره‌ای بجهت خرید پنبه و (مثالنه) تخم نوغان در رشت تأسیس نموده چهار هزار و پانصد تومان نیز جهت خرید پنبه معین کرده که آنچه از خرید تحصیل شود حمل بخارجه گردد...»

مخارجی را که مرحوم کوچصفهانی برای توسعه تلفن کرده بود چند برابر بیشتر از سرمایه‌گذاری رضاوف بود که از نظر اجتماعی و مدنی نیز مقام والاتری داشت و در نوع خود منحصر بفرد نیز بود.

دستائی را به مرحوم کوچصفهانی نسبت می‌دهند که خالی از لطف نیست. می‌گویند مرحوم حاج آقا که برای خریدن تلفن و معاملات به آلمان رفت روزی متوجه می‌شود در مقابل قصر پادشاه آلمان قرار گرفته است. برای بیان احساس این همشهری خدمتگذار ما در آن لحظه، باید بیفزائیم که ملت ایران برای رهائی از دخالت روس و انگلیس و مقابله با زورگوییهای آنان در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار، بشخص ناپلئون امپراطور فرانسه متوسل شده بود. این نیاز و احساس احتیاج با همین روحیه و رویه استمرار داشت که بسمارک سیاستمدار معروف آلمان را بیکارچه و نیرومند کرد و موجودیت برادعی آنرا با دشمنی انگلیس و روسیه و فرانسه اعلام داشت. چون آلمان در ایران برخورد استعماری نداشت و دشمن، دشمن ملت ایران شناخته شده بود، خواه و ناخواه دوست بحساب آمده ناگزیر همین دوستان ایران، آلمان را برای خود باب نجات و تکیه‌گاه فرض کردند. مخصوصاً گیلکها که از نزدیک شاهد انواع جنایات جگرخراش روسیه تزاری در خاک خود بودند. از این رو مردم برای آلمان و کالای آلمانی و سیاست دولت آلمان و پادشاه آن سرزمین امتیاز و قداست قائل بودند، بطوریکه می‌گفتند پادشاه آلمان در باطن مسلمان است.

باتوجه به این سوابق سیاسی و گرایش مبهنی وقتی حاج آقا کوچصفهانی خود را در برابر قصر قیصر آلمان یافت، گویی به کعبه مقصود خود رسیده است و چون شنیده بود ویلهم بعضی روزها بعد از ظهر از کاخ بیرون می‌آید و در پیاده‌روهای مجاور پیاده‌روی می‌کند بسیار شاد شد. مرد ناآرام و متحرک و نوجوی شهر ما که از سرزمین کور شوید، کر شوید، دور شوید قجرها آمده بودند اراده کرد تا شخصا پادشاه آلمان را ببیند، برای توفیق در این منظور برنامه‌ریزی کرد. سرانجام متوجه شد که امپراطور آلمان در پوششی معمولی و خالی از تکلف شاهانه از در بزرگ کاخ بیرون آمده است. فقط یک مستخدم به دنبال پادشاه راه می‌رود. مسافر جوینده شهر مایا چشمانی از حدقه در آمده پادشاه را نگرست و مجذوب سادگی و بی‌آلایگی او شد. بی‌درنگ مثل آهن به دنبال مغناطیس وجود پادشاه کشیده شد و نظر مستخدم شاه را که در واقع پاسدار امنیتی او بود بخود جلب کرد. پلیس وقتی متوجه می‌شود که این مرد از خود حرکات غیرعادی بروز می‌دهد، نامبرده را توقیف می‌کند و تحویل پاسدارخانه کاخ می‌دهد. این ماجرا از نظر پادشاه نیز پوشیده نمی‌ماند. امپراطور پس از پایان گردش در پاسدارخانه بدیدن مرد شرقی می‌رود و از مسئولان اصل موضوع را می‌پرسد. بر او معلوم می‌کنند که مرد شرقی با دیدن ویلهم میل می‌کند با برجای پای او بگذارد تا سهمی از اقبال و سعادت و درخشش ستاره تابان زندگانی پر شکوه قبله عالم نصیب وی شود و مرد کامکار و نامدار بشود و توضیح می‌دهند که نامبرده تاجری است که می‌خواهد از آلمان دستگاه تلفن بخرد.

می‌گفتند حاج آقا می‌گفته است: وقتی مرا در برابر پادشاه نگاه داشتند من چندبار تعظیم کردم و شاه که کم کم موضوع را فهمیده بود به من لبخند زد و من بلند بلند باو گفتم «قریان بیاید ملت ایران را از شر روس و انگلیس نجات بدهید، ما همه دعاگوی وجود مبارک شما هستیم». او می‌خندید و من تعظیم می‌کردم و دستان خود را برای دعا بسوی آسمان بلند می‌کردم.

## نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی

گلچین گیلانی تخلص و نام شاعرانه یکی از شاعران برجسته و صمیمی معاصر ایران می‌باشد: مجدالدین میرفخرایی. این شاعر ارجمند در سال ۱۲۸۸ خورشیدی در شهر رشت زاده شد. خانواده او از بزرگان و سرشناسان گیلان ورشت بودند، با این توضیح که پدرش میرزا مهدی خان ملقب به دبیر دفتر از اهالی تفرش بود. او در گیلان، با یک خانواده ساکن رشت وصلت کرد. این خانواده نیز، اصالتاً گیلانی نبودند. رفعت الممالک، پدر بزرگ مادری گلچین از اهالی مازندران بود و مادر بزرگ مادرش از مردم اصفهان! با این حال، گلچین خود را گیلانی دانسته و این موضوع از شرح حالی که به وسیله خود او و با اطلاعات داده شده از طرف او تنظیم شده، به تصریح آمده است.<sup>۱</sup> البته تخلص و نام شری او (گلچین گیلانی) مؤید قوی‌تری بر این گفته تواند بود، ولی در هر صورت او شاعر ایران است، ایران‌گرمی و جاودانی.<sup>۲</sup>

گلچین دوره ابتدایی را در رشت گذرانید و به طنز قوی، در مدرسه‌ای درس خواند که مدیر یا معلم آن مدرسه، مرحوم ابراهیم فخرایی، مورخ نامدار نهضت جنگل بود. در اواخر دوره ابتدایی، یعنی زمانی که هنوز ده - دوازده سال پیش‌تر نداشت، به جهت استعداد فطری و ذوق لطیفی به شعرگویی پرداخت. در این دوران چند شعر از او در روزنامه‌های صورت و ترغیب چاپ رشت، به طبع رسید.<sup>۳</sup> او پس از پایان این دوره به تهران آمد و به تحصیل در دوره اول متوسطه مدرسه سیروس (نزدیک میدان بهارستان) پرداخت. از دوستان نزدیک او در این روزگار (۱۳۰۷-۱۳۰۴) استاد نامدار ادبیات فارسی دکتر ذبیح‌الله صفا می‌باشند. گلچین سپس در شعبه ادبی دبیرستان دارالفنون نام نوشت. او در این آموزشگاه شاگرد استادانی چون وحید دستگردی و عباس اقبال آشتیانی بود. گلچین مخصوصاً با مرحوم وحید دستگردی (مدیر مجله ارمغان) روابط نزدیکی داشت. از همین زمان همکاری او با مجله ارمغان و هم چنین مجله فروغ چاپ رشت (به مدیریت ابراهیم فخرایی) آغاز شد و تعداد قابل توجهی از اشعار او در قالب‌های کلاسیک در این مجلات به چاپ رسید. در دارالفنون دوست صمیمی او زنده یاد محمد مسعود بود که در تاریخ روزنامه‌نگاری ایران با انتشار مرد امروز مقالی برجسته دارد.

گلچین سپس به دارالمعلمین عالی وارد شد و در ادبیات، فلسفه و علوم تربیتی لیسانس گرفت. او در این دوره نیز مثل دوره‌های پیشین دوستان و آشنایان بسیار اندکی داشت. از جمله این دوستان می‌توان از دکتر حبیب‌علی سلطان‌زاده پسیان و دکتر محمدحسن گنجی نام برد. پس از فارغ‌التحصیل شدن، گلچین به همراه دوستانش در آزمون انتخاب آخرین گروه صد نفری اعزام دانشجو به اروپا پذیرفته شد؛ بدین ترتیب او و دوستانش به انگلستان رهپار شدند (سال ۱۳۱۲ خورشیدی). دوره یکساله زبان آموزی در شهر کوچک آما زیبای هلنی (Henly) گذشت. او در آنجا با دکتر پسیان و شخصی به نام محمد یزدانیان (دانشجویی از اهالی اصفهان) هم خانه بود.

پس از پایان این دوره گلچین به دانشگاه لندن رفت، در حالی که دوست صمیمی او یعنی دکتر پسیان در دانشگاه منچستر به تحصیل مشغول شد. گلچین ابتدا به تحصیل در رشته ادبیات پرداخت، اما مدتی نگذشت که از تحصیل در ادبیات دست کشید و برخلاف قوانین و مقررات اعزام دانشجو که ایشان را از تغییر رشته اکیداً باز داشته بود، به رشته پزشکی پرداخت. همین امر موجب قطع کمک هزینه تحصیلی او شد، اما گلچین از پای نشست و به واسطه اقدامات خود او و هم چنین خانواده‌اش در ایران، مدتی بعد کمک هزینه و بورس او برقرار شد.

تحصیلات او و دوستانش ادامه یافت تا این که جنگ دوم جهانی در گرفت و دولت ایران همه دانشجویان اعزامی را به ایران فراخواند. گلچین به این اخطار و حکم وقعی نهاد و در آن سال‌های سخت هم چنان در لندن ماند. در دوره جنگ، او با تعطیلی دانشگاه و نرسیدن پول در ایران، ناگزیر در زیر بمباران لندن، به کارهایی چون گویندگی در رادیوی انگلستان (بی.بی.سی) و راندن آمبولانس (لاری) و غیره پرداخت. تا این که جنگ دوم جهانی به پایان رسید و او توانست به تحصیلات خود ادامه دهد و در رشته بیماری‌های گرمسیری تخصص بگیرد. در مکاتبات این دوره‌اش با دکتر پسیان، چند بار تلویحاً از آمدن قریب الوقوع خود به ایران سخن رانده، اما هر بار به عللی این کار انجام نگرفته است.

گلچین در این زمان برای دومین بار ازدواج کرد (با خانم ایران دخت مغناط، فرزند مغناط، روزنامه‌نویسی از اهالی تبریز). ظاهراً پیش از آن، او در ایران به یک ازدواج فامیلی تن داده بود (با خانم جلیل‌السادات فرزند مؤیدالممالک مستوفی تفرشی که دختر خاله مادر گلچین بود) گلچین از این ازدواج نخستین دارای دو فرزند شد:

- ۱- پرویز میرفخرایی که در سال ۱۳۶۸ درگذشت. از او دختری به جای مانده که همراه مادر اتریشی خود در همان کشور به سر می‌برد و به تحصیل اشتغال دارد.
  - ۲- طلیعه میرفخرایی، ساکن کمبریج انگلستان.
- گلچین از همسر دوم خود نیز دختری دارد به نام ژرژلی ایران‌تپه که همسر انگلیسی دارد و ساکن همان کشور است.

اگر گلچین در زندگی شعری و دنیای شاعری موفقیت خوبی به دست آورد، در زندگی خانوادگی و شخصی هرگز شخصی موفق از آب در نیامد. زیرا همین ازدواج دوم نیز در اوایل دهه ۱۹۶۰ به جدایی انجامید و پس از چند سال به ازدواج سومی تن در داد: با خانمی به نام شهین جسوری تبریزی که ظاهراً بایستی هم اکنون در انگلستان باشد و در سال‌های آخر عمر گلچین تنها همدم و یار او بوده است. از زندگی زناشویی و خانوادگی شاعر باران که بگذریم، به زندگی و آثار ادبی او خواهیم رسید:

- ۱- نخستین کتاب گلچین نهفته نام دارد و در سال ۱۹۴۸ میلادی در لندن به چاپ رسیده و اکنون نسخه‌های معدودی از آن در دست است. این کتاب به اشتباه در الذریعه الی تصانیف الشیخ<sup>۵</sup> و مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی<sup>۶</sup> و بالطبع در فهرست کتابهای فارسی<sup>۷</sup> با نام نهفت معرفی شده است.
- ۲- دومین کتاب گلچین مهر و کینه است که تاریخ چاپ ندارد، ولی در تهران چاپ شده<sup>۸</sup> و هم‌چنین در دو شماره مجله پیام نوین نقل شده است.<sup>۹</sup> محل چاپ این کتاب در فهرست کتاب‌های فارسی به غلط لندن عنوان شده.<sup>۱۰</sup>

۳- سومین کتاب گلچین گلی برای توه نام دارد که به طرز نسبتاً نفیسی توسط مؤسسه انتشارات خوارزمی در تهران به چاپ رسید و مجموعه‌ای از مهم‌ترین اشعار او را در پانزده سال آخر عمر در بر می‌گیرد.

جزین سه کتاب، از سال ۱۳۲۳ تا موقع مرگش (۱۳۵۱) مقدار زیادی از اشعار او، خصوصاً اشعار سبک جدید و آزاد وی در مجله سخن (توسط دکتر خانلری)، روزگار نو (چاپ لندن) منتشر شده.<sup>۱۱</sup> در همین مجله ترجمه و برگزیده از گلچین به انگلیسی، به قلم آ.ج. آربری (ایران شناس نامدار) آمده است.<sup>۱۲</sup> ظاهراً این ترجمه باید بخشی از مقاله‌ای باشد که پرفسور آربری در مجله فرهنگ اسلامی چاپ لندن (Islamic Culture) منتشر کرده باشد. این مطلب در یکی از نامه‌های گلچین به تاریخ هشتم مارس ۱۹۴۷ آمده است. متأسفانه کوشش ما برای دست‌یابی به رونوشتی از این مقاله به نتیجه‌ای نرسید. در کتاب ارزشمند استاد یحیی ماهیار نوابی (کتاب شناسی ایران) نام و نشان این مقاله نیامده است، اما از

دومقاله دیگر خبر داده شد که علی الظاهر باید به زبان روسی درباره گلچین وروش و شیوة شعرگویی او نوشته شده باشد.<sup>۱۳</sup>

شغل اصلی گلچین طبابت بود و در محله معروف هارلی استریت (Harly Street) که خیابان پزشکان است، نیز مطبی داشت. علاوه بر آن، او مدت زیادی سمت مشاورت طبی سفارت ایران در انگلستان را برعهده داشت.

زندگی گلچین پس از شصت و سه بهار، در آبان ماه ۱۳۵۱ خورشیدی در لندن به پایان رسید. گرچه خود در آخرین شعرش به واسطه تنگنای شعری یا ضرورتی دیگر، عمر خود را شصت سال آورده است:

سرزنش کم کن انگریزیت مرا بارویری  
شصت سال است که چون شاخه نکامم دادند<sup>۱۴</sup>

گلچین به گواهی شعرهایش، شاعری بود نجیب و انسانی نجیب تر. دور از ایران زیست، اما هرگز میهن خویش را فراموش نکرد و زبان خویش را از یاد نبرد. با یاد ایران بود و آنچه از لابه لای اشعار او موج می زند، نشانه ای است از حقی شناسی او نسبت به این کهن و بوم و بوم<sup>۱۵</sup>.

### یادداشتها

- ۱- البته تاریخ تولد گلچین در سالهای ۱۲۸۹، ۱۲۹۰ و غیره هم نوشته اند، اما ظاهراً سال ۱۲۸۸ خورشیدی بیشتر مطابق با واقع است. زیرا در یک بیت فصحیهای طولانی که در سال ۱۳۱۱ سروده، چنین آمده:  
عمرم ز بیست هفت سه سال افزون  
اما ز رنج پسر ششمم یک سر
- این شعر چاپ نشده (با اگر چاپ شده بنده آن را ندیده) و نسخه ای از این شعر که گلچین برای دوست صمیمی خویش دکتر حبیبعلی سلطان زاده سپیان در صبح جمعه ۱۳۱۱/۸/۶ تحریر کرده، در حال حاضر در اختیار این بنده است.
- ۲- تذکره الشعرای گیلان، مؤلف مجهول، بی تا، ۱۳۴۰ (۱۳۵۵)، ص ۱۲۳. درباره این کتاب ن. کت: یادداشت اسحاق شهنازی، آینده، شماره ۱-۳ فروردین - خرداد ۱۳۶۶.
- از برادر عزیزم آقای ماهیار عابدی که کتاب فوق الذکر را برای بنده به دست آوردند بسیار سپاسگزارم.
- ۳- تعبیری از زنده یاد سفید نفسی.
- ۴- ن. کت: تذکره الشعرای گیلان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.
- ۵- الذریعه فی تصانیف الشیخه، آغاخوینک طهران، ج ۳، ص ۱۸۷-۱۸۹.
- ۶- مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان بابا مشار، ج ۱۵، بی تا، ۱۳۴۳، ص ۱۸۷-۱۸۹.
- ۷- فهرست کتابهای چاپی فارسی از آغاز تا سال ۱۳۴۵، مؤلف مجهول، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۸.
- ۸- محل چاپ این کتاب در روی جلد چنین آمده: خیابان یوزرجمهری، سرای مجیدی، تجارتخانه بهرام طلوعی.
- ۹- پیام نوین، شماره های ۴ و ۵، دوره هفتم (شماره مسلسل ۷۶ و ۷۷)، فروردین - خرداد ۱۳۴۷.
- ۱۰- فهرست کتابهای چاپی فارسی، بالا، ص ۲۱۹۵.
- ۱۱- مجله روزگار نو، در هنگام جنگ دوم جهانی، در لندن توسط کسانی چون استاد شادروان مجتبی مینوی و پرفسور آوری انتشار می یافت.
- ۱۲- روزگار نو، ج ۵، شماره ۴، ۱۹۴۵، ص ۷۴-۷۵.
- ۱۳- کتاب شناسی ایران (A Bibliography of IRAN)، جلد دوم، بحیی ماهیار نوایی، ص ۲۴۱ (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۹۷۱، تهران).
- این مقالات نیز به دست نیامد، اما بعد از ام روزی همه این مقالات به فارسی برگردانده شود. پرفسور آوری در مقاله دیگری که با عنوان شعر جدید فارسی ترجمه شده، در ضمن توضیح و معرفی درباره چند شاعر معاصر، درباره گلچین نیز مطالبی را عنوان کرده و اشعاری را از او در آورده است:
- شعر جدید فارسی، آج. آوری، ترجمه فتح الله مجتبیایی، امیرکبیر، ۱۳۳۴.
- ۱۴- این شعر با عنوان «آخرین یادگاره» در دوره ۲۲، شماره ۶ مجله سخن پس از مرگ گلچین منتشر شد و ضمناً در شماره ۹-۶ جلد ۳۵ مجله آینده (در یاد کرد آقای دکتر محمد حسن گنجی) تجدید چاپ شده است.
- ۱۵- قسمتی از نام بگ شعر و آخرین کتاب زنده یاد مهدی اخوان ثالث (م. امید).

## نامه و شعر از گلچین گیلانی\*

برادر عزیزم خان پسیان معلوم می‌شود امروز روز نامه‌نویسی است. پس از چند هفته (بلکه چند ماه) که برای کسی نامه ننوشتیم، این سومین نامه‌ای است که در این روز یکشنبه دارم می‌نویسم. چند روز پیش برادر کوچکم که راستی کوچک هم هست (وقتی در ایران بودم فقط یک ساله بود و روی دست و پایش راه می‌رفت) بدون خبر قبلی وارد شد و پس از یکی دو روز برای تحصیل به امریکا رفت. امروز یک نامه به او نوشتم. نامه دومی برای یک دوست بسیار دیرین استاد ذبیح‌الله صفا بود که سی سال پیش با هم در کلاس هفت مدرسه سیروس درس می‌خواندیم و در اثر پیشنهاد اختیار دوباره رابطه ما برقرار شده است و نامه سومی برای خان پسیان است. شش شماره مجله سخن را که برایم فرستاده بودی چندی پیش دریافت داشتم و از خواندن آن کیف کردم، چون مدتی بود چیزی به فارسی نخوانده بودم و پس از خواندنشان در عرض دو سه روز باز شعر و شاعری ما گزل کرد و چند قطعه ساختم که دو تا را به عنوان (دیررس) و (شعر باید گفت) به دکتر خانلری فرستادم. خیلی مشکوکم که خانلری (شعر باید گفت) را به چاپ برساند، چون ممکن است هم به بعضی از شرای تازه، بر بخورد و هم به شرای کهنه.

یک نسخه از (شعر باید گفت) را بیوست این نامه برایت می‌فرستم که از خواندنش کیف کنی! شعر دیگری هم برایت می‌فرستم به عنوان (نایاب) و این شعر را به تو پیشکش می‌کنم. اگر میل داشته باشی بده در یکی از مجله‌ها چاپش کنند، ولی باید مخصوصاً توصیه کنی که (به دوست گرامیم حسینعلی سلطان زاده پسیان) را حذف نکنند، چون این از همه بدتر است.

البته میان من و تو تعارفی نباید وجود داشته باشد، ولی چون ایرانی هستیم و وطن عزیز ما ایران است، باید بگویم که خواهش دارم بگویی وجه آبرونه چقدر می‌شود تا بوسیله فیائیان به تو حواله کنم، یا اگر چیزی در اینجا لازم داری بنویس که برایت بفرستم. اگر مجله‌ها یا کتابهای دیگری که خودت پسندی به چاپ برسد برایم بفرست (در صورت داشتن وقت)، اما به شرطی که مخارج را من بدهم، و اگر تو هم چیزی لازم داری بنویس که از اینجا برایت بفرستم (خیجالت نکیش بالام!) (ما تورکی هم حرف می‌زنیم!). ایران خیال دارد برای یکی دو ماه برای دیدن پدر و مادرش به تهران مسافرت کند، شاید ماه دیگر عازم شود و خان گلچین چندی اینجا تنها خواهد شد و شاید بتواند باز شعر بگوید! نمی‌دانم تو در این روزها چه می‌کنی و اوضاع و احوال چطور است. از حال خودت برایم گاهگاهی که فرصت کردی بنویس و اگر توانستی تابستان آینده سری به ما بزن. این تابستان فقط ناشن تابستان بود، خیلی سرد و مرتباً باران و ابر. بعضی روزها مجبور بودیم آتش روشن کنیم! بطور کلی بیش از هفت هشت روز آفتابی نداشتیم و به همین جهت اسال از زیارت، هلی محروم شدیم! خان یزدانیان را اگر دیدی سلام برسان. اگر آدرش را به من بفرستی برایش نامه خواهم نوشت، چون با وجود اینکه حاج آقااست، باز حاجی خودمان است و دوست داشتنی است. خان گنجی هنوز سرش در اینجا پیدا نشده

\* - از لطف آقای کامیار عابدی سپاسگزاریم که این نامه را برای چاپ فرستاده است و آقای محمدرسول درباگشت به استنساخ آن پرداخته. (آینده)

است. فرزند را چندی پیش دیدم و سلامت را رساندم خیلی تشکر کرد و به تو سلام رساند. آدم بسیار ساهه و خوب و خوش قلبی است. بدبختانه زنش دوباره می‌خواهد به تهران برگردد و بیچاره را تنها بگذارد. فعلاً در کنسولگری کار می‌کند. دو سه هفته پیش هم محمد علی اسلامی (ندوشن) را که شاعر است و در پاریس تحصیل می‌کند در لندن دیدم. نمی‌دانم تو او را می‌شناسی یا نه؟ آدم خوبی است و کتابی به نام «گناه» چاپ کرده است که شعرهای خوبی دارد. خیلی خوشحالم که جمال‌زاده از ترجمه‌های تو در سخن تعریف کرد. از خانلری خواهش کردم که دوره سال پیش سخن را مستقیماً به من بفرستد تا بتوانم ترجمه‌های تو را ببینم. چند روز پیش که در نزدیکی کنسولگری در Kensington gardenه در اتومبیل خودم نشسته بودم و منتظر فرزند بودم دیدم جناب اجل اکرم امجد حمزوی، مثل خمیره با سفیر از در بیرون آمد. یک اتومبیل بزرگ کادیلاک هم جلو در ایستاده بود. حمزوی درست مثل خمیره بود، چنان صورتش باد کرده! چنان سیل کلفتی گذاشته! یک کلاه ستر چرچیلی (از کلاه آیدینی هم مهمتر!) به ابرو کشیده بود و مثل یک چارلی چاپلین باد کرده به نظر می‌رسید. وقتی شوخ در اتومبیل را باز کرد، یک چند تانیه‌ای تعارف گرم‌گرم میان سفیر و حمزوی رد و بدل شد و هر دو با شکم‌های باد کرده همدیگر را فشار می‌دادند که اول شما بفرمائید. بالاخره در این دوئل حمزوی موفق شد و سفیر را اول توی اتومبیل چپاند. دو نماینده کامل دولت امپراتوری و شاهنشاهی ایران! در بهترین اتومبیل امریکائی ساخت سنگلج به راه افتادند که هنگام ناهار شکمشان را از مال مفت گنده تر کنند. کشورهای دیگر یا عقب می‌روند یا جلو می‌روند. ایران مادر یک دایره محدود و کوچک سیر می‌کند، بطوری که آدم همیشه چیزهایی را که قبلاً دیده بود باز می‌بیند. بیست سال پیش حمزوی و کنسولگری، هنوز هم حمزوی و کنسولگری، بیست سال بعد هم شاید حمزوی یا یک خمیره دیگر و همان وضع و همان وضع و همان وضع، نه در اینجا، بلکه در همه جای ایران. به خان اختیار سلام برسان.

خوب، خداتعهدار - میر



### گل تشنه

آب را چون نفت می فروختم  
می نشست و زنده می شد مرگ من  
شعله می زد عکس خشکم توی آب

در کنار چشمه من می سوختم  
آفتاب آتشین بر برگ من  
پساده می نوشید روی آب ناب

از کنارم می گذشت و می سرود:  
آن گلی سرخ امید من کجاست؟  
توی باغ آرزو می بویمش  
چشمه کو، ای دل، دل آتش نشان؟

باغبان هرگز به پساده من نبود  
و آن دلارام سفید من کجاست؟  
روز و شب می خوانمش، می جویمش  
هرچه می کردم نمی بینم نشان

دیدگان بر باغبان می دوختم  
کاش می دانت اشکش زندگیست!  
دکتر مجدالدین میرفخرانی  
«گلچین گیلانی»

در کنار چشمه من می سوختم،  
می سرود و می گذشت و می گریست  
مارس ۱۹۵۱  
(لندن)

### نایاب

به دوست گرامیم  
حمینعلی سلطانزاده

آمد... ولی نهان شد.

\*\*\*

رفتم به جستجویش،  
دنبال رنگ و بویش.  
پیدا نشد.

\*\*\*

خزان شد.  
در برگ های بیجان  
رفتم به جستجویش  
دنبال رنگ و بویش،  
پیدا نشد.

\*\*\*

زستان  
آمد به زندگانی.  
رفتم به جستجویش،  
دنبال رنگ و بویش.  
پیدا نشد جوانی...

\*\*\*

اما، دلم جوان شد.

لندن - ۱۰ اوت ۱۹۵۴  
دکتر مجدالدین میرفخرانی  
«گلچین گیلانی»

## شعری قدیمی از مرحوم حبیب یغمائی

در مجموعه‌ای از اشعار شغرای معاصر که در سال ۱۳۰۵ شمسی، موسی علوی میلانی با خط خوشی برای میرزا باقر منطقی معلم ادبیات مدرسه متوسطه در تبریز نوشته است، این چهار شعر از آثار قدیم مرحوم حبیب یغمائی دیده می‌شود:

- ۱- مملکت را بعد از این دریای خون بایست کرد (هفت بیت)
- ۲- به حکم عقل تا جان هست مست از باده خواهم شد (چهار بیت)
- ۳- زین سپس بایست در راه عمل زدگانها (هشت بیت)
- ۴- شعر چهارم غزلواره‌ای است دربارهٔ تأهل و تجرده که سوادى از آن برای مجلهٔ آینده فرستاده می‌شود تا به یادگار آن مرحوم منتشر فرمایند.

محمد مجتهد طباطبائی

زندگانی ای که در دنیا مجرد می‌کنی  
خوب فهمیدی عزیزم آنچه باید می‌کنی  
ای که در دفع تجرد می‌کنی زن اختیار  
فاش گویم دفع فاسد را به افسد می‌کنی  
می‌نهی سریاری از ذلت به روی بار خویش  
بی سبب بدبختی خود را مَشُد می‌کنی  
با تأهل کی توان تحصیل دانش؟ پس ز چیست  
باب معلومات را بر روی خود سد می‌کنی  
خود ز نادانی است کاندراحتجاج عقل و نفس  
خواهش این می‌پذیری امر آن رد می‌کنی  
فکر آزاد تو گیتی را مقید می‌کند  
پس چرا این فکر مطلق را مقید می‌کنی  
تا بمانی فارغ و آزاد و راحت در جهان  
بگسلد نی گر حبیب این بند را بد می‌کنی

\*\*\*

شعری است مربوط به دوران تحصیلی آن شادروان که گویا بعد از نخستین تجربهٔ تأهل در تهران سروده و تصور می‌کنم همان زمان در یکی از مطبوعات مرکز انتشار یافته بود و علوی میلانی آن را از روی متن چاپی در نرد ماه ۱۳۰۵ (شصت و سه سال قبل) استساخ کرده باشد والله اعلم.

کیومرث محمودی  
(تهران)

## میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی \*

میرزا محمودخان مشاورالملک به سال ۱۲۵۰ ه. ق در کاشان دیده به جهان گشود. پدرش مرحوم میرزا محمدعلی مازندرانی از مستوفیان زمان فتحعلیشاه و محمدشاه بود و او همان کسی است که ابوالحسن یغما جندقی را از غضب و هتاک و فحاشی ذوالفقارخان سردار سستانی نجات داده و به قم نزد خود می‌برد. جد مشاورالملک مرحوم میرزا محمدباقر مجتهد مازندرانی نام داشته که وی از اعیان و فضیلت عصر خود بشمار می‌رفته.

میرزا محمودخان تحصیلات مقدماتی را در قم نزد شیخ حسن معروف به شیخ استاد و میرزا مهدی ملک‌الکتاب عشرت فراهانی آغاز نمود. یازده ساله بود که پدرش فوت می‌کند و وی به اتفاق برادر ارشد میرزا خانلرخان اختصام‌الملک و خانواده به مشهد مقدس می‌رود و در حوزه درس ملا عبدالرحمن شیخ‌الاسلام خراسانی وارد می‌شود. به سال ۱۲۷۲ قمری به تهران مراجعت می‌کند و با مساعدت اختصام‌السلطنه به مدرسه دارالفنون وارد می‌شود و زیر نظر مسیو پهلر فرانسوی به ادامه تحصیل می‌پردازد.

در سال ۱۲۷۵ قمری جزو چهل و دو نفر محصلینی که به اروپا اعزام می‌شدند وی نیز انتخاب شده و در معیت سفارت حسنعلی خان امیرنظام گروسی و ریاست عبدالرسول خان سرهنگ برای ادامه تحصیل به پاریس می‌رود. ابتدا به دانشگاه شربین وارد شده به تحصیل ریاضیات و نجوم می‌پردازد، سپس به رصدخانه دولتی آنجا رفته زیر نظر مسیو ژوزف لووریه کاشف سیاره نپتون به تکمیل تحصیلات خود در مورد علم نجوم می‌پردازد و بالاخره پس از مدتی موفق به کشف و رصد سیاره‌های مابین مدار مریخ و مشتری می‌شود. علمای علم نجوم نام لاتین آنرا دانایه و نام فارسی آنرا سیاره محموده نامیدند و در دائرةالمعارف نجومی آن رصدخانه به نام او ثبت گردید.

در سال ۱۲۸۲ قمری همراه با سفارت مرحوم امیرنظام گروسی به تهران مراجعت می‌کند. هنگام بازگشت توقیفی در اسلامبول می‌کنند. شبی در حضور میرزا حسین خان شیرالدوله سفیر ایران، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله را ملاقات می‌کند. ملکم خان از میرزا محمودخان سوال می‌نماید که کدامیک از علوم جدید بیگانه‌اند؟ وی در جواب می‌گوید اگر بخواهم از علوم که بی‌بهره‌ام اسم ببرم باید بسیاری از علوم را بشمارم. ملکم خان اظهار می‌کند مقصودم آشنا نبودن به موضوعاتی است که در ایران فعلاً مؤسساتی در آن موضوع دائر است و شما نسبت به آن بی‌اطلاعید. مرحوم محمودی می‌گوید چون تلگراف از اختراعات جدید است می‌توانم بیگانه بودن خود را نسبت به آن اعتراف کنم. میرزا ملکم خان اظهار می‌کند گمان نزدیک به یقین من آن است که شما را به همین کار بگمارند.

\* - چندی پیش جلد دوم مجله آینده و مقاله مرحوم میرزا طاهر تنگابنی در مورد مرحوم جلوه به دستم رسید (شهریور ۱۳۰۶) که عکس از مرحوم جلوه و مشاورالملک در آن چاپ و در ذیل عکس نوشته شده بود شرح حال مرحوم مشاورالملک در شماره آینده درج می‌شود. اما چون مجله تمطیل می‌شود علناً شرح حالی از مشاورالملک به چاپ نمی‌رسد. اینک شرح مختصری که از زندگی مرحوم میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی نوشته‌ام برای آگاهی کسانی که آن مقاله را می‌خوانند فرستاده می‌شود. (ک. محمودی).

اتفاقاً حدس وی به یقین تبدیل می‌شود. چون وقتی او به ایران مراجعت می‌کند ابتدا به دیدن علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه رفته، سپس به حضور ناصرالدین شاه می‌روند. شاه خطاب به اعتضادالسلطنه می‌گوید به نظامت تلگرافخانه منصوبش نمایم! مرحوم محمودی به شاه پیشنهاد ایجاد یک رصدخانه را می‌دهد اما شاه می‌گوید: نباید پول را روی هوا خرج کرد! میرزا محمودخان با خاطری پریشان از حضور شاه یکسره نزد حاج استاد غلامرضاء شیشه‌گر معروف به جناب استاد که از عرفای آن زمان و مرشد وی بوده می‌رود تا در قبول و یار داین شغل مشورت نماید. استاد می‌گوید: آنچه شاه امر می‌کند اطاعت کن و سرپیچی از دستور او عاقبت خوشی نخواهد داشت.

وی با درجهٔ سرهنگی وارد این سمت شد و تا سال ۱۲۹۲ قمری انجام وظیفه می‌نمود. سپس به وزارت خارجه انتقال یافته به کارپردازی ایران در طرابوزان مأمور می‌شود. چهار سال در این مأموریت می‌ماند، سپس ملقب به شیرالوزاره می‌شود و بعنوان کارپرداز اول به بغداد می‌رود. مدت دوازده سال در این سمت باقی بود، سپس به تهران احضار و در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به مشاورالملک و با درجهٔ سرتیپی در وزارت عدلیه به ریاست مجلس بدایت منصوب می‌گردد. چند سال بعد مجدداً مأمور بغداد شده و پنج سال در آن سامان به سمت کارپردازی اول (ژنرال کنسول) منصوب بود. بعد از آن در تهران چندی به وزارت عدلیه منتقل گردید و ریاست محکمهٔ تمیز را عهده‌دار شد، چند سالی نیز ریاست ادارهٔ تجارت را داشت. به سال ۱۳۲۴ قمری که دوران مشروطیت ایران بود از طرف اهالی تهران به نمایندگی دورهٔ اول مجلس شورا انتخاب شد، پس از آن دیگر شغلی قبول نکرد و تا پایان عمر در تهران می‌زیست. مرحوم مشاورالملک از دو همسر دارای نه فرزند پسر و یک فرزند دختر شد. تالیفات آن مرحوم چهار مجلد می‌باشد.

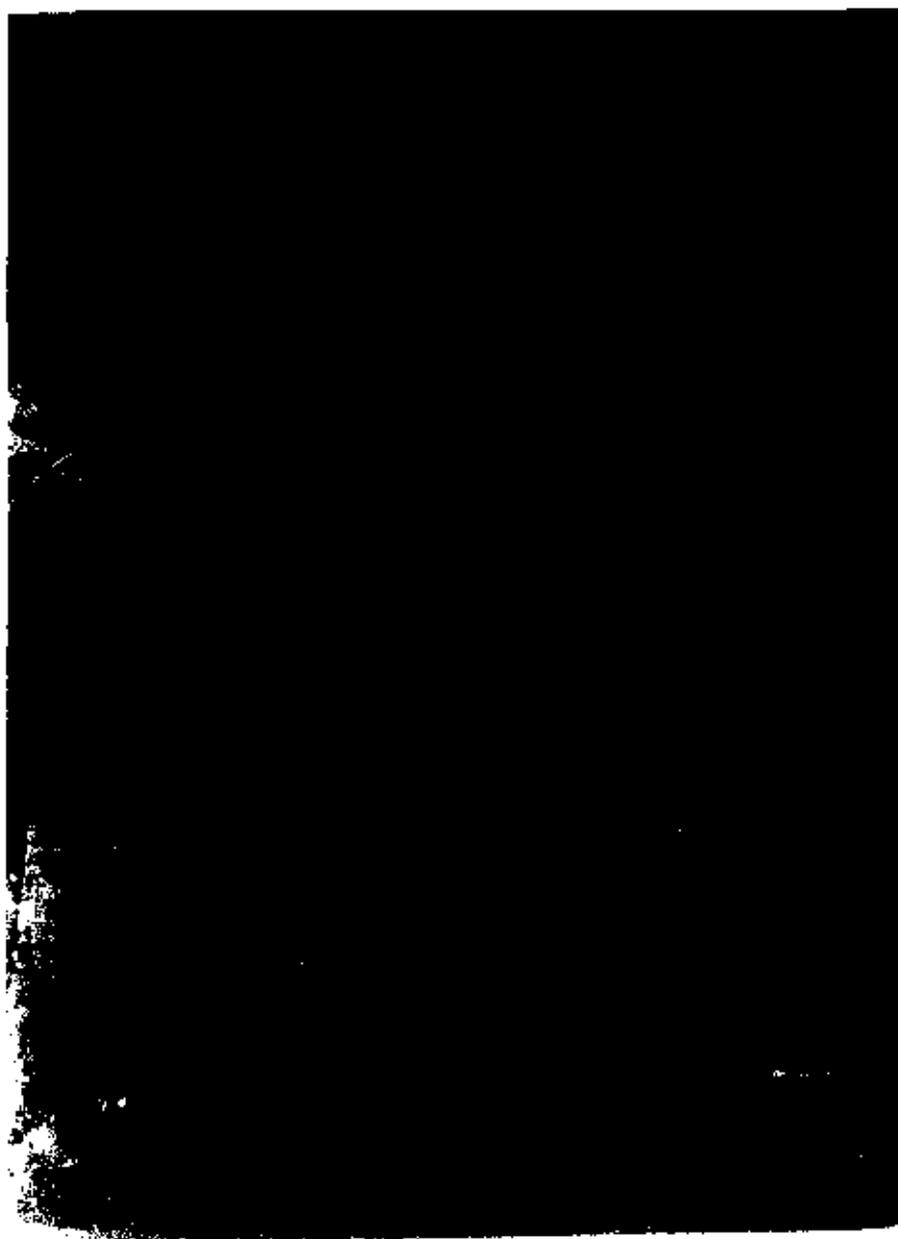
یکی تقویمی است که در خصوص تعیین فصول و بروج سیارات هفتگانه به نام تقویم ناصری هست (جناب استاد سید محمد محیط طباطبائی به بنده فرمودند که این اولین تقویمی در ایران می‌باشد که از روی اصول کامل علمی آن زمان استخراج شده است). دیگری کتابی است به نام جغرافیای عمومی که آن را به خواهش طلیقلی خان هدایت (مخبرالدوله وزیر تلگراف) تألیف کرده.

سومی کتابی می‌باشد در علم هیئت و نجوم که هنگام اقامت در طرابوزان و مأموریت دولتی تألیف نموده.

آخری کتابی است به نام حُسن المآب که آن نیز در مورد علم نجوم می‌باشد و آن را هنگام اقامت در بغداد تألیف نموده.

مرحوم میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی به تاریخ بیست و سوم جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۸ قمری در سن هشتاد و نه سالگی در تهران دیده از جهان فرویست. مدفن او در مسجد بالاسر قم است. نعمت شیرازی قطعهٔ ذیل را دربارهٔ ماده تاریخ وفات وی سروده است.

رفت از دنیا چو محمود پست‌بیده صفات	در عزایش دوستان کردند بر تن جامه چاک
آن فلک قدر ملک سیرت ز جور آسمان	گشت اکنون همچو گنج زرنهان در زیر خاک
با تولای علی چون کرد رحلت از جهان	دیگر از خول قیامت نیست او راهم و پاک
بهر تاریخ وفاتش نعمت غم دیده گفت	شد بهشت جاودانی مامن محمود پاک

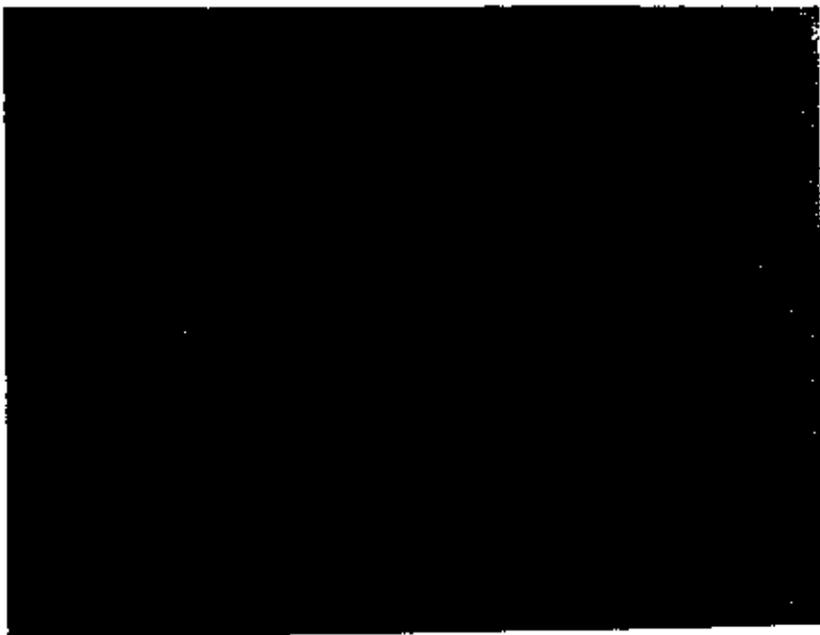


از چپ به راست:

۱- میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک (پدر دکتر پرویز قائل خانلری)

۲- استاد غلامرضا شیشه‌گر (مشتاقعلی شاه)

۳- میرزا محمودخان مشاورالملک



نقل از مجلهٔ آینده سال دوم

راست به چپ: نصیرالدوله بدر - ابوالحسن جلوه - محمودخان مشاورالملک



مشاورالملک در لباس رسمی



مشاورالملک محمود (پاریس ۱۸۶۰)

سیاستمداران ایران  
در اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا  
(بخش دهم)

۱۸۰ - شفائی، اسماعیل

اسماعیل شفائی حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ در تهران متولد شد. تحصیل کرده ایران و روسیه است، در سال ۱۹۱۰ به بریگاد قزاق پیوست. در ۱۹۲۲ رئیس قورخانه شد. سال بعد به اروپا سفر کرد و در سال ۱۹۲۶ به عنوان خرید ماشینهای مورد نیاز قورخانه نوین ایران از اروپا دیدن کرد. در مارس ۱۹۳۲ به درجه سرتیپی بریگاد ترفیع یافت و باز برای خرید ابزار نظامی به اروپا رفت. در سال ۱۹۳۴ که به سفر دیگر رفته بود از ریاست منترع شد و سال بعد آن در اروپا بود. اسماعیل شفائی بزبانهای روسی و آلمانی حرف می‌زند.

۱۸۱ - شاه بختی، سپهبد محمد

سپهبد محمد شاه بختی حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. در روستای اشتهارد پا به جهان نهاد. پسر یک دهقان است. در سال ۱۹۰۱ وارد خدمات بریگاد قزاق شد و در جنگهای داخل خود را یک مردی شجاع معرفی کرد، ولی در مأموریتها سبیل خود را چرب می‌کرد. در سال ۱۹۱۴ او به درجه سروانی رسید و بهنگام ریاست استروسلسکی در بریگاد قزاق به دسته یاران رضاخان درآمد، در سال ۱۹۱۹ به درجه سرهنگی ارتقاء یافت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ فرمانده هنگ پیاده نظام (آهن) شد. در سال ۱۹۲۵ با ارتقاء به درجه ژنرالی عهده‌دار فرماندهی بریگاد پیاده تهران شد. در سال ۱۹۲۶ بعنوان فرمانده لشکر غرب مأموریت پیدا کرد و به عملیات نظامی پرداخت، ولی بعلت رشوه‌خواری به تهران احضار شد. بهرحال همیشه مورد توجه شاه می‌بود. از اینرو پس از اندک مدتی فرمانده نظامیان در کردستان گردید و در سال ۱۹۲۸ مأموریت نظامی فارس پیدا کرد، ولی اندکی بعد امیرلشکر شیبانی جای او را گرفت. شاه بختی مردی درس نخوانده و عادی است. او با سیاست میانه خوبی ندارد، و از خارجیان خوشش نمی‌آید. به قشری‌گری و خشک مغزی شهرت دارد. شاه با او با یک دید احمقانه می‌نگرد. او از افسران مخصوص و فرمانبردار شاه است. شخصی خشک و خشن و پرکار در امور نظامی است.

۱۸۲ - شاهرخ، ارباب کیخسرو

ارباب کیخسرو شاهرخ یک زردشتی ایرانی است. حدود سال ۱۸۷۵/۱۲۵۴ خ. تولد یافت و در مدرسه آمریکائیان در تهران درس خوانده زبان انگلیسی می‌داند. پس از تحصیلات به بمبئی رفت

و چند سالی در آنجا ماند و با پارسیان هند آشنا شد و مورد توجه آنان قرار گرفت. در سال ۱۹۰۵ نماینده کمپانی کشتی رانی روسی در خلیج فارس شد. در سال ۱۹۰۶ کارمند دفتر ارباب جمشید بود و از سوی زردشتیان از دوره دوم مجلس به نمایندگی رسید. در یک شرکت زردشتی سرمایه گذاری کرد. مدیر شرکت عمومی تلفن شد. هم اکنون به بازرگانی و داد و ستد سرگرم است. در سال ۱۹۳۴ در کمیته آئین برگزاری هزاره فردوسی خزانهدار بود و مدت کوتاهی کارپرداز و مدیر امور ساختمانها و باغ مجلس شورا شد. ارباب کیخسرو بر زردشتیان ایران ریاست دارد و در کاردانی و درستکاری نامبردار است. او یک مرد ملی نامداری است و هرگز تحت تاثیر افسونهای خارجیان قرار نگرفته است. شاهرخ فرزندان متعددی دارد که سرشناس ترین آنان افلاطون شاهرخ است که مردی با شخصیت و تواناست و مدیریت امور شرکت زرتشتیان و ریاست امور بنیادی کشیدن خط راه آهن سرتاسری ایران را برعهده دارد. به سال ۱۹۳۱ برای تهیه وسایل مورد نیاز راه آهن به سوئد مسافرت کرد. نماینده مجلس شورا است.

### ۱۸۳ - شیبانی، علی محمد

علی محمد شیبانی حدود سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ خ. دیده بجهان گشود. از مدرسه علوم سیاسی فارغ التحصیل شد و دارای دانشنامه از دانشگاه سوئیس است. مدتی دبیر سفارت در برن، برلن و لندن و توکیو بود و در سال ۱۹۲۵ در وزارت خارجه بعنوان نماینده آژانس پارس خدمت کرد و تا پایان سال ۱۹۳۶ در توکیو دارای پست سیاسی بوده است. علی محمد شیبانی به زبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می زند، با دختر امیر لشکر خدایار زناشویی کرد. مردی منطقی و مهربان است. گرچه گاهی لجوج می باشد و در یکدندگی میان خاندان شیبانی مشهورست.

### ۱۸۴ - شیبانی، امیر لشکر حبیب الله

امیر لشکر حبیب الله شیبانی حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. متولد شد، پسر نظم الدوله از خاندانهای متوسط کاشان است. در سال ۱۹۰۶ به دانشکده سن سیره فرانسه رفت و پس از اتمام آن به هنگ قشون فرانسویها به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۱۳ به تهران برگشت و با درجه سروانی در ژاندارمری با افسران سوئدی بکار مشغول شد و به سال ۱۹۱۴ سرگرد گردید. او بشدت با روسها بدست. وارد دسته بازی نمی شود، ولی در دوران جنگ جهانی به مهاجرین (طرفداران آلمانها) پیوست و تا سال ۱۹۱۸ در عثمانی بود. وقتی دگر بار به ایران برگشت، خدمات خود را در ژاندارمری ادامه داد.

شیبانی به سال ۱۹۲۰ با رضاخان آشنا شد. به کودتا دل بستگی پیدا کرد. در سال ۱۹۲۱ به درجه سرهنگی نایل آمد و در عملیات نظامی علیه میرزا کوچک خان و سبیتو شرکت کرد. در سال ۱۹۲۲ به درجه ژنرالی برپگاد رسید. در سال ۱۹۲۳ بعنوان سرپرستی محصلین نظامی ایرانیان راهی فرانسه شد. در فرانسه وارد مدرسه عالی گردید. در سال ۱۹۲۵ با امتیاز بالاتر فارغ التحصیل می شود و به عنوان نماینده در پائیز سال ۱۹۲۵ در کنفرانس نظامی حمل و نقل شرکت کرد. به هنگام بازدید بعنوان نماینده نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس بشدت زخمی شد. در سال ۱۹۲۶ رئیس فعال ارکان حرب بود. در مارس ۱۹۲۸ به سبب خودداری از اجرای دستورهای شاه از کار برکنار گردید.

در مه ۱۹۲۸ تا دسامبر وزیر فوائد عامه بود. سپس شغل خود را از دست داد. او به روسها با نظر خصمانه می‌نگرد. اساس احساس او نسبت به انگلیسیها خوب است. عقیده دارد که انگلیسیها به خاطر مصالح خود در منطقه به آنها یاری می‌کنند و در راه منافع خود از هیچ عملی فروگذار نیستند.

او یک وطنپرست سرسختی است و اگر خطری برای حکومت و بالنتیجه برای تمامیت ارضی ایران پیش بیاید با روحیه استوار و محکم با این تهدیدها رویارو خواهد شد. دیدگاه او این است که ایران باید بزودی جایگاه شایسته خود را در تمدن و فرهنگ جهانی به دست آورد. بطور قابل توجهی پاک و در گفتار صادق و در کردار جدی است. در روش کار اداری کشور نظرانی دارد، از اینرو در قشون بعنوان یک فرهنگیه نام گرفته است، ولی این بدان معنی نیست که کورکورانه از غرب تقلید می‌کند. این از خصوصیات شخصی اوست.

او فرانسه را به روانی صحبت می‌کند. در پائیز ۱۹۳۱ در مقام یک شخصیت نظامی و جنگی دربار انجام وظیفه می‌کرد. در مأموریت عملیات جنگی در جنوب علیه قبایل مسنی و بویراحمدی بی کفایت شناخته شد، چه بآنصدد نفر تلفات در این عملیات داد. به سبب این دو سال زندانی و محکوم شد و از همه مزایای نظامی محروم گردید، ولی چند ماه پیش در زندان نماند و بازنشسته شد. گفته می‌شود تا ۱۹۳۵ در خارج ایران بود سپس منتظر خدمت شد.

در ژانویه ۱۹۲۹ به عنوان مشاور عالی نظامی یافت. در سال ۱۹۲۹ بدرجه امیر لشکری نایل آمد و فرمانده لشکر فارس شد و در شکست باغیان این ایالت و آرام کردن قشقایی در یک جنگ نابرابر و با کمبود مهمات موفقیت به دست آورد.

مدتها بود که ناحیه کهگیلویه به دستور دولت مرکزی اعتنا نمی‌کرد و خودسرایی پیشه کرده بودند. در سال ۱۹۳۰ وی با عملیات نظامی علیه خوانین مسنی آنها را به اطاعت دولت درآورد و کهگیلویه را آرام و امن گردید.

شیانی دیدگاههای استقلال طلبانه دارد، ولی گاهی هم در امور تنگ نظر و سختگیر است. وی مردی سخت انضباطی است. خودنما نیست. اندیشه‌های سپاهیکری وی محافظه کارانه و تودارانه است. تنها دوستان او نظامیهای فرانسوی هستند. هرگز دیده نشده است که از واقع گرایی بدور باشد.

#### ۱۸۵ - شمس ملک آرا، اسدالله (شهاب الدوله)

اسدالله شمس ملک آرا (شهاب الدوله) شاهزاده قاجار حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. پا به گیتی نهاد، تحصیل کرده ایران است. چند سالی در خدمت اداره تلگراف بود. در ۱۹۱۱ حکمران یزد و در سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۴ وزیر پست و تلگراف، در ۱۹۱۵ وزیر فوائد عامه و سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۲ رئیس تشریفات دربار شد.

در سال ۱۹۲۹ به حکمرانی کرمانشاه رسید و به سال ۱۹۳۳ به تهران فراخوانده شد. در اکتبر ۱۹۳۴ حکمران کردستان بود. در اوایل ۱۹۳۶ بجهت رنجش شاه از اینکه قادر به اصلاحات مورد نظر در کردستان نبوده است به تهران فراخوانده می‌شود.

در سال ۱۹۱۹ هنگام بازدید احمدشاه از لندن به امتیاز K.E.V.5 نایل آمد. شهاب الدوله مردی خشن، و شایع است که دسیسه کار است. او از جامعه غربی تنفر دارد و از بودن در غرب متأسف بود. اسدالله شمس ملک آرا زبانهای انگلیسی و فرانسوی را به روانی حرف می‌زند.

#### ۱۸۶ - شقایی، هادی (حصن الدوله)

هادی شقایی (حصن الدوله) حدود سال ۱۲۶۹/۱۸۹۰ خ. در تهران پا بجهان گذاشت.

تحصیلات خود را در ایران و روسیه و فرانسه انجام داد. در ارتش فرانسه تعلیم دیده است. افسر سواره نظام است. در قشون مقامهای گوناگونی عهده‌دار می‌بود. به سال ۱۹۳۲ بازرسی عمومی سواره نظام با درجهٔ سرتیپی شد.

شقایق افسری دقیق است. به زبانهای فرانسه و روسی حرف می‌زند.

### ۱۸۷ - شقایق، حسن

حسن شقایق حدود سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ خ. در تهران تولد یافت. تحصیلات خود را در ایران و پاریس انجام داده و مدتی در سوئیس بعنوان یک مهندس به مطالعه پرداخته است. در سال ۱۹۱۴ به تهران آمد. در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۶ بعنوان ممیز خدمت می‌کرد. در ۱۹۲۰ در وزارت راه به کار پرداخت و عهده‌دار ساختن راهها بود. در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲ بازرسی عمومی ادارهٔ راه و در سال ۱۹۳۲ مدیرکل راه آهن گردید.

شقایق به عنوان یک مهندس مجرب در امور راهسازی مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۹۳۳ مدیرکل راه و ارتباطات (طرق و شوارع) گردید. در سال ۱۹۳۵ بجهت حیف و میل در امور اداری با عده‌ای از کارمندان ادارهٔ راه توقیف و روانهٔ زندان شد.

### ۱۸۸ - شریعت زاده، احمد

احمد شریعت‌زاده حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در مازندران متولد شد. تحصیلکردهٔ تهران است. به سال ۱۹۰۹ داخل عدلیه شد و به سال ۱۹۱۶ بمقام مدعی‌العمومی رسید. سپس از عدلیه کناره‌گیری کرد و به وکالت دعاوی پرداخت، به زودی در این شغل ترقی کرد و شهرتی یافت. او یکی از زیرکترین و کارآمدترین وکلای تهران شد. سالهای ۲۴-۱۹۲۱ حق‌الوکالهٔ هنگفتی از بانک شاهی ایران به دست آورد. در دورهٔ پنجم قانونگذاری از مازندران به نمایندگی مجلس تعیین شد. مال و منال قابل توجهی در مازندران دارد.

احمد شریعت زاده زبان فرانسه بلد است و بجهت شهرتش از سوی دربار همیشه در بیم و هراس است. شخص دغلمکاری است.

### ۱۸۹ - شوکت، محمد ابراهیم (شوکت الملک)

محمد ابراهیم شوکت، شوکت‌الملک (علم) دارندهٔ نشان (C.I.E) حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. متولد شد. او از اعقاب یک خانوادهٔ قدیمی است که با کم و بیش استقلال و خودکامگی در قایمات و اطراف آن فرمانروایی کرده‌اند.

وی در مواقع گوناگونی حکمران سیستان و قایمات بود و در دوره‌های مختلف سابقهٔ دوستانهٔ دیرین با انگلستان دارد. شوکت‌الملک پیش از گسترش نفوذ حکومت مرکزی فعلی از پشتیبانی ما تا اندازهٔ زیادی برخوردار بود. بطور مثال سر تاونلی (Sir. Townley) بوسیلهٔ او سلطهٔ خود را در قایمات و سیستان سال ۱۹۱۳ برقرار کرد.

در سال ۱۹۲۵ هنگامی که مورد توجه سفارت بود چند ماه از تهران دیدن کرد. در سال ۱۹۲۶ هنگام تاجگذاری رضاشاه وی هدیهٔ گرانبهایی تقدیم شاه کرد و برای حفظ نفوذ محلی خود با اوضاع و احوال سازگاری نشان داد.

در سال ۱۹۳۰ از راه بندل و بخشها مورد توجه و علاقهٔ شاه قرار گرفت و ازین راه موقعیت

خود را مستحکم کرد و به اقتدار محلی در مشرق ایران افزود. به سال ۱۹۲۲ او نشان درجه دوم (همایون) بجهت بذریایی که از کمیون تحدید مرزی کرده و برایش هزینه هنگفتی داشت، گرفت. در مه ۱۹۳۲ به تهران آمد و از شاه سیاستگزاری کرد و چند ماهی در تهران ماندنی شد، و از همراهان شاه در مسافرت مازندران و شیراز شد.

در اکتبر ۱۹۳۲ به او اجازه داده شد به بیرجند برگردد و در تقسیم اراضی سیستان که متعلق به سرداران و وابستگانش بود به دهقانان اقدام کند. نظر اصلی این بود که همه املاک جزو املاک سلطنتی شود و با نیروی نظامی غصب املاک انجام شد.

شوکت الملک شخصی جوانمرد و گشاده دست و دلپذیر است. بعضی از افراد خاندان او در انگلستان درس خوانده‌اند. پسر برادرهایش (حشمت‌الدوله و صمصام‌الملک) و برادرزنش ملک محمودخان از شخصیت‌های مهم محلی بشمار می‌روند.

#### ۱۹۰ - شایسته، محمد

محمد شایسته حدود سال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. متولد شد. فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی تهران است. حدود سال ۱۹۱۸ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. مدتی قاضی در بخش محاکمات وزارت خارجه می‌بود و در سال ۱۹۲۴ دبیر اول سفارت ایران در برن و سپس در سال ۱۹۲۹ عهده‌دار اداره امور خارجیان و آمریکا در وزارتخانه شد. در سال ۱۹۳۳ عهده‌دار بخش انگلیسی و سپس کاردار و وزیر مختار ورشو بود و در سپتامبر ۱۹۳۵ چند ماه از کارکنار گرفت. محمد شایسته پسر یک بازرگان است. از مراوده رسمی با خارجیان ابا دارد. سخنران خوبی در دو زبان فارسی و فرانسه است. دارای اطلاعات در امور نفت است. آدم خوش برخوردی نیست.

#### ۱۹۱ - شیروانی، ابوطالب (بنان السلطان)

ابوطالب شیروانی (بنان السلطان) حدود سال ۱۸۹۹/۱۲۷۸ خ. دیده بجهان نگشود. او تحصیلکرده مدرسه محلی بود. دو سال نیز در مدرسه میسیونهای مسیحی در کلیسا درس خواند. زبان انگلیسی خوانده است، ولی بخوبی نمی‌تواند حرف بزند. در جوانی شهرت خوبی نداشت، زیرا به دسته رضاخان جوزانی پیوست و چند ماهی نیز نزد ماناله خان کاشی بود. در سال ۱۹۱۹ به انتشار روزنامه میهن در اصفهان پرداخت. بجهت انتقاد از سرگرد فضل‌الله خان [آقا اولی] رئیس ژاندارمری توقیف شد. بوسیله سرگرد شلاق خورد. در سال ۱۹۲۱ در تهران با انتشار روزنامه‌اش ادامه داد. روزنامه میهن یک روزنامه ملی گرا و ناسزاگوست. در سال ۱۹۲۲ علیه شرکت سینکلر (Sinclair) مقالاتی انتشار داد. آدم قابل توجه‌ای است.

در ادوار پنجم و ششم قانونگذاری وکیل مجلس شد. در انعقاد قرارداد نفت خوریان دست داشت. در سال ۱۹۲۷ بمناسبت برگزاری دهمین سال انقلاب اکتبر روسیه به سکو رفت. در دسامبر ۱۹۲۷ از لندن دیدن کرد.

در ۱۹۲۷ وکیل مدافع شد. او یک دغلکار و بی‌پرنیب است. آدم قابل اعتمادی نیست.

#### ۱۹۲ - شکوه، حسین (شکوه الملک)

حسین شکوه (شکوه الملک) حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. دیده بجهان نگشود. در تهران درس خوانده است. از منوبین حسن وثوق (وثوق‌الدوله) است. مدت سی و سه سال در خدمات دولتی بوده و در وزارتخانه‌های گوناگون به مشاغل مهمی رسیده است. در ۱۹۱۹ و سالهای

۱۹۲۱-۲۸ رئیس کابینه (ریاست وزرا) و در سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۱ معاون وزارت پست و تلگراف می‌شود. در سال ۱۹۲۸ رئیس کابینه احمد شاه و سپس تا ۱۹۳۴ رئیس دفتر مخصوص رضاشاه بود و همراه شاه از ترکیه در سال ۱۹۳۴ دیدن کرد.  
حسین شکوه به زبان فرانسه حرف می‌زند. مردی کاردان و در برخورد ها مؤدب است. آدم تودار و مرموزی است.

### ۱۹۳ - سینکی، جواد

جواد سینکی حدود سال ۱۸۸۱/۱۲۶۰ خ. تولد یافت. پسر میرزا تقی خان مجدالملک است. در روسیه درس خواند و در فرانسه تحصیل خود را در رشته حقوق به انجام رسانیده است. در سال ۱۸۹۹ وارد خدمت وزارت خارجه شد. در سال ۱۹۰۰ نایب قسول ایران در تقلیس بود.

در ۱۹۰۷ دبیر سفارت در فرانسه و به سال ۱۹۰۹ قسول ایران در عشق آباد و سپس قسول ایران در هشرخان شد و تا ۱۹۱۶ در این سمت باقی بود.  
در سالهای ۲۴-۱۹۲۰ قسول ایران در استانبول و به سالهای ۲۸-۱۹۲۵ در اداره‌های مختلف وزارت خارجه کار می‌کرد.

در سال ۱۹۳۰ وزیر مختار ایران در قاهره بود و در سال ۱۹۳۳ به تهران احضار شد. در سالهای ۳۵-۱۹۳۳ به ریاست اداره اول امور سیاسی وزارتخانه رسید. در سال ۱۹۳۵ به وزارت مالیه منتقل شد و در رأس بخش ممیزی و بازرسی آن وزارتخانه قرار گرفت.  
جواد سینکی فرانسه و روسی بلد است. زن روسی خود را رها کرد و برای دومین بار با یک زن ایرانی زناشویی کرد.

در برخورد های اداری دوستانه است؛ ولی هموطنانش او را شخص قابل اعتماد نمی‌دانند. آدمی اندوهگین و گرفته بنظر می‌رسد. از بیماری سوء هاضمه رنج می‌برد.

### ۱۹۴ - سهیلی، علی

علی سهیلی حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. دیده بجهان گشود. تحصیل کرده روسیه است. زبان روسی را به روانی حرف می‌زند. به زبان فرانسه هم آشنائی دارد.  
کار اداری او خدمت در وزارتخانه‌های مختلف بود تا اینکه در ژانویه ۱۹۳۱ هنگام وزارت طرق و شوارع باقر کاظمی به میل او بمعاونت این وزارت رسید. در سپتامبر ۱۹۳۳ به وزارت خارجه انتقال یافت و در این وزارتخانه معاون شد.

سهیلی مدتی مدیر عامل شرکت شیلات بود. چند بار در غیاب وزیر خارجه امور آن وزارتخانه را انجام داد. در سال ۱۹۳۷ وزیر مختار ایران در لندن شد. سهیلی آدم منطقی و واقع بین است. کارهای او از نظمی برخوردار است. مردی فعال است و با همکاران خود روابط خوب و نزدیک دارد. سهیلی هنگام تماس با این سفارتخانه همواره گرایش همکاری و روحیه سازش و معقول داشته است.

### ۱۹۵ - صور، قاسم (صوراسرافیل)

قاسم صور (صوراسرافیل) حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در تبریز متولد شد. پسر حاج میرزا حسن خان مستوفی است. مدیر روزنامه صور اسرافیل بود که در آغاز مشروطیت انتشار می‌یافت. این روزنامه زبان آزادیخواهان ایران (نه سوسیالیستها) بود و از سوی محمدعلیشاه توقیف شد و [میرزا

جهانگیرخان [نویسنده آن به دار آویخته شد. صور درادوار دوم و سوم قانونگذاری نماینده مجلس شد.

در زمان جنگ جهانی با سایر دموکراتها ایران را ترک گفت و به عثمانی رفت و حتی حزب سوسیالیست در ۱۹۲۲ در تهران تاسیس شد، عضو آن حزب شد. در سالهای ۲۳-۱۹۲۲ وقتی مستوفی الممالک رئیس الوزراه شد رئیس کابینه و سپس در سال ۱۹۲۴ وزیر داخله در کابینه مستوفی الممالک بود. در سالهای ۳۲-۱۹۲۸ وزارت پست و تلگراف را عهده دار بود. در سال ۱۹۳۳ به عضویت هیأت مدیره بانک کشاورزی رسید. سپس حکمران اصمقان شد و تا بحال در این سمت باقی است.

قاسم صور مردی فرجبخش است. هنگام وزارت پست و تلگراف بطور معمولی روحیه مساعد داشت. فرد خیلی باهوشی نیست.

### ۱۹۶- طباطبائی، محمد صادق

محمدصادق طباطبائی دومین پسر سید محمد طباطبائی از شخصیت‌های برجسته در تحولات سالهای ۱۰-۱۹۰۶ بود. به سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. در تهران دیده بجهان گشود. در ادوار سوم و چهارم قانونگذاری نماینده مجلس شد. بجهت نزدیکی و گرایش به آلمانها در زمان جنگ جهانی در سال ۱۹۱۶ با اعضا حزب سوسیالیست به عثمانی مهاجرت کرد. در سال ۱۹۱۸ به ایران برگشت. از هواخواهان سلیمان میرزا در تشکیل حزب سوسیالیست بود. در این دوران به سفارت روسیه نزدیک شده بود.

در سالهای ۲۷-۱۹۲۴ سفیر ایران در ترکیه بود و در سال ۱۹۲۷ فراخوانده شد. سپس در دیوان عالی کشور به کار گمارده شد، ولی این مسئولیت را نپذیرفت. محمد صادق طباطبائی زبان فرانسه بلد است. گفته می شود شخصی فعال و باهوشی است. در سال ۱۹۲۷ شغلی در دستگاه دولتی نپذیرفته است. روابطش با رضاشاه خوب نیست.

### ۱۹۷- طباطبائی، سید ضیاءالدین

سید ضیاءالدین طباطبائی حدود سال ۱۲۷۲/۱۸۹۳ خ. متولد شد. پسر سید علی آقازیدی طباطبائی است. روزنامه برعهده را در سالهای ۱۶-۱۹۱۵ منتشر می کرد. در سالهای ۱۸-۱۹۱۷ نقش مهمی در سیاست ایران ایفا کرد. در سال ۱۹۱۹ بعنوان نماینده ایران از سوی وثوق الدوله به قفقاز مأموریت یافت و در مه ۱۹۲۰ به تهران بازگشت.

در فوریه ۱۹۲۱ با کمک اقارها کودتا کرد و اداره امور کشور را زیر نظر گرفت و عهده دار ریاست وزرائی شد. در مارس ۱۹۲۱ وی بدستور احمدشاه عزل شد و اصلاحات اساسی او پس از از دست دادن قدرت در ژوئن متوقف شد. از آن تاریخ به ایران برگشت. گفته می شود وی در سوئیس و در ناحیه تریت (Territet) اقامت گزیده است. خود را یک روحانی می داند. در سال های تبعید به خرید و فروش تونون پرداخت. طبق گزارشها وی در ماههای اوایل مه ۱۹۲۳ بعنوان یک شخصیت برجسته در کنگره اسلامی فلسطین شرکت کرده است، و اعلام شده است که او سید ضیاءالدین طباطبائی است.

سید ضیاءالدین طباطبائی آدم زیرک و باهوشی است. ممکن است در آینده به زادگاه خود بازگردد، ولی در حکومت مطلقه رضاشاه محلی برای فعالیت سیاسی او نیست. رازها و اسرار زیادی از او پرده استار است. گفته می شود وی در گفتگو بین ایران و عراق به سال ۱۹۳۵ که باقر کاظمی در آن حضور داشت شرکت جسته است.

### ۱۹۸ - تدین، سید محمد

سید محمد تدین به سال ۱۸۸۴/۱۲۶۴ خ. در بیرجند خاور ایران پا بجهان گذاشت. تحصیلات قدیمی خود را در تهران به پایان رسانید، سپس مدیر مدرسه شد. بعد از انشعاب حزب دموکرات به سال ۱۹۱۲ تهران او رهبر یکی از شعبه‌های مهم حزب شد. او در ادوار چهارم و پنجم و ششم قانونگزاری نماینده مجلس شد. در نیمه دوم دوره پنجم مجلس به ریاست مجلس رسید، و در دوره ششم این سمت را حفظ کرد.

تدین به سال ۱۹۲۷ وزیر معارف شد. در دسامبر همین سال بجهت بروز اختلاف در کابینه، از کار کناره گیری کرد، ولی بدستور شاه به کابینه برگشت.

در ۷ ژانویه ۱۹۲۸ به دستور شاه از کار برکنار شد. گویا بیکاری وی بعلت مخالفت تیمورتاش بود. بهمین علت در انتخابات دوره هفتم به مجلس راه نیافت. تدین در ۱۹۳۰ حاکم کرمان شد و دگر بار موقعیت خود را نزد شاه بازیافت.

تدین یکی از هواخواهان جدی جمهوری در سال ۱۹۲۴ بود و برای تلاش در این جریان پول زیادی به عنوان کارگردانی این نمایش به دست آورد و در مقام ریاست مجلس بسبب سیاست جانبداری سخت به پیروزیهای دست یافت.

تدین بی تردید آدم باهوش و خوش شربی است. کمی فرانسه بلد است. احضار او از حکومت به سبب دوستی با سرهنگ نوئل (Noel) بود، نه جهت شکایت از او در این مأموریت. به او دیگر شغلی داده نشد. چنین بنظر می رسد که هوادار رژیم پهلوی نیست.

### ۱۹۹ - طه (سید)

سید طه حدود سال ۱۸۹۱/۱۲۷۰ خ. تولد یافت. از شخصیت‌های کرد متنفذ در (رواندوز)ست. ریاست خاندان شیخ بهایی نری شمس دینان در کشور عراق را دارد. پیش از جنگ در اختیار روسها بود. عقیده او بر این است که به دست آوردن خودمختاری برای کردستان بهتر از اتکاء به ایرانیان است. او مدت درازی از سوی ترکها و روسها زندانی بود.

گفته می شود که به سبب روحیه مذهبی یا کردهای عراق به نظر امیدوار کننده برای اهداف خود می نگرند. اسماعیل آقای سمیتو یاغی معروف ایرانی که در ۱۹ ژوئیه ۱۹۳۰ بوسیله قوای اعزامی ایرانی کشته شد، از منسوبین نزدیک او بود.

او دارای مال و منال زیادی در ناحیه ارومیه است. خانواده او ضد ایرانی هستند. وی زبانهای کردی و فارسی و ترکی می داند. بمقدار زیاد به زبان روسی آشناست. مردی زیرک و باهوش و روشن به نظر می رسد.

در سال ۱۹۲۸ تسلیم دولت شد و بجهت پیگرد قانونی به طهران راهی شد. از آن موقع به بعد بجهت مخالفت با دولت در تهران تحت نظر است. او سال ۱۹۳۰ ملاقات و مذاکراتی در تهران با سرگرد (نوئل Noel) رئیس امور سیاسی ما کرد، ولی کمتر آتایی می شود.

در سال ۱۹۳۷ گرفتاریهای مالی پیدا کرد. متنفذین مخالفش با ادعای مالکیت بر اراضی او، ثروتش را از دستش گرفتند. او برای رفع گرفتاریهایش حق ندارد تهران را ترک کند.

### ۲۰۰ - تقی زاده، حسن

حسن تقی زاده حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در تبریز متولد شد. پسر یک واعظ معمولی است. او در شهر خود درس خوانده. عادت دارد مرتب به کتابفروشیها سر بزند. اشتیاق زیادی به فراگرفتن دانش

و اطلاعات نشان می‌دهد.

از آغاز جوانی ملی‌گرای تندروی بود و از همان زمانها روابطی با جنبشهای ناسیونالیستی داشت. در دوره اول به نمایندگی مجلس برگزیده شد و از چهره‌های برجسته پارلمان به شمار می‌رفت. محمد علیشاه از او نفرت داشت. وقتی شاه در سال ۱۹۰۸ کودتا کرد و مجلس را بهم زد تقی‌زاده به سفارت انگلستان پناهنده شد. اصرار پادشاه در تحویل تقی‌زاده به کودتاچیان عملی نشد. بعداً مورد بخشش قرار گرفت. در این وضع او راهی اروپا گردید، و از لندن و دانشگاه کمبریج دیدن کرد. در اواخر سال ۱۹۰۸ به تبریز برگشت.

در سال ۱۹۰۹ در دوره دوم قانونگزاری مجلس وکیل شد.

وقتی تهران به تسخیر ملیون آزادخواهان درآمد و محمد علیشاه در ژوئیه ۱۹۰۹ از پادشاهی کنار گرفت تقی‌زاده به عنوان شخصیت برجسته جزو اعضای حکومت موقتی قرار گرفت. در ۱۹۱۰ به اروپا رفت. در نبودن او در تهران به نمایندگی دوره سوم مجلس برگزیده شد، اما او در کرسی خود قرار نگرفت. در دوره چهارم نیز وکیل شد و چون در خارج بود به مجلس نیامد. او مدتی در آمریکا و اروپا اقامت گزید. میان سالهای ۱۹۱۴-۱۹۲۳ در خارج بود، مدتی نیز در برلن زندگی کرد و در آنجا به اداره مجله کاوه پرداخت و بجهت چاپ مقالاتی درباره اسلام از سوی مجتهدان تکفیر شد.

در سال ۱۹۲۱ برای عقد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی به مسکو رفت و در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت. او در سالهای ۲۴ به نمایندگی دوره پنجم و در سال ۱۹۲۶ به نمایندگی دوره ششم تعیین شد. او در سال ۱۹۲۶ نماینده ایران در نمایشگاه فیلادلفیا در آمریکا بود.

در ژانویه ۱۹۲۹ والی خراسان شد و سپس به عنوان وزیر مختار ایران به لندن رفت و تا آوریل سال ۱۹۳۰ بماند، و هنگام برگشت به ایران وزیر طرق و شوارع شد. در آگوست ۱۹۳۰ وزارت مایه به شغل او اضافه گردید.

تقی‌زاده مردی نان بده است. مسافرت‌های زیادی می‌کند. در زمان حاضر آن شور دوران مشروطیت را ندارد، تندی و تعصب او به اعتدال گزاشیده است.

نظفهای او در مجلس نشانه روش مردمی و معتدل است. آن شیوه آتشین دوران ناسیونالیستی پیشین را ندارد. روابط او با شاه از سپتامبر ۱۹۳۳ تیره شد. مورد توجه رضاشاه نیست گفته می‌شود به سبب آنکه مجلسیان را علیه (خرید طلا) تحریک کرد مورد بدگمانی شاه قرار گرفته است، ولی اندکی بعد شاه او را در دسامبر ۱۹۳۳ بعنوان وزیر مختار روانه پاریس کرد. در آگوست ۱۹۳۴ تقی‌زاده از پاریس به تهران فراخوانده شد، ولی او به اقامت خود در پاریس ادامه داد، به تهران برنگشت. در سپتامبر ۱۹۳۵ هنگام برگزاری کنگره خاورشناسی در رم بنماینده‌گی ایران شرکت جست. بجهت نوشتن مقاله‌ای درباره زبان فارسی و یادآوری این نکته که به تدریج باید زبان فارسی رواج یابد و نیازی بقدرت دولتی نیست (گویا برای اقوام ایرانی می‌بود) شاه ناراحت شد، و این مقاله توقیف شد و همین امر سبب شد به ایران برنگردد.

تقی‌زاده با یک آلمانی زناشویی کرده است. به روانی زبان آلمانی را حرف می‌زند. به زبان انگلیسی آشناست، ولی فرانسه‌اش خوب نیست.

## ۲۰۱- وکیلی، علی

علی وکیلی حدود سال ۱۸۹۷/۱۲۷۶ خ. در شهر تبریز متولد شد. آغاز کارش بازرگانی قالی بود و سپس صادر کننده آن به خارج بود. این کار را گسترش داد. فرآورده‌های دیگر کشور را به خارج

می‌فرستاد. او امتیاز قرصهای دکتر راس Dr. Ros را برای درمان به دست آورد و از فروش آن سود زیادی عایدش شد. بعد به کار سینما وارد شد و مدیر سینما سپه در تهران گردید. نمایندگی اغلب محصولات آمریکائی در ایران با اوست.

در دورهٔ دهم از تهران نمایندهٔ مجلس شد و عضو انجمن شهر تهران و مدیر یک شرکت مرکزی وارد کنندهٔ لوازم ماشینی است.

وکیل یکیک شخصیت جدی و فعال و خود ساخته است و از حمایت داور وزیر مالیه برخوردار است.

### ۲۰۲- قوام، احمد (قوام السلطنه)

احمد قوام (قوام السلطنه) برادر حسن وثوق که چند سال جوانتر از اوست. زندگی سپامیش را از وزارت مالیه شروع کرد. از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۰ وزیر جنگ و از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۱۱ وزیر داخله و دیگر بار در دسامبر ۱۹۱۱ وزیر داخله و از ژوئیه تا آگوست وزیر مالیه و از نوامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ وزیر داخله بود.

از آوریل ۱۹۱۸ به والیگری خراسان فرستاده شد و سه سال در این سمت باقی ماند. در این موقع خراسان دستخوش آشوب و ناامنی بود و او توانست با قوای یک شکل موفق به آرام ساختن طغیانهای آن ناحیه شود. در ژوئن ۱۹۲۱ تا ژانویه ۱۹۲۲ رئیس الوزرا شد و وزارت داخله را نیز خود عهده‌دار بود. برای بار دوم از ژوئن ۱۹۲۲ تا فوریه ۱۹۲۳، رئیس الوزرا شد و وزارت خارجه را خود اداره می‌کرد. در اکتبر ۱۹۲۳ به اتهام طراحی نقشهٔ قتل رضاخان (رضاشاه بعدی) به اروپا تبعید شد. در پایان سال ۱۹۲۸ اجازه یافت به ایران برگردد و در مارس ۱۹۳۰ به ایران آمد.

(قوام السلطنه) شخصی باهوش و زیرک، ولی مکار و حيله‌گر و دسیسه‌باز غیر قابل اعتماد است. معمولاً روابط دوستانه با سفارت پادشاهی دارد. کمی فرانسه بلد است.

### ۲۰۳- وثوق، حسن دارندهٔ نشان G.C.B (وثوق الدوله)

حسن وثوق (وثوق الدوله) به سال ۱۸۶۸/۱۲۴۷ خ. تولد یافت. خدماتش را از وزارت مالیه آغاز کرد. در دورهٔ اول قانونگزاری به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در سال ۱۹۰۹ پس از کناره‌گیری محمد علی شاه از پادشاهی عضویت هیات مدیرهٔ وقت را برای ادارهٔ کشور یافت. در نخستین کابینهٔ مشروطیت پس از رفتن محمد علی شاه به سال ۱۹۰۹ به وزارت عدلیه و در ماه بعد به وزارت مالیه رسید. در ژوئیهٔ ۱۹۱۰ از کار کناره‌جویی کرد.

در ژانویهٔ ۱۹۱۲ وزیر امور خارجه شد و در ژوئن همان سال راهی اروپا شد. در ژوئیهٔ ۱۹۱۴ مجدداً وزیر خارجه و از آگوست تا دسامبر وزیر مالیه بود، در آگوست ۱۹۱۶ تا مه ۱۹۱۷ رئیس الوزرا شد و وزارت خارجه را نیز عهده‌دار بود.

از آگوست ۱۹۱۸ تا ژوئن ۱۹۲۰ بعنوان رئیس الوزرا و وزیر مالیه بود و قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان بست.

در ژوئن ۱۹۲۰ به اروپا رفت تا اینکه در آغاز سال ۱۹۲۶ به ایران برگشت. در ژوئن ۱۹۲۶ وزیر عدلیه شد و در نوامبر همانسال کناره‌گیری کرد و وارد مجلس شد. در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۳۰ وکیل مجلس بود.

در دسامبر ۱۹۲۵ به ریاست فرهنگستان گمارده شد.

و ثوق مردی باشخصیت و توانا و قابل است و جهت ایستادگی و دفاع قرارداد ۱۹۱۹ مورد نفرت و بیزاری مردم ایران قرار گرفت. چه همه کوشش خود را برای توجیه قرارداد به کار می برد و پیش از وارد شدن به مجلس بعد از قرارداد زبان زد خاص و عام بود. او دشمنان سرسختی دارد و همین امر موجب عدم توجه شاه به او بود. بارها برای مقامات سیاسی و سمتهای خارجی به او مراجعه شد، ولی او زندگی در ایران را به عزیمت به خارج ترجیح داده است. فرانسه را به روانی صحبت نمی کند. اندکی نیز انگلیسی بلد است.

#### ۲۰۴ - یاسائی، عبداللہ

عبداللہ یاسائی حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در یزد متولد شد. کارهای دولتی را در وزارت عدلیه آغاز کرد و به عنوان قاضی چند سالی در سمنان انجام وظیفه می کرد. در دوره های چهارمین و پنجمین و ششمین و هفتمین و هشتمین قانونگذاری وکیل مجلس بود. در سال ۱۹۳۱ مدیرکل اداره بازرگانی شد و در سال ۱۹۳۳ کار خود را از دست داد. علت برکناری دوستی او با تیمورتاش بود. پس از کار افتادن تیمورتاش او نیز بیکار شد، دیگر از او نام و رسمی در میان نیست.

یاسائی مردی باهوش و بسیار فعال است و به بهترین وجهی با مشکلات موجود در تجارت انحصاری دست و پنجه خورد کرد. رفتار مناسبی با دعوی حق سهام انگلستان در کارهای تجاری داشت.

#### ۲۰۵ - یزدان پناه، سرلشکر مرتضی

سرلشکر مرتضی یزدان پناه حدود سال ۱۸۹۱/۱۲۷۰ خ. دیده به گیتی گشود. پسر علی اکبر، صاحب یک دکه در ده سردشت است. مرتضی خان در سال ۱۹۰۷ وارد مدرسه قزاقخانه به فراگرفتن فنون نظامی پرداخت. در ۱۹۱۲ عهده دار خدمت شد و خود را هواخواه روسیان نشان داد. در نتیجه به سرعت مدارج نظامی را گذراند. در ۱۹۱۹ سرهنگ دوم شد و سال بعد به سرهنگ تمامی رسید. در همه دوران خدمت از دوستان صمیمی رضاخان بود. این رو در کودتای فوریه ۱۹۲۱ همراه رضاخان به تهران آمد و در کودتا شرکت جست و با ارتقاء به درجه سرتیپی فرمانده پادگان مرکز شد.

در ژوئیه ۱۹۲۷ از نظر شاه افتاد و به سبب نامعلومی بازداشت شد و مدت کوتاهی در زندان بود. چون بدگمانی علیه او بی پایه در آمد از این رو یزدان پناه از زندان رها شد.

در پائیز ۱۹۲۸ بسمت مفتش قشون به کار گمارده شد. سپس فرمانده ژاندارمری گردید، ولی در سال ۱۹۳۰ از این شغل برکنار شد. دیگر کار فرماندهی را نداشت.

مرتضی خان تا سال ۱۹۲۷ از هواخواهان سلطنت به شمار می رفت، ولی پس از بازداشت بی سبب از نظر شاه افتاد و اعتماد خود را به شاه از دست داد.

سرلشکر یزدان پناه مردی باهوش و جاه طلب و مغرور و در امور نظامی بسیار منضبط است. نظرات نظامی و تحصیلات او بسیار محدود است. خود را مشتاق به آموختن نشان می دهد. بین نظامیان وجهه خوبی ندارد. همواره از شخصیت او نگران بوده اند، ولی دارای احترامات لازم است. از خارجیان کنار می گیرد. دارای شخصیت برجسته ای در ایران است.

در هر رویدادی که رضاشاه با آن روبرو شده مرتضی خان در صف نخستین قرار دارد. سرلشکر یزدان پناه به روسی حرف می زند. به سال ۱۹۳۳ راهی اروپا شد و در دسامبر همان سال به ایران برگشت. بدون کار و سمت در تهران است.

### ۲۰۶- زاهدی، فضل‌الله (بصیر دیوان)

فضل‌الله زاهدی (بصیر دیوان) حدود سال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. در همدان متولد شد. پدر او چندی در خدمت ناصرالملک ثروتمند معروف همدان بود. بعد به جنبش مشروطیت ایران پیوست و در این جریان زخمی شد. سپس وارد خدمات قرائخانه شد و با رضاخان آشنا گردید و کمر به خدمت او بست. در ۱۹۲۱ به درجه سرتیپی رسید.

در سال ۱۹۲۲ به فرماندهی قشون شیراز و در سال ۱۹۲۳ به فرماندهی قوای خوزستان رسید و در سال ۱۹۲۵ در جنگ (شیخ محمدره) شرکت جست.

در سال ۱۹۲۶ به رشت انتقال یافت و به فرماندهی قوای مستقل شمال گمارده شد. در دسامبر ۱۹۲۸ به تهران احضار گردید. سال ۱۹۲۹ به فرماندهی گنارد راهها رسید و به سبب کوتاهی در انجام وظایف دولتی از کار برکنار و بازداشت شد، ولی بزودی بخشوده شد. خدمات دولتی خود را دنبال گرفت.

در سال ۱۹۳۱ رئیس پلیس شد، ولی بعزت فرار عده‌ای از زندان کار خود را از دست داد. از آن پس توجه خود را به معاملات کرد. شریک دفتر نمایندگی هفده شد.

در سال ۱۹۳۲ با ارتقاء به درجه سرلشکری آجودان (A.D.C) شاه گردید.

در اوایل ۱۹۳۵ به عنوان نماینده بازرگانی از روسیه دیدن کرد و سپس به اروپای مرکزی رفت. سرلشکر زاهدی سیاست را به امور نظامی ترجیح می‌دهد. ثروت زیادی در مأموریت و فرماندهی قوای اعزامی به خوزستان عایدش شد. شخصی لایق و جوانمرد است. بین نظامیان وجهه ندارد.

سرلشکر زاهدی با دختر حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) در ۱۹۲۷ زناشویی کرده است.

### ۲۰۷- ضرغامی - عزیزالله

عزیزالله ضرغامی حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. در تهران تولد یافته است. تحصیلکرده ایران است. خدمات خود را در ۱۹۱۱ در ژاندارمری سوتدیها شروع می‌کند. او خدمات خود را در ژاندارمری و سپس قشون ادامه داد.

در آوریل ۱۹۳۰ فرمانده گنارد راهها بود. در آگوست ۱۹۳۴ به سمت ریاست ارکان حرب با درجه سرلشگری منصوب شد.

سرلشکر ضرغامی فرد متعصب مذهبی است. تحصیلات خوب دارد و به عنوان یک افسر لایق شناخته شده است.

### ۲۰۸- زرین کفش، علی اصغر

علی اصغر زرین کفش حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. در یک خانواده تهرانی دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در تهران در مدرسه علوم سیاسی به پایان برد و داخل خدمات وزارت خارجه شد. چند سالی دارای سمتهای کوچک در آن وزارتخانه می‌بود.

در سال ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ عهده‌دار ریاست یکی از ادارات وزارتخانه بود. خیلی آداب‌دان است. گاهی می‌کوشد به اعضای این سفارت راهنمایی و کمک کند.

هنگامی که محمد علی فروغی به وزارت امور خارجه رسید بعنوان رئیس کابینه به کار پرداخت. بیشتر در سفارت ایران در واشنگتن خدمت کرد و یک سال عهده‌دار سمت دبیری سفارت بود. سپس به تهران احضار شد و به‌هنگام تغییرات عدلیه بوسیله داور در دیوان عالی تمیز قاضی شد.

زمان رسیدن میرزا علی خان منصور به وزارت داخله وی به این وزارتخانه انتقال یافت و معاون

منصور شد.

در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ به وزارت طرق منتقل شد و پس از آن در آن وزارت تعیین گردید و تا سپتامبر ۱۹۳۳ (کابینه فروغی) این مقام را حفظ کرد. زربین کفش در برخوردهای اداری آدم محبوبی است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه تا حدی آشنایی دارد. بهنگام خدمت در وزارت عدلیه شهرت خوبی به دست آورد. در دسامبر ۱۹۳۳ همراه همسر و دو فرزندش به عنوان عضو نمایندگی شرکت نفت ایران و انگلیس به انگلستان سفر کرد.

## جافتاده‌ها

دنباله معینی، احمد

بی‌نهایت پرکار و جدی در تعلیم سربازان خودش و اداره آنهاست. او رفتار خوبی در جنگ با زبردستان خود داشت. مجروح شدن او از ناحیه گوش افتخار و غروری به او بخشیده است. او با افسران و مردم بسیار مهربان است. در اهواز انگشت در هرگونه آشفتنگی نظامی و محلی دارد. گفته می‌شود مورد توجه شاه است.

۱۲۷ - مدرس، سید حسن

سید حسن مدرس حدود سال ۱۲۴۹/۱۸۷۰ خ. دیده بجهان گشود. اهل آبادی ناحیه اصفهان است.

او کار خود را بعنوان یک مدرس امور دینی آغاز کرد. پیش از ورود بمجلس تا سال ۱۹۱۴ کار سیاسی را بگونه غیرجدی و تفتنی انجام می‌داد. او در سال ۱۹۱۵ بعنوان یک رهبر حکومت مشروطه با مهاجرین طرفدار آلمان از کرمانشاه به استانبول تبعید شد. در سال ۱۹۱۸ به تهران بازگشت. بعنوان اعتراض علیه کابینه نجفقلی خان بختیاری در تابستان همانسال به شاه عبدالعظیم نزدیک تهران پناهنده شد و بطور سرسختانه از روی کار آمدن وثوق‌الدوله جانبداری می‌کرد. سپس در قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله با انگلیس با این کابینه از در ستیز درآمد و محبوبیت و معروفیت زیادی بدست آورد. در ادوار چهار و پنج و شش قانونگزاری بعنوان یک شخصیت برجسته در مجلس می‌بود، اما بجهت این مبارزات در دوره هفتم به مجلس راه نیافت و این دوره هنگامی بود که دولت رضاشاه نبض انتخابات مجلس را در دست داشت و مخالفین خود را از ورود به مجلس محروم کرد.

در اکتبر ۱۹۲۸ به خراسان تبعید شد و دیگر هرگز به تهران بازنگشت. او مهمترین عامل شکست حرکت جمهوری طلبی در ایران سال ۱۹۲۴ بود.

او با حرمت و قداست زیاد که داشت طبقه متوسط جامعه را رهبری می‌کرد و منزل او همواره محل آمد و رفت و پرسش و پاسخ مسائل سیاسی بود.

او مردی بغایت ترس و رک گو می‌بود. نظرات خود را بدون ترس از شاه اظهار می‌کرد. از هیچ انتقادی فروگذار نمی‌نمود.

در اکتبر ۱۹۲۶ تروزی علیه مدرس سازماندهی شد و در سحرگاه آروز او را بگلوله بستند. با اینکه سه زخم برداشت، ولی از این دسیسه مرگبار جان سالم بدر برد. او چندان روابطی با آخوندهای درباری و مرتجع ندارد. روابط او با این محافل خوب نیست.... (مانده)

### ۱۴۳ - اویسی، علی محمد

علی محمد اویسی در ۱۸۸۱/۱۲۶۰ خ. در تهران متولد شد. وی از دانش‌آموختگان مدرسه علوم سیاسی تهران است. در سال ۱۹۰۳ وارد خدمات دولتی در وزارت امور خارجه می‌شود. در سال ۱۹۰۴ نایب قنصل ایران در باکو، در ۱۹۰۵ کارگزار در درگز و سال بعد کارگزار تبریز می‌گردد. در ۱۹۰۸ به حکمرانی انزلی (پهلوی فعلی) می‌رسد.

در سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ عهده‌دار امور گذرنامه در استانبول می‌شود. در ۱۹۱۸ به وزارت فوائد عامه منتقل شد و تا سال ۱۹۲۱ دارای سمتهای گوناگون در این وزارتخانه بود. تا اینکه به حکمرانی یزد رسید.

در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۵ حاکم خوزستان بود. سپس بعنوان نماینده ایران رهپار کشورهای شرق آسیا (هند، چین و ژاپون) شد. در سال ۱۹۳۶ در بمبئی سرپرستی امور بازرگانی را برعهده داشت.

اویسی زبان فرانسه را به روانی حرف می‌زند. شخص خوش مشربی است و محضر دلپذیری دارد. با یک زن اروپایی ازدواج کرده است. مرادۀ خوبی با همکاران خود ندارد.

### ۱۴۴ - پهلوی، رضاشاه

رضاشاه پهلوی حدود سال ۱۸۷۴/۱۲۵۲ خ. متولد شد. به یک خاندان کوچک در سوادکوه مازندران بستگی دارد. پدرش ایرانی بود و مادرش تبار قفقازی دارد. نیاکان مادرش هنگام واگذاری شهرهای ایران به روسها به موجب قرارداد ترکمانچای به ایران پناهنده می‌شوند.

او در پانزده سالگی بعنوان شاگرد مهتر در بریگاد قزاق به کار می‌پردازد و درین کار ترفی کرد و بجهت بی‌پروایی و نشان دادن کفایت در امور محوله نظامی مورد توجه صاحب منصبان و کارآموزان روسی قرار گرفت. بهر مأموریت که او را می‌فرستادند با فرونشاندن شورش‌ها و ایجاد امنیت و آرامش بازمی‌گشت، ازاین رو عهده‌دار فرماندهی گروهی از قزاقان شد.

در آغاز جنگ جهانی او به درجه سرهنگی رسید، پس از این که بریگاد قزاق تبدیل به دیویزیون شد و فرماندهان روسی آن را ترک گفتند، بدنبال شکست قوای ایران در شمال از بلشویکها و لزوم سازماندهی جدید رضاخان به ریاست دیویزیون قزاق منصوب شد.

رضاخان در مارس ۱۹۲۱ با قوای خود رهپار تهران شد. سید ضیاءالدین که همراه او بود با ورود به تهران به آسانی به ریاست وزرائی رسید و رضاخان فرماندهی قوا را به عهده گرفت. رضاخان سپس بسرعت به قدرت رسید. شش هفته بعد او وزیر جنگ شد. این پست را تا سوم اکتبر حفظ کرد و در سال ۱۹۲۵ رئیس‌الوزراء شد.

مجلس در سوم اکتبر ۱۹۲۵ احمدشاه را از شاهی برکنار کرد و اداره امور کشور را موقتاً به رضاخان واگذار کرد. در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ بموجب تصمیم مجلس مؤسسان رضاخان با عنوان رضاشاه پهلوی پادشاه گردید و در آوریل ۱۹۲۶ تاجگذاری کرد.

رضاشاه مردی خودساخته با شخصیت طبیعی و صفت و منش و آرمانهای بزرگ غرورآمیز و توانایی در کارهاست. جاه‌طلبی و بلندهمتی زیاد او را بر آن داشت که کشورش را که دچار تباهی شده و در مردابی فرو رفته بود بیرون کشد و به آن استقلال واقعی بخشد. در برابر مشکلات بزرگی که در پیش است فعلاً او به پیروزیهای چشمگیری رسید. اگر زندگی او دیرپاید ممکن است بر سایر دشواریها فایز آید. اما او توانسته است روحیه سستی و کاهلی ملی را از بین ببرد. بیشک کارهایی که او شروع کرده است بعد از او دنبال خواهد شد.

او شخصیتی مردمی نیست. مردم از او مرعوب هستند، باید در نظر داشت او در یک کشور خاوری زندگی می‌کند و در این گونه کشورها ترس از حکومت فوایدی بیشماری دارد. او مردی یکپارو و صمیمی نیست. دسیسه و اسباب چینی را بعنوان حربه‌ای مناسب می‌نگرد. او بهرکس که لیاقتی از خود نشان دهد و ابراز برتری کند بدگمان می‌شود. در قشون هر صاحب منصبی که در عملیات جنگی به موفقیتی و اسم و رسمی برسد بدون معطلی او را از حوزه اقتدار و کارش دور می‌کند. روش او با نزدیکترین کسانی که بدگمان شود به گونه‌ای نیست که مقربانش بیدار شوند. از آغاز سال ۱۹۳۰ تنها راه دسترسی به شاه که روز به روز تنگ‌تر می‌شود وزیر دربار است. از این رو به سرعت دارد پایگاه اجتماعی خود را در افکار عمومی از دست می‌دهد.

رضاشاه مردی حریص و آزمند به گردآوری ثروت است. تلاش او اینست از هر راهی مال و منال، پول و زمین و ثروت به دست آورد. او معتاد به تریاک و مشروب محلی است، پیش از رسیدن به شاهی یعنی در دوران زندگی فعال سپاهگیری مردمی بسیار قوی و نیرومند بود.

با اینکه سیاست و شیوه زمامداری او بدزبانی و بدسکونی است همیشه از بی‌اعتمادی رنج می‌کشد. گفته می‌شود او همیشه با انواع ابزار دفاعی که در دسترس است به رختخواب می‌رود. با وجود این شبها از خواب می‌پرد و از نگرانی دست به اسلحه می‌برد. او نسبت به کسانی که بیم توطئه و دسیسه از سوی آنان می‌رود گذشت ناپذیر و بی‌اغماض است. دشمنان خود را محکوم می‌کند و مدت درازی تا حیات دارند در زندان نگاه می‌دارد.

باری با همه چیرگی که برجامه دارد، از یک احساس ناشناخته بیرونی و خارجی رویارو، دلواپس و نگران است. از سوی دیگر... \* (ناتمام مانده و نسخه ناقص است)

## چند کتاب تازهٔ ایران‌شناسی

**OTTO HARRASSOWITZ**

Asien Abteilung / Asia Department

Buchhandlung / Booksellers

P.O.Box 2929 - Taunusstrasse 5 - D-6200 Wiesbaden - Germany

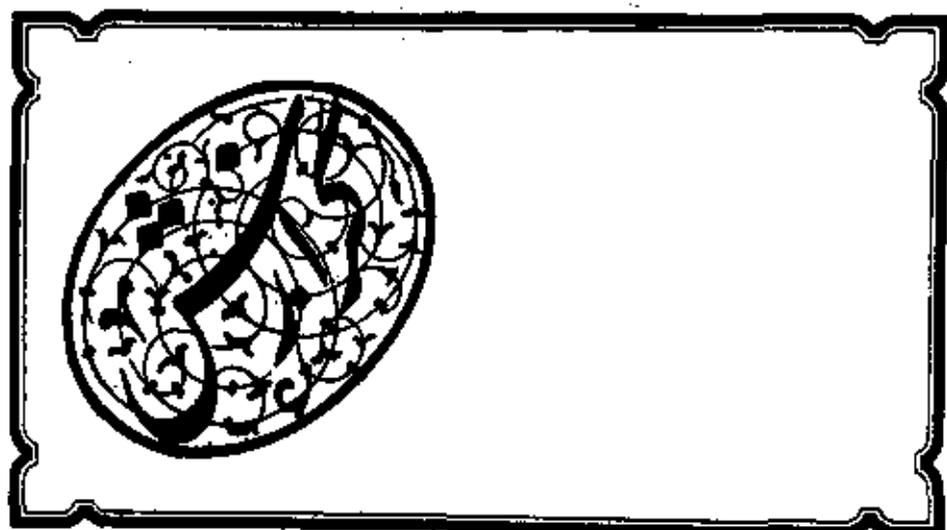
Nadani, Mir Hamid.  
Elementarbuch der persischen Sprache.  
Band 1: (Grammatik.) 3., verbesserte Aufl.  
Erlangen 1989. 355 S. --- Das Persische  
teilweise mit Umschrift.  
Band 2: (Lesestücke.) Ebermannstadt 1992.  
382 S. --- Das Persische teilweise mit Um-  
schrift.  
Band 3: Glossar von Bd. 1 und Bd. 2: Per-  
sisch-Deutsches Wörterbuch. Ebermannstadt  
1992. 390 S. --- Das Persische mit Umschrift.

Enthält ca. 12.000 Wörter, Ausdrücke und  
Idiome der literarischen sowie der Umgang-  
sprache.

Melzer, Uto von (Übers.).  
Erzählungen aus Persien. Persische Prosa aus  
elf Jahrhunderten. (Übersetzungen, aus dem  
Nachlass) hsg. von Kosrathollah Rastegar.  
Graz 1991. 415 S. --- arbeiten aus der Abt.  
"Vergleichende Sprachwissenschaft" Graz, 3.

In Anhang: Persischer Text der Erzählungen  
(Kalligraphie).

Fawcett, Louise L'Strange.  
Iran and the Cold War. The Azerbaijan crisis  
of 1946. Cambridge 1992. 239 p. --- Cambridge  
Middle East Library, 26.



### گزارش اهداء جوایز موقوفه دکتر محمود افشار

روز شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۲ جلسه‌ای ادبی با حضور عده‌ای از استادان رشته‌های علوم ادبی و دانشمندان و چند تن از اعضای شورای تولیت به منظور اهدای دو جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار در محل باغ موقوفه تشکیل گردید و پس از تلاوت آیاتی از قرآن کریم، نماینده محترم وزیر بهداشت و آموزش که سمت ریاست شورای تولیت با آن مقام است جلسه را افتتاح و سخنانی درباره اهمیت اینگونه جوایز که برای گسترش زبان فارسی است ایراد کرد.

سپس آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا که سمت ریاست هیات مدیره موقوفات را بر عهده دارند یاد آور شدند دو جایزه سال ۱۳۷۰ موقوفات به آقای دکتر ظهورالدین احمد استاد بازنشسته دانشگاه لاهور (پاکستان) که دارای سوابقی زیاد در تربیت دانشجویان زبان فارسی هستند و تألیفات متعدد در زمینه فرهنگ و ادب فارسی دارند و آقای دکتر محمد دبیرسیاقی دانشمند ایرانی که در همکاری با لغتنامه سابقه طولانی دارند و متون متعدد فارسی را به طبع رسانیده‌اند اختصاص یافته و امروز به آنان اهدا می‌شود. پس از آقای دکتر ذوالریاستین عضو سازمان لغتنامه خواستند منشوری را که در آن ذکر خدمات آقای دکتر ظهورالدین احمد شده است بخوانند تا حضار از مناسبت اهدای جایزه آگاه شوند. سپس آقای دکتر محمود بروجرودی رئیس بخش ایرانشناسی وزارت امور خارجه منشور و چک جایزه نقدی را به آقای دکتر ظهورالدین احمد دادند. آقای دکتر بروجرودی نیز مطالبی مؤثر درباره اهمیت زبان فارسی ایراد و برای روان بانی موقوفات طلب غفران کرد. آقای دکتر ظهورالدین احمد پس از دریافت منشور سخنانی به سپاسگزاری ایراد کرد و شمه‌ای درباره اهمیت زبان فارسی در پاکستان سخن گفت.

بار دیگر آقای دکتر شهیدی به سخن پرداخت و گفت جایزه دیگر متعلق به آقای دکتر محمد دبیرسیاقی است و برای آنکه درباره اهمیت خدمات ایشان حضار آگاه شوند، از استاد محترم آقای محمد تقی دانش‌پژوه درخواست می‌کنم با گفتار خود ما را بهره‌مند سازند.

آقای دانش‌پژوه ضمن تقدیر از خدمات لغوی آقای دبیرسیاقی مباحثی عالمانه درباره زبان فارسی و طریقه به دست آوردن لغات و اصطلاحات کهن فارسی بیان کرد و انتشارات و کارهای موقوفه را ستود. سپس منشور اهدای جایزه به آقای دکتر دبیرسیاقی توسط آقای دکتر ذوالریاستین خوانده شد و آقای دکتر شهیدی از آقای دکتر رحیمیان رئیس محترم دانشگاه تهران که عضو مقامی شورای تولیت هستند خواستند جایزه را به آقای دکتر دبیرسیاقی بدهند.

آقای دکتر رحیمیان سخنانی درباره اهمیت زبان فارسی و کارهای موقوفه بیان داشت و نیت واقف را ارزشمند توصیف کرد و از آقای دکتر شهیدی خواست ایشان خودشان جایزه را بدهند. پس از این که مشور و جایزه به آقای دکتر دبیرسیاقی داده شد آقای دکتر دبیرسیاقی گفتاری مؤثر درباره زبان فارسی برخواند و از موقوفه و نیت واقف تشکر کرد.

در پایان آقای ابراهیم صهبا دو قطعه شیرین و شنیدنی را که درباره این جوایز سروده بود خواند و مجلس با قصیده‌ای که آقای کمال زین‌الدین درباره سخنوران زبان فارسی خواند پایان یافت.

\* \* \*

### خطابه سپاس دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی

به نام خداوند بخشنده مهربان

حُضَرِ محترم! سروران گرامی!

در ادای سپاس نسبت به توجهی که به این ناچیز مبذول گشته است. ابتداء ذکر نکته‌ای را خاصه‌انه و دور از زینب و ریاضیتی بر عدم استحقاقی خود که مشمول چنین اکرامی باشد لازم می‌بینم، چه بسیاری از اهل فضل و کمال و شیفتگان زبان و ادب فارسی را در نقاط مختلف کشور می‌شناسم و بر احوال و درجه علاقه آنان به ادب فارسی آگاهی دارم و می‌دانم که کارهای ارزنده و تصانیف با ارجح و تحقیقات سودمند و ترجمه‌های پُر نفخ و استوار، در نهایت دقت و ظرافت و باریک اندیشی تهیه و تقدیم عالم ادب و زبان و هنر و علم کرده‌اند و یا آماده عرضه شدن دارند.

این آثار ارزنده حاصل عمر عزیز آنهاست که صرف بیرون کشیدن مطالب از خلال کتابها یا سیر در سرزمینهایی دور و نزدیک یا تحمل سختیهای سفر برای یافتن کتابها و کتیبه‌ها و اسناد و مدارک تاریخی و یا غوررسی و اندیشه در حلّ نکته‌های مشکل و دقیقه‌های دیرپاب شده است و همه هم بدیع است و زیبا و رنگین که روح را غذا و چشم را روشنی و جان را فریبی می‌بخشد. پس حق این بود که از این ارجمندان که قطعاً نامشان و کارهاشان بر بیشتر جمع حاضران و دست اندرکاران معلوم است و با درجه استعدادشان آشنائی دارند، برای ارج نهادن بر کار و کردارشان برگزیده می‌شدند، و اگر اختیار با بنده بود چنین می‌کرد تا شادی قلبی بیشتری داشته باشد. اما به دست این ناچیز اختیاری نبوده است، ناچار به رضا و سپاسگزاری بسنده می‌کنم و این تأکید را از آن جهت دارم که در کارهای ناقابل که عرضه کرده‌ام، همه جا کوشیده‌ام که از جنبه فردی به کار گروهی گراینده باشم، زیرا اعتقاد دارم که کار گروهی یا کاری که انعکاسی از اندیشه‌ها و نظرات افراد مختلف در آن جمع شده باشد ثمرات بیشتر دارد و لغزشهای کمتر و اقبال و اعتماد جامعه بدان افزونتر خواهد بود، و به بیروی از همین نیت است که در نخستین کاری که پس از ختم دوران تحصیل عرضه کرده‌ام، یعنی دیوان ستوجهری دامغانی، نظرات صاحب و راهنمایهای سودمند و افاضات ارزنده بسیاری از استادان عالیقدر و دوستان فاضل را با نام و نشان و ادای سپاس، ثبت شده می‌یابید و پس از پیوستن به محضر علامه مرحوم علی اکبر دهخدا نیز با همین روش انس یافته و به راهنمایی ایشان در تألیف و طبع کتاب با ارجح لغتنامه، این بزرگترین تألیف فارسی بعد از اسلام، کار گروهی را همراه دیگر همکاران ایشان داشته‌ام و پس از اتمام تألیف و طبع لغتنامه دهخدا در تألیف و طبع لغتنامه فارسی هم که شاید، عظیمترین کتاب لغت فارسی باشد که مؤسسه لغتنامه با اصولی متن‌پویزی کرده است و همکاران ارجمند هریک تألیف بخشی از آن را در عهده گرفته‌اند و تاکنون یازده مجلد آن از چاپ برآمده و نشر گردیده است و

نزدیک به چهار برابر این تعداد نیز تهیه گشته و در انتظار طبع و نشر است، همین شیوه اعمال می‌شود. طبیعی است که آثار مترتب بر کار گروهی نیز باید به جمع همکاران بازگردد نه به فرد، از این جهت نیز مؤیدی بر عدم استحقاق خود در این اکرام دارم، و از اینکه این نوبت بیرون از جمع یاران همکار قرار گرفته‌ام شرمسارم شاید کرم همیم و گذشت آن پاکدلان از خجلتم برهاند.

مدتها پیش که دست در کار تدوین و تنظیم مقالات مرحوم اقبال آشتیانی برای طبع داشتیم، به مقاله ایشان با عنوان «نسخ مصور جامع التواریخ رشیدی» رسیدم و شرح ممتعی که آنجا درباره‌ی خواجه و تدابیر او آمده است.

حضار گرامی بهتر می‌دانند که کتاب جلیل‌القدر جامع‌التواریخ تألیف وزیر فاضل و حکیم باذوق هنردوست و شاعر خوشخط خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر غازان خان و ألبایتو از ایلخانان مغول، اول کتابی است در تاریخ عمومی عالم که تقریباً به سبک و روشی که بعدها در ممالک غربی در تألیف تواریخ عمومی معمول گشته است، به رشته تحریر درآمده و در تألیف آن از همه علماء ملل متنوعه از چینی و مغولی و هندی و یهود و کشیشان عیسوی اروپائی استمداد شده است و تاریخ کلیه اقوام آسیائی و اروپائی را از روی اطلاعات ایشان و منابع کثیبی که توسط آن جماعت به فارسی برگردانده شده بود، دربردارد و در حقیقت تدوینی است براساس کار گروهی متفن و معتبری. همپایه این اثر مهم و شاید مهمتر از آن تدابیری بود که خواجه در ایجاد ربع رشیدی در تبریز و جمع آوری کتابهای نفیس در کتابخانه بزرگ آنجا و وضع مقررات دقیق برای استساخ و تذهیب و تجلید هر مائه نسخه‌های نفیس از آثار خود و ارسال آنها به شهرهای ممالک مختلف اسلامی و وقف املاک بسیار برای پرداخت هزینه‌های این کار عظیم، از جهات گوناگون اندیشیده بود.

در بررسی مقاله و عنایت به کوششهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله خود را با یکی از وسیعترین اعمال خیری که در زمینه نشر آثار ادبی و هنری و علمی در دنیای اسلام صورت گرفته است و از آن اطلاع یافته بودم رو به رو دیدم، عمل خیر و اهتمامی که نمی‌تواند موجب انبساط خاطر و برانگیخته شدن حس تحسین و امعجاب و احترام کسی نشود و تاثیر عمیق و دیرپائی در ذهن او نداشته باشد. همچنانکه تلخی ویران شدن و از هم پاشیدن آن آثار عظیم، با همه تدابیری که به کار رفته بود، در اندکمایه روزگار از خاطرها دیرگاهی زوددنی نتواند بود.

سالی چند پس از آن، در مقدمه یکی از مجلدات نامواره مرحوم دکتر افشار ضمن وقفنامه بنیادی که آن شادروان ایجاد کرده است به عبارت «تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران» و نیز در تکمله آن وقفنامه به عبارت «... ترویج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور باشد و بوئی از ناحیه گزائی و جدائی طلبی نهد و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکنده برخوردارم و بی‌اختیار باب مقایسه‌ای میان نیت خیر رشیدالدین فضل‌الله و این نیت خیر در ذهن گشوده شد و با یکی از دوستان همکار در این باره بحثی کردیم و نظر ایشان را مؤیدی بر اندیشه خود یافتیم، چه آن عزیز دیدی وسیعتر و اندیشه‌ای عالیتر و عامتر و شاملتر در این نیت گمان می‌برد و به جا هم بود که ثمرات این نیت خیر گسترده‌تر است و در خطرات احتمالی برکنارتر.

حضار محترم بهتر می‌دانند که زبان فارسی که اساس ملیت و محور استوار قومیت ماست، دری است که از بیخبری یا کوتاهی، از قلمرو وسیعی که داشته است عقب‌نشینی سریع دارد و محدودیتی نامطلوب می‌یابد و این خود خطری است همسنگ خطرها که از داخل و یا از خارج متوجه آن نیست. روزگاری مردم شبه قاره در ترویج زبان فارسی و رونق بخشیدن بدان، بر مردم میهن اصلی این زبان پیشی و بیشی داشتند و طوطیان آن دیار از قند پارسی شکر شکن می‌شدند. نسخه فارسی کتابی

آنجا نبود و یا بدان دیار برده نشده بود که زیور طبع نگرفته باشد. حمایت و تيمارداری از هنرمندان و نویسندگان و شاعران و صاحب ذوقان در ديارهاي آن خطه پهنآور از آنچه در وصف دربار اميران ساماني و خوارزمشاهان معاصر آنان يا مأمونيان و بارگاه محمود و مسعود و ملکشاه و سنجر و آل کرت و ديگران از ملوک اطراف و توجهاتشان به ادب و هنر و شعر ثبت کتابها داريم پای کمی نداشت.

در رشته فرهنگي که اين بنده مختصر تحقيقي در آن ياره کرده است، آنچه در شاخه شبه قاره هستي گرفته از لحاظ کميت بيش از آن است که در خود ايران تأليف شده است و از نظر کيفيت هم اگر برتری نداشته باشد لافل همترای و برابری دارد. در شاخه آسيای صغیر نیز آثار ارزنده‌ای در اين رشته عرضه شده است. در سرزمينهای ديگر نیز که جزء قلمرو زبان فارسی محسوب توانند بود، اين کالای معنوی بازاری گرم و پُررونق و با داد و ستد وسيع داشته است. سرزمينهایی که معلم زبانان سعدی شيرين گفتار با گلستاني پُر گل دماغ پرور و بوستاني پيررياحين جانفزا و فرح آور بود و نشاط آور جانهاشان مشوبهای سنائی و عطار و مولوی و برانگيزنده حس پهلواني و حسيّت وطنداري و همت مردانه‌شان حماسه بزرگ و چاودانی استاد طوس و تسلي بخش خاطرشان از دودليها و آرزوها غزلهاي شورانگيز حافظ شيراز و تقال زدن ديوان در شهر کاشغر هيچ کيبه و نوشته‌ای بر سنگ يا گچ يا کاشي و چوب نديدم که به فارسی نباشد. ابيات فارسی متضمن ماده تاريخ تعمير شستان مسجدی مجاور اعتكافخانه و مقبره آقاي (آبایي خواجه) سال ۱۳۴۹ هجری را همراه داشت.

زلال يعقوب والي کاشغر که شعرها و ترانه‌ها و لطايف بسيار در حفظ داشت می گفت: به روزگار جوانی ما اگر کسی می خواست سری میان سرها در آورد و به مقام و منصبی برسد و به اصطلاح آدمی بشود بايد فارسی می خواند و به همین مناسبت من به تاشکند رفته و فارسی آموختم و ييت و پنج سال است با اين مزيت والي اين ولايتم.

آری ای ارجمندان! مقام زبان فارسی در ديار بينگانه چنين بود، اما نزدیک پنجده سال است که اين عزيز و عزت آن از ياد نزدیکان رفته است و عنایت دوران نیز بدان کاستی گرفته. از اين دریای پُر گوهر معرفت که زمانی موجهای بلند آن از سوئی به دریای چين می ريست و از سوی ديگر به بحر سفيد می رسيد و از جانب ديگر تا دریای هند زبانه می کشيد و در بازگشت دُرهای منظوم و لؤلؤهای متور با خود می آورد، ديگر موجی بر نمی خيزد، موجها به آسودگی و آرامی ميل کرده‌اند و بهتر می دانيد که آسودگی موج عدم اوست.

جويبارهای زلال معرفت حاصل از اندیشه‌های عالی و نتايج مصنوعات هنری و ذوقی ساکنان آن قلمروها هم ديگر به هم نمی يونند که رودهای خروشان بسازند و اين دريا را مایه وورسازند تا متقابلاً ابری پُر آب از آسمان آن دريا برخيزد و باران رحمتی بر سر آن تشنگان زلال معرفت ببارد. آثار ارزنده فارسی در کج کتابخانه‌ها و مخزن مسجدها به اميد دستي است که از آستين ما بر آيد و آنها را برگيرد تا زير گرد و غبار قرون مدفون نمانند. بيداست اگر فرخنده هُمای تيزپروازی که بر بالهای نيرومند خود معارف اسلامی را تا سواحل دریای آرام برده است از نو سایه گسری نکند و ابری گرانبار از اين بوم و بر برنخيزد و بر کوهساران آن نواحی ببارد، اندک شمار چشمه‌های خُردی که اينجا و آنجا مانده است خواهد خشکيد و معدود کانونها که هنوز اندک حرارت و گرمی دارند فرده خواهد گشت. مبادا آن روز که ناگزير شويم از زبان خاقانی بشنويم که:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد      وان نيل مکرمت که شنیدی خراب شد  
سرو سعادت از تف خذلان زنگال گشت      واکتون بر آن زنگال جگرها کباب شد

جا دارد اولیای امور توجه سریع و قاطع، البته با احتیاط و حزم در اين مورد بفرمایند تا آنچه برجاست محفوظ ماند و ببالد و به تدابیر خردمندانه گسترده و افزون گردد و قطعی است که اين توجه با

زمینه‌های مساعدی که همه جا هست اثری مطلوب به دنبال خواهد داشت، چه از یاد نیاید بُرد که پرتا ریشه در آب است امید ثمری هست.

باری جمع کرام! مرحوم دهخدا با همت بلند خویش لغت فارسی را تا زمان خود و در حد امکان و توان جمع آورده و در عظیمترین تألف فارسی دوران اسلامی تیت کرده است و تیت خیر شادروان دکتر محمود افشار یزدی برای حفظ و ترویج این سرمایه عظیم و نگرانها در حد توانائی خود خردمندانه چاره‌اندیشی نموده است. بر روان این دو بزرگمرد درود می‌فرستم و از آنجا که مؤسسه لغتنامه دهخدا و بنیاد موقوفات دکتر افشار از حسن اتفاق یک اندیشه و همسایه افتاده‌اند، با مقدماتی که در ایجاد مرکز خیری برای نشر امور فرهنگی در شهر قزوین، شهر دهخدا، فراهم ساخته‌ایم امیدوار است که از برکات این مجلس پُرفیض نهالی که از همت بلند دهخدا و تیت خیر دکتر افشار بیوند گرفته و رسته باشد در آن شهر نشانیده آید، تا به روزگاران همایون درختی سایه گستر و بارور شود و بر دوام بماند. با سپاسگزاری مجدد از حضور شما و تشکر قلبی از همه کسانی که به نحوی دستی در تشکیل این اجتماع داشته‌اند مختصر عرایض خود را پایان می‌بخشم.

### شعرهای ابراهیم صهبا

خوشا موقوفة محمود افشار	که نامش زین کرامت پایدار است
جوایز داده او بر اهل دانش	که از آن مرد دانا یادگار است
لغت‌نامه از او ماندست برجای	که چون آینده الحق شاهکار است
شهیدی جانشین دهخدا شد	که استادی بزرگ و نامدار است
دل محمود افشار است خرسند	که در جنت قرین افتخار است

\* \* \*

هست ز تجلیل سروران و بزرگان	مهد ادب محفل دبیرسیاقی
اوست چومردی ادیب و پاک‌سخندان	نیست جز این حاصل دبیرسیاقی
گشت ز موقوفه‌ای که مانده ز افشار	جایزه‌ای واصل دبیرسیاقی
هست ز محمود این کرامت و از عرش	شد کرمش شامل دبیرسیاقی

باد خدا حافظ شهیدی و افشار

شاد، به گیتی دل دبیرسیاقی

دانشمند گرامری استاد گرانمایه آقای کفر ظهورالدین احمد  
سپاسم پروردگار

چون جناب عالی در دوران خدمت دانشگاه لاهور و مرکز علمی پاکستان کجاسبانی و ترویج زبان ادبیات فارسی وقت و در راه تیرگی  
و انتشار تالیفات مفید کوششهای بسیار کرده و دانشجویمان پرده منگن نیاوردی از مجلس درس و آثار علمی شامه برده شده است.

چون تحقیقات شایسته ای در زمینه گنجی نگارن مربوط به زبان فارسی انجام داده اید که بصورت کتاب تالیف نموده ایم بزبان فارسی  
دوم بزبان اردو و پنجم چاپ شده است از آن نمره کتابهای ادبیات فارسی پاکستان ایران شناسی مجموعه مقالات ادبیات ایران  
دوم بزبان فارسی احوال آثار ابو الفضل خلیلی کتاب اشعار و مضامین فارسی حضرت علامه صلاح الله الرحمن قمانی رسائل صلاح الدین خوانی  
به تشخیص هیات برسی طایفه تصویب شد ای تمیز و توفیق بی حد و بی پایان و بی کسر و شمار برای زبان فارسی جناب عالی  
اختصاص داده شده است.

خواهش داریم این بزرگوار که موجب شادمانی دهن وقت خواهد بود نیز به نظر شخصی از هیات آن شادمانی که ترویج و ترمیم زبان فارسی و ترویج  
است و تمایلی از بر زنده ترین کلام هندوگان آن سینه تحقیق پرورد زمین راه مانده زدی از استاوانی که عاشقانه کجاسبانی چنین کاری اولیای خود  
دانشمند اندقت بر شده باشد.

این بار هم توفیق پوششهای استاد از شما حاصل است از تمامه و همگان از پرده شاد و کار شمای از زنده خود بهره در سازید.

سرپرست کل  
ایچ انشانی  
دکتر محمد جعفر شریف  
استاد علامه توحید  
نخست شورای تولید  
دکتر رضا گلکند زاده  
وزیر بهداشت مان و آموزش عالی

سیاسم در روزگار

دو هفتد گرامی آقای دکتر محمد دبیرسیاقی

چون کتاب عالی قرابت چاه سال است با شور و شوق در خدمت درسیب زبانی ادبیات فارسی تحقیق و جمع علمی پرداخته و گوشه‌های ناکونی

مدیران پرورش ادبی و تصحیح بدون تدوین در سنگ استیقام آورد

و چون سینه در درج عالیست علی‌الطور منولی و نظم با موزون لغتنامه دهخدا مخصوصا با مردم علی‌الکبر و خدا همگامی علمی آستید و در یاد نگذاران در سنگ استیقام

ستید که در چند سال پیش اینفان در رسد آغاز شده و به جهت تشریف در سنگ نویسی فارسی آورده است

چون زبانه معنی و شرح و توضیح تعلیمی از مرقومان فارسی آثار شایگان نامور تاریخ علمی برده و در عهد شاهنامه فردوسی بجز کشف الایات است

عنوانه ناصر خسرو و دانشهای هندی (افغانی) فارسی سیستانی، مغربی، قفقزی، طوسی، شاه داعی شیرازی اشعار و چند لغت مناسبتی است

نیات لغات در سنگ استیقام نیز غنای ترمیمه لغتنامه دهخدا است و بخشی از جامع التوابع را چاپ کرده و در آن

چون کاشی از ریشه معنی و شرح غنای آثار اشعار شاهان گذشته که آثارشان را یکیده مانده است انجام داده این عنوان احدیات دیگر بر کرده علی‌الحد از مرقومان

علم و شرفی مدیران استیقام و مرقومانهای کج باز یافته استی از مرقومان بود نویسی از شرفی و لایزال ترس کرده و در آن علاقه مندی شود استیقام

ولی در یکی و بعضی و از آن معارف مختلف و مجله‌های تحقیقی اقتسار داده و بعضی معارفی آستید مرقومان عباس آستیانی او در عهد شاهنامه

بخصوص بیات کیش و از آن مرقومان استیقام بود و کثر مرقومان و افشار چارمین جایزه نامی اولی این نوع در آنها اختصاص یافته است

مانت عالی خواهش داریم این یادگان شایسته آن ابروی و بیج و تقسیم زبان فارسی تصحیح کرده و به دست پذیر یادگان از شاهان ایران آن مرقومان

ده باشد امید داریم توضیح گوشه‌های علمی بنامه کجایی زبان فارسی سالیهای از زبانان با ندر و همگان از کار شمای آورنده گوشه‌های شایسته شما شریف شود

چشم شورای توپیت  
کثره ضایعات زیاد  
در بیست و سه مان و آفرینش

این است میرزا  
دکتر محمد حسن شیری  
استاد و محقق ادیب

سرپرست عالی  
ایچ افشار

## طرح شناخت ماخذ و منابع - کتابشناسی

سابقهٔ آشنایی و همکاری نگارنده با استاد دانش‌پژوه به سال ۱۳۴۸ بازمی‌گردد، ایامی که ایشان ریاست کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی را عهده‌دار بودند. آن ایام این بنده به عنوان کتابدار در آن کتابخانه اشتغال به خدمت داشتم و در حدّ توان و بضاعت اندک خود استاد را در گردش کارهای کتابخانه یاری می‌دادم. ارتباط با استاد - حتی پس از آنکه ایشان دیگر در کتابخانه سمت رسمی نداشتند البته برقرار مانده و حتی سالهای اخیر قوی‌تر شد.

علاقهٔ خاص من به استاد دانش‌پژوه به دو جهت است: یکی آنکه او در سایهٔ همت و پشتکار کم نظیر خود با کار فردی - که اکنون به آن شناخته شده - چهره‌ای موفق است و از این بابت می‌تواند سرمشق و راهنمای کسانی باشد که در راه او گام برمی‌دارند، گرچه از اینکه او توانسته در رشتهٔ خود جانشینانی برای خود تربیت کند باید متأسف باشیم. علت دیگر علاقه بنده به استاد «عشقی» است که او به ایران و فرهنگ آن دارد، و در حقیقت انگیزهٔ من در تحریر مقاله بیان همین «عشق» او به فرهنگ ایرانی است. به یاد می‌آورم که وقتی استاد دانش‌پژوه از علاقهٔ خود به نقل و انتقال مندرجات کتابهای کتابشناسی بروکلیمان، سزگین، استوری، هوفمن و یکی دو کتاب دیگر در همین موضوع، به زبان شیرین فارسی و نیز یک کاسه کردن آنها، با من صحبت داشت و در جستجوی ناشری بود که بتواند هزینه‌های انجام کار را تأمین کند، با آنکه از وسعت کار مذکور - آن چنان که او در نظر داشت - دقیقاً آگاه نبودم، مخارج سنگین اجرای طرح را به او یاد آور شدم. در عین حال به ایشان گفتم تحقق این آرزوها در گرو همت کسی است که من و او، وی را می‌شناسیم و آن شخص آقای سید کاظم بجنوردی است و بس. ملاقاتهایی در این زمینه صورت گرفت. غیر از یک جلسه - که در آن آقای چنگیز پهلوان حضور داشته است - در تمامی آن گفتگوها من حاضر و ناظر بودم. از آنجا که روش فکری آقای بجنوردی طوری مایل به نیکی است که اصولاً با طرحهای همهٔ دوستان موافق است - به اعتبار آنکه این طرحها حداقل نشانهٔ پویایی و فعالیت فکری شخص است - و در آن زمان هم طرح بزرگی را به نام «کتابشناسی جهان اسلام» عملاً پی‌ریزی و دنبال می‌کرد، پیشنهاد استاد را به چشم عنایت نگریست. با این قید که استاد دانش‌پژوه سرپرستی علمی اجرای طرح را بپذیرد و کار مجموعاً در قالب یک طرح تحقیقاتی وسیع، متناسب با شان مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و در قلمرو آن انجام پذیرد. پس آقای بجنوردی کلیهٔ هزینه‌های چنین طرحی را پذیرفت، و قرار شد برای شروع کار سه میلیون تومان در اختیار استاد دانش‌پژوه بگنجد و با شناختی که از جناب بجنوردی دارم یقین دارم که چنین می‌کرد، اما استاد دانش‌پژوه نهایتاً این پیشنهاد را نپذیرفت. امتناع استاد ظاهراً از چند نکته ناشی می‌شد. نخستین آن به خصوصیات اخلاقی او مربوط می‌گردد که اصولاً بهتر می‌دید کارهای علمی مورد علاقه‌اش را منفرداً انجام می‌دهد، دیگر این که سرپرستی طرح پیشنهادی آقای بجنوردی را در توان خود نمی‌دید، سوم اینکه به موضوعات خاصی از طرح خود علاقهٔ بیشتر داشت و می‌خواست صرفاً بدانها بپردازد. چهارم

آنکه می‌خواست و مرکز تنها نقش یک ناشر را برای او ایفا کند لاغیر. بعد از آنکه این ملاقاتها با آقای بنجوردی به صورتی که عرض شد بی‌نتیجه ماند، او همچنان برای یافتن ناشری به جهت اجرای طرح خود به این سازمان و آن دانشگاه مراجعه می‌کرد و گفتگوها داشت. یکبار گفت مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی برای اجرای طرح امکاناتی فراهم نموده است.

در یکی از روزهای اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ که در کتابخانه دانشکده الهیات در خدمت استاد بودم، جناب آقای آیت‌الله سید ابوالفضل میرمحدثی رئیس دانشکده برای گرفتن کتابی به اطاق من آمد و با استاد دانش‌پژوه برای نخستین بار دیدار کرد. با تکرار این دیدارها در کتابخانه، میان آن دو انس و الفتی برقرار گشت. خوب است متذکر شوم که در آن روزها، سیاست دانشگاه تهران برمدار طرحهای تحقیقاتی می‌گشت. هر دانشکده‌ای موظف بود در زمینه تحقیقاتی طرحی ارائه کند. مسئولان دانشکده الهیات که نمی‌توانستند خود را از مجازیه طرحهای تحقیقاتی دور نگاهدارند، سرانجام طرحهایی ارائه کردند. این تقارن ارائه طرحهای تحقیقاتی و آشنایی آن دو بزرگوار که اجمالاً شرح آن گذشت، موجب شد که رئیس دانشکده از کتابخانه دانشکده و استاد دانش‌پژوه بجد بخواهد که طرحی عرضه کند و برای اطمینان نامه‌ای ارائه داد که از اراده راسخ دانشگاه در اجرای طرحهای تحقیقاتی و تأمین اعتبارات لازم حکایت داشت. آقای دانش‌پژوه که صداقت و علاقه رئیس دانشکده را در این کار دید، فرصت را برای انجام آرزوی خود مغتنم شمرد و قول داد که طرحی عرضه دارد. در اینجا بود که مشروحاً حقیر را در جریان طرح کتابشناسی خود قرار داد. طرح استاد این بود که کار بروکلیمان، سزگین، استوری، هوفمن که در زمینه فرهنگ اسلامی تألیفاتی با ارزش هستند (با همه نقایص آنها)، به فارسی ترجمه شود و پس از آن کلیه اطلاعات ترجمه شده یک کاسه شود و با کمک فهرست‌های دست دوم موجود و فهرست کردن کتابهای کتابخانه‌ها، کار کتابشناسی اسلامی تا قرن حاضر تکمیل گردد. با اجرای چنین طرحی می‌توان سهم هر یک از کشورهای اسلامی را در فرهنگ عظیم اسلامی مشخص نمود. مهم‌تر آنکه با در دست داشتن چنین منبعی قادر خواهیم شد که تاریخ هر یک از علوم اسلامی را آن چنان که در سیر تاریخی خود سیر کرده است تنظیم کنیم و سهم خود و دنیای اسلام را به جهانیان عرضه داریم. استاد دانش‌پژوه معتقد بود که در فهرست بروکلیمان و سزگین مخصوصاً ترجمه ناقص عربی این دو اثر سهم ایرانیان در فرهنگ اسلامی مخدوش و گناه پایمال شده است. علاوه بر این تألیف آنها به سالها پیش برمی‌گردد و بعضاً تا قرن چهارم را شامل است. این متون به آلمانی، روسی و انگلیسی است و برای اغلب پژوهندگان و حوزه‌های علمیه که کمتر به آن زبانها آشنا هستند قابل استفاده نیست. بهر حال چنین نکاتی استاد را به ارائه طرح فوق وامی‌داشت.

استاد دانش‌پژوه از من خواست در بیان طرحی که اجمالاً در بالا شرح دادم، نامه‌ای تهیه کنم. من هم چنان کردم آن را پسندید و نامه را به امضای وی رساندم. به نظرم رسید اگر این پیشنهاد به امضای تنی چند از استادان دانشکده نیز برسد بهتر باشد، پس آن را به امضای استادان محترم آقای شیخ عبدالله نورانی و آقای دکتر سید محمد باقر حجتی رسانیدم.

این نامه پس از چندی که گذشت به همراه نامه دیگری از رئیس دانشکده الهیات برای بررسی و تصویب به شورای پژوهشی دانشگاه ارسال شد. شورای دانشگاه از دانشکده خواست چند موضوع را در طرح روشن و اعلام دارند: مدت اجرای طرح، نحوه پیاده کردن، کسانی که در اجرای طرح شرکت مستقیم دارند، مبلغی که برای انجام طرح مورد نیاز است.

برای دادن پاسخ به سئوالات خواسته شده، جلسات و شوراهای پرشوری را شاهد بودیم. کسانی که می‌بایست در اجرای طرح نظارت و مسئولیت مستقیم داشته باشند انتخاب شدند. با وجود این، اینکه کادر موجود دانشکده الهیات با وجود مشکلات آموزشی قادر خواهد بود طرح را اجرا کند و یا اینکه بتواند

نظر کتابشناسان داخلی را برای همکاری جلب کند جای تردید بود. تا آنجا که به خاطر دارم این استادان به عنوان همکاران طرح انتخاب شدند: فتح‌الله مجتبی، آذرتاش آذرنوش، آیت‌الله زاده شیرازی، محمدباقر حجتی، علیرضا فیض، عبدالله نورانی، چنگیز پهلوان، کیکاس جهاننداری... بقیه مسائل نیز به نوبه خود وقت‌گیر بود. مدت اجرای طرح دوازده سال معین شد. پیاده کردن طرح که با آراه و نظریات مختلف روبرو شد کلیه تصویب شد. گفته شد سی میلیون تومان برای پیاده کردن طرح مورد نیاز است. اما اینکه واقعا بودجه لازم برای این کار چه مقدار است دقیقاً روشن نبود و اصولاً این مسئله مهم هم نبود. زیرا نحوه پرداخت حق الزحمه‌ها در تمامی مراحل برابر ضوابط و آیین‌نامه‌های مالی دولتی تنظیم شده بود و راه هرگونه بی‌نظمی مالی احتمالی را سدود می‌ساخت و یا به حداقل می‌رسانید. رئیس دانشکده الهیات و استاد دانش پژوه نیز اختیاراً قبول مسئولیت کردند. نامگفته نماند که مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی به عنوان همکار طرح مذکور معین شد و قرار شد بخشی از نیروی انسانی و مالی را تأمین کند. سرانجام پس از هفته‌ها بررسی و شور و گزارش طرح تکمیل و با نام «طرح شناخت منابع فرهنگ اسلامی و ایرانی» مجدداً به شورای پژوهشی دانشگاه ارسال گردید. طرح در شورای دانشگاه مورد بررسی قرار گرفت. پیش از هر اظهار نظری، از اینکه دانشکده الهیات طرحی به این گرانی را ارائه کرده است مایهٔ اصجاب شد. بعد از آن واکنش‌های منفی و بعضاً منطقی شنیده شد. سرانجام آذرماه ۱۳۶۸ شورای پژوهشی دانشگاه طرح را تصویب و به دانشکده ابلاغ کرد و خبر تصویب آن نیز در نشریه خبری دانشگاه به اطلاع دانشگاهیان رسید.

دانشکده الهیات برای اجرای طرح کتابشناسی فوق که آن را با زحمات فراوان به تصویب دانشگاه تهران رسانیده بود، نیاز به مکانی داشت که کلیه فعالیت‌های طرح را در آنجا متمرکز و هدایت کند و این نخستین شکل در راه انجام طرح بود. متأسفانه در ساختمان فعلی دانشکده الهیات چنین مکانی وجود نداشت. حقیر که از آغاز با استاد دانش پژوه در تهیه و تصویب طرح مذکور همکاری و همیاری مداوم داشت، به ناچار بخشی از کتابخانه دانشکده الهیات را که به نشریات ادواری اختصاص داشت تخلیه کردم و در اختیار مسئولان طرح قرار دادم تا کار آغاز گردد. جلسات برای نحوه شروع و یا پیاده کردن کار مجدداً یکی پس از دیگری تشکیل شد. یک نظر این بود که هر یک از موضوعات، به یکی از گروه‌های آموزشی دانشکده واگذار شود و گروه با توجه به تخصصی که در آن رشته دارد کار را آماده کرده، تحویل دهد. فی‌المثل کتابشناسی فقه به گروه فقه و فلسفه و گروه فلسفه واگذار شود، زیرا اعتقاد بر این بود که این طرح، یک طرح دانشگاهی است و باید توسط هیئت علمی دانشکده تهیه و تدوین شود لاغیر. نظر دوم این بود که سلسله مراتب علوم اسلامی در طرح رعایت گردد و یک نظام منطقی و تاریخی در طبقه‌بندی رعایت شود و مجموعاً طرح زیر نظر کتابشناسان و اهل فن اداره شود. نظر سوم این بود که از طرح مذکور نخست بخش اعجاز قرآن تألیف و تدوین شود و به دانشگاه اراه گردد، سپس موضوعات دیگر دنبال گردد. این سه نظریه هر یک طرفدارانی داشت و مخالفانی. به همین علت مدتها کار سرانجامی نیافت و قراردادی با کسی منعقد نشد (همچنان که هرگز منعقد نشد). ظاهراً انجام این شق دوم طرح یعنی شیوه اجرای طرح، از شق نخست یعنی تصویب طرح مشکل‌تر به نظر آمد. برای تصویب طرح دو عاشق و یک مدافع مثبت در شورای دانشگاه وجود داشت: دانش پژوه به عنوان طرح دهنده، رئیس دانشکده به عنوان مسئول اجرای طرح هر دو صادق و علاقمند و آقای آیت‌الله زاده شیرازی به عنوان مدافع مثبت طرح در شورای دانشگاه کسی که طرح را به تصویب رساند. اما وجود این نظریات تا حدی متناقض باعث شد که به کارهای جنبی طرح که البته بجای خود بسیار ضرور بود - پرداخته شود؛ حقیر مأموریت یافت تاخذ لازم را تهیه کند و قدمهایی برداشت. دوستان دیگر از محل اعتبار طرح با گرفتن تسخواه نسبت به خرید بعضی وسایل کار پرداختند از جمله: فیش دانی، قفسه کتاب،

چاپ برگه فهرست نویسی و آماده کردن مکان طرح. استاد دانش پژوه که از طرفداران نظریه دوم بود، میخواست با سلیقه خاص خودش طرح را زیاده کند و اصولاً اینکه این طرح یک طرح دانشگاهی است برای او مهم نبود. او فقط به طرح خودش فکر می کرد نه آنچه در اطراف می گذشت. از همین رو بدون آنکه با کسی قراردادی منعقد کرده باشد - که بدیهی ترین شق رعایت اساسنامه بود - هرکسی را که مناسب می یافت بخشی از طرح را به او سفارش می داد که ترجمه کند و یا تکمیل کند و یا درباره فلان موضوع فیش تهیه کند. اینکه چرا او اینگونه عمل می کرد روشن است. او عاشق بود عاشق کار و طرحش و تشریفات اداری را بنافی این شیوه کار می دانست: بدین ترتیب، با این نوع گفتگوها مدتی از زمان تصویب طرح گذشت و این فکر قوت گرفت که اگر برای این طرح یک معاونت اجرایی با مستی وجود داشته باشد کارها سامان می گیرد. این مسئولیت مدتی به معاونت فعلی اداری دانشکده واگذار شد. بعد (نه بطور رسمی) و به مدت کوتاه کارها را آقای آیت الله زاده شیرازی هدایت کردند و سپس به آقای شیخ عبدالله نورانی واگذار شد. استاد دانش پژوه ظاهراً به جهت پاره ای ملاحظات، معاونت مورد نظر خود را برای این طرح کتباً معرفی نکرد. بهر حال اقدامات جنسی چنان که عرض کردم جریان داشت: بخش تجهیز و تهیه مواد کار به فکر افتادند که برای انجام طرح کامپیوترهایی دست و پا کنند و اقداماتی کردند. از دیگر اقداماتی که صورت گرفت جمع آوری اساسنامه بعضی بنیادها و مؤسسات فرهنگی بود زیرا این فکر پدید آمده بود که خوب است طرح در قالب یک بنیاد و یا مؤسسه، شبیه سازمان لغت نامه دهخدا تأسیس و اداره شود، از همین رو در مکاتبات کلمه «بنیاد» به نام طرح اضافه شد. مطالعاتی از جانب دکتر عالم زاده، دکتر کسایی و دکتر آیت الله زاده شیرازی بر روی این اساسنامه ها صورت گرفت و اساسنامه ای مناسب این طرح تدوین شد. استاد دانش پژوه که عملاً توانست خود را با جریان اداری و قانونی طرح خود سازگار یابد و نظرهای شخصی او - چه در انتخاب یاران و چه در شیوه زیاده کردن طرح - مورد قبول واقع نشد، دلسردی خود را آشکار ساخت

پس از مدتی در دانشکده الهیات پست و معاونت پژوهشی، بوجود آمد و اجرای طرح و شناخت منابع فرهنگ اسلامی و ایرانی، عملاً زیر نظر آن قرار گرفت. تا آنجا که اطلاع دارم از سوی این معاونت اقداماتی برای طرح دنبال شد. در این هنگام که دیگر هیچ ارتباطی بین استاد دانش پژوه و طرح وجود نداشت و کادر علمی دانشکده نیز گرفتار کارهای آموزشی خود بود و سرانجام تردید آمیز طرح بزرگ استاد، بر دوش مسئولان دانشکده الهیات سنگینی می کرد، درباره طرح مشورتیهای با کتابشناسان و کسانی که به نحوی در اینگونه طرح ها فعالیت دارند و یا در جریان فعالیتهای جهانی در این زمینه هستند، صورت می گرفت. حاصل این مشورتها به انصراف دانشکده الهیات از اجرای طرح، فوق انجامید که به گمان من، این عاقلانه ترین تصمیم درباره طرح بود.

\* \* \*

از گزارش این داستان - که جمعی از استادان و کتابشناسان کشور را برای مدتی به خود مشغول داشت - سه مقصود داشتم:

- ۱) ثبت تاریخی علاقه استاد دانش پژوه به کار کتابشناسی فرهنگ اسلامی بویژه ایران به زبان فارسی، اگر چه انجام یافتن آرزوی بزرگ او به «اگره های بسیاری وابسته باشد.
- ۲) تذکار رسالتی که هم اکنون کتابشناسان و علاقمندان به اینگونه کارها در عهده دارند که آن شاه الله آرزوی استاد - حتی در شکل وسیع تر آن - جامه عمل خواهند پوشاند.
- ۳) در نظر داشتن مشکلات و مسائل طرح، با توجه به تجربه ای که مشروحاً بیان داشتم و نهایتاً انتخاب راهی مناسب و عملی.

## طرح پژوهشی در شاهنامه فردوسی از دیدگاه تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی

مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی در بهمن ۱۳۵۶ پیشنهادی به بنیاد شاهنامه فردوسی برای پژوهش مباحث اجتماعی در شاهنامه می‌دهد. چون تاکنون چاپ نشده است متن آن از روی سوادیکه در اختیار آقای دکتر محمد امین ریاحی است به چاپ رسانیده می‌شود تا یادگاری دیگر از دکتر صدیقی برجای بماند (آینده)

### ۱- معرفی شاهنامه.

- ۱-۱- دوره‌های شاهنامه: اسانه‌ای و پهلوانی و تاریخی.
- ۱-۲- منابع شاهنامه.
- ۱-۳- اوضاع سیاسی و فرهنگی ایران در دوران تدوین شاهنامه.
- ۱-۴- تأثیر نخستین ترجمه‌ها و کتابهای داستانی و تاریخی ایران و شاهنامه‌ها در تدوین شاهنامه فردوسی.

### ۲- اصول و مبانی فرهنگی شاهنامه: ذات و صفات و مقام انسان.

- ۲-۱- کیهان‌شناسی انسان: استنباط از خدا و مابعدالطبیعه، استنباط از جهان و استنباط از انسان و روابط این نیروها و مسأله دین‌سالاری و همبستگی مذهب و حکومت (= دین و مملکت) و مذهب و فلسفه، و مذهب و علم.
- ۲-۲- خرد انسان: مقام خرد در انسان و جهان و مابعدالطبیعه.
- ۲-۳- سرشت انسان: نقش طبیعت و تربیت در خلقیات و روحيات و رفتارهای آدمی.
- ۲-۴- سرنوشت انسان: زندگی و مرگ، جبر و اختیار، سرنوشت ازلی و رستاخیز.
- ۲-۵- جامعه انسان: نظام مراتب اجتماعی و رابطه آن با نظام کیهانی و نظام الهی و مسأله عدالت یا تعادل و توازن در نظام اجتماعی.
- ۲-۶- حکومت انسان: جنبه آسمانی و زمینی آن.

### ۳- ساخت جامعه و نهادهای اجتماعی.

- ۳-۱- ساخت جامعه.
- ۳-۱-۱- اقوام و قبایل (شرقی و غربی) بومی و مهاجر.
- ۳-۱-۲- اجتماعات شهری و روستایی و ایلی.
- ۳-۱-۳- گروه‌های اجتماعی.
- ۳-۱-۴- مراتب و درجات اجتماعی در شهر و روستا و ایلات.
- ۳-۲- نهادهای اجتماعی.
- ۳-۲-۱- خانواده: شکل و نوع آن، زناشویی، مقام و حقوق زن، روابط خویشاوندی.
- ۳-۲-۲- دین:

دینها و مذاهب ایرانی.

دینها و مذاهب خارجی.

۳-۲-۳- حکومت و دستگاه دیوانی:

آئین‌ها یا قوانین کشور مراجع آنها.  
سنت‌های سیاسی.  
شاه.  
وزیر.  
حکمرانان.  
تقسیمات کشوری.  
سازمان‌های دیوانی (دیوانها، سپاه و لشکر، مالیات، دادگستری، روابط با بیگانگان).

۳-۲-۴- اقتصاد:

کشاورزی (باتوجه به انواع طریقه‌های معمولی کشت و انواع و میزان محصولات).  
دامپروری (انواع آن و انواع محصولات).  
بازرگانی داخلی و خارجی.  
راهها و وسایل ارتباط.

۳-۲-۵- پرورش و آموزش:

جسمانی (بازیها، اسب سواری، تیراندازی و جز آنها).  
عقلانی (آموزشگاهها).  
اخلاقی (تعالیم دینی و بند و اندرز).  
آئین‌های اخلاقی (غالباً برنگ جوانمردی).  
آداب در مراتب مختلف (خواص و عوام).

۳-۲-۶- امور ادبی و هنری و علمی:

زبانها و لهجه‌ها و خطها.  
ادبیات (موسیقی، هنرهای تجسمی، جنبه‌های نمایشی).  
علوم (اقسام و سیر و منابع داخلی و خارجی آنها).  
اندیشه‌های عقلی و حکمت علمی.  
افسانه‌ها و داستانهای دینی و حکایات رزمی و بزمی و عشقی.  
سرگرمیها (بازیها، شکار...).

۴- تأثیر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شاهنامه.

- ۴-۱- تأثیر نخستین کتابهای داستانی و تاریخی ایران و شاهنامه‌ها در سیر فرهنگ ایران اسلامی.
- ۴-۲- تأثیر شاهنامه فردوسی در فرهنگ ایران بعد از انتشار آن.
- ۴-۳- سهم شاهنامه و بنسور عام آثار بعضی از شاعران قرنهای ابتدایی هجری در تقویت زبان و ادبیات و سنت‌های ایرانی.

## انجمن ایرانشناسی

انجمن ایرانشناسی تأسیسی بود که به ابتکار و همت شادروان ابراهیم پورداود در سال ۱۳۲۳ (۱) در تهران تأسیس شد و محل برگزاری مراسم و مجالس آن دبیرستان فیروز بهرام بود. در این انجمن دکتر محمد معین، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر حسین خطیبی، دکتر منوچهر ستوده، دکتر محمد دبیرسیاقی، دکتر محمدجواد مشکور، احمد افشار شیرازی و... عضویت داشتند و مرحوم دکتر محمد معین دبیر انجمن بود.

انجمن چند نشریه و کتاب هم منتشر کرد و آنقدر که به یاد من مانده این چند کتاب است:

- جشن سده

- هانی و دین اواز سید حسن قلی زاده باضامالم‌گرد آوری شده توسط احمد افشار شیرازی.  
چون انجمن مذکور از نخستین مجامع علمی و پژوهشی است که بدون کمک و دخالت دولت در ایران تأسیس شده است، برای آنکه سوابقش فراموش نشود و آیندگان از چگونگی تشکیل آن آگاه باشند اسامی آن به چاپ می‌رسد.

۱۱.

ماده اول - انجمنی بنام «ایرانشناسی» برای بررسی و تحقیق در امور ذیل تشکیل می‌شود:

- ۱- بررسی درباره تاریخ ایران باستان.
  - ۲- بررسی درباره زبانها و ادبیات ایران باستان.
  - ۳- بررسی درباره لهجه‌های ایرانی.
  - ۴- بررسی درباره آئین‌های ایران باستان.
  - ۵- بررسی درباره فرهنگ و تمدن ایران باستان.
  - ۶- بررسی درباره فرهنگ توده (فولکلور) ایرانی.
  - ۷- بررسی درباره روابط و تأثیرات فرهنگ ایران باستان در تمدن اسلامی.
- ماده دوم - وظایف انجمن از این قرار است:

- ۱- تدوین و ترتیب فرهنگ‌های اوستائی، پارسی باستان و پهلوی.
- ۲- تدوین و ترتیب فرهنگ پارسی از نظر اشتقاق لغت و زبانشناسی.
- ۳- تحقیق و تتبع درباره زبان و ادبیات سانسکریت.
- ۴- جمع آوری و ترتیب فرهنگ زبانهای محلی و لهجه‌های متداول کنونی.
- ۵- نشر و تدوین دستور زبانهای اوستائی، پارسی باستان پهلوی و پارسی.
- ۶- تألیف و تدوین تاریخ ادبیات ایران باستان.
- ۷- تألیف و تدوین فرهنگ ایران باستان.
- ۸- تألیف و تدوین فرهنگ توده ایرانی.
- ۹- راهنمایی نویسندگان و گویندگان بافتباس مضامین از ادبیات باستانی ایران.
- ۱۰- ترجمه کتب و رسالات دانشمندان و خاورشناسان کشورهای دیگر.
- ۱۱- شناساندن خاورشناسان.

۱۲- شناساندن و حفظ آثار باستانی ایران.

۱۳- احیای جشن‌های ایران باستان.

ماده سوم - انجمن دارای دو گونه کارمند خواهد بود: پیوسته - وابسته. کارمندان پیوسته کسانی هستند که در جلسات انجمن شرکت دارند و هسته مرکزی انجمن را تشکیل می‌دهند.

کارمندان وابسته کسانی هستند که انجمن را از آثار خود (خطی و چاپی) برخوردار خواهند ساخت. ماده چهارم - کارمندان پیوسته از ایرانیان و پارسیان تشکیل خواهد شد و سن آنان از ۲۵ سال کمتر نخواهد بود.

ماده پنجم - حداکثر شماره کارمندان پیوسته (۲۰) سی تن خواهد بود. ماده ششم - هیأت حاضر در جلسه روز آدینه ششم مهر ماه ۱۳۲۴ هیأت مؤسس شناخته می‌شود و از آن پس انتخاب کارمندان پیوسته به پیشنهاد دو تن از افراد هیأت و موافقت دو ثلث از اعضاء بعمل خواهد آمد.

ماده هفتم - انجمن دارای هیأت مدیره‌ای خواهد بود که از اشخاص ذیل تشکیل می‌گردد:

رئیس - یکن.

نایب رئیس - یکن.

دبیر - دو تن.

حسابدار - یکن.

کسان نامبرده با کثرت نسبی کارمندان پیوسته برای مدت یکسال انتخاب می‌شوند. تبصره - در نخستین سال تأسیس ۱۳۲۴، هیأت مزبور از میان هیأت مؤسس برگزیده خواهند شد. ماده هشتم - کارمندان وابسته از ایرانیانی که دارای سوابق درخشان در خدمات ملی و اجتماعی می‌باشند و ایرانشناسان و دانشمندانیکه درباره ایران تألیفات داشته و علاقه خویش را با ثبات رسانیده باشند به پیشنهاد دو تن از پیوستگان و تصویب مجمع همگانی با اکثریت نسبی انتخاب خواهند شد و کارمندی آنان مادام‌العمر خواهد بود.

ماده نهم - مرکز انجمن تهران و در صورت لزوم ممکن است در شهرستان‌های دیگر ایران نیز شعب آن تشکیل شود.

ماده دهم - انجمن برای انجام دادن وظایف خود دارای کمیته‌های مختلف خواهد بود.

ماده یازدهم - انجمن با انجمن‌های خاورشناسی کشورهای دیگر که درباره ایران بررسی می‌کنند رابطه علمی و معنوی برقرار خواهد کرد.

ماده دوازدهم - هر یک از دانشمندان می‌توانند در یک یا چند کمیسیون شرکت کنند.

ماده سیزدهم - انجمن دارای نشریه‌ای بزبان پارسی و یکی از زبانهای معروف خواهد بود.

ماده چهاردهم - امور مالی انجمن از ماهیانه کارمندان و هدایای صاحبان کرم تأمین و اداره خواهد شد.

ماده پانزدهم - انجمن دارای کتابخانه‌ای شامل کتب و رسالات مربوط بایران باستان (از تألیفات دانشمندان ایران و خاورشناسان کشورهای دیگر) بزبانهای گوناگون خواهد بود.

ماده شانزدهم - نشانه مصور (Blazon) انجمن فروهر کورش در مرغاب (طبق صورت پیوست) خواهد بود.

ماده هفدهم - شعار انجمن منش نیک، گوش نیک، کنش نیک، می‌باشد (طبق صورت پیوست).

ماده هیجدهم - انجمن فقط جنبه علمی و ادبی خواهد داشت.

ماده نوزدهم - انجمن مطابق ماده ۵۸۴ قانون تجارت مصوب سال ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود.

ماده بیستم - در صورت انحلال انجمن کلیه عوائد آن صرف چاپ کتب سودمند مربوط بماده اول خواهد شد.

تبصره - اوراق مالی انجمن باید بامضاء رئیس و حسابدار برسد.  
ماده بیست و یکم - آئین نامه‌ها و مقررات لازم برای انجام دادن مواد فوق در کمیسیونهای فرعی تدوین و پس از تصویب بموقع اجراء گذاشته خواهد شد.

\*\*\*

اساسنامه فوق در جلسه هیأت مؤسس بتاريخ آدینه ششم مهرماه ۱۳۲۴ بتصویب رسید.

### آیین نامه داخلی انجمن ایرانشناسی

ماده اول - انجمن ایرانشناسی ماهی دوبار دائر خواهد شد و ممکن است در صورت لزوم نیز تشکیل گردد.

ماده دوم - جلسات انجمن با حضور اکثریت نسبی کارمندان پیوسته حاضر در تهران تشکیل خواهد شد، ولی اخذ رأی منوط بحضور دو ثلث کارمندان پیوسته حاضر در مرکز خواهد بود.

ماده سوم - هیأت مدیره، در صورت لزوم هفته‌ای یکبار تشکیل جلسه خواهد داد. وظایف هیأت ازینقرار است:

الف - بررسی درباره هويت داوطلبان کارمندی پیوسته و وابسته.

ب - مطالعه و تهیه طرح‌های سودمند برای پیشرفت منظوره‌های انجمن.

ج - بررسی پیشنهادهاییکه از طرف کارمندان یا علاقمندان دیگر بانجمن می‌رسد.

د - اداره انتشارات و مطبوعات انجمن (نشریات - نامه‌ها - کارتها و غیره).

ه - توجه بحفظ شئون و مقام انجمن.

و - مراقبت در نگهداری اثابه و کتابهای انجمن.

ماده چهارم - کلیه مطالبی که باید بتصویب مجمع همگانی برسد قبلاً در هیأت مدیره مطرح خواهد شد و در صورت موافقت هیأت بجمع همگانی فرستاده خواهد شد.

ماده پنجم - برای اجرای ماده‌های چهارم و پنجم اساسنامه، کارمندان پیوسته‌ایکه پس از این انتخاب می‌شوند باید واجد شرایط ذیل باشند.

۱ - دارای شخصیت علمی باشند.

۲ - لااقل یکی از زبانهای زنده یا زبانهای باستانی یا لهجه‌های کنونی آشنائی داشته باشند.

۳ - از لحاظ سابقه اخلاقی شایسته و پرازنده باشند.

ماده ششم - برای اجرای ماده هشتم اساسنامه کارمندان وابسته بدو قسمت تقسیم می‌شوند.

۱ - ایرانیانی که دارای سوابق درخشان در خدمات ملی و اجتماعی می‌باشند بعنوان (کارمند اختیاری) نامیده می‌شوند.

۲- ایران شناسان و دانشمندی که دربارهٔ ایران تألیفات مستقلی بچاپ رسانیده و یا مقالات متعدد در مجلات و مجموعه‌ها منتشر کرده و یا بوسائل دیگر علاقهٔ خویش را نسبت بفرهنگ و تمدن ایران باثبات رسانیده باشند، ممکن است بعنوان (کارمند وابسته) انجمن برگزیده شوند.

طرز انتخاب آنان بدو صورت ممکن است اجرا شود:

الف - پس از تشخیص شایستگی یکتن از طرف مجمع همگانی، رئیس انجمن مراتب را بنامبرده کتباً متذکر و ویرا بقبول کارمندی دعوت خواهد کرد - در صورت اعلام قبولی کارت (کارمندی افتخاری یا وابسته) برای وی فرستاده خواهد شد.

ب - ممکن است دانشمندان و ایران شناسان واجد شرایط، شخصاً از انجمن درخواست قبول کارمندی نمایند، در این صورت نیز فقط دو تن از پیوستگان داوطلب را بانجمن همگانی معرفی می نمایند و پس از تصویب انجمن، کارت (کارمندی وابسته) برای وی فرستاده خواهد شد.

مادهٔ هفتم - وظایف افراد هیات مدیره بقرار ذیلست:

وظایف رئیس:

الف - رئیس انجمن مسئول تشکیل و اداره و حفظ نظم جلسات هیات مدیره و هیات همگانی می باشد.

ب - رسیدگی بحیران و پیشرفت کارهای کمیسیونها.

ج - تشکیل و ادارهٔ جلسات سخنرانیها.

د - امضای کلیه نامه‌های صادر از طرف انجمن.

هـ - توجه در اجرای مواد اساسنامه و آئین نامه‌ها.

و - اجازهٔ پرداخت هزینه.

ز - در صورت لزوم رئیس می تواند قسمتی از اختیارات خود را موقتاً بشخص یا اشخاصی از کارمندان بیومته تفویض نماید.

وظایف نایب رئیس:

الف - همکاری کامل درانجام دادن وظایف رئیس.

ب - در غیبت رئیس اجرای کلیه وظایف رئیس بعهدهٔ نایب رئیس محول می باشد.

وظایف دبیران:

الف - نوشتن صورت جلسات انجمن همگانی و هیات مدیره.

ب - قرائت صورت جلسات قبل و طرح های رسیده و پیشنهادهای هیات مدیره در مجمع همگانی.

ج - نوشتن نامه های فرستاده و بایگانی پیش نویس آنها و نامه های رسیده.

وظایف حسابدار:

الف - جمع آوری وجوه ماهیانه و هدایای صاحبان کرم.

ب - تدوین صورت درآمد و هزینه ماهیانه و سالیانه.

ج - تصدی خرید نوشت افزار و کتب و لوازم دیگر انجمن.

د - تصدی فروش نشریات انجمن.

هـ - امضای اوراق مالی و تقدیم آنها برای تصویب و امضای رئیس.

و - گزارش درآمد و هزینه در پایان هر ماه به هیات مدیره و در پایان هر سال بمجمع همگانی.

مادهٔ هشتم - کارمندان پیوسته در صورت مسافرت و یا علت دیگری که موجب غیبت آنان از

جلسات همگانی شود کتباً ریاست انجمن را از علت غیبت خود آگاه خواهند ساخت.

ماده نهم - برای اجرای ماده‌های دهم و یازدهم اساسنامه:  
الف - انجمن با کمیسیونهای ذیل بکار آغاز خواهد کرد:

- ۱- کمیسیون تاریخ ایران باستان.
- ۲- کمیسیون زبان و ادبیات اوستایی.
- ۳- کمیسیون زبان و ادبیات پارسی باستان.
- ۴- کمیسیون تاریخ و ادبیات پهلوی.
- ۵- کمیسیون بررسی‌های واژه‌شناسی و زبانشناسی راجع به ارتباط زبانهای ایرانی با زبانهای هند و اروپائی.

- ۶- کمیسیون لهجه‌های محلی ایران.
- ۷- کمیسیون فرهنگ توده (فلکلور) ایران.
- ۸- کمیسیون ترجمه کتب خاورشناسان و دانشمندان.
- ۹- کمیسیون فرهنگ ایران باستان.
- ۱۰- کمیسیون نشریات انجمن.

ب - در هنگام لزوم، کمیسیونهای دیگری نیز ممکن است تشکیل شوند و بکار پردازند.  
ج - کارمندان هر کمیسیون لااقل هفته‌ای یکبار دور هم گرد خواهند آمد و در اطراف پیشرفت منظور کمیسیون مذاکره خواهند کرد.  
و - کارمندان هر کمیسیون از میان خود یکتن را بسمت رئیس و دیگری را بسمت دبیر و مخبر کمیسیون تعیین خواهند کرد.  
د - اداره جلسات کمیسیونها با رؤسای آنهاست.  
و - نوشتن خلاصه مذاکرات کمیسیونها و گزارش آنها در پایان هر ماه بمجمع همگانی، بمعهده دبیر و مخبر کمیسیونهاست.

ز - کمیسیونها می‌تواند اشخاص خارج را نیز در صورت لزوم بشرکت در مذاکرات دعوت کنند.  
ج - تصمیمات کمیسیونها، در صورت تصویب مجمع همگانی، رسمی تلقی خواهد شد.  
ماده دهم - برای اجرای ماده‌های شانزدهم و هفدهم اساسنامه.  
الف - کلیشه نشانه مصور انجمن (تصور فروهر کوروش بزرگ در مشهد مرغاب) و شعار انجمن (مش نیک - گوش نیک - کش نیک) باشکال مختلف تهیه خواهد شد.  
ب - کلیه انتشارات انجمن دارای نشانه مصور و شعار انجمن خواهد بود.  
ماده یازدهم - کلیه انتشارات انجمن دارای شماره ترتیب خواهد بود.  
تبصره - ممکنست نشریه اختصاصی انجمن که عنوان مجسوعه و مجله خواهد داشت از این امر مستثنی باشد.

ماده دوازدهم - برای اجرای ماده ۱۴ اساسنامه هر یک از کارمندان پیوسته ماهیانه لااقل پنجاه ریال بمستدوق انجمن پرداخت خواهند کرد.

ماده سیزدهم - انجمن، محلی را برای دبیرخانه و کتابخانه و تشکیل جلسات در اختیار خواهد گرفت.

ماده چهاردهم - در صورت لزوم برای توضیح و تعیین روش اجرای مواد اساسنامه و آیین‌نامه حاضر، ممکن است آیین‌نامه‌های دیگر نیز تدوین و تصویب نمود و نیز در موارد آیین‌نامه حاضر ممکن است به پیشنهاد کتبی یکتک و موافقت دو ثلث از پیوستگان اصلاحات و جرح و تعدیل بعمل آید.  
(در جلسه مورخه یکشنبه ۲۶ مهر بتصویب انجمن رسید)

ماده واحده - کارمندان یوسته انجمن که پنج جلسه متوالی بدون اطلاع قبلی و عذر موجه غیبت نمایند کارمند انجمن شناخته نمی شوند.

(مصوب جلسه مورخ ۱۳۲۴/۹/۱۸)

ماده واحده - کارمندان وابسته ای که سه ماه حقوق ماهیانه را نپردازند مستغفی شناخته می شوند.

(مصوب جلسه مورخ ۱۳۲۴/۱۰/۱۶)



انجمن  
ایرانشناسی

SOCIÉTÉ D'IRANOLOGIE

Adr. Postale : Boite postale No. 246. Teheran

Adr. Télégraphique : Iranshenssi. Teheran



22, Rue Darvish

Avenue Khayyam

Teheran

Teheran, le ..... 19

No. ....

آقای ایچ انشد کارندگم را ملحقه نمود

در تاریخ ۱۳۲۴/۱۰/۱۶ در جلسه هیئت مدیره انجمن ایرانشناسی

تصمیم گرفت که آقای ایچ انشد را ملحقه نماید

تاریخ ۱۳۲۴/۱۰/۱۶

لومین

نمونه ورقه عضویت انجمن ایرانشناسی



محمود نیکویه  
رشت

## نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین

(خاطرات صادق کوچکیور)

به کوشش سید محمد تقی میر ابوالقاسمی

رشت، نشر میلکان، ۱۳۶۹، ۱۹۳ ص، (۸۰ تومان)

نهضت پرخروش جنگل که چند سالی خطه سرسبز گیلان را در پرتو آتش پرفروغ گیله مردهای مجاهد روشنی بخشید و سرانجام بوسیله توطئه استعمار جهانی در لابلای برگهای خزان زده جنگل بخاموشی گرائید، یکی از درخشانترین دوره‌های تاریخ مبارزات مردم ایران در راه آزادیخواهی و گسستن از یوغ دولتهای استعمارگر است که متأسفانه با انتشار کتابهای گوناگون، تاریخ این جنبش پرشکوه از نقطه آغاز و اوج و سقوط آن، تاکنون هنوز بدرستی روشن نشده است و تاریخ معاصر ایران از داشتن کتابی مدوّن و دقیق همراه با نگاهی تحلیلی گرانه و بی طرفانه و بدون حب و بغضهای متداول محروم است. چراکه نخستین کتاب در این زمینه که توسط شادروان ابراهیم فخرانی، با عنوان «سردار جنگل» تألیف یافته در دوران پهلوی دوم نگاشته شده که طبعاً و بی گمان بسیاری از مسائل در پرده ابهام مانده است.<sup>۱</sup>

از این رو هرگونه سند، خاطرات و تحقیق در این زمینه برای پژوهشگران آینده مفید و ممتنع است و می تواند گوشه‌هایی تاریک از این نهضت ضد استعماری اوائل قرن کنونی میلادی را روشن نماید. کتاب «نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و قزوین» که بوسیله سید محمد تقی میر ابوالقاسمی تدوین یافته، خاطرات شادروان صادق کوچکیور افسر وظیفه شناس و وطن پرست نهضت جنگل است که اوائل در شهربانی رشت خدمت می نموده و سپس با اوج گرفتن نهضت، با فراهم نمودن وسایل رزمی و شرکت در چند رشته عملیات نظامی ضمن جلب نمودن اعتماد میرزا رسماً در راس تشکیلات نظامی نهضت قرار گرفته و منشأ خدمات مفیدی شده است.<sup>۲</sup>

مدوّن کتاب در پیشگفتار معرفی کوتاهی از نویسنده خاطرات (صادق کوچکیور) بعمل آورده، در حالی که حق این بود که خواننده را با نویسنده این یادداشتها بهتر و بیشتر آشنا کند. آنچه که از متن خاطرات شادروان صادق کوچکیور بدست می آید او در سال ۱۲۷۵ بدینا آمده و

در دو سالگی از نعمت پدر محروم شده و از سن هفت سالگی برشت آمده و در تحت سرپرستی عمه خود ابتدا در مکتب‌خانه و سپس در مدرسه جامع در سلک طلاب علوم دینی به تحصیل می‌پردازد، آنگاه با تأسیس مدارس جدید در مدرسه وطن به تحصیل در دوره ابتدایی مشغول می‌شود و پس از اخذ مدرک ششم ابتدایی به تهران رفته و در مدرسه دارالفنون به تحصیلات خود ادامه می‌دهد. در سال دوم تحصیلی دارالفنون را رها کرده و در تشکیلات جدید شهرانی که تحت نظر مستشاران نظامی سوئدی قرار داشت، داخل شده و بعد از سه ماه دوره تعلیمات پلیس به درجه اسپران (ستوان سوم) نایل شده و پس از چندی به شهرانی گیلان آمده و مشغول خدمت در کلانتری‌های زشت می‌شود.

کوچکپور چندی بعد میرزا را ملاقات نموده و از وضع آشفته مملکت شکوه می‌کند، میرزا اسکندرخان و وقارالسلطنه را جهت همکاری باو معرفی می‌نماید و بعد از چندی طی ملاقات با اسکندرخان پنهانی توسط عمو و عموزاده‌هایش اسلحه برای جنگلی‌ها تدارک و تهیه می‌نماید و در سال ۱۲۹۵ که در شهرزانی انزلی مأمور خدمت بوده با عده‌ای از جوانان به تشکیلات جنگل وارد می‌شود و سپس در عملیاتی با قوای جنگل در مقابله با انگلیسیها در رشت شرکت نموده و پس از آن فرمانده شایسته نظامی تشکیلات در منطقه فومنات می‌گردد.

خاطرات کوچکپور که خود در برخی از عملیات نظامی جنگلیها شرکت و در بعضی از آنها سمت فرماندهی را داشته از نقطه نظر روشن شدن گوشه‌هایی از نهضت جنگل، مفید و متمم است و برای پژوهشگران مبسوط است در خور مطالعه و تعمق.

نویسنده خاطرات از آنجائی که شاهد عینی بسیاری از حوادث بوده از این نظر قولش می‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد. مثلاً در مورد تسلیم دکتر حشمت اقوال ضد و نقیضی نقل شده است، ولی آنچه که مسلم است شادروان دکتر حشمت به وعده توخالی و سراپا مکر و نیرنگ فرمانده قزاقان اعتماد نمود و تسلیم شد، ولی مردانه جان باخت.

صادق کوچکپور درباره تسلیم دکتر حشمت مطالبی نقل می‌کند که با توجه به روحیه میرزا و مرحوم حشمت پذیرفتنی است. بخوانیم از او:

«میرزا با دکتر حشمت به شور پرداخت. دکتر حشمت گفت من با عده تسلیم می‌شوم، زیرا قولی که سردار استرالیسکی فرمانده قزاقان داده است اگر تسلیم شوم در امان خواهم بود. میرزا گفت به اقوال این‌ها نباید اعتماد کرد که استخاره کرد، بد آمد. گفت استخاره هم بد آمده است، دکتر حشمت خواهش کرد دوباره و سه‌باره استخاره کرد و بد آمد. دکتر حشمت گفت راست گفته‌اند کاری که میل ندارید انجام شود استخاره باز می‌کنید. میرزا در جواب گفت که مقصود قوای دولتی دستگیری من و تو است، با افراد کاری ندارند. اگر من و تو را دستگیر کنند، جز اعدام کاری نمی‌کنند، صلاح من و تو این است عده را مرخص کنیم و خودمان با عده‌ای محقرتر از این محاصره خود را نجات دهیم، با عده کمتر می‌توان به آسانی به هر طرف رفت. او قبول نکرد گفت به امید خدا من با همه افراد تسلیم می‌شوم. میرزا هر چه التماس کرد دکتر حشمت زیر بار نرفت.» (ص ۲۲)

صادق کوچکپور بعد از اعدام دکتر حشمت مدتی بیکار بوده، سپس در اداره دخانیات انزلی مشغول بکار می‌شود تا اینکه دوباره با میرزا ارتباط پیدا نموده و در فومن باو ملحق می‌شود. «میرزا از انزلی مراجعت کرد، خدمت ایشان رسیدم. گفت شما عده‌ای را انتخاب و مسلح شده به رشت بروید. من در ظرف دو روز یکصد نفر از جوانان را مسلح نمودم.» (ص ۳۴) و ضمن حمله

به اداره حکومتی رشت و خلع سلاح قزاقان در تشکیلات نظامی جنگل به سمت مسئول فورخانه و مهمات برگزیده می‌شود.

با اینکه چهرهٔ میرزا بویژه بعد از انقلاب اسلامی چهره‌ای روحانی و با تمایلات مذهبی معرفی شده، ولی با این همه میرزا به هدف اصلی خود بیشتر از همه چیز اهمیت می‌داد. از این نظر بهتر است به نقل خاطره‌ای از کوچکی‌پور نظر کنیم که جالب است و خواندنی.

روز یازدهم فروردین میرزا وعدهٔ زیادی از نظامیان از توپخانه و سواره و پیاده فومن آمدند. چندین خانه را برای توقف این عده تخلیه کردیم. از رشت شانزده درشکه جمعی از اهالی و چند نفر از علماء برای ملاقات میرزا حرکت کردند، میرزا دستور داد آنها را در سند متوقف نمایم. میرزا به ملاقات آنها آمد آنها پیامی از حاجم رشت داشتند و میرزا را دعوت به تسلیم کرده بودند و حاج شیخ حسین لاکانی مأمور پیام بود، کتابی از بغل درآورد و به او سوگند خورد و گفت به این قرآن مجید اگر تسلیم بشوید در امان خواهید بود. میرزا آن کتاب را گرفت و بوسید. برای استخاره آن را باز کرد دید قرآن نیست و کتاب دعا است. به او رد کرد و گفت من فریب امثال شما ریاکاران را نمی‌خورم و به اقوال شما و بالاتر اعتماد ندارم بفرمائید تشریف ببرید. آنها خواستند حرفی بزنند مجال نداد سوار اسب شد و به راه افتاد و به من دستور داد آنها را از حدود فومنات خارج نمایم، (ص ۱۷)

آنچه که از عملیات نظامی و درگیریها برمی‌آید اینست که میرزا مخالف درگیری با قزاقها یعنی نماینده و ابزار سرکوب دولت استبدادی بوده است و هرچا که قوای چریک جنگل با قزاقها روبرو می‌شدند، میرزا فرمان عقب نشینی و ترک محاصره صادر می‌کرده است. مرحوم کوچکی‌پور در این باره در گوشه‌ای دیگر از خاطرات خود می‌نویسد:

«نصرت‌الله که یکی از افسران بود با تعرض جلوی میرزا را گرفت و گفت کجا می‌روی؟ چرا اجازه مقاومت نمی‌دهید، همه سربازانم گرسنه‌اند این وضع برای ما غیر قابل تحمل است. میرزا او را متقاعد نمود که جنگ با قزاقان یک نوع برادرکشی است. آن‌ها آلت دست انگلیس‌ها شده و با پول آنها دنبال ما می‌آیند، ما هم اینقدر آنها را به این راههای صعب‌العبور می‌کشیم تا خسته شوند، بالاخره شاید پشیمان شوند.» (ص ۲۲)

سرانجام پس از محاصرهٔ جنگل توسط قوای رضاخان که اینک وزیر جنگ شده بود، میرزا افراش را مرخص و به آنها تکلیف می‌نماید که تسلیم قوای دولتی شوند و خود با اتفاق کاتوک آلمانی (هوشنگ) بطرف کوههای خلخال روانه می‌شود. صادق خان نیز در رشت تسلیم «امیر موقه» شده و از طرف رضاخان بیک درجه ترفیع نائل می‌شود.

پس از شکست نهضت جنگل نویسندهٔ خاطرات همانند بسیاری از مبارزان جنبش به کارهای فرهنگی پرداخته و بخش دوم خاطرات او شامل تلاشها و کوششها در راه ایجاد مدارس و تعلیم دانش‌آموزان و تشکیل جمعیت فرهنگ و اجرای نمایشات و اعتلای سطح فرهنگ مردم منطقه است. متأسفانه در برخی از نگارشات با اصطلاح تاریخی در مورد جمعیت فرهنگ مغرضانه برخورد شده است. این مسئله که گردانندگان جمعیت فرهنگ تمایلات چپ داشته‌اند از همان زمان مورد تهنیت عمدهٔ استبداد بوده است. در این باره نویسندهٔ خاطرات شادروان کوچکی‌پور می‌نگارد:

«من عضو مجمع ادبی فرهنگ بودم و یکی از مؤسسين این مجمع که از سال

۱۲۹۱ تشکیل شده بود، بودم. در نمایشات شرکت می‌کردم و عضو مؤثر آن بودم، چون مجمع در کلیه امور اجتماعی دخالت می‌نمود و در امور ادارات دولتی نظارت می‌نمود از این جهت رنگ سیاسی به خود گرفت و متهم کردند که کلیه افراد آن کمونیست هستند و تبلیغات کمونیستی می‌نمایند. آنها با این عمل می‌خواستند این انجمن ملی را منکوب و در کارها آزادی عمل داشته باشند. زیرا اعضاء انجمن از بهترین کارمندان دولت بودند و آنها مانع از ارتقاء و اجحافات و سایر کارهای ناروا بودند. از طرف شهربانی تابلوی فرهنگ را پالین آوردند، کتابخانه آن را متجاوز از پانزده هزار جلد کتب علمی و تاریخی و اخلاقی نفیس و گرانبها داشت ضبط کردند و تمام اکتانیه مجمع فرهنگ را که عبارت از سیز و صدلی و گنجینه‌های متعدد و متجاوز از یک هزار صدلی سن و شاعر و پرده‌های قیمتی و لباس و لوازم آکتورال و پیس‌های زیاد و یک دوره آنسیکلوپدی که جمعا دارائی این انجمن متجاوز از یکصد و پنجاه هزار تومان می‌شد توقیف و چندی بعد به شهربانی نقل کردند.

در زمان ریاست فرهنگ تربیت کتابخانه ملی تشکیل گردید، بوسیله تربیت تعدادی از کتب مزبور را از شهربانی گرفتند و به کتابخانه تحویل دادند، بعد چهل نفر از اعضاء مؤثر مجمع ادبی فرهنگ را از گیلان به شهرهای دیگر ایران تبعید نمودند.

(۱۱۱)

بخشهای دیگر کتاب که خاطرات کوچکیور در زمینه‌های دیگر از جمله فعالیت فرهنگی در گیلان و قزوین و فعالیت در حزب توده بعد از سالهای ۱۳۲۰ در گیلان است از اهمیت تاریخی چندانی برخوردار نیست و فقط نقل خاطرات است که از آن جمله احتساب دانش آموزان رشت (ص ۹۸-۱۰۱) حائز اهمیت و نشان دهنده روح اتحاد و مبارزه در میان دانش آموزان رشت در سالهای حکومت رضاخانی است.

کوچکیور بعد از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ مدت یک ماه دستگیر و به بروجرد تبعید شد و برای تأمین معاش خانواده تقاضای بازنشستگی کرد. او در سال ۱۳۴۳ خورشیدی شروع به نوشتن خاطرات کرد و در سال ۱۳۴۵ دچار سکته قلبی گردید و نگارش خاطرات نیمه تمام مانده و سرانجام در نهم بهمن ماه ۱۳۵۵ رخت بیدار نیستی کشاند.

آنچه مسلم است دست نوشته خاطرات شادروان کوچکیور تا تاریخ انتشار در جایی و نزد شخص و یا اشخاصی محفوظ بوده است، ولی متأسفانه مدوّن کتاب آقای وسید محمدتقی میرابوالقاسمی، در پیشگفتار کتاب اشاره‌ای نمی‌کند که این نسخه را از کجا بدست آورده است و اینکه در صحت مطالب آن تا چه حد می‌توان اعتماد داشت؟

نثر نویسنده روایت گونه و دارای انشائی ساده و غیرادیانه است و گهگاه تأثیر گویش گیلکی در آن به چشم می‌خورد که در ذیل به مواردی اشاره می‌شود:

«عموی من مرا بفل گرفت» (۵)، «آشب تا صبح من نخوابیدم» (۴)، «گفت من جایی کنار لازم دارم شما برید خودتان را معرفی کنید و من یک ساعت دیگر برمی‌گردم و شما جلو مدرسه باشید تا من مراجعت کنم» (۶)، «بلاغ مرا نشان دادم» (۹۳)، «این مدرسه مال من است و در منزل من دایر کرده‌ام من حاضر نیستم به دیگری تحویل دهم» (۹۳)، «خود را معرفی کرده‌ام» (ص ۱۴۳)

گذشته از آن متن خاطرات بدور از علامات جمله‌بندی و نشانه‌های قراردادی یک نثر پاکیزه است و مدوّن کتاب که بتوان مصحح متن کتاب را بیجاپ رسانده، کوششی در آرایش جملات و نقطه گذاری متن انجام نداده از این نظر مطالعه کتاب برای یک خواننده غیر حرفه‌ای، تا اندازه‌ای ملال آور است.

نویسنده در متن خاطرات نام اشخاص زیادی را که در وقایع جنگل گاه بعنوان هم‌زم میرزا و یا به سمت سرکوبگر نهضت، نقش‌های گوناگونی را داشته‌اند، ذکر نموده است که متأسفانه مدوّن کتاب در پاورقی هیچگونه توضیحی در معرفی شخصیت‌های معرفی شده نداده است. برخی از این اشخاص بعدها در رژیم پهلوی به نامهای دیگری معروف شده‌اند که حق این بود مدوّن کتاب به معرفی کامل آنها می‌پرداخت. مثلاً سرتیپ فضل‌الله بصیر دیوان (۴۳) بعدها بنام سپهبد زاهدی عامل کودتای ننگین ۲۸ مرداد شد و سرهنگ امیر موقت (۸۵) بعنوان سپهبد نجف‌خان معروف گردید. همچنین است اشخاص زیادی که نامشان در متن خاطرات آمده که برای خوانندگان عادی ناشناخته‌اند امثال: وقار السلطنه (ص ۹)، احسان‌الله خان، یوسف کسمائی (ص ۱۰)، حسین جودت (ص ۱۲)، حاجی شیخ حسین لاکانی، علی‌اکبر خان سیاه‌پوش (ص ۱۴)، خالوقربان، حسن خان معین‌الرغایا (ص ۱۹)، میرزا احمدخان آذری (۳۰)، میراحمد خان مدنی (۳۱)، صدیق اعلم (۳۲)، سعدالله درویش (۲۵)، میرزا علی حبیبی (۲۷)، استرالیسکی (۲۲)، ضرغام السلطنه (۳۰)، میرزا اسماعیل پوررسول (۳۲) و بسیاری اسامی دیگر.

گذشته از آنکه هویت اشخاص در پاورقی و تعلیقات بدرستی روشن نشده، پاره‌ای از حوادث و وقایع مطروحه در کتاب بدون ذکر تاریخ مشخص است و مدوّن کتاب نیز کوششی در تعیین دقیق وقایع ننموده است. از این جهت کتاب بصورت یک خاطرات صرف بدون ذکر دقیق وقایع درآمده است.

از موارد بالا که بگذریم، در فهرست اعلام کتاب ابتدائی‌ترین اصول فهرست نویسی رعایت نشده است، چراکه اسم کوچک اشخاص ملاک فهرست قرار گرفته است مثلاً در حرف الف اسامی ابراهیم الموتی، ابراهیم دریابگی، ابراهیم فخرائی، ابوالقاسم امینی، اسماعیل پوررسول و... آمده است. هم چنین است در حرف ع، عباس خلیلی، عباس شاهده، علی آقا عزیززاده، علی‌اکبر نهایندی و... و در حرف م محسن ابقائی، محمد آخوندزاده، محمد باقر کوچکچور و...

و جالبتر آنکه فهرست نویس در حرف دال عنوان دکتر را جزء اسم اصلی اشخاص آورده است. مانند: دکتر رادمنش، دکتر فرم، دکتر فرهنگی، دکتر قاسملو، دکتر منصور باور، دکتر ابوالقاسم خان فرید و...

کتاب دارای اسناد و نامه‌هاییست از میرزا که می‌تواند دستمایه مفیدی برای پژوهشگران این رشته از مسائل تاریخی باشد.

هم چنین در این جا از طرح روی جلد کتاب می‌توان اشاره نمود که کار آقای «فرامرز توحیدی» هنرمند خوب دیار باران و بنفشه است.

#### توضیحات

۱- البته تألیف ارزنده آقای دکتر شاپور رواسانی با عنوان «جمهوری شورائی گیلان- جنبش سوسیالیستی» در ایران از اوایل قرن نوزدهم میلادی تا سال ۱۹۲۲ که رساله دکتری ایشان در دانشگاه اولدنبورگ آلمان غربی بوده است، مفید خواهد بود. این کتاب در سال ۶۳ چاپ شده است.

۲- پیش از این در سال ۱۳۵۸ کتابی با عنوان «نگاهی از دور» به انقلاب سلسله جنگل منتشر شده که خاطرات محمد حسن صبوری دیلمی یکی دیگر از هم‌زمان میرزا کوچک خان را دربر داشته است.

## مان امهان یا جمکران

نوشته دکتر علی شین پرتو - انتشارات وحید - تیراژ ۲۰۰۰ نسخه - چاپ اول، ۱۳۶۹

چهل سال پیش، در سرپله‌های کوچک میرشکار مرحوم احمد افشار شیرازی، آقای دکتر علی شین پرتو را معرفی کردند. دکتر یک ساعتی ما را سرپا نگاه داشت و نظیر همین سخنان که امروز در کتاب «مان امهان» تحریر کرده‌اند، تقریر کردند. ما هم از ایشان شنودیم، ولی زیر بار تحقیقات ایشان نرتم و به یاد داریم که مرحوم احمد افشار او را در تحقیقات خود منحرف دانست.

برگردیم به کتاب مورد بحث، پشت جلد کتاب «مان امهان» تصویری است که ظاهر ارسام آن خود مؤلف بوده‌اند. در این تصویر خطوطی شبیه جاده از جمکران و قم و مشهد اردهال به بی‌نهایت می‌رود. خورشید خانم در زاویه سمت چپ بالا و تصویر ماه در زاویه سمت راست همانجاست. هر دو در آسمان یکرانه می‌درخشند. این درک بنده از این تصویر است، ولی باید در این تصویر رمزهای دیگری نیز باشد، اما عقل من بیشتر از این قد نمی‌دهد. بالای این تصویر نام مؤلف محترم «شین پرتو» و در زیر آن با حرف درشت کلمه «جمکران» چاپ شده است. معلوم است این رساله دو نام دارد، یکی «مان امهان» و دیگری «جمکران».

آقای شین پرتو از قدیم معتقد بود که نامهای جغرافیایی و اسامی امامزادگان در زیر پرده‌های رمزی پنهان شده‌اند و ایشان کلید مخزن این رموز را به دست آورده‌اند.

عناوین و مباحث مقدمه نظام والای تشیع، غوغای عشق و عاشقی عرفان، مهدی موعود، حسن مثله، مسجد جمکران، جاماسبانه، چهل اختران، باباسافر در باغشاه قم است و سرانجام شناسایی مسجد جمکران را موقوف به دانستن مطالب زیر می‌کنند ۱- قلعه جمکران ۲- چهل اختران ۳- باباسافر ۴- هیجده قبر.

چند جمله‌ای از این مقدمه را نقل می‌کنیم:

«اندیشه‌های والای حکمت و عرفان ایرانی از زمان پیشوای پنجم آغاز شده است و از طرف دیگر با شیخ عجل [کذا فی الاصل] معروف کرخی از طرف دیگر و به صورتی دیگر تکمیل یافته و آشکارتر شده است... و از همه مهتم اینکه خواجه حافظ شیرازی شخصیت بزرگوار و عالیمقام جهان اندیشه و عرفان میان گذشته‌ها و آنچه در عالم تشیع بوجود آمده پیوند محکم و استواری ظهور نموده است.»

در مبحث مربوط به قلعه جمکران می‌خوانیم:

«توجه شما را به عدد پانزده جلب می‌کنم و چون مجموع اعداد چهار ضلع ششصد زراع می‌شود (در بالا می‌فرمایند هر ضلع پانزده زراع بوده است) در دیدار حسن مثله با امام می‌خوانیم که در محضر ایشان شصت و اندی حضور داشتند که برخی از ایشان را می‌شناخت و از چهل اختران بودند.»

اگر در چهار ضلعی هر ضلع پانزده زراع باشد (بقول ایشان) چگونه مجموع اعداد چهار ضلع ششصد زراع می‌شود، از اینها بگذریم شصت و اند چه ارتباطی با ششصد دارد؟

شروع مبحث چهل اختران چنین است:

«پس بی‌شک عده‌ای از بزرگان که (چهل اختر) خوانده شده‌اند و در آن بقعه مدفون می‌باشند با جلساتی که در زمان مأمون و در خدمت حضرت رضا تشکیل می‌یافته است مربوط دانست، بنده کندذهن

نمی‌فهمم ارتباط چهل اختر با جلسات چیست.

در مبحث باباسافر (ص ۱۵) نوشته‌اند:

«بی شک این مرد بزرگوار نام دیگری هم داشته است و مقصود از مسافر به معنی آنچه اصطلاح عام است نیست، بلکه مسافر به صورت رمز به نزد اهل حق عبارت است از کسانی که به درجات عالی در معرفت الهی می‌رسند و از درجهٔ پایین به مقام بالا «مسافر» می‌گردند.

انواع ابدال و قلب و تصحیف و تحریف را خواننده بودیم، ولی نمی‌دانستیم مسافر یعنی «مسافر».

در صفحهٔ هجدهم مبرقع را کلاه یا مندییر نوشته‌اند. ظاهراً منظورشان مندییل است.

در صفحهٔ ۶۶ می‌نویسند:

«و اینک می‌پردازیم به لفظ قاطر که صورتی رمزی از طارق می‌باشد. اسم طارق محلی است در مشهد رضا و کلمهٔ طریقت نیز از همین ریشه گرفته شده است به معنای در تاریکی بودن و از تاریکی گذشتن و راهی است که سالکان طریقت پس از آموختن شریعت اندر آن خود را آماده سازند تا بتوانند به حقایق جهانی راه یابند. بی شک جبل طارق را هم می‌شناسند. اما در لفظ قاطر یک مفهوم دیگری هم پنهان شده است و معنای فارسی آن استر می‌باشد و مثل سترون و نارون. پس باید دانسته شود که آنرا (استار) به ارش (ستاره) شناخت و یا ستاره و تند یعنی کسیکه دارای ستاره‌هاست. پس المبرقع نجم ثاقب می‌باشد.

بهرتر است سخن را کوتاه کنیم و بیش ازین صفحات مجلهٔ آینده را نگیریم.

در پایان می‌پردازیم به آوردن غلطهای چاپی و همچنین غلطهایی که چاپی نیست و مصطلحات تازه و ناآشنا:

- عجل = اجل (ص ۸)
- حضرت بغوان (ص ۲۳)
- سنای یزدان = نای یزدان (ص ۲۴)
- گوشت آن را قطره قطره پخته کن (ص ۲۵)
- بزاخله مد هفت خال (ص ۲۶)
- ایمنگان (ص ۲۸)
- اشیعیان چماند جمکران (ص ۲۹)
- ظهور سباطه برتر (ص ۳۱)
- فرزندگان نقوشان (ص ۳۱)
- نان فطیر مسکه (ص ۳۲)
- بوشت در آمدند (ص ۳۳)
- در ابتدای تکویر قم (ص ۳۷ و ۳۸)
- قمواده (ص ۳۸)
- کمزه و گلپایگان (ص ۳۹) ظاهر اکره
- قم را کوده گردانید (ص ۴۰)
- ربیع به جای ربیع (ص ۴۶)
- ضیاع و هستات و باغات (ص ۴۷)
- تعمل به جای تأمل (ص ۵۹)
- انصاب به جای انساب (ص ۶۱)
- حضرت سلیمان بر صدیر حکمت برنسته (ص ۷۶)
- گروه بیست وانه (ص ۷۸)
- جمواده (ص ۸۱)

## صحافی سال سوم دبیرستان

## آموزش بازرگانی و حرفه‌ای گرافیک

مؤلف کبری بادرامپور، تهران- وزارت آموزش و پرورش- ۱۳۶۴.

این کتاب آموزشی را به تصادف در سفر نوروزی کرمان در خانه دوست هنرشناسم محمدحسین اسلام‌پناه که دبستگی بیش از اندازه به هنر صحافی سنتی دارد، آزمایش وار بعضی از کتابهای کهنه را تجلید کرده است دیدم. بسیار شاد شدم از اینکه کتابی سودمند برای یاد دادن این هنر پرسابقه و ارزشمند به دانش آموزان ارجمند وطن تألیف و چاپ شده است. بر شادیم افزوده شد از این روی که نام مؤلف گرامی برایم یادآور نام هنرمند و دوست درگذشته‌ام مرحوم بادرامپور (صحاف زبردست و پرکار) بود. بادرامپور نزدیک به چهل سال در خیابان سعدی با مهارت فنی و مراعات کامل در حق دوستان صحافی می‌کرد و کتابدوستان را از ذوق و امانت خویش بهره‌ور می‌ساخت.

در روی جلد نام وزارت آموزش و پرورش آمده است و مؤلف در مقدمه گفته است کتاب با مساعدت دفتر آموزش بازرگانی و حرفه‌ای آن وزارت تهیه شده است.

مؤلف در تذکر کوتاهی می‌نویسد: «مطالب نقل شده از مآخذ گوناگون در این کتاب - یا بصورت خلاصه و یا با جزئی تفسیر آمده است».

من آگاهی دقیق و فنی درستی در زمینه هنر صحافی ندارم. آنچه فرا گرفته باشم مطالبی است که در مدت چهل سال، نخست از مرحوم بادرامپور آموختم و پس از آن به گونه‌ای روشن‌تر، در طول سی و چند سال دوستی و ارادت با فریدریش لانگامر از زبان این استاد شنیده‌ام. البته به تفاریق از صحافان دیگر هم نکته‌ها آموختم و چون این کتاب به دستم رسید آن را در خواندن گزافم بدین آرزو که از آن مطالبی به دست آورم و بر یادگرفته‌های پیشین خود بیفزایم.

کتابی که برای آموزش دانش آموزان نگارش می‌یابد، حتی‌الامکان باید پیراسته باشد از عیب‌های معنوی و لفظی و چون این کتاب مخصوص آموزش به نوجوانان است وظیفه‌ای برایم شد که چند کلمه بی‌پروا درباره آن بنویسم. ناچار از مؤلف گرامی که نخستین تألیف خویش را با علاقه‌مندی منتشر کرده است برای این گستاخی پوزش می‌خواهم. این نوشته در انتقاد از ایشان نیست، زیرا ایشان رنج کشیده و شوق‌مندی خود را در تألیف و نگارش رساله به کار برده است. اگر سخنی است با ویراستار کتاب است که حتماً باید هر کتاب آموزشی به دست چنین کسی سپرده شود و او آن را از عیبها ببردازد. ویراستار است که زبان کتاب را متناسب فهم و ذوق دانش آموزان می‌سازد و تاروایشها را از آن می‌زداید و کتاب را پیراسته عرضه می‌دارد و وزارت آموزش و پرورش حتماً باید چنین ارادی را داشته باشد.

اگر کتاب درسی و آموزشی نبود جای چندان سخنی نسبت به سبک و زبان نگارش آن نبود. انتقاد و ایراد برای آن است که کتاب درسی باید نمونه درست نویسی و روشن نویسی و حقاً وسیله آموزش علم و زبان هر دو باشد. از کتاب علمی آموزشی که به زبان سست و نادرست باشد علم نمی‌توان آموخت. چنین کتابهایی شیوه اندیشه و نگارش هر دو را به نابسامانی می‌کشاند.

کتاب حاوی شش فصل است و در اینجا به سه فصل آن که درباره صحافی سنتی است می‌نگریم: فصل اول کتاب که «کلیات» نام دارد، یک صفحه و نیم بیشتر (۳۵ سطر) نیست. مطالب این فصل در فهرست کتاب «مقدمه» و «تعریف» عنوان شده، ولی در متن فقط «مقدمه» آمده است.

درین فصل آمده است: «در جهان اسلام - دو قرن پیش از آنکه صحابه پیغمبر اسلام - قرآن را بر روی نخل و استخوان ثبت کردند، این کتاب آسمانی به خط پرشکوه کوفی - بر صحیفی مرتب و کامل با سرلوحه نهایی زرنگار نوشته شده. (ص ۲)

همین مطلب در صفحه دیگر به تکرار چنین آمده است: «دو قرن پس از آنکه صحابه پیامبر (ص) - قرآن را که جبرئیل از جانب خداوند بر او نازل کرده بود - بر برگ نخل و استخوان ثبت کردند و کتاب آسمانی قرآن به خط باشکوه کوفی با سرلوحه های زرنگار نوشته شده. (ص ۱۷)

در عبارت اول اشکال این است که «نخل» درخت خرماس است و بر آن درخت چیزی نگارش نمی کرده اند و همانطور که در عبارت مکرر آمده است می بایست «برگ نخل» نوشته می شد و مأخذ را هم قید می کردند تا می دانستیم که در کدام یک از منابع ثقة اصیل دست اول گذشته به نگارش قرآن مجید بر روی برگ خرما اشاره شده است.

در عبارت دوم به اشکالی که در ناچوری عبارت و عدم فصاحت آن هست باید توجه کرد. آیا بهتر نبود مطلب چنین نوشته می شد: «صحابه پیامبر (ص) برای ثبت قرآن مجید آن را بر روی برگ خرما و استخوان شتر ثبت می کردند. دو قرن پس از آن دوره بود که کتابت قرآن به خط کوفی آغاز شده.

مطلب عیب معنوی هم دارد. زیرا دانش آموز هوشمند خواهد پرسید مگر در آغاز قرآن مجید را به چه خطی می نوشتند که دو قرن بعد خط باشکوه کوفی در نوشتن قرآن مرسوم شد. همچنین خواهد پرسید که اگر در آغاز بر برگ خرما می نوشتند در قرن بعد بر چه نگارش می کرده اند. زیرا در آن عبارت دو مطلب یکی «نوع خط» و دیگری «آن چیزی که خط بر آن ثبت می شده» به یکدیگر مزوج شده است. جز این آیا صفت «شکوه» برای خط درست است؟ باز آن دانش آموز هوشمند خواهد پرسید چرا در سه صفحه پس از آن آمده است که در اوایل ظهور اسلام اوراق قرآن مجید را بر پوست آهو نوشته بودند. (ص ۷) مگر صحابه که گفته شده بود بر برگ خرما قرآن مجید را ثبت می کرده اند در اوایل ظهور اسلام نمی زیستند؟

دانش آموز هوشمند از این عبارات که در زیر می آوریم چه عایدش خواهد شد؟  
 «به مرور ایام گرچه از جنبه های دستی صحافی کاسته شد و به ابعاد صنعتی آن افزوده گردید و ویژگیهای هنری صحافی کمتر مورد نظر قرار گرفت، لکن صحافی سنتی بنا بر نیاز جامعه به حیات مؤثر خود ادامه داد. (ص ۲)

«تظیم و تشکیل قالب بصری اندیشه جزء ثابت کار گرافیک بوده و این شکل گیری عمدتاً در قالب کتاب صورت می پذیرد. از این رو کلیه عملیات و فنون مربوط به هنر کتابسازی - از جمله صحافی سنتی - مورد توجه هنر گرافیک می باشد. از سوی دیگر شیوه های کار صحافی - عملاً به گونه های مختلف - با برخی از فعالیت های مربوط به تولید گرافیکی سازگار بوده و بستر مناسبی برای استفاده از حساسیت بصری و مهارت دست هنرجوی رشته گرافیک فراهم می آورده (۳-۲).

ظاهراً عبارات ترجمه های نامفهومی است از متن خارجی و اصلاً روح ایرانی ندارد.

\*\*\*

مطالب فصل دوم (تاریخ نوشتار) در دو قسمت عنوان شده: تاریخ نوشتار پیش از پیدایش کاغذ و پس از پیدایش کاغذ.

ترجمه بودن مطلب از سطر به سطر این بخش هویداست و این چند کلمه نمونه است: «پیش از آنکه این حجم گلین مسطح و یا ستوانه ای خشک شود...» (ص ۶)

گیاه بردی (ص ۶) خیال می‌کشم بردی باشد.

در همین بند در تعریف بردی گفته شده است: «در زبان محلی به نی کاغذی معروف است» (ص ۶). قاعدهٔ دانش آموز از این عبارت چنین درمی‌یابد که زبان محلی ساکنان کرانهٔ رود نیل در سه هزار سال پیش فارسی بوده است و پاپیروس را «نی کاغذی» می‌گفته‌اند، در حالی که در سه هزار سال پیش کاغذ هنوز در آن سوی جهان شناخته نشده بود که متکلمان مصری نی مورد استفاده در ساختن پاپیروس را به کاغذ منسوب کنند.

البته جای دیگر نوشته است: «این گیاه دارای ساقهٔ قطور و بلندی است و پاپیروس نام داده» (ص ۶) درین عبارت «نگارش بر روی پوست تا زمان طولانی شایع بوده» (ص ۷) چه معنایی و مفهومی دارد.

اصطلاح نامأنوس «در رابطه که برگشته از مصطلحات فرنگی است و در گفتن و نوشتن عمومی رواج رسمی یافته و بطور زننده و بی‌ذوقانه‌ای به کار می‌رود در این کتاب هم چاشنی عبارات است و از آن زمره است این دو نمونه.

- در این رابطه صحافی می‌تواند بعنوان زمینهٔ شفلی تازه‌ای برای تکسین‌های گرافیک مطرح باشد.

- امید است کتاب حاضر... بتواند خلاء موجود در رابطه با آموزش صحافی را در حد استطاعت خود برطرف نماید.

سنوات در بسیاری جاها میلادی آورده شده و گاهی معادل هجری آنها داده شده. عجیب‌تر ذکر قرن‌هاست که در مواردی چند به میلادی آورده شده برای مردمی که سالشمارشان هنوز از هزار و چند درنگذشته، البته آوردن سال مسیحی در بعضی از موارد درست است و مناسب (مثلاً تأسیس کارخانهٔ کاغذسازی ۱۷۹۸ در فرانسه) ولی ذکر قرون به میلادی هیچ مناسبتی ندارد. از جمله زیرعکس ایزار جلدسازی ایرانی نوشته‌اند: «احتمالاً متعلق به قرن ۱۹ میلادی» (ص ۱۴) و زیرعکسهای صفحات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ به همین.

فصل سوم «مروزی بر تاریخ صحافی» عنوان دارد. در این فصل زیر عنوان «چگونگی رشد صحافی قبل از اشاعهٔ اسلام» مطلبی مربوط به قرن چهاردهم تا پانزدهم میلادی، یعنی هفت هشت قرن پس از اشاعهٔ اسلام آمده است (ص ۱۲) و طبیعتاً درست نیست که عنوان مطلبی با مطاوی آن سازگاری نداشته باشد. چنین ناسازگاریها موجب آشفتگی در ذهن دانش آموز می‌شود.

در همین فصل زیر عنوان «چگونگی رشد صحافی در جهان اسلام» می‌خوانیم:

ویک جلد کتاب خطی عربی شامل صد بزرگ بوسیلهٔ ابن حشام فقیه مشهور مصری نوشته شده است متعلق به سال ۱۴۰۱ میلادی» (ص ۱۸) و ابن حشام غلط و ابن هشام درست است و او فقیه نبود و مورخ بود. در همین مبحث قرناطه غلط و غرناطه درست است (ص ۱۸).

در صفحهٔ ۲۰ از همین فصل (زیرعکس) نوشته‌اند: یک جلد کتاب خطی عربی الصحیح مربوط به سنت حضرت محمد (ص) که به وسیلهٔ اسماعیل ابو عبدالله الجوفی البخاری (۹۱۰-۸۷۰ هـ.ق) نوشته شده است. مقصود جامع الصحیح بخاری است.

در همین فصل خلیف سلطان (ص ۲۴) درست نیست و خلیفه سلطان می‌بایست ذکر شده باشد.

علی‌داد پرزویلی  
خرم آباد

### قوم لر

تألیف دکتر اسکندر امان‌اللهی بهاروند. انتشارات آکا. تهران ۱۳۷۰.

کتاب قوم لر نوشته دوست دانشمند دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند را که اخیراً انتشار یافته مطالعه کردم و به دنبال بررسی و تعمق در یادداشتهای مفید ایشان به مواردی برخوردیم که قابل تأمل است. با دیده انصاف باید گفت: زحمات و تلاشهای ارزنده نویسنده محترم به اعتبار تعلق و دلبستگیهای قومی و عشیره‌ای‌اش به سرزمین آباء و اجدادی ایشان را نسبت به سرزمین دلاوران باختری (خصوصاً طایفه‌ای که خود عضوی از اعضاء آن است) متعصب نشان می‌دهد بطوری که در یک تطابق منطقی و در قیاس موازنه‌ای، مطلب به نوعی است که سوالات متعددی را در ذهن خواننده‌ای که در یک عطش ناباورانه احساس، بدنبال درک حقایق است مدتها در هاله‌ای از ابهام و اندیشه وامی‌دارد.

مؤلف با دقت و امعان نظر ضمن مراجعه به منابع و مآخذ مختلف و آثار نویسندگانی که در نوشته‌ها و یادداشتهای خود به مناسبت‌های گوناگون از قوم لر و سرزمین آنان سخن به میان آورده‌اند و با مسافرت‌های پرزحمت و طاقت‌فرسا در مناطق لر نشین تلاش بسیار نموده است تا بتواند اطلاعاتی دقیق در بررسی‌های خود از ایلات و طوایف مختلف لر به هموطنان خصوصاً نسل آینده عرضه کند. از این روی کار وی در خور تحسین است.

مطالعه این کتاب مرا بر آن داشت تا به اعتبار دلبستگی عمیقم به تاریخ و فرهنگ مردم زادگاهم، به بعضی ابهامات و احیاناً کاستی‌های مربوط به اطلاعات جمع‌آوری شده توسط نویسنده محترم رانه از سر عیب‌جویی، بلکه از کمال طلبی، در آن بخشی که به دسته بندی ایلات دیرکوند (صص ۱۴۹-۱۵۰ کتاب) مرتبط است اشاراتی داشته باشم:

### دیرکوند

الف: واژه دیرکونده به معنای اصیل شامل تیره‌هایی است که نیای خود را شخصی بنام دیرکند می‌دانند و به گلالی‌وند، کرفوند، ساتیاروند، یاقوند، طالبوند، طافی و زینی‌وند شهرت دارند. در اصطلاح و در مفهوم کلی علاوه بر تیره‌های نامبرده ظاهراً طوایف میر، بهاروند، قلاوند و نجفوند را هم شامل می‌شود.

نویسنده کتاب بهتر از هر کسی می‌داند که میرها از نژاد دیرکوند نیستند. آنان خود را عرب تبار و از نسل عبدالله فرزند شاهوردی خان می‌دانند. بنابراین پیوند تباری با دیرکوندها ندارند. بهاروندها هم از فرزندان دیرکند نیستند، بلکه بهار نیای آنان پس از ازدواج با دختر دیرکند و ایجاد روابط خویشاوندی سببی، با آن طایفه پیوند می‌یابد.

هم چنین قلاوندها از ناحیه دره شهر به نواحی گرمسیری بالاگریوه مهاجرت کرده‌اند و پیوند نژادی با دیرکوند ندارند و نفوذشان به سالهای بعد از سلطنت ناصرالدین‌شاه مربوط می‌شود. آنطور که از مضمون نوشته برمی‌آید، میرها ظاهراً پس از مرگ دیرکند با اعمال نفوذ در میان قبیله وی استقلالشان را از میان برده و به تدریج نفوذ خود را بر آنان تثبیت می‌نمایند. انتخاب بهار بعنوان رهبر (بقول نویسنده کتاب) هم نمی‌تواند حافظ استقلال آنان باشد.

آقای امان‌اللهی می‌نویسد: ... در کوندها در زمان درک که احتمالاً معاصر شاه عباس کبیر بوده ایل مستقلی بوده‌اند... که پس از سرگ درک فرزندان او همگی آن شخص بهاروند<sup>۲</sup> (نیای بهاروندهای فعلی) را به رهبری قبیله برمی‌گزینند و از آن زمان به بعد بهاروندها بنا بر فرزندان درک پیوستگی نزدیکی داشته‌اند، اما سرانجام بهاروندها و درکوندها زیر نفوذ میرها قرار گرفتند.

نویسنده کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، (ص ۱۷۳) می‌نویسد: رؤسای دیرکوند از تیره میرهستند و از نسل اتابکان لر به شمار می‌روند. چنین استنباط می‌شود که اتلاق نام دیرکوند بر میرها ناشی از روابط نفوذی دیرین آنان بر قبیله مذکور بوده باشد.

در مورد اتلاق نام دیرکوند بر بهاروند همانطوری که گفته شد در آن زمان که درکوند بصورت ایل مستقلی وجود داشته قبیله‌ای بنام بهاروند موجود نبوده است، چرا که پس از ازدواج بهار با دختر درک و ایجاد رابطه خویشاوندی سببی با آن طایفه است که وی را به عضویت آن قبیله درمی‌آورد.

هرچند بهار بقول نویسنده کتاب، رهبری قبیله درکوند را در دست می‌گیرد، با این وجود تا روزگاری دراز نفوذ چندان نداشته است و قبیله دیرکوند زیر نفوذ میرها فرار می‌گیرند. در این مورد می‌نویسد: نفوذ میرها تا یک قرن و نیم پیش ادامه داشت تا اینکه بهاروندها و قلاوندها قدرتمند گردیده و هریک به صورت ایل مستقلی درآمدند. با این حال تعدادی از تیره‌های دیرکوند چون گلالی وند، زینی‌وند، شورابی و کرفوند تقریباً تا سی سال پیش زیر نفوذ میرها باقی ماندند...

اما بلافاصله و بدون توجه به استنباطات ناشی از یادداشت‌های خود از طوایف و تیره‌های مختلفی چون: کرفوند، شورابی و حتی گوه‌ای!!! تحت عنوان طوایف مستقلی که هم بستگی نزدیک با بهاروندها داشته‌اند یاد می‌کند که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد، زیرا معلوم نیست طوایف و تیره‌های نامبرده که بعد از سرگ درک (نیای دیرکوندها) و تا سی سال پیش زیر نفوذ میرها قرار داشته‌اند، روابط نزدیکشان به بهاروندها مربوط به چه دوره‌ای از استقلال آنها است.

گفتی است که میرها با وجود استقلال نسبی تیره‌های یاد شده پس از تغییر و تحولات اخیر با ایجاد روابط خویشاوندی سببی با آنان (خصوصاً گلالی وند، زینی‌وند، شورابی و طابوند) توانسته‌اند نفوذ خود را در میان آنها هرچند بصورت محدود حفظ کنند و بدین ترتیب در حل اختلافات محلی و اموری از این قبیل به دخالت و اعمال نفوذ در میان آنان بپردازند. نتیجه اینکه نویسنده محترم در اتلاق واژه درکوند به طوایف و تیره‌های مختلف، بیان مطالب و تطابق آنها با واقعیت‌های تاریخی دچار خلط می‌شود، مقدمه و نتیجه‌گفتار را به صورتی ناهم‌خوان به پایان آورده است.

### طوایف لر

ب: آقای دکتر امان‌اللهی با ذکر منابع تاریخی معتبری چون (تاریخ گزیده) و منتخب‌التواریخ نظری، شرح‌نامه بدلیسی و رساله میرزا محمد حسن مستوفی<sup>۳</sup> ضمن اظهار عقیده در این مورد که اولاً بعضی از نویسندگان این کتب کاملترین اطلاعات را درباره قوم لر ارائه داده و ثانیاً از انقراض دودمان صفویه تا آغاز سلسله قاجاریه منابع قابل توجهی که درباره تقسیمات طوایف لر سخنی گفته باشد در دست نیست. بدون استناد به توصیفی که نویسندگان کتب نامبرده و سایر منابع دیگر درباره قوم لر و طوایف و تیره‌های مختلف آن داده‌اند و نیز صرف نظر از پژوهشهایی که اخیراً توسط پژوهشگران

۱- تا اینجا هنوز طایفه‌ای بنام بهاروند مطرح نیست، بلکه تنها انتخاب شخصی بنام بهار مورد نظر است.

۲- منابع چهارگانه مورد نظر نویسنده به ترتیب توسط حسن‌الله مستوفی، دکتر نایب‌المنکر، امیرشرف خان بدلیسی و کاتب آخر نعت عنوان (آمار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸ یا تفصیل حسابگر فیروزی ماثو شاه سلطان حسین) در لواحق حکومت صفویه نوشته شده‌اند.

لرستانی در این زمینه انجام گرفته است، تنها بر اساس روایات شفاهی حکم به موجودیت ایل درکوند در دوره صفویه دارد و اظهار داشته است که «درکند نیای آنها در زمان شاه عباس کبیر می‌زیسته و جالب‌تر اینکه، بهار (نیای بهاروندها) در همان زمان و در محلی که امروزه به «دره نسب» معروف است زده او رفته و پس از ازدواج با دختر وی ماندگار آن دیار شده است.

اگر اظهار نظر نویسنده درست باشد از حمدالله مستوفی و «آنونیم اسکندره» که به ترتیب در هفتصد و ششصد سال پیش در نوشته‌های خود از طوایف: جودکی، مانگره‌ای، امارکی (انارکی) و تیره «واری» نام برده‌اند بگذریم، دست کم نویسندگان منابع زمان صفویه تا آغاز قاجاریه می‌بایست از ایل درکوند در فهرست اسامی طوایف لر باختری نامی به میان می‌آوردند.

جالب است که نویسنده کتاب ادعا دارد قبیله «واری» طایفه‌ای بوده در محلی بنام «وارکند» که امروزه جزء منطقه پایلی است (تحریف کلمه «واری» به «وارکند» یا «وارکی» ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است). محل «وارکند» که آقای امان‌اللهی آن را زیستگاه طایفه «واری» قلمداد نموده در غرب محل سکونت درکوندها واقع شده است. یعنی در مجاورت همان محلی است که دموورگان در یادداشت‌های خود در سال ۱۸۹۱ میلادی در مورد درکوندها می‌نویسد: «درکوندها در تابستان در دژه‌های واقع در جنوب هشتاد پهلوی اردو زده و در زمستان به دژه صبیصره و حوالی دزفول فرود می‌آیند». (جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان نوشته علی محمد ساکی (ص ۱۷۲).

میرزا محمدحسین مستوفی در رساله خود در دوره صفویه از طایفه «فیلی» بعنوان یکی از چهار طایفه بزرگ لر (ص ۱۴۱-۱۴۲ کتاب) لر سخن رانده و می‌نویسد: «سردار آنها حسن خان فیلی و اجدادش در خرم‌آباد زندگی می‌کند و ایلات آنها از خرم‌آباد تا سه منزلی بغداد و از آن سمت تا تربت حویزه در کوه و صحرا به ییلاق و قشلاق می‌پردازند. موضعی را که وی محل ییلاق و قشلاق ایل نامبرده می‌داند از نظر جغرافیایی مکان زندگی و حال طوایف درکوند بوده و هست. به عبارت دیگر مسیر تردد طایفه فیلی از منطقه سردسیر (خرم‌آباد) به گرمسیر در مجاورت زیستگاه قبایل درکوند قرار داشته است. با وجود این نام درکوند در فهرست اسامی طوایف ساکن منطقه و مندرج در کتاب نویسنده نامبرده ضبط نشده است.

هم چنین در کتاب شرفنامه بدلیسی که به اعتراف آقای امان‌اللهی حاوی نکات عمده‌ای درباره لر می‌باشد و در عصر صفویه نوشته شده است باز نامی از درکوند و یا بهاروند به میان نیامده است. نویسنده کتاب «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» (ص ۱۷۳) در مورد بهاروندها می‌نویسد: «بهاروندها که تعدادشان از درکوند و جودکیها کمتر است... در کمتر کتابی از کتب تاریخی راجع به آنها مطلبی دیده‌ایم».

علاوه بر این خود نویسنده کتاب قوم لر (صفحه ۱۵۰) در توصیف ایلات درکوند اظهار می‌دارد: پس از مرگ درکند ایل درکوند با وجود انتخاب بهار به عنوان رهبر قبیله، استقلال خود را از دست داده و زیر نفوذ میرها قرار می‌گیرد. بطوریکه تا یکقرن و نیم پیش نفوذ میرها ادامه داشته و بهاروندها پس از قدرتمند شدن بصورت طایفه مستقلی درمی‌آیند. بنابراین، نظر نویسنده درباره هم عصر بودن درکند با شاه عباس کبیر و موجودیت ایل درکوند بصورت مستقل در آزمان صالح به نظر نمی‌رسد.

## شورایی

ج: تیره شورایی (شورایی) اصلاً از تیره ساتیاروند و یا شعبه‌ای از آن به شمار می‌رود و به سبب موضع و محل زیست به این نام شهرت یافته‌اند. نویسنده محترم از تیره طالبوند که یکی از تیره‌های

اصلی دیرکوند (اصطلاحاً هفت اولاد) بوده و در گرمسیر در ناحیه کرکی و در سردسیر در دادآباد، لیدران و هفت چشمه زندگی می‌کرده‌اند نام نبرده و اشتباهاً (ص ۱۴۹ کتاب) بجای آن تیره شورایی را منظور نموده است. بنابراین تیره‌های اصیل دیرکوند عبارتند از: گلابی‌وند، طالبوند، زینی‌وند، کرفوند، ساتاروند، طافی و یاقوند.

### تحولات

د: آقای دکتر امان‌اللهی در صفحه ۱۵۰ کتاب اظهار داشته است که تقسیم‌بندی ایلات و طوایف دیرکوند بر اساس یک تقسیم‌بندی سنتی یعنی نیم قرن پیش تنظیم شده است. اما تصویری که از لحاظ زیستگاه طوایف به خصوص در منطقه سردسیر ارائه داده تنها به میل و خواسته خود موارد را ذکر نموده و بعضاً هم نادرست ضبط شده است. برای مثال در صفحات ۱۵۲-۱۵۴ کتاب محل نشیمن تیره شورایی را روستای وانگره نگاشته است که خلاف واقع است، زیرا فرضاً اگر مبنای زمانی را دوره به قدرت رسیدن رضاخان قرار دهیم، می‌توان گفت حدود هفتاد سال است که روستای نامبرده محل سکونت تعدادی از خانوارهای طایفه بازگیر است. برای نمونه حتی یک خانوار از تیره شورایی چه در گذشته و حال در این روستا سکونت نداشته و ندارند. اصولاً چه قبل و چه بعد از یکجانشینی عشایر در منطقه بالاگریوه تیره‌های شورایی، کرفوند و زینی‌وند که از ابواب جمعی میرها بودند، صرفاً به مناسبت شغل گله‌داری و دامپروری بیلاق را در نواحی کوهستانی یعنی شوراب، دادآباد، بونک، کرف، سیوک و خارزار به سر می‌بردند، و به ندرت خانوارهایی از آنان در روستاهای دهتان کرگاه سکنی داشته‌اند.

تغییر و تحولات سی سال اخیر خصوصاً برنامه (اصلاحات ارضی) موجب شد که بسیاری از افراد تیره‌های نامبرده از کوچ نشینی دست کشیده و مخلوط با طوایف میر و بازگیر در روستاهای سرخده و سالی ساکن شده و تعدادی هم به امر کوچ نشینی ادامه دهند.

### بازگیر

ه: هم چنین، ایشان در صفحه ۱۵۱ کتاب محل سکونت افراد طایفه بازگیر را به عنوان تیره وابسته به بهاروند مراد علیوند در منطقه سردسیر، تنها در روستاهای سهیل بیگی، دارایی و تلوری خلاصه نموده و از دیگر دهات محل سکونت آنان صرف نظر کرده است. گویا از نظر محقق محترم، بازگیرها فقط به همان تعداد خانوار مورد نظر ایشان محدود می‌شوند. در حالی که آزمون که سالارالدوله فرزند مظفرالدینشاه حاکم کردستان و کرمانشاهان به منظور تشویق و تحریک مردم و عشایر منطقه علیه مشروطیت و حکومت مرکزی به خطه لرستان وارد می‌شود اغلب افراد این قبیله مخلوط با طوایف دیگر در دهستان کرگاه ساکن بوده و از سال ۱۳۰۲ شمسی به بعد که امیرشکر احمدآقا (سپهد امیراحمدی) مأموریت می‌یابد جهت سرکوب عشایر و ایجاد امنیت در لرستان وارد آن منطقه شود بصورت مستقل در دهات: تلوری، سهیل بیگی، دیناروند، ده باقر، چوپترش، سالی بزرگ و کوچک به سر می‌برده‌اند.

جای شگفتی است که چرا محقق و مردم شناس محترم از ذکر نام همه روستاهای محل نشیمن طایفه بازگیر که حدود نود سال است از کوچ نشینی با طوایف بالاگریوه چشم پوشیده و تقریباً یکجانشین شده‌اند طفره رفته و تنها به ذکر چند مورد اکتفا نموده است. به گمان من بهتر آن بود که وی واقع را در نظر می‌گرفت و با نگاشتن حقایق، افراد این قبیله را با کمیت بیشتر در فهرست امپراطوری ایلی خود قرار می‌داد.!! قابل ذکر است که جمعیت افراد طایفه بازگیر حدود پانصد خانوار

است و از این لحاظ اگر از پنج تیره بهاروند مراد علیوند بیشتر نباشند کمتر نیستند.

و: آقای امان‌اللهی بهاروند، طایفه بازگیر را یکی از تیره‌های وابسته به بهاروند مراد علیوند قلمداد نموده است. اما براساس روایات شفاهی ریش سفیدان طایفه بازگیر که داستان آن سینه به سینه به آنان رسیده است آباء و اجدادشان بطور گروهی در زمانهای بسیار دور، که دقیقاً مشخص نیست از دیار کرمانشاهان و از میان طوایف کلهر<sup>۴</sup> به علی نامعلوم به سرزمین لرستان مهاجرت نموده و در محدوده طایفه جودکی سکونت می‌یابند. پس از مدت‌ها اقامت در میان جودکیها، به نواحی مسکونی دیرکوندها رو آورده و در آنجا سکنی می‌گزینند. آنان برحسب نوع رفتار، نحوه پذیرش و برخورد سران قبایل دیرکوند در میان آنان پراکنده و بصورت گروههای مستقل (پذیرش گروههای تازه وارد در محدوده یک ایل یا طایفه همواره برحسب اهمیت اقتصادی و اجتماعی - با نوعی احترام به آزادی و استقلال گروهی آنان انجام می‌گیرد) به همسایگی آنها درمی‌آیند. بعد از مدت‌ها ییلاق و قشلاق با طوایف درکوند و نیز میر و بهاروند، تعدادی از آنان به نواحی ایلام رو آورده و در آن دیار ماندگار می‌شوند. بطوریکه هم اکنون یکی از طوایف مستقل آن منطقه را تشکیل می‌دهند و نویسنده کتاب نام آنان (بازگیر) را در فهرست اسامی طوایف ساکن استان ایلام در صفحه ۱۷۵ کتاب ذکر نموده است.

ادعای ریش سفیدان این قبیله چنین است که: آنان بیشترین زمان زندگی کوچ نشینی خود را با طایفه کرد غلیوند (تیره محمد میرزا)، میرهای محمدخانی، میرزا و مطار (محمد طاهر) گذرانده‌اند. شواهد آن هم اکنون وجود بیش از پنجاه خانوار «بازگیر» در روستاهای حلوش، چم مهر (میر) و جلوگیر، محل سکونت تیره میرزا و مطار است که به سبب ایجاد روابط خویشاوندی سببی با آنان در نواحی باقی مانده‌اند. آنان مدتی پس از سکونت دسته جمعی در نواحی طاف و بخشی از خارزار با میرها (به رهبری میرعباس بزرگ) اختلاف پیدا می‌کنند و به همین علت توسط میرها همارت شده و اموالشان به چپاول می‌رود. ناچار به ایل بیرانوند پناه برده و در میان آنان پراکنده می‌شوند. هم اکنون خانوارهای بسیاری از این قبیله - با حفظ اصالت نژادی خود - در میان تیره‌های مختلف بیرانوند به سر می‌برند. از این روی بعضی گمان دارند بازگیرها از نژاد بیرانوند هستند، درحالی که واقعیت چنین نیست. آقای محمد رضا والی‌زاده معجزی در مقاله تحقیقی خود راجع به اصل و تبار ایل بیرانوند می‌نویسد: «در میان ایل بیرانوند تیره‌ها و طوایفی از قبیل فراس، بازگیر، سگوند و... سکونت دارند و که بعضی اشتباهاً آنها را جزو ایل بیرانوند دانسته‌اند در صورتی که آنها اصلاً بیرانوند نیستند»<sup>۵</sup>.

اگر چند خانواری از افراد قبیله بازگیر آنطور که طبیعت زندگی ایلی و عشایری در مواردی اقتضاء می‌کند (خصوصاً بهنگام بروز نزاع بین دو دسته از افراد یک طایفه و یا قبیله و...) در همسایگی بهاروندها آنهاهم بخاطر زمین و آب و حلف چر، به سر برده‌اند. شایسته یک محقق و مردم شناس نیست که اینگونه امور جزئی را تعمیم داده و حکم کلی صادر نماید، زیرا این روش، یعنی تعمیم دادن برداشتی که از نمونه محدودی به عمل آمده روشی نادرست و غیر علمی است.

نویسنده رساله قوم لر رساله یادبود (از انتشارات اداره تعلیمات ایلات و عشایر، شماره ۱) را که در سال ۱۳۲۹ شمسی انتشار یافته و در آن نام سران همه طوایف ایران از جمله سران طوایف مشهور لرستان شرکت کننده در یک مراسم (ص ۷۶-۷۷-۷۸ همان مجله)، درج گردیده است ندیده‌اند تا

۴. بسیاری از افراد نسل‌های پیشین این قبیله با گویش کرمانشاهی که شباهت و قرابت نزدیکی با گویش لکی دارد صحبت

می‌کردند.

۵. دکتر گد. سالنامه بهار شماره ۲. از نشریات انجمن سالنامه دبیرستان ملکه شهرای بهار سال ۴۲-۴۴.

نام طایفه بازگیر را به عنوان یکی از طوایف مستقل لرستان در مجله یاد شده ملاحظه نماید. بهرحال تعدادی از افراد طایفه بازگیر پس از رفع اختلاف با میرها که با پادرمیانی ریش سفیدان طایفه بهاروند انجام می‌گیرد به جایگاه نخستین خود برمی‌گردند و پس از مدتی ییلاق و قسلاق با طوایف میر و بهاروند، سرانجام از زندگی پر دغدغه کوچ نشینی دست کشیده و در دهستان کرگانه، یعنی محل مسکونی فعلی خود سکونت می‌گزینند. داستان یکجانشینی افراد این طایفه به سالهای آخر مشروطیت و پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی مربوط می‌شود.

مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان (ص ۱۶۸) در آنجایی که بخش و پیمان خرم آباد را توصیف می‌کند می‌نویسد: ساکنان و پیمان را طوایف: جودکی، بازگیر، میر، بهاروند، ویس کرم، بابایی و پایی تشکیل می‌دهند.

روابط خویشاوندی سببی افراد طایفه بازگیر با دیگر طوایف بالاگریوه خصوصاً میر و بهاروند آنچنان انسجام و پیوستگی ظاهراً تفکیک ناپذیری را بوجود آورده‌اند که یکپارچگی ایلی واحدی را در منطقه جلوه گر می‌نماید.

در پایان اضافه می‌نماید که افراد طایفه بازگیر به دو شعبه اصلی: سه (سیاه) و (سه) سفید تقسیم می‌شوند. شعبه سفید (سه) به دو تیره مووالی و نیرالی (نورعلی) که مووالی به سه دودمان (اولاد): نظریک، قنبرالی (قنبرعلی) و علی، و نیرالی نیز به سه دودمان: مرادخان، یاری و جوزعلی تقسیم می‌شود.

تیره سیاه (سه) در وهله اول به پنج اولاد: سهراب، احمدخان، خانمیرزا، آغالی و محمدجافر تقسیم می‌شود که امروزه به دودمانهای: برزو، نوروزی، ظهراب بک، خضریک (حسن بک) و کربلایی احمدخان شهرت دارند.

تعداد افراد تیره سیاه از تیره سفید کمتر است و بطور کلی در دهات: سهیل بیگی، تلوری، دیناروند، ده باقر، دارایی، سرخده علیا، انگز، سالی بزرگ و کوچک، چوبتراش و پیرجد (بازگیر) سکونت دارند. با تغییر و تحولات قبل از انقلاب و بویژه بعد از آن، تعداد زیادی از افراد این طایفه - خصوصاً جوانان و خانوارهایی که جوانان آنها جذب ارگانهای دولتی و انقلابی شده‌اند - به شهر خرم آباد مهاجرت نموده و در آنجا مقیم شده‌اند.

آینده

درج این مقاله منحصراً از باب گسترش آگاهی و پژوهش درباره تیره‌های قوم لر است و تردیدی نیست که همه تیره‌ها ایرانی‌اند و در یک سرزمین زندگی می‌کنند. آقای دکتر امان‌اللهی هم که دانشمندی محقق است نظری به مسائل غیرقابل اهمیت قدیم نداشته است.

مجید مهران

## روزگاری در شورآباد

نوشته ح.ش. شورآبادی - تهران - بهار ۱۳۶۹

دوست و همکار قدیمی عزیز آقای دکتر حسین شهیدزاده کتاب خواندنی «روزگاری در شورآباد» را با نام مستعار برشته تحریر درآورده است. در صفحه اول مؤلف چنین نوشته است: «این کتاب را به ایرانیان آزاده و میهن دوست، آنها که در هرحال و هرجا باشند سرزمین نیاکان خود را دوست می‌دارند و به سنت‌های عزیز و فرهنگ والا پیش ارج می‌تهند و در این پندار با فردوسی بزرگ

همصدا هستد،

همه جای ایران سرای من است که نیکک و بدش از برای من است  
تقدیم می‌کنم:

ازین یادداشت چند خصوصیت نگارندهٔ خاطرات معلوم می‌شود:

۱- حس شدید تعلق به آب و خاک (موطن) ۲- ارج نهادن به سنت‌ها و فرهنگ والای این سرزمین ۳- با وجودی که مؤلف سالیان دراز در ماموریت‌های خارج از ایران بود حتی خیابانهای خاکی وطن را بر خیابان‌های مصفا و اسفالت دنیای غرب ترجیح داده است.  
ناچار نویسنده شخصیتی است بایرانی تمام عیار و یکی از دلایل شاید این باشد که غالب نقاط کشور را بخوبی می‌شناسد و به طبیعت زیبای روستاها و وضع روستاشینان بی‌غل و غش این مرزوبوم از نزدیک آشنائی دارد.

خاطرات مذکور با قلمی ساده، روان و شیرین از دوران کودکی نویسنده که مربوط به خبر مرگ پدر اوست آغاز می‌شود. با آنکه آن وقت چهار سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشته با حضور ذهن و با بهره‌مندی از حافظه‌ای قوی جزئیات این مرگ را که بر اثر سانحهٔ اتومبیل روی داده بود و اثر شوم را درست و آگو می‌کند بطوری که گوئی دیروز اتفاق افتاده است.

یک فصل اختصاص به خلقیات و حاجی سید حسن دارد. همه از این ریش سفیدها در عمر خود زیاد دیده‌ایم، ولی ساده‌دلی چون شهیدزاده باید که صداقت و پاکی و صفا و یک رنگی این مردم ساده را برشتهٔ تحریر درآورد و چه خوب تشریح می‌کند.

... در آن دوران طرز فکر و زندگی مردم از زمین تا آسمان با امروز فرق داشت، خلق خدا این قدر فکر پولی درآوردن و پس‌انداز کردن و بحساب سپرده گذاشتن یا تبدیل به ارزهای خارجی کردن نبودند. این حرص و طمع زایدالوصفی که بیانگر ناامنی فکری و خوف از آینده است و امروز بر جوامع متمدن حکمفرماست و شدت آن در جوامع پیشرفته و صنعتی شده‌تر، بیش از جامعه‌های به اصطلاح عقب مانده است در کار نبود و مردم لقمه نانی بدست می‌آوردند و در کمال قناعت به آن می‌ساختند. متوکل بودند و معتقد به رزق مقسوم با «روزی» یعنی چیزی که بطور روزانه خدا برساند...

سپس نتیجه می‌گیرد مردم آن دوران غم و غصهٔ خراب شدن یخچال برقی - فریزر - تلویزیون - شوفاژ - ماشینهای رختشویی و ظرفشویی و لوازم بدکی اتومبیل نداشتند. در نتیجه فرصت بیشتری داشتند تا به خویشان برسد و ملکات انسانی خود را تقویت کنند.

در فصلی تحت عنوان «پیشرفت یا نابسامانی» چقدر خوب این موضوع را توصیف می‌کند، نوشته است:

... اعتقاد من این است که تغییری که در نحوهٔ زندگی بشر بطور کلی و در نحوهٔ زیستن ما ایرانیان بطور اخص در پنجاه سال اخیر روی داده بیش از مجموعه تحولاتی است که از بدو پیدایش انسان بر روی زمین تا پنجاه شصت سال قبل به وقوع پیوسته است... و واقع بینانه می‌نویسد: بشریت در راهی افتاده است که خواه ناخواه باید تا پایان آن برود و امکان ایستادن یا بازگشتن از آن هم برای هیچ کس متصور نیست - پرسش اینجاست که سرانجام این راه به کجا منتهی خواهد شد. کار اینهمه جنجال و فشار و شتاب و ازدحام و تغییر ماهیت زندگی و غرق شدن در تکنولوژی و بهره‌گیری از علوم مادی که طبیعتاً منجر به فراموش شدن معنویات می‌شود به کجا خواهد رسید؟ من که برآستی از تصور آن به خود می‌لرزم و برخلاف بسیاری از مردم که سیر تمدن کنونی را بی‌چون و چرا به نفع بشریت می‌پندارند و می‌کوشند یا آرزو می‌کنند که این سیر - شتاب بیشتری پیدا کند تا زودتر به مقصد

نهائی که بزعم آنها خوشی و خوشبختی کامل است برسند. معتقدم که پایان این راه جز ناکامی و ویرانی و سرگشتگی چیز دیگری نیست...

نویسنده با این تجزیه و تحلیل، انگشت روی نقطه حساس و معضلات اجتماعی امروز گذاشته است و چه شیوا از هم گسیختگی و بدبختی ناشی از زندگی ماشینی و امروزی جهان را تبیین می‌کند. البته موضوع نظری است و طبیعی است که عده بی‌شماری بگویند چون پدران ما از نعمت برق محروم بودند ما نمی‌توانیم برای آرامش خاطر با پیه سوز یا چراغ نفتی زندگی کنیم (فراموش نشود در فصل سرما نفت هم از کالاهای نایاب است) یا به جای هپاترول و اتومبیل‌های مجهز به کولر و کمک فبرهای نرم با کجاوه و درشکه و گاری به سبک قدیم مسافرت کنیم؟ این استدلال منطقی است، ولی به جوانهای سرگردان و بی‌کار که از فشار زندگی و به پیروی زندگانی ماشینی که هدف آن (خورده و خوراک و لذات است) آن چنان پریشان شده‌اند که پناه به مواد مخدر می‌برند.

دکتر شهیدزاده بحث اجتماعی جالبی را پیش کشیده است که شاید لازم باشد اندیشمندان درباره آن بیشتر بحث و فحص کنند و بالاخره این سوال مطرح می‌شود - آیا خط میانه‌ای نیست که ما از رویای زندگی ساده یکصد سال قبل دریائیم و ضرورتاً با تکنولوژی جدید هم آشنا شویم؟ کارخانجات مدرن هم داشته باشیم، ولی در همین حال سنت‌های ملی خودمان را زیر پا نگذاریم و مقداری هم در فکر معنویات باشیم.

آنچه مسلم است دنیای مادی تمام نیازهای بشری را تأمین نمی‌کند. روح و روان ما نیز نیازهایی دارد و به عبارت دیگر داروئی لازم دارد که مشاهده ویدئو و کانال‌های ماهواره‌ای جوابگو نیست.

برخلاف حافظ که گفته است «دولت آنست که بی‌خون دل آید به کنار / ورته با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست» من معتقدم این فلسفه‌ای است که دیگر دنیای امروز نمی‌پذیرد که کسی شب و روز در رختخواب استراحت کند و از قبل دیگران ارتزاق نماید. آدم سالم و در شرایط سنی مناسب باید کوشش کند و دست از بیکاری و بی‌قیدی بردارد، و جوانان را همانطور که در برابر بیماری‌های گوناگون پیش‌گیری می‌کنیم بایستی روحاً نیز آنها را در برابر موج حوادث سالهای آینده که از زمان ما بدون شک مهیب‌تر خواهد بود آماده سازیم و سعی کنیم روح آنان را تقویت کنیم تا در مقابل تدهاد حوادث آنقدر بخود تزلزلند.

«روزگاری در شورآباد» فقط خاطره‌نویسی و شرح حوادث نیست، بلکه روابط انسانی و مسائل اجتماعی زمان را بخوبی زیر ذره بین گذاشته است. داستان «نرگس» و رفتار و حیثیت شوهرش که همواره زن خود را به بهانه‌های گوناگون زیر لگد می‌انداخت و با قنطاریق تنگ او را به قصد کشت می‌زده نبیلی نیست. خوب که بنگریم صدها نرگس در زندگی خود دیده‌ایم که همین ماجراها بر آنها رفته است. یا در آنجا که شخصیت کرامت‌الله را با شیرینی بازگو می‌کند، می‌بینیم چقدر با این کرامت‌الله‌های دغل‌کار در زندگی روبرو شده‌ایم.

در این کتاب هم مراسم عزاداری و هم و عید و شادمانی با قلمی شیوا توضیح داده شده است که اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم بایستی «شورآباد» دیگری نوشت.

## نیشابور شهر فیروزه

فریدون گرایلی. نیشابور شهر فیروزه، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات و گرافیک  
دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۷ (توزیع ۱۳۷۰)، یازده + ۶۹۸ ص، فهرست، کتابنامه.

«شهری را گرفته‌ام که گلی آن خورده‌نی، پوتۀ آن ریواس  
رستگهای آن فیروزه است» (صحرولیت)

نام نیشابور را بسیار شنیده‌ایم و درباره آن چیزهایی می‌دانیم، مثلاً اینکه از شهرهای قدیمی و بزرگ خراسان است، در سرراه تهران به مشهد واقع است، فیروزه‌اش فراوان و مشهور بوده، چندین بار پایتخت شده است، بزرگان نامداری در آنجا چشم بر جهان گشوده‌اند، مدفن چند تن از بزرگترین دانشمندان و عارفان و شاعران ایرانی است و... اما هیچ نمی‌دانیم و یا پس اندک می‌دانیم که آنجا را «بزرگترین گورستان تاریخ» هم نامیده‌اند و اینکه مثلاً در آنجا به نوشته حبیب السیر «هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار - بیوای عورات و اطفالش - در خشم نابکاران مغول کشته شدند» و یا اینکه «کمتر حادثه‌ای است که گریبانگیر ایران شده باشد و در این شهر بیداد نکرده باشد» (صفحه پنج مقدمه کتاب)، و اینکه از روزگار طاهریان به بعد نام این شهر تقریباً با همه وقایعی که در ایران روی داده‌اند همراه بوده است، و در عین مصیبت زدگی دائمی - از سوک هفت ساله بر حسنک وزیر گرفته تا قتل عام مغول و زمین لرزه‌های سخت و سیل‌های خانمان برافکن - همواره برجای مانده و قد راست کرده و کوشیده است تا رشته گسیخته شده هنر را پیوند دهد و نگذارد که ریشه درخت تنومند فرهنگ ایرانی را آنجا خشکیده شود.

اما قضایا به این سادگی نیست. برای آگاهی از آنچه در طول تاریخ بر نیشابور رفته است باید به کتابهای بسیار مراجعه کرد. البته با آنکه نیشابور از معروفترین شهرهای ایران بوده و هست ظاهراً هیچ کتاب مستقلی درباره آن تألیف نشده بوده است و کتاب ابو عبدالله حاکم نیشابوری محدث نامدار متوفی در سال ۴۰۵ هـ.ق با آنکه به نام تاریخ نیشابور شهرت دارد، تاریخ به معنای امروزی کلمه نیست. لذا کتاب نیشابور، شهر فیروزه که به همت یکی از فرهنگیان علاقه‌مند و کوشای آن خطه فراهم آمده است فرصت مغتنمی است برای همه علاقه‌مندان و صاحب نظران و مخصوصاً کسانی که به مباحث تاریخ و جغرافیا و نیز ادب فارسی عنایت دارند.

کتاب از چند بخش تشکیل شده است: ۱) تاریخ نیشابور، که از روزگاران اساطیری آغاز می‌شود و تا اوایل قرن حاضر را دربرمی‌گیرد؛ ۲) اوضاع اقلیمی و مردمی، که ضمن آن به جغرافیای تاریخی و سوابق فرهنگی آن خطه پرداخته شده است؛ ۳) یادبودها و یادمانها، که اختصاص به معرفی کامل اماکن و ابنیه تاریخی و قدیمی دارد؛ ۴) آوازه گران تاریخ ساز، که ضمن آن نامداران بزرگ نیشابور (از شاعران و ادیبان گرفته تا خطبا و فقها و محدثان و خوشنویسان و هنرمندان) تا اواخر عهد قاجار معرفی شده‌اند و رقم آنان به ۲۰۱ تن می‌رسد؛ ۵) نیشابور امروزی، که در آن اوضاع اقلیمی و گیاهی و انسانی شهر مورد بررسی قرار گرفته و جای عمده‌ای به فیروزه داده شده است؛ ۶) اندیشه و روان و هنرمندان امروز، که ضمن آن شاعران و هنرمندان معاصر نیشابور و از جمله خود مؤلف که غزل سرا و قصیده پرداز است، معرفی شده‌اند؛ ۷) نهادهای مردمی و فرهنگ عامه، مخصوصاً آداب و رسوم مهمانی و عروسی و نوروز...

این کتاب، در واقع یک دایرةالمعارف تخصصی درباره یکی از ارجمندترین شهرهای ایران

است، اما چنانکه باید معرفی نشده و حق آن گزارده نشده است. مؤلف، آن را در طی سالها و با مراجعه به بیش از صد و پنجاه منبع معتبر فارسی و عربی فراهم آورده و برای تألیف آن بسی خون جگر خورده و زندگی و هستی خود را بر سر چاپ آن گذارده است، اما کتاب او - که فی الواقع به فیروزه‌ای در عالم نشر می‌ماند - مهجور و نادرالوجود مانده است.

### رنگ نشاط

<p>گرزنده‌ایم، زیستن اما ز یاد رفت تقدیر ماوکار جهان بر فساد رفت دل نامراد مانند و امید مراد رفت خود سوختم در آتش و خاکم بیاد رفت وین طرفه بین که کار به بست و گشاد رفت از یاده‌ها تفاوت بیداد و داد رفت بس شامها که در قدم بامداد رفت آشوب فته با فلک کج نهاد رفت ویرانه را صفای بهاران ز یاد رفت</p>	<p>غافل شدیم و عمر چنان برق و باد رفت جان در گذار عمر سر بود و باش داشت بس آرزو که حسرت دل شد ز جور چرخ جاری شدم در آب که ریزم بر آتشی بستد لب ز خنده گشادند راه اشک کو؟ آن ستمگسی که بر آشوبد از ستم در انتظار آنکه بخندد ستاره‌ای با ما مگو حکایت دل‌تنگی شکست در این زمین سوخته رنگ نشاط نیست</p>
--	--

احمد علی دوست  
(رشت)

### کتاب پاژ

هشتمین دفتر کتاب پاژ با مقالات تحقیقی و خواندنی متنوع منتشر شد. سرمقاله گویای این شماره حکایت از آن دارد که اگر این نشریه سودمند مشترکان کافی پیدا نکند با این گرانی مخارج چاپ ناچار از تعطیلی خواهد بود.  
چون آینده ماندگاری این گونه نشریات را برای معرفی فرهنگ ایران ضروری می‌دانند از علاقه‌مندان درخواست می‌کند که آن نشریه را بخزند و ببخوانند. (صندوق پستی ۹۱۳۷۵-۵۵۵۵، مشهد).



برج المشرق

یادگار حسن از آثار وین

رساله انتقادی / اصلاحی برای امور تجاری / اقتصادی ایران

یکی از اعضای وزارت امور خارجه در دوره ناصرالدین شاه حسن خداداد آذربایجانی بود. این شخص چندی در سفارت ایران در وین خدمت می‌کرده، او چون پیشرفت اروپا را دیده بود و درد وطن داشت و آرزومند بود که اجناس ساخت ایران جنبه صادراتی پیدا کند تا تجارت ایران رونق بگیرد تا افراد صنعت‌کار و پیشه‌ور زندگی بهتری بیابند، رساله‌ای به رشته تحریر می‌گشود و در همان وین به نام «یادگار حسن از آثار وین» به چاپ می‌رساند.

من نخستین بار نسخه‌ای از این رساله را جزو کتابهای هدایی مرحوم محمدصادق صاحب نسق قمی به مدرسه علوم سیاسی دیدم. کتابهای مرحوم صاحب نسق بعدها جزو مجموعه دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد. بعدها نسخه‌ای از این رساله را در استانبول یافتیم و خریدیم و چون از لحاظ تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران اهمیت دارد مناسب دیدیم آن را در مجله به چاپ برساند. درباره این رساله آقای دکتر فریدون آدمیت و خانم دکتر مها ناطق در کتاب «فکر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار» (تهران ۱۳۵۶) تحلیلی نوشته‌اند و خانم ناطق تا آنجا که به یادم می‌آید جداگانه هم مقاله‌ای درباره این رساله به چاپ رسانیده است. بعضی از مطالب نوشته حسن خداداد یادآور رساله‌های میرزا یوسف خان مستشارالدوله و ملکم خان است.

در نوشته حسن خداداد تکیه بر کلمات وطن‌پرستی و وطن‌خواهی که مفهوم اجتماعی تازه‌ای در روزگار او پیدا کرده و در ایران هم رایج شده بود شده است. نوشته حسن خداداد حکایت از آن دارد که بعضی از افراد سفارتخانه‌ها بجز ارسال گزارشهای رسمی به دولت وظیفه خود می‌دانسته‌اند که مردم مملکت را بر اوضاع اجتماعی سیاسی اروپا آشنا کنند.

نوشته حسن خداداد به مانند بسیاری از نوشته‌های دیگر آن روزگار گواهی آن است که ایرانیان متوجه پیشرفت سریع ژاپون بوده‌اند و حسرت می‌خورده‌اند که ایران نتوانسته بود پا به پای آن کشور ترقی کند.

نوشته حسن خداداد از لحاظ توجه نویسنده به مسائل گمرکی و میزان مصرف امتعه خارجی که مورد احتیاج می بود در نوع خود جنبه انتقادی و ارشادی دارد.  
نوشته حسن خداداد حاوی اطلاعات ذیقیمتی درباره فرس و ابریشم ایران و مسائل و مباحث تجاری و فنی آن دو متاع است. آنچه درباره صنعت و تجارت فرس در رساله می خوانیم نخستین نوشته تحلیلی درباره فرس انگت و ظاهراً تا نشر این رساله، دیگری بدین تفصیل و دقت به این مبحث نپرداخته بود.



## یادگار حسن از امار وین

از دو سال پیشک در این اندیشه بودم که برای هم خانم خدمت  
سودمندی کرده باشم ولی بجهت پاره عادت پریشان که روداد  
و اراده پیچیدن راه ایران پیش افتاد از این آرزویم بازگشت  
تا اینکه دو باره از فرط توجهات بنده پرورانه اولیای دولتی  
برگزیدم بازگشته خود را گئی از رنج راه آسوده و خانه انگار را  
قدری از غنچه اخبار عالی دیده در گوشه نشسته بنشینم کنار دیرینه  
پرداختم بهمانا که در نسخه دبستان نخرستان خیال جمال خود بسنگی

برای آنکه موضوعهای مندرج در رساله معین شود عنوانهای جای جای به آن افزوده شده است. این عنوانها در اصل رساله نیست.

### متن رساله «یادگار حسن»

از دوسال پیشترک در این اندیشه بودم که برای هم خاکانم خدمت سودمندی کرده باشم، ولی بجهت پاره‌های حالات پریشان که رو داد و اراده پیمودن راه ایران پیشی اقتاد از این آرزویم بازگذاشت.

تا اینکه دوباره از فرط توجهات بنده پروانه اولیای دولت علیه به مرکز خدمت بازگشته خود را کمی از رنج راه آسوده و خانه افکار را قدری از غلبه اغیار خالی دیده در گوشه‌ای نشسته به نقشه‌نگار دیرینه پرداختم. همانا که در تخته دبستان نگارستان خیال، جمال هروس فرنگی مانوس ضمیرم را به مداد گوه‌ریار آمال طراحی می‌کردم، ناگاه احمد احمد دوست که سابقه نداشتیم و از پاریس بازگشته روانه ایران بود برای دیدنم از در آمده به افکارم آنگاه و به خیالم روی موافقت نموده و گفته سرد سخن پرور سعدی والاگهر روانش شاد باد بخواند.

کنونت که امکان گفتار هست      بگو ای برادر به لطف و خوشی  
که فردا چو پیک اجل در رسد      به حکم ضرورت زبان در کنی  
پس به راهنمایی خرد زبان گفتار خامه را نخست به ستایش داور دادگر و به دعا و ثنای شاهشه ایران  
پرور که زندگانش دراز باد می‌گشاید.  
عمرش دراز باد بسی روزگار از آنک      شاه فلک ستوده و سلطان عادل است

### سبب جنگها

بر دانایان رموز دولتی و تاریخ شناسان امور سلطنتی روشن و آشکار است که در معاصر [ و ] گذشته جنگهای پادشاهان روی زمین از دو سبب بیرون نبود. یا از جهة غارتگری و ویرانی آبادانی و باج‌گیری از یکدیگر و یا اینکه از سرکیش و آیین ملتی می‌بود.

ولاکن اکنون با وجود زیادتی تحریکات و تحککات و تقیدات و تفرعات که هر یکی از اینها در عالم انسانیت نام مدنیت نهاده رواج می‌دهند سبب ثانیه نسبت به ازمنه قدیمه اسماً از میان برداشته شده و سبب اولی که برای وسعت ملک و بهره برداشتن از آن و افزون به امور تجارت است بیشتر از پیشتر دیده می‌شود. چنانچه معاملات حاضرة دولیه فرنگستان که به عبارت فرنگی «پولیتیکه» می‌گویند، امروز گواه این گفتگو است که هر یکی به هوای استیلای کشوری به طمع تسخیر ملک دیگری افتاده شمشیر کین به روی یکدیگر کشیده‌اند.

### زیادتی تجارت

پس از این خونریزی و آشتی مقصود و مطلوب دولتهای وقت نیست، مگر اینکه توسیع مملکت و زیادتی عمل تجارت و از آن سود بردن است. چه استحکامیت و استقلالیت یک دولت و آسایش و استراحت یک ملت منوط بر مکت است که تدبیر در تحصیل آن باید کرد.

### راه ترقی ملک

و برای ترقی ملک و ملت راه دیگر نیز هست که خردمندان آن راه آموختن، نام نهاده‌اند که از گفتن و نوشتن به جا آورده می‌شود و به عبارت فرانسه هم «پینس توروک سیون»<sup>۱</sup> می‌گویند.

### وظیفه فرستاده

بنابراین فرستاده‌ای که از جانب یک دولت و ملت در کشور بیگانه با خیال آسوده نشسته و آئینه ضمیرش از رنگ برخی آلودگیها و بعضی گرفتاریها پاک است، واجبه ذمت‌اش است اصول و فروع امور تجارت و زراعت و صنعت آن مملکت را که مقیم است به منظر دقت در آورده نگاه اندیشه خود را در خصوص تریب و ترویج منافع حقیقی دولت متبوعه خویش طومار کرده و توجه‌اش را نیز در آن باب به کار برده شود تا به نعمت مقرری پادشاه استحقاقیت تمامی داشته باشد. چنانکه همه مأمورین دول سائره این فتره را از قبیل شرایط و وظیفه خدمت خود دانسته، وقت به وقت اطلاعات مکتبه خود را به اداره تجارتی وزارت امور خارجه دولتش بیان و اشعار می‌کند.

### ژاپن

آنطوری که مأمورین دولت هنی پون<sup>۲</sup> در مدت این ده و پانزده سال به فرنگستان آمدند، دیدند، آموختند و رفتند. اکنون در این مدت اندک از همه جهت چنان ترقی کرده و خودشان را از امتعه فرنگی رها نموده‌اند. می‌توان گفت که در اکثر چیزها اهالی فرنگستان را به خودشان محتاج کرده‌اند.

پس نظر بر این ملاحظات این چاکر سودخواه دربار همایون مدار به شکرانه نان و نمک ولی‌النعمت اعظم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی صاحبقران زمان ناصرالدین شاه خلدالله ملکه که بشخصه ذات پاک ملک صفاتش شب و روز در صدد آسایش ملت و آبادانی ممالک ایران است، به همین مختصر پرداخته از روی خیرخواهی به هموطنان خود عرضه می‌دارد.

### کافد روس

که ای صانعان ملت قدیم و ای هنروران کشور جسیم همه پیش رفتند، ما پس ماندیم. تا به کسی برای کافد پیچیده عطاری به کارخانجات روسها محتاج خواهیم شد. اگرچه خادم صمیمی در باب امتعه و اقمشه ارضیه صنایع ایران در سال ۱۲۹۰ مجملی نوشته و پیشنهاد خاطر اولی‌الفکر نموده است، حالیا باز از سر وطن پرستی در خصوص فرش خراسان و فراهان و کردستان و شیراز و قاین و غیره اطلاعات خود را که در این چهل و پنج سال به چشم بصیرت دیده و فهمیده است از جمله مقرر ضرات دانسته به نمطه ظهور در آورده بیان می‌کند. از وقتی که مسافت ممالک ایران و فرنگستان به واسطه کشتی‌های آتشین و راههای آهنین نسبت به ازمنه سابقه کوتاه شده است، فرش ایران که اهل صنعت فرنگستان در ساختن طبق آن خواه از حیث رنگ و دوامیت و خواه از اشکال متنوعه متواضعه‌اش عاجزند، زینت بخش خانه‌های اعیان و اشراف فرنگیان گشته به فروش

می‌رسد. ویژه در مدت این دو سه سال به حدی باب شده است [که] بازار فرشهای فرنگستان [را] که در رنگ و قماش دوام ندارند بیرواج نموده است.

### گلیم و خورجین

گذشته از این، این متاع عزیز ایران در نزد اصحاب سلیقه فرنگستان بطوری مطبوع شده است که برای ترین اوطاقها گلیمها را پرده در و پنجره کرده و روی میز انداخته، خورجینهای کهنه را روی سندی و پستی کشیده و سجاده‌های مستعمل قه‌باغ و شکی را در عوض قماش ابریشم روی نیم تخت طرز عثمانی درست نموده و حفظ نفس می‌کنند و به موجب دفتر ثبت گمرکخانه این شهر وین در سال گذشته معادل سی هزار تومان فرش نو و کهنه ایران داخل این ولایت شده و به فروش رسیده است، و از این قیاس بکیم که در شهر لندن و پاریس چه قدر به معرض فروش رسیده است.

### فروش در امریکا

و زیاده خوشحال گشتم از شنیدن این خبر مسرت اثر که فرش ایران اکنون در آمریکا که به عبارتی ترکی وینگی دنیا باشد نیز باب شده و به فروش می‌رسد. امیدوارم اگر خدا بخواهد تجارت این متاع در آن سرزمین رواج کلی خواهد یافت.

### مقایسه فرش ایران و اناطولی

و پوشیده نماند که فرنگیان قالی ایران را به قالی اناطولی که در قصبه اوشاق می‌بافتند و به فرش ازبیر مشهور است ترجیح می‌دهند به دلایل چند که خودشان فهمیده‌اند. نخست اینکه قالی اناطولی در مدت چند سال استعمال از میان بطوری پاره می‌شود [که] گویی با کارد بریده‌اند، چونکه تارش مانند فرش ایران از بنه نیست. دوم آنکه رنگش دوام و روشایی ندارد، و سیم از آنکه وخاب دراز دارد. مور به آسانی آشیانه گرفته ضایع می‌کند و گردبردار است.

### معايب

اما با هزاران افسوس به فرشباغان هموطنانم که مدار زندگانیشان از این صنعت است. نیز چند عیب بزرگ که از چندین سال است در فرشهای ایران پیدا گشته و چشم زن اصحاب سلیقه شده است. به تفصیل بیان و آشکار می‌کنم که راستی جای دریغ دارد چنان کالای بزرگ ایران را بجهت سود کمی کم بها و بی‌قدر نمایند.

### فروش کهنه

اهالی ایران بخصوص خود فرش فروشان هنوز به کنه این نکه برخورد نشده‌اند که فرنگیان از چه سبب فرشهای کهنه را ولو از حیز انتفاع و استعمال افتاده باشد طالب گشته و به قیمت زیاد خریده و به فرشهای نوکاره ترجیح می‌دهند و چرا فرشهای نو ایران از نظر اعتبار افتاده است و فرشهای داغستان و بخارا و هند را از فرش حالیه خراسان و فراهان و شیراز و غیره مقدم می‌دارند. پس خود فرشباغان ایران این مسئله را به نظر دقت آورده و بدانند که سبب رجحانیت فرشهای کهنه بر فرشهای نوکاره چیست و چراست.

آنچه که این خادم از زبان فرنگیان شنیده و به چشم می‌بینم فرشهای کهنه ایران دارای چندین

محسّنات اند که فرشهای نو از آنها بی نصیب اند.

یکی نقش قدیم آنهاست که به سلیقهٔ اهل فرنگستان مطبوع و مرغوب است. اگرچه فرشباان ایران در عالم خیال تبدیل نقوش قدیمه را به نقشهای جدیده اختراعی دانسته و این نقشهای جدید را نزدیکتر به نقوش طبیعی می دانند.

### نقاشی ایران و فرنگ

ولی باید از این خیال صرف نظر کرده و بدانند که هرگز علم نقاشی ایرانیان به پایهٔ صورنگران فرنگستان نرسیده و به این زودیها نخواهد رسید. چنانکه شنیده‌اید پردهٔ قالبهای کارخانهٔ موبند که در پاریس است هر یکی به قیمت پانصد الی ده هزار تومان علی‌المراتبهم به معرض داد و ستاد می آید. سبب این قیمت خطیر محض خوبی پارچه و استحکامی آنها نیست، بلکه درستی نقوش آنهاست که بعینه نقش طبیعی را حکایت می کند.

پس در این صورت نقشهای جدید فرش ایران که تقلید کاری فرنگیان و از بیانات طبیعی ناقص است در پیش چشم فرنگیان مقبول و مستحسن نخواهد شد. پس از این معلوم شد که تبدیل نقوش قدیم این متاع بزرگ را بر نقشهای جدید حرفهٔ ملت ندانسته و احتراز کردن از آن منافع مملکت است.

### رنگ جوهری

دوم رنگ آنهاست که راستی موجب تنزل این متاع است. رنگهای فرش کهنه ثابت و لایتنبر بوده و به مرور زمان کاهیده نمی شود، ولی رنگهای جدید که رنگ جوهری می گویند و فرشباان ایران ملاحظهٔ منفعت کرده آن را به کار می برند تضریر و ناپایدار است و فرنگیها بر این عیب بزرگ مطلع شده اند.

هرچندی که اولیای دولت علیهٔ ایران برای ملاحظهٔ منافع مملکت اقدامات و اهتمامات کافی و وافی در باب منع دخول و استعمال رنگهای جوهری بذل مقدرت فرموده و می فرمایند باز آورندگان و استعمال کنندگان آن منافع جزئی خودشان را به ضرر کلی مملکت مقدم داشته به کار می برند. از فرازی که می شنویم بعضی از تجارهای داخلی و خارجی این رنگ ساخته را به هر راهی و کاری که ممکن است بخصوصه از طرف شهرز داخل ممالک محروسه می کنند.

و از جمله شناختن رنگ طبیعی از رنگهای دوایی یکی این است که خرنندگان فرش دستمال سفید را تر کرده بروی رنگها می مالند. اگر دستمال اقتباس رنگ نمود فرش را معیوب دانسته و به ثلث بهای اصلی خودش می خرند.

### فرش خراسان

گواه این مقال این است یک نفر ارمنی تاجر ارض روم<sup>۲</sup> در این روزها چند فرد قالیچه خراسان به این شهر وین آورده و هرچه خواست که اینها را به فرش فروشان این ولایت فروخته فارغ باشد ممکن نشد. بعلت اینکه می گفتند که اینها فرش خراسان است و در آنجا فرشباان بجز از رنگ جوهری رنگ اصلی به کار نمی برند. سرانجام تاجر مذکور مبلغی از سرمایه ضرر کرده به نصف قیمت فروخت.

۱- اصل: اهراز

۲- روم درست است.

### فروش نوکاره

هیچ سیوم در صفت نرمی و زبری پشم آنهاست. فرشهای کهنه در زیر لمس مانند مخمل حس می شود و از این جهت مرغوب است؛ ولیکن فرشهای نوکاره از این ظرافت و لطافت بی بهره و در زیر لمس زبر و خشنند و بواسطه همین صفت نامرغوب [و] مال داغستان و اناتولی و غیره در نظر فرنگیان پسندیده و به فروش نزدیکتر است.

پس برای رفع این عیوبات زیان آور را به اشخاصی که دم از خیرخواهی دولت و ملت می زنند و کسانی که همیشه از روی این صنعت کسب معیشت می کنند الزم است که مصلحت و مشورت کامله را در خصوص فراهم آوردن اسباب ترقی این متاع به جا آورده باشند. هیچ نباشد این متاع قلیل ایران که متوده دول خارجه است از دست نداده باشیم که زیان بزرگ مملکت است.

### غایله گمرک

اطلاعات دیگر که در حقیقت این هم باعث عدم رواجی مرفوشات ایران و مرفوع این نیز از جمله لوازمات است.

برخی از بازرگانان مخصوص این متاع بجهت اینکه از طرف مأمورین رسومات دولتهای فرنگستان جهت فرش رسم گزاف که در سابق امثال نداشت بازیافت می شود متاصل مانده به طریق شکایت معروض می دارند.

### رسم گمرک فرش

چونکه قسم اعظم این متاع از ایران آورده می شود، لهذا رفع این غایله گمرک نیز به دولت علیه ایران راجع است؛ زیرا که مأمورین گمرکخانه های فرنگستان دیدند که فرش ایران زیاده از زمان سابق داخل ممالک خودشان گشته و به قدر لیاقتش فروش شده و بالمقابل بدل آن نقد و یا جنس به سوی ایران نقل می شود. بنابراین رسم گمرک فرش را از روی وزن افزوده چهار بر یک بالا کردند؛ مثلاً در گمرکخانه ولایت وین ده سال پیش ازین در یکصد کیلو شش و هشت فلورین<sup>۱</sup> وجه رسم بازیافت می شد. اکنون از سی و شش تالی پنجاه مطالبه و اخذ می نمایند آن هم در هیار طلاکه با پول کاغذی در صد هشت فرق دارد.

### برنج کنده کاری

هنگذا اسباب برنج کنده کاری اصفهان تا سه سال پیش از این در صد کیلو هشتاد و فلورین<sup>۲</sup> می گرفتند ولی از سال گذشته صد و بیست و پنج فلورین<sup>۲</sup> بازیافت می کنند.

### تفاوت گمرک

و معلوم نیست به چه ملاحظه و صلاح جویی معاهدات دولت علیه ایران با دول متحابه فرنگستان طوری انعقاد یافته است که این همه اتمه و اتمه فرنگستان از پیراهن گرفته تا آتش مطبخ داخل ممالک محروسه ایران شده و به دولت علیه در صد پنج رسم گمرک می دهند و این متاع قلیل ایران که در پشت اسب و شتر به ممالک فرنگستان می رود در صد چهل و پنجاه گمرک باید داده شود. چون جواب

۱- کیلو ۳۱۲ دم است (حاشیه)

۲- فلورین دو قران و نیم است (حاشیه)

صاحب مسئله خارج از وظیفه خدمت این چاکر بود سکوت را اختیار نمود.

### احتیاج به امتعه فرنگستان

آری بعضیها خواهند گفت ما به امتعه و اتمه فرنگستان محتاجیم. اگر از روی وطنپروری و حقیقت‌بنگریم اهالی ایران را بغیر از چند قلم که آن هم از ناچاری است هیچ محتاجیت به متاع خارجه نداریم. آیا پارچه‌های نازنین خراسان و کرمان از ماهوتهایی که حالا می‌آورند بهتر و خوبتر نیست؟ وانگهی اکنون چیزهای زینتی که در خارج ضروریات اهالی ایران است به هوای طلا و نقره از فرنگستان بازگشته داخل ممالک محروسه می‌شود.

### اشیاء کودک فریب

آه از آن روز که فرنگیان بواسطه اشیاء کودک فریب در ظاهر پر قیمت و در باطن مفرق‌اند. حالت ممالک ایران را به وضع حالای ممالک عثمانیان و مصریان بگذارند. علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. یعنی هر قدری که ممکن است برای خیرخواهی وطن ارجمند دامن همت و غیرت بر کمر زده مانند اهالی بنی‌پون<sup>۱</sup> خودمان را از احتیاجات رها کنیم.

### تقلید کشاورزی از ایتالیا

لامحاله هیچ نباشد عجالتاً مثل اهالی ایتالیا حاصلات ارضیه را ترقی داده در عوض امتعه خارجه صرف نماییم.

### سیاست تجارتي ایران و راه آهن

باری مطلب پیش تیمه کاره نمانده باشد. یکی از آن اصحاب مسئله که آدم با درایت و باهوش بود این خیرخواه صمیمی را یادآوری کرد بر حقوق تجدید معاهدات مقدسه دولت علیه با دولتهای فرنگستان که سه سال است از مدت مقرر معاهدات آخری می‌گذرد. دولت علیه را حقدارند که دریند تجارتی معاهدات آینده شرایط عمل گمرک را با طرف مقابل معامله به مثل فرماید، به مناسبت اینکه مناسبات تجارتي در فیمابین ایران و فرنگستان روز به روز تریب خواهد یافت، خاصه که راه آهن ممالک روسیه دو ماه دیگر به کنار بحر خزر یعنی به بادکوبه خواهد رسید، و این هم از شک و شبهه عاری است که در ممالک محروسه ایران نیز دولت علیه راه آهن را که باعث آبادی کشور است خواهد کشید.

بس با وجود این غالباً گمرک دول خارجه و نامرغوبی فرشهای جدید و مصارف زیاد حمل و نقل آنها به فرشافان ایران واجب است جد و جهد کرده متاع خودشان را از معایب حالیه پاک نموده، صفات مطبوعه فرشهای قدیم را از نو مجبول دارند و گرنه بواسطه این عیوبات این متاع از سلک تجارت بازمانده و از نتیجه‌اش بجز اینکه به مملکت و ملت ضرر برسد حاصل دیگر نخواهد شد و مردمان بسیار از برادران وطن که در این کار پیشه‌ور و مزدور و روزی‌خوارانند بی‌کار خواهند ماند.

گرنیاید به گشوی رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس

\*\*\*

علاوه زیاد مناسب دارد فقرة آتیه را نیز برای ترغیب و تشویق بزرگان ایران و اهتمام در ترقی حاصلات طبیعی آن سامان که یکی از آرزوهای وطنخواهان است در این رساله که در ظاهر محقر و در باطن بسی مفیدتر است درج کنیم.

### حاصلات کشتکاری

اگر به نظر تدقیق در آورده و فواید حاصلات کشت کاری را چنانچه می بینم که این همه مکتب هندوستان و واردات گراف مملکت مصر که سه دولت بزرگ یعنی فرانسه و روس و انگلیس برای استیلای اینها جان فشانیها می کنند از چه راه است؟ آن وقت خواهیم دانست برای ترقید ثروت ملت و آبادی مملکت نیست، الا راه تجارت و محصولات ارضیه که سبب مدار زندگی و تعیش آفرینی است، خصوصاً برای ایرانیان که در ایجاد اتمتة صنایع به وجهی که از آن تمتع و نفع نمایند اسباب تسهیلات لازمه ندارند.

دلیل این مدعا اجمالاً این است که فرنگیان ابریشم و پنبه ما را به قیمت ارزان خریده پس از مدتی باز آورده به بهای گران به خودمان می فروشند و منفعت می برند.

### امور صناعیه

امور صناعیه در فرنگستان خاصه در این عصر حاضر به حدی معتابه گشته و در ترقیات آن جد و جهد بی اندازه به کار برده و در ساختن هر نوع اسباب و آلات و هر جنس ما بحتاج که عقل از وصف و شماره آنها عاجز است افراط کرده اند، می توان گفت امروز ارباب کارخانجات صنایع در یکصد سه و چهار نفع و نگاه می شود بوصول اصل سرمایه قانع و خوشنوداند.

### خواب غفلت

و فرنگیان که چشم از زراعت پوشیده و به حرفت و صنعت چسبیده اند بعلمت اینکه صد و پنجاه سال پیش ازین راه سداخل خودشان را در این یافته و درک کردند که سگان ربع مسکون را که در آن وقت در خواب غفلت بودند به خودشان محتاج خواهند کرد، دیگر در ممالکشان از آبادی زمین خالی نگذاشتند که به کشتکاری پردازند و در جاهائی که آبادانی ندارد یا بیشه و یا چمن است.

### زراعت اروپا

و عمده زراعت اینها علف است که برای چهارپایان لازم دارند. درختان بارور از قبیل گلابی و سیب و آلوی سیاه به قدر کفاف دارند، ولی انگور سیاه و سفید زیاد به عمل می آورند و همه را می می سازند. سبحان الله مدال این میوه خواه برای دولت خواه برای تجارت تعجب می افزاید. دولت هاو ستراه به یک شیشه می، که نیم من سنگ عطاری ما نمی شود یک ریال رسم گمرک بازاریافت می نماید و سایر میوهجات کم است و همه کم لذت و از این جهت بسیار مریا درست می کنند و سیب زمینی که زیاده از حد و حصر در این مرز و بوم بخصوصه در انگلستان و امریکا به مصرف رسد و نان خورش غنی و فقیر است بسیار می کارند و این همه سیب زمینی و علفیات از بارندگی هوا که اکثر اوقات می بارد به عمل آورده می شود، مگر سزیات خوراکی و گلستانها [را که] با دست آبیاری می کنند.

### احتیاج فرنگستان

پس برای سایر حیوانات خوراکی اهالی قطعه فرنگستان به ممالک امریکا و مصر و افلاق بندان و مجراستان و قریم احتیاج دارند. هر گاه سالی از این ممالک غله کافی به فرنگستان داخل نشود بی شبهه یک من نان به یک تومان خواهد شد.

خلاصه چونکه زبان قلم در باب فواید حاصلات طبیعی ذکر و بیان نمی کند، لازم است که بجهت اثبات مدعایش بواسطه ادله آشکار مجملی از فایده یک جنس نبات که قهوه می نامند و در ممالک ایران و هندوستان و در شهرهای عثمانی و عربستان شربت ذوق و در کل فرنگستان خوراک دوگانه عادت می است به نظر تدقیق مطالعه کنندگان این رساله برسانیم تا مراتب فیض محصولات زمین که از آب و آتش پروریده می شود و این هر دو عناصر در ایران موجود است پوشیده نماند، معلوم خواص و عوام بشود که تنها این یک قلم امتاع که بوجه اختصار می نویسم در شهرهای معروف فرنگستان در چه میزان به مصرف می رسد.

### قهوه

تحقیقی که از دفتردار رسومات این ولایت گردید سالی یکصد و چهل و شش هزار قنطار که هر قنطارش پنجاه کیلو باشد قهوه داخل شهروین که قریب دو کروار از غریب و بومی جمعیت دارد شده و صرف می شود. پس از این قرار ملاحظه کنیم در لندن که هشت کروار و در پاریس چهار کروار و در برلین متجاوز از دو کروار هکتار در پتربورگ و روم و در سایر شهرهای مشهور و آبادانیهای معروف فرنگستان نفوس زیاد دارد هر سال چه قدر قهوه به خرج می رود.

### خشکبار

بنابر این به هموطنانم از روی نیکخواهی یاد آوری می نمایم مادمی که از اسباب و آلات مقتضیه که موجب تکمیل و تسهیل امتعه صنایعی است بجهت بعضی سنبها نداریم و به دیگران محتاجیم، چنانکه اهالی روسیه صد و پنجاه سال پیش از این به ایران و فرنگستان احتیاج داشتند، هیچ نباشد در اجرای عمل زراعت کوشش کرده باشند، ویژه در پرورش جنس خشکبار که امروز در فیما بین اهالی روس و ایران مال تجارتی شده است، بخصوصه در کاشتن پنبه و برنج و توتون متعارفی که به ممالک روسیه زیاد لازمند.

### ابریشم

و در پاک سازی ابریشم سعی بلیغ کنند به فیستش افزوده شود و در عمل آوردن این گونه حاصلات برای فرستادن ممالک خارجه افراط کنند که باعث منافع کثیر است. زیرا منامی که از یک مملکت به ممالک دیگر نقل نشده و در بدلتش نقد و یا جنس آورده نباشد خاک آن ملک در تحت حکم لایبغ و لایبزر بوده و ساکنانش همواره بی ثروت خواهد ماند.

چنانچه فرنگیان ممالک ایران را در تاریخ نقشه کره زمین این عهد به مناسبت قلت معموریت و کمی فلاح خراب و بی بهره می خوانند، حتی بعضی سیاحان از روی آسف و تعجب می گویند ما نفهمیدیم که چرا خاک ایران با وجود آن وسعت و قوت لایزرع مانده است.

### صرافخانه بزرگ به معنی بانک

اشخاصی که تاریخ بطر کبیر را از چشم گذرانیده‌اند\* در این باب به قول نامه نویس تقویت خواهد نمود. اندیشه بکنیم که زراعت کاری در چه پایه موجب آسایش اهالی و به آبادی مملکت نافع است که دولت روس می‌خواهد یک صرافخانه بزرگ ترتیب و تأسیس کرده شود. کشکارانی که بی سامان [اند] و به فراهم آوردن اسباب زراعت استطاعت ندارند از آن صرافخانه تنخواه کافی به شرط تسک و وام داده شود، تا بدین وسیله هم اهل زراعت از گدایی و بیجیزی رها بشوند و هم در کشور زمین خالی نمانده و دولت نیز از ثمره حاصلات ایشان کسب استفاده و استفاضه کند.

### بانک متمولین

مبادا برادران وطنم از روی خیال بگویند در صورتیکه دولت روس از خزینه پادشاهی این نوع نیکوکاری را برای رعایای خویش می‌کند، پس اعلیحضرت اقدس صاحبقران شاهنشاه ایران هم اینگونه عنایت خاص را در حق محتاجین ممالک محروسه مبذول فرمایند، چنین نیست. بلکه سرمایه‌داران و متمولین روسیه با منافع جزئی به این صرافخانه پول خواهند گذاشت، متها از جانب دولت به سندات حصه داران اعتبار و امنیتی داده خواهد شد. چنانکه در جمیع فرنگستان تأسیس و تشکیل اکثر کارهای نافع از طرف ملت است. اگر دولت به هر امور نفعه مملکت تنخواه وضع و خرج نماید همواره خزینه تهی خواهد ماند.

### وظایف دولت و صندوق شهر

گرچه دولتهای فرنگستان چنانچه شنیده‌اید در بعضی مواد نافع و در نظافت کاری شهر و روستایی و سنگ فرشی کوچه‌ها و همواری راهها و برای تفریح و تفرح اهالی باغچه و گلزارها و غیره از صندوق شهر صرف کرده درست می‌کنند ولیکن این را هم نباید فراموش کرد که وزارت شهر این دولتها سالی از وجه اجاره‌جات خانه‌ها از صاحبان املاک در صد چهل و پنج بده دیوانی و به هر یک رأس سنگ خواه شکاری باشد و خواه خانگی یک تومان مالیات می‌گیرند و سایر انواع و اقسام مالیات را که در کتاب علیحده تفصیلاً مسطور خواهد شد از اینها تصور بکنید که چه خبر است. پس معلوم است در مقابل این مالیات و رسومات بی‌اندازه خرج می‌توان نمود.

فقره حیرت‌انگیز که از روی استقصاء شنیده‌ام به شما نیز اشعار کنم تا عدالت خسروانه و عواطف ملوکانه اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران به گوش جهاتیان رسیده و مستور نماند که بر ایرانیان در چه پایه رؤف و مهربان است، خداوندانگهدار از زوالش.

### فرنگستان و شورش عمومی

در خانه یکی از آشنایان فرنگی بودم و پایان سخن به معاملات مهم و دوله رسید. گفتیم اهالی فرنگستان به بازگرا اینگونه مالیات و رسومات که روز به روز از طرف دولتها به یک اسم و رسم ضم و علاوه می‌شود تحمل نکرده نزدیک است یک شورش عمومی برپا بشود. بعد گفت این خانه را که می‌بینی مال زن من بود که به یکی پسرانش هبه کرده بود. پس از وفات زنم مأموری از جانب حاکم شهر آمده نظر به مقدار بهای خانه در صد یک و نیم مطالبه بده حق ارث کرد. ولی چه طور؟ نه اینکه

\* اصل: است

۲. اصل: به

خانه را از روی قیمت معمار میزان می‌کرد، بلکه می‌گوید وجه اجاره این خانه این قدر است و باید قیمت خانه از قرار ارتفاع محسوب شود و حال آنکه در پای فروش هیچوقت خانه این بها را نخواهد آورد. از قضا بعد از چندی آن پسر فوت گشته خانه به پسر دومین منتقل شد. باز دوباره به حکم قانون مالیاتی کسی از طرف حاکم شهر آمده بر نوال سابق مبلغی گرفته و رفت. اگر فی‌المثل دوباره دیگر این طور اتفاق افتد معادل قیمت خانه مالیات ارث بجز از آنکه سالی در یکصد چهل و پنج استمرارا بده دیوانی اخذ می‌شود به دولت داده خواهد شد. هرگاه وارث غیر از فرزندان باشد آن وقت بده دیوانی از مورثات درصد پنج داده خواهد شد و از حکم این قانون احدی را از اهالی استثنایی ندارد.

### خشکبار ایران

پس نظر بر اینها دعای و ثنای پادشاه ایران بر جمیع ایرانیان مانند نماز هر صبح و شام واجب است. خلاصه برویم سر سخن، از قراری که شنیده می‌شود اجناس خشکبار ایران از آذربایجان و خراسان سالی زیاده از صد هزار تنگه به ممالک روس داخل شده و به میدان داد و بستاد می‌آید.

### مریبا و ترشی ایتالیا

این جنس متاع خصوصاً مغز بادام و برنج و لیموی تر تابه مریبات و ترشیات و غیره از کشور ایتالیا نیز به جمیع ممالک فرنگستان و روسیه زیاده از اندازه فرستاده و فروش می‌شود، حتی بجهت نزدیکی راه میوه‌جات تر و سبزیات تازه پیش از آنکه در خود فرنگستان به عمل آید و نوبره گفته می‌فرستند. لاجرم آنقدر که میوه‌جات ایران لذیذ و از حیث جنسیت خوب است مال ایتالیا نیست و بنا به تقریر اهالی روسیه که به داد و بستاد این متاع مشغولند من باب تأسف می‌گفتند اگر مرسله‌جات خشکبار ایران را با مال ایتالیا که به روسیه آورده شود بسنجیم مال ایتالیا به منصفه از مال ایران کمتر داخل می‌شود. فقد تاجران مال ایتالیا با وجود این کمیت دو برابر از ایرانیان زیاده سودمند می‌شوند به سبب اینکه اهالی ایتالیا از مصارف جزئی مضایقه ننموده، کالای خودشان را به پاکیزگی و موافق سلیقه جور کرده در قوطیهای ملون و مشگل که مشتری از دیدن آنها میل خرید نماید آورد به جلوه داده و به بهای گران می‌فروشدند.

### برعکس ایرانیان

برعکس آنان ایرانیان آن میوه‌جات نازنین را جور نکرده پاک نشده در صندوقهای شکسته گرد و خاک خورده و در جوالهای چرکین آورده به چشم خرنندگان می‌رسانند. واضح است متاعی که بدین حالت و صورت به نظر مشتری برسد به کمترین بها فروخته خواهد شد.

باز هزار دریغ و افسوس که همسفاکنم متاع خودشان را که به صد رنج و زحمت به عمل می‌آورند از عدم دقت کاری و بی‌احتیایی به قیمت نازل می‌رسانند. آری بعضی اشخاص بیخبر که هنوز رایحه امور تجارت به دماغشان نرسیده و از اصول و فروع این یشه بهره معرفت ندارند ایرادی خواهند گرفت که مال خشکبار نیز داخل امتعه تجارتی شد.

### ابریشم و زغال

ای بی آنگاه دلم می‌خواهد آمده تا ببینی زغال و هیزم فروشان و بایعان گندم و جو این شهر که در

نظر شما به منزلهٔ پیلورند دم از صد هزار تومان معامله و سرمایه زده با حریر فروشان دوش به دوش می‌روند. گیرم که بنا به قول شما ابریشم متاع تجارته است آیا تاجران معتبر ایران تا به کنون در آن چه ترقیات به عمل آوردند و کدام منافع را در آن باب به ملکیت نمودند.

ابریشم رشت پنجاه سال پیش ازین در چه صفت بود باز همان است و از جهت همین علت از ابریشم ایتالیا و ژرسه و نیپون و سایر جاها در قیمت کمتر فروش شود اگر عنایت خاص در عیب پروری اعلیحضرت اقدس صاحبقرانی طول الله عمره شامل نمی‌شد که چند سال پیش ازین مبلغ زیاد فرستاده از فرنگستان تخم ابریشم خریده آوردند، این محصولات که در حقیقت روشنائی امتعهٔ ایران است تا به حال بکلی مفقودالانرا شده بود.

### حریربافی آذربایجان

این مقال اینکه جمیع کارخانجات حریربافی آذربایجان سی سال است خوابیده و از کار افتاده. عذری که دارند این است که حریربافت فرنگی سرغوب گشته و مال ایران را نمی‌پسندند. راستی این معذرت واهی به درایت و ذکاوت ارباب صنایع ایران شایسته و سزاوار نیست.

ای مردمان خردمند و ای هموطنان ارجمند! شما نیز سعی و همت کنید متاع خودتان را به پایهٔ متاع فرنگی برسانید تا گوی شهرت از این میدان برآید

جوهر خود را مکن پنهان ز خلق      گوه‌ر از داری به بازاری بیار  
گنج خواهی در طلب رنجی بسر      خرمن از می‌بایدت تخمی بکار

### ایرانیان فعله در عثمانی

بس از سبب این بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری است که اکنون عملجات کارخانه‌های شرعربافی و سایر مزدوران ایران بیکار مانده، برای کسب روزی ترک خانمان کرده یا در ممالک عثمانی به تنباکو فروشی و آب فروشی مشغولند و یا در شهرهای روسیه زندگانشان را به بقالی و قصابی و فعله‌گی می‌گذرانند و آنچه که علی‌التخمین به شماره آورده‌اند الآن از اهالی ایران در ممالک عثمانی زیاده از یکصد هزار و در روسیه نود هزار نفر رحل اقامت و مسافرت افکنده‌اند و از این معلوم و مشخص می‌توان کرد که بابودی اینقدر جمعیت خواه به دولت و خواه به مملکت چه قدر زیان دارد و بلکه باعث خرابی ملک است.

### عالم عالم ترقی است

الحاصل مقصود از مذکور این است: عالم عالم ترقی است و این به عمل نمی‌آید مگر به اهتمام وافی و اقدامات کافی و به تشریفات معارف و تشکیلات مجالس. اکنون که این یکم قلم جنس خشکبار در ممالک روسیه رواج است در محمولات آن دقت لازم است تا از حیوانی که مردم کشف و استخراج نموده‌اند پاک و تمیز نموده، خاصه که حالا افتخار ملک و ملت امین خلص دولت مظهر لطف اعلیحضرت ظل‌اللهی جناب جلالت مآب علاءالدوله امیرنظام و پیشکار آذربایجان دام اجلاله می‌خواهند از وجود فایض‌الجود خودشان در این مملکت که در فرنگستان در بند تجارت ایران می‌خوانند یک اثر خیر بگذارند تا اسم شریفشان در روی زمین سالکهای دراز بماند.

### راه تبریز به آستارا

یعنی راه اردبیل را از تبریز تا به آستارا که عمدهٔ گذرگاه راه تجارت روسیه است درست و

هموار سازند تا گذرندگان و کاروانیان از رنج و سختی راه رهایی یافته و سریع السیر شوند. امیدواریم که انشاء الله از طرف بعضی خیرخواهان وطن و اصحاب مکت و ثروت آذربایجان نیز غیرت مردانه و همت وطنپرورانه به کار آورده، به نیت پاک جناب معظم‌اله تقویت لازمه را خواهند نمود تا اسامی نیک از ایشان هم در صفحه روزگار باقی خواهند ماند.

دولت جاوید یافت هر که نگونام زیست  
کز عقیقش ذکر خیر زنده کند نام را

### تقلب در تریاک

خواستیم در اینجا سخن را کوتاه کرده و به انجام برسانیم ولیکن از وقوع یک خبر ملالت اثر که در این روزها به گوش این خادم دولت و ملت رسید مزید بر علت شده تضعیف بر مکاتبت گردید که بر خوانندگان نیز پوشیده نماند.

یکی از دوستان محترم که ایشان هم نیکخواه ملت است قدری تریاک به قصد اینکه شاید این چنین متاع طبیعی ایران که در دواجات طبیی فرنگستان به کار می‌برند رواج یافته اهالی وطن از این راه بی‌بهره نمانده باشند، نمونه‌ای پیشم فرستاده بودند با وجود اینکه معاملات تجارتهی بیرون از وظیفه خدمت یک مأمور است محض به ملاحظه منافع و پیشرفتی امور تجارت رعایای دولت علیه که در حقیقت یکی از شغلهای عمده مأموریت است نمونه مرسوله به جاهای لازمه نموده شد. جوابی که به این خادم دادند این است:

سالم است که تریاک ایران را از قراری که آزموده و به تجربه رسانیده‌ایم از طبیعت اصلی برگردانیده به ادخال پارهای اجزاء مضموش کرده‌اند، به درجه‌ای که اگر یک من از آن تخریج و تخییر شود نهایت یک چارک تریاک خالص بیرون می‌آید. اما تریاک اناطولی بهتر از مال ایران است، زیرا به همانطوری که از نهالش چیده و می‌پروراند بیفش آورده به فروش می‌رسانند.

اشخاصی که در کاشان و خراسان و اصفهان و یزد به عمل این نبات عاملند از روی انصاف و خرد اندیشه‌ای بکنند، آیا بدنامی این گونه متاع که هر سال در ممالک چین چه قدر به فروش می‌رسد برای ملک و ملت مضرت نیست.

و هجبا کسانی که از این مضر منافع برده و روزی می‌خورند از آسیب این نوع شهرت زیان آور غافلند و مال این را به چشم بصیرت نمی‌بینند.

باری این نیکخواه اطلاعات خود را به نحوای «بَلِّغْ مَا عَلَّيْكَ فَإِنْ لَمْ يَنْتَبِهُوا مَا عَلَّيْكَ» به گوش مستمعان رسانید، والله ولی التوفیق و هو خالق کل الاشیاء.

### غرض از تحریر و ترسیل این نامه کوتاه

مقصود نه مانند بعضی ارباب معارف اظهار نصیحت و تشهیر معرفت است، بلکه به برادران وطن رسانیدن احوال حاضر و نمودن اوضاع کمالات ترقیات و تزیلات این عالم است که از یکی آسایش و اقبال خیزد و از دیگری رنج و اذبار تولید کند.

### تعریض به ملکم خان

نظر بر این دانشمندان ایران و نیک جوان آن آبادان را به وسیله همین وسیله دعوت می‌کند که بقدر امکان خواه بواسطه تحریک قلم و خواه به اجرای قول و قدم اقدامات و تشیبات خودشان را در باب افزایش و ترقیات وطن عزیز فرو نگذاشته، اصناف پیشه‌وران و هنرمندان ایران را به صدای

فاعتبر و یا اولی الأبصاره ترغیب و تشویق کنند و مانند آباء و اجداد قول حضرت رسالت مآب صلوات الله علیه را تعریف معنی کرده نگوئیم ایران نظم پذیر نیست،\* چرا برای چند روزه زندگانیم اوقات خود را بیهوده صرف کرده و به جای عبث عمر ضایع کنیم. پس از من چه دریا و چه سراب.

### قلمتراش

این گونه حرفها در نزد خردمندان پسندیده نمی‌باشد و همین نوع سخنهاست که بعد از شورهای پی در پی داخله باعث خرابی مملکت شده، اکنون از همه اصناف امم و کافه ملل بازمانده تا به قلم تراش که بغیر از یک پارچه فولاد چیز دیگر نیست به خارچه محتاجیم، معرفت به خرج داده اظهار بدیهی کردن به مرد قلمزن شایسته نباشد. لاجرم همه کس از اهل معارف و تواریخ دیدگان می‌دانند که وطن‌پروران سایر ملل پیش از دو صد سال هر یکی آمده تخم علم و دانش و راهنمایی در مزرع معرفت کاشته و سرمشقی برای اخلاف خودشان گذاشته‌اند و حالا بهره آنهاست که خرمن خرمن چیده کم و کسر علوم را به تدریج و استراحت بجهت اخلاف شان آرایش داده از سر افتخار بر اهالی شرق و غرب سربلندی می‌کنند.

### آتشکدان

چنانکه از کتون پیش‌بینی کرده و فهمیده‌اند که زغال سنگ پنجاه سال بعد از این در معادن فرنگستان تمام خواهد شده، از حالا در تدارک آینده سعی و کوشش دارند که مبادا در آن وقت به امور صنعت و تجارت نکس<sup>۲</sup> و تعطیل رو داده و به بنای وطن زیان وارد شود. این است که از حالا می‌خواهند از طریق ایجاد و اختراع آتشکدانها<sup>۳</sup> را که عمده اساس حرکت چرخ و آلات است، مثلاً آتشخانه کشتی بخار و چرخ ره پیمای راه آهن و بخارخانه روشنایی شهر و سایر کارخانه‌جات بزرگ که زیاده از حد زغال معدن صرف می‌شود تغییر داده و بواسطه الکتریکه، که در زبان تازی قوه ناریه و در اصطلاح ایران برق ساریه می‌گوئیم درست بکنند که محرک چرخ و آلات بدنی واسطه شده و زغال برای مایحتاج ملزومه بماند.

پس در صورتیکه سایر ملتها برای استراحت و منفعت آیندگان خودشان تا به زغال سنگی اندیشیده در تدارک هستند انصاف نباشد ما ایرانیان که دم از وطنپرستی می‌زیم در فکر ملکت و ملت نباشیم و از فرنگیان و اهالی هنی‌یون، در باب نگاه‌داری منافع مملکت خودمان عبرت‌ی نگرفته باشیم.

### مازوح کوردستان

البته در خاطر تاجران ایران و بزرگ‌ماشتگان ایشان که در اسلامبول اند هست و می‌دانند تا سی سال پیش از این چرم سازان فرنگستان به مازوح کوردستان ایران در چه درجه احتیاج داشته و می‌خریدند محض به اندیشه اینکه پول کشور به دست دیگران نیفتاده و خودشان را از احتیاجات خلاصی دهند پس از تجسس زیاد و آزمایش بیشمار برای عمل آوردن چرم انگشتانه<sup>۴</sup> بلوط و پوست این میوه را که در فرنگستان فراوان است پیدا کرده و اکنون به جای مازوح به کار می‌برند. اگرچه در استعمال اینها با مازوح تفاوت زیاد دارد، ولی ارزان تمام می‌شود. تو نیز اگر بتوانی سر خویش گیر.

\* اشاره به رساله میرزا ملکم خان است: ایران نظم برنی‌دارد.

۲- اصل: نکس

۳- ترجمه برای موتور.

تمام شد این نامه مختصر به یاری لطف خالق اکبر  
و این رساله که در سال هزار و دویست و نود و نه هجری در وین پای تخت دولت بهیة اوستریا و  
مجارستان چاپ شده و فرستاده می شود برای هم وطنانم تنها از جهت وطنپرستی مجاناً داده خواهد  
شده اجرکم عندالله.

### مؤلف رساله

نیکخواه دولت و ملت کمترین چاکر حضرت گردون بسطت المخاطب به لقب جلیل خانی حسن  
خداداد آذربایجان نایب اول سفارت دولت علیة ایران مقیم وین.

نیخواه و خودتانرا از احتیاجات خاصی دهند پس از تجسس زیاد و آزمایش  
- بشمار برای عمل آوردن چرم انگشتانند پبوط و پوست دزنت این بویه را که در  
درگستان فراوان است پیدا کرده و اکنون بجای مازوج بجای میزند اگر چه  
استعمال اینها با مازوج تفاوت زیاد دارد و با ارزان تمام میشود. تونیز اگر  
بتواند سه نویسی کبر  نام شد این نامه مختصر یاری لطف خالق اکبر  
 و این رساله که در سال هزار و دویست و نود و نه هجری در <sup>۱۲۹۹</sup> وین پای تخت  
دولت بهیة اوستریا و مجارستان چاپ شده و فرستاده میشود برای هم  
وطنانم تنها از جهت وطنپرستی مجاناً داده خواهد شد اجرکم عندالله

### مؤلف رساله



نیکخواه دولت و ملت کمترین چاکر حضرت گردون بسطت المخاطب به لقب جلیل  
خانی حسن خداداد آذربایجان نایب اول سفارت دولت علیة ایران مقیم وین

## دستورالعمل قراسورانی

دوست عزیزم آقای علی شجاع دو حکم به مهر کامران میرزا (نایب‌السلطنه امیرکبیر) فرزند ناصرالدین شاه، در مورد عمو و پدرشان، محمدباقرخان و محمدصادق خان شجاع نظام در اختیارم گذاشتند که از لحاظ تاریخ راه‌داری و مراقبت از پست و حفظ شوارع و طرق در دورهٔ قاجاریه حائز اهمیت است. از تاریخ صدور این احکام نزدیک به نود سال می‌گذرد.

ایجاد پست و پستخانه به معنای امروزی آن در ایران از اقدامات سودمند میرزا تقی‌خان امیرکبیر است. امیرکبیر چهار دولتی را در خدمت مردم گذاشت و اجازه داد هر کس از آن استفاده کند و نحوهٔ استفاده بدین ترتیب بود که ماهی دوبار چاپار که به ایالات ایران حمل و نقل می‌شد مرسولات پستی تجار و سایر مردم را نیز برسانند. به همین منظور شرحی در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به عنوان اعلان به چاپ رسانیدند (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران تألیف فقید سعید دکتر حسین محبوبی اردکانی، جلد دوم ص ۲۴۵).

این دو حکم در مورد دو برادر، محمدباقر خان و محمدصادق خان شجاع نظام صادر شده است. صدور حکم اول به تاریخ ذی‌حجهٔ ۱۳۲۰ قمری است و دستورالعملی است که محمدباقر خان سرهنگ فرماندهٔ قراسورانهای گلپایگان باید مطابق آن عمل کند.

محمدباقر خان حین خدمت و انجام وظیفه در دفع راهزنان و سرکشان محلی جان می‌بازد و چون مردی خدمتگزار بوده است حکم دوم بنا به تقاضای علماء، تجار و اهالی گلپایگان بنام برادرش محمدصادق خان شجاع نظام صادر می‌شود.

زمانی که مردم ولایات حدود کاشان از ظلم و ستم نایب حسین کاشی و پسرش ماشالله خان و نظایر آنان آرامش نداشتند و در بیم و هراس به سر می‌بردند این دو برادر در حفظ و حراست راهها و قوافل و خدمت به مردم از جان مایه می‌گذاشتند.

محمدصادق خان نیز مانند برادر در حفظ امنیت و قلع و قمع سارقین و حفاظت اموال پستی کوشیده است. بعدها خدماتش مورد توجه اولیای امور قرار می‌گیرد و با درجهٔ سلطانی وارد سازمان ژاندارمری می‌شود و چون بودجهٔ قراسورانی در اختیار وزارت جنگ گذاشته می‌شود محمدصادق خان جزو ابواب جمعی هنگ منصور درمی‌آید.

صورت دستورالعمل مقرب الخاقان رئیس قراسوران خطوط گل‌پایگان و رودخانهٔ خشک، حسن فلک، کمدار نعل که انشاءالله پایدار استقرار رفتار و معمول بدارند. تاریخ پنجم شهر ذی‌حجهٔ الحرام ۱۳۳۰  
محمدصادق خان یوزباشی

از گل‌پایگان الی رودخانهٔ خشک  
با پست می‌رود.

از گل‌پایگان الی رودخانهٔ خشک  
از گل‌پایگان الی گدار نعل

۱- حد از نعل‌پایگان تا گدار نعل سپرده به محمدباقر خان است و ملزم است که در حفظ و حراست پست دولتی و هابرین خارجه و داخله مراقبت نماید که اگر خدای نکرده سرتقی و یا قلی در خطوط راه اتفاق بیفتند محمد باقرخان مسئولیت دارد که موهه دو ماهه یا قاتل و سارق را دستگیر

نموده تحویل نماید و یا آنکه از عهدهٔ غرامت اموال مسروقه و دبهٔ قتل برآید که ابداً محل گفتگویی نخواهد بود، یا آنکه رد قاتل و سارق را در صورت صحت به محلی و مکانی برند بعهدهٔ کارگذاران آستان مبارک است که حکم نماید گرفته شود.

۲- از ابتدای منازل که در گُل پایگان است، منزلی دوازده نفر قراسوران از قرار تقسیم و کشیک باید حاضر بوده، شبانه دو نفر سوار قراسوران دو مرتبه از منزل اول به منزل دوم و از منزل دوم به منزل اول، همینطور در سایر منازل الهی آخر در حرکت بوده و در گردش باشد، از غابرین خارجه و داخله و پست دولتی که در آن خطوط حرکت می‌کند محافظت نمایند.

۳- هفته دو مرتبه پست دولتی از خطوط گُل پایگان وارد می‌شود و هفته دو مرتبه پست از طهران بآن خطوط حرکت می‌کند. باید دو نفر سوار قجاق با تفنگ ورنند همراه پست ایاب و ذهاباً بوده پست را از منزل اول به منزل دوم آورده تحویل قراسوران منزل دوم نموده مراجعت نمایند.

همینطور قراسوران منزل پست را آورده به قراسوران منزل سیم تحویل نمایند، تا آخر منازل که قراسوران پست را سلامت از حد خود خارج نموده، قبض از حاملین پست دریافت نموده، پست را در ایاب ذهاب تحویل قراسوران کل پایگان نموده مراجعت نمایند.

۴- برعهدهٔ محمدباقر خان است دو هفته سه هفته قبوضات حاملین پست را با رایوت ایام هفته به توسط پست به طهران بفرستد. اگر مطلب فوری و یا اتفاق تازه باشد تلگرافاً از آن خطوط اطلاع دهد.

۵- دو نفر سواری که مقرر شده است شبانه روزی دو مرتبه از منزل اول به منزل دوم آمده گردش نمایند. اگر سواری یا پیاده که خارج از سلک کاروان بوده و غریبه باشد، بعهدهٔ قراسوران است که تحقیقات لازمه بعمل آورده اسم و رسم او را معین نمایند که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود و چه کاره است، حتی رنگ اسب و لباس او را معین کرده، محمد باقرخان در خبر و راپورت ایام هفته اطلاع دهد.

۶- کاروان یا مکاری که از آن خطوط عبور می‌کند قراسوران آن خط باید منزل به منزل همراهی و مراقبت نموده، سلامت از حد و خاک خود گذرانیده و قبض دریافت نموده، محمدباقر خان در جزو راپورت ایام هفته به طهران بفرستد.

۷- سه روز بعد از عید که مأموری برای دیدن سان سوار قراسوران و داغ نمودن اسب آنها خواهد آمد، محمدباقر خان باید سوار ابوابجمعی خود را در نهایت آراستگی و خوبی حاضر نماید که بهیچوجه نواقصی نداشته باشد، مخصوصاً باید توجه کاملی در خوبی و جوانی نوکر و چائی و خوبی اسب آنها بعمل بیاورد که محل ایرادی برای او نشود.

۸- قرار داده شده است که سه ماه به سه ماه کشیک سوار عوض بشود. در اول کشیک هر دسته سواری ابتدا در کمال دقت سان سوار دیده و بعد مواجب مرسوم آنها را نقداً و جنساً بدون دیناری کم و کسر در همان محل پرداخت خواهد شد که انشاءالله آنها هم به تکالیف لازمهٔ نوکری خودشان اقدام نمایند.

۹- نشان کلاهی برای قراسوران هر محلی ساخته داده خواهد شد که قراسوران هر محلی از آن نشان کلاه شناخته شود.

۱۰- از محمدباقر خان الترام گرفته شود که اگر از این تکالیف و دستورالعمل قراسوران که مقرر شده است اجراء معمول ندارند مورد مواخذة سخت بوده از ریاست سوار معاف خواهد بود.

۱۱- بعد از حاضر شدن سوار از هر محلی و منزلی که معنی شده است باید محمدباقر خان اسامی قراسوران هر منزل را با رنگ اسب آنها تعیین کرده، کتابچه نوشته به طهران بفرستد که غفلتاً مأمور برای رسیدگی و تعیین سوار قاصدی در منازل معینه فرستاده خواهد شد. اگر بطوری که مقرر شده است از تکالیف نوکری خودش غفلت نموده باشد مورد مواخذة خواهد بود.



ایرج افشار

## احکام مربوط به خاندان سعدلو و الکای چخور سعد

در شماره ۱۲-۷ سال ۱۸ صفحه ۴۶۵ یاد آور شدم که آقای عبدالحمید سعدلو عکس چهار حکم تاریخی (قرن دوازدهم) که در اختیار دارند به من لطف کردند. اینک متن آن چهار حکم که حکایت از نفوذ سلاطین صفویه در قلمرو چخور سعد دارد برای اطلاع علاقه‌مندان به تاریخ آن روزگار چاپ می‌شود.

شاه طهماسب ثانی در ۱۱۳۵ به سلطنت رسید و تا سال ۱۱۴۴ بر اریکه پادشاهی قرار بود.

- ۱ -

### حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بنده شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمساً للایالة والشوكة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که عریضه که در باب انقاد موازی یکصد و پنجاه... که از جماعت لوند و غیره گرفته بوده و استدعای امضای ارقام تجار ایروان و ردخانه محمدعلی بیگ ولدارس بیگ ایروانی که قبل ازین ضبط شده بوده و سایر شروح به درگاه جهان پناه فرستاده بود به نظر آفتاب اثر رسید و مراتب معروضه آن عالیجاه معلوم رای جهان آرا گردید و تدبیر آن عالیجاه و خدمت او و ریش سفیدان و غازیان الکای مزبور مستحسن طبع اقدس افتاد، روی آن عالیجاه و ایشان سفید هر چند که این فتح نمایانی بود، اما وقتی خدمت ایشان را قرین استحسان و همگی را بین الاقران سرافراز می‌سازیم که قلعه ماکو به را به تصرف درآورده، اشرار اکراد را دفع نمایند و خاطر خطیر اقدس تعلق تمام به انجام آن مرام دارد و می‌خواهیم که در این ایام ان‌شاءالله تعالی صورت آن مأمول در آینه حصول جلوه نماید و حسب‌الاستدعای آن عالیجاه امر اشرف به صدور امضای ارقام تجار مزبور صادر شده، خانه مضبوطه مذکوره را نیز به ورثه محمدعلی بیگ مزبور رد فرمودیم. آن عالیجاه از آن قرار به عمل آورده به توجهات پادشاهانه مستمال و امیدوار بوده باشد. تحریراً فی شهر ذی‌القعدة الحرام سنة ۱۱۳۵.

- ۲ -

### حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بنده شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمساً للایالة والشوكة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که چند روز قبل ازین به موجب رقم اشرف علیحده مقرر فرموده‌ایم که آن عالیجاه جمعی از قشون خود را به سرکردگی یکی از خویشان خود یا معتمدی بزودی زود بر سر قلعه ماکو فرستد که به اتفاق حاکم نخجوان و چورس قلعه مزبوره را





حکم حضرت علی علیه السلام که در کربلا فرموده است که هر کس در کربلا کشته شود  
 در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد  
 بدانند چند روز قبل ازین روز است که من در کربلا کشته شدم و در کربلا کشته شدم  
 بر کربلا کشته شدم و در کربلا کشته شدم و در کربلا کشته شدم و در کربلا کشته شدم  
 فقه فقه را استروداد با دو مرد در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 بنویسم و در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 هیچ مقبره ای ندارد و هم آنکه در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 فرمودم که در کربلا کشته شد  
 مطیع بنویس و در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 خدمت فکرم در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 فرمایم و در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد که در کربلا کشته شد  
 نوزد که مرده با هر استیفاء و غیره جایز است از هر خدمت فکرم که در کربلا کشته شد

۱۱۳۶  
صبح الادیب

استرداد نمایند و مکرر در آن باب تأکیدات کرده فرموده‌ایم که خدمت مذکور را از آن عالیجاه می‌خواهیم و در نخجوان جهت حصول امر مزبور توقف فرموده‌ایم. و اراده خاطر اشرف آن است که انشاء الله درین وقت از بلده نخجوان حرکت فرمایم، چرا آن عالیجاه در آن باب تناقل و کوتاهی می‌نماید و چرا تا حال به نهج مقرر به عمل نیاورده و اهتمامی که باید در آن باب نمی‌کند و به حکام نخجوان و چورس تأکیدات بلیغه فرموده‌ایم که بزودی زود متوجه خدمت مذکور گردند. می‌باید آن عالیجاه بعد از اطلاع بر مضمون رقم مطاع بنحوی که مقرر فرموده‌ایم در کمال استعجال قشون روانه و اهتمامات بلیغه به عمل آورد که خدمت مذکور در نهایت زودی به انجام رسد و در عقده تعویق نماند که می‌خواهیم از نخجوان حرکت فرمائیم و منتظر امر مذکوریم و باید زیاده از آنچه لازم باشد در آن باب اهتمام به عمل آورد و سامحه نوزد که مورد بازخواستهای عظیمه خواهد شد و از فرموده تخلف نوزد، تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۱۳۶.

- ۳ -

### حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بنده شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمساً للایالة والشوكة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکاکی چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که مکرر در باب مقدمه قلعه ماکو تأکیدات به آن عالیجاه فرموده‌ایم و تا حالا اثری از آن ظاهر نشده و خدمت مزبور به انجام نرسیده، چرا در آن باب کوتاهی می‌نماید. باید بعد از اطلاع بر مضمون رقم مطاع نهایت سعی و اهتمام در آن باب به عمل آورده سامحه و اهمال نوزد و به زودی خدمت مذکور را به انجام رسانند که از آن عالیجاه می‌خواهیم و عذر مسموع نمی‌داریم و از فرموده تخلف نوزد و درعهده شناسند. تحریراً فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۶.

- ۴ -

### حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بنده شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمساً للایالة والشوكة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکاکی چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که عریضه که درین وقت به درگاه جهان پناه فرستاده بود به نظر آفتاب اثر رسید و مراتب معروضه او معلوم رأی جهان آرا گردید. آنچه در خصوص شتر عرض نموده بود مستحسن افتاد و قبل ازین آن عالیجاه را جهت سفارت روم به رکاب اقدس طلب فرموده بودیم. درین وقت که عریضه عالیجاه والی خراسان در باب تسخیر هرات و فراه و غیره به نظر آفتاب اثر رسیده مقدمه سفارت آن عالیجاه را موقوف فرمودیم چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد به نحوی که عرض نموده، چون در سال قبل چهار صد نفر تفنگچی از سکنه خلخال ملازم نموده بودند ملازمت ایشان را برقرار دانسته اگر زیاده بر آن هم ممکن شود بهتر بزودی بدون تأخیر تدارک دیده به اتفاق جنود برداشته روانه درگاه معلی گردد و قبل ازین مقرب الخاقان



که فرزند سالها که متربس باشد و او را  
 چه در میان کتب و کتب که در کتابخانه  
 برانده غرضی که در وقت میرک و جهان در آنکه بجز انخاب اگر رسید  
 معبودم را چنان که اگر در دنیا بچندین ساله تر فرزند من که بگویم افکار و قیام آنکه  
 چه سفارت هم بر کتابت طلوع فرزند بگویم در وقت که غرضی که در این سال  
 برات لغز و غیره بجز انخاب اگر رسید همته سفارت انخاب را موقوف  
 چون برهنه نستم از وقت مصلح کرد و بخور که غرض من بجز در وقت که در این سال  
 خدایکدام من بجز در این سال را برقرار باشد که زیاد و بر من که شکر بجز در وقت  
 تا خیر دارک در دنیا بجز در وقت که روانه درگاه کرد و در این سال متربس  
 همه و حصول و انکاد و جاست تر این تر از آنکه بگویم در همته بگویم او را سپید عمر خود آورد  
 و در خصوص من در حرکت خود آورد و در این سال و سهل کار از ما در این سال که در این سال  
 و خدایکدام من بجز در این سال را بگویم معلوم است که گراننده ای که بجز انخاب و بخور  
 در زمانه خوش است در این سال بجز در این سال با این همته و در این سال و بخور  
 در این سال که با غیر در این سال خود و انخابی که نزه کرد و در این سال بر همته بر بخور  
 اصداح برهنه نستم از وقت نبرخورش است که در حال امید و در زمانه انخاب  
 شده بوجهات ضروری است که انخابی که در این سال

سفره‌چی باشی را جهت وصول دو افتاد وجوهات نقدی آنجا نزد آن عالیجاه فرستاده بودیم، او را نیز همراه خود آورد و در خصوص تمجیل حرکت خود و آوردن تفنگچی اهمال و سهل انگاری ننماید. از سلسله قدیم که به اخلاس و عقل ایشان اعتمادی باشد بر آن عالیجاه معلوم است که کسی نمانده آیا به چه نحو آن عالیجاه به خود گوارا می‌نماید که در خانه خود نشسته در رکاب اقدس و خدمت نواب همایون ما نباشد. باین همه حقوق آبا و اجداد چگونه خود را راضی می‌نماید که پای شیری داخل دولت شود و آن عالیجاه کناره‌گرددی نماید. به هر تقدیر بعد از حصول اطلاع بر مضمون رقم اشرف یزودی ان‌شاءالله تعالی در کمال ابدواری روانه رکاب اقدس شده به توجهات خسروانه مستمال باشد. تمیرا فی شهر ذی‌قعدة الحرام سنة ۱۱۴۴.

\*\*\*



حکایتی که در کتب قدماست  
 شمایله و شکره و بلائه و شکره و بلائه  
 بیشتر است از سر او گرفته بر اندک کرد در باب مقدمه قلمه ما که گشت  
 با پایه فرجه‌ایم و احوال شکر از آن ظاهر شده مضرت بنام سریند  
 در این کتاب منافع باید بیدار اطلاع بر مضرت بنام سریند  
 در این کتاب بعد از در ممد و احوال نوزد و نوزد مضرت بنام سریند  
 و از آنجا بنام سریند و از آنجا بنام سریند و از آنجا بنام سریند  
 ۱۱۳۶  
 روح القدس

## عکس خوانین دالکی

آقای غلامرضا حاجی نژاد کتابی به نام «تحلیلی بر زندگی رئیس علی دلواری» منتشر کرده‌اند که در آن عکسی دسته جمعی چاپ شده و به رئیس علی نسبت داده شده است. در مورد اشخاص این عکس که عکاسی کازرونی در شیراز (عکاسخانه فردوسی) انداخته بوده هنوز باقی است. آقای امرالله صولتی دالکی توضیحی نوشته‌اند که چاپ می‌شود! ایشان یادآور شده‌اند شیشه مذکور نزد آقای بهرام چهره‌نگارست و چند بار در کتابها چاپ شده است. افراد عکس را چنین معرفی کرده‌اند:

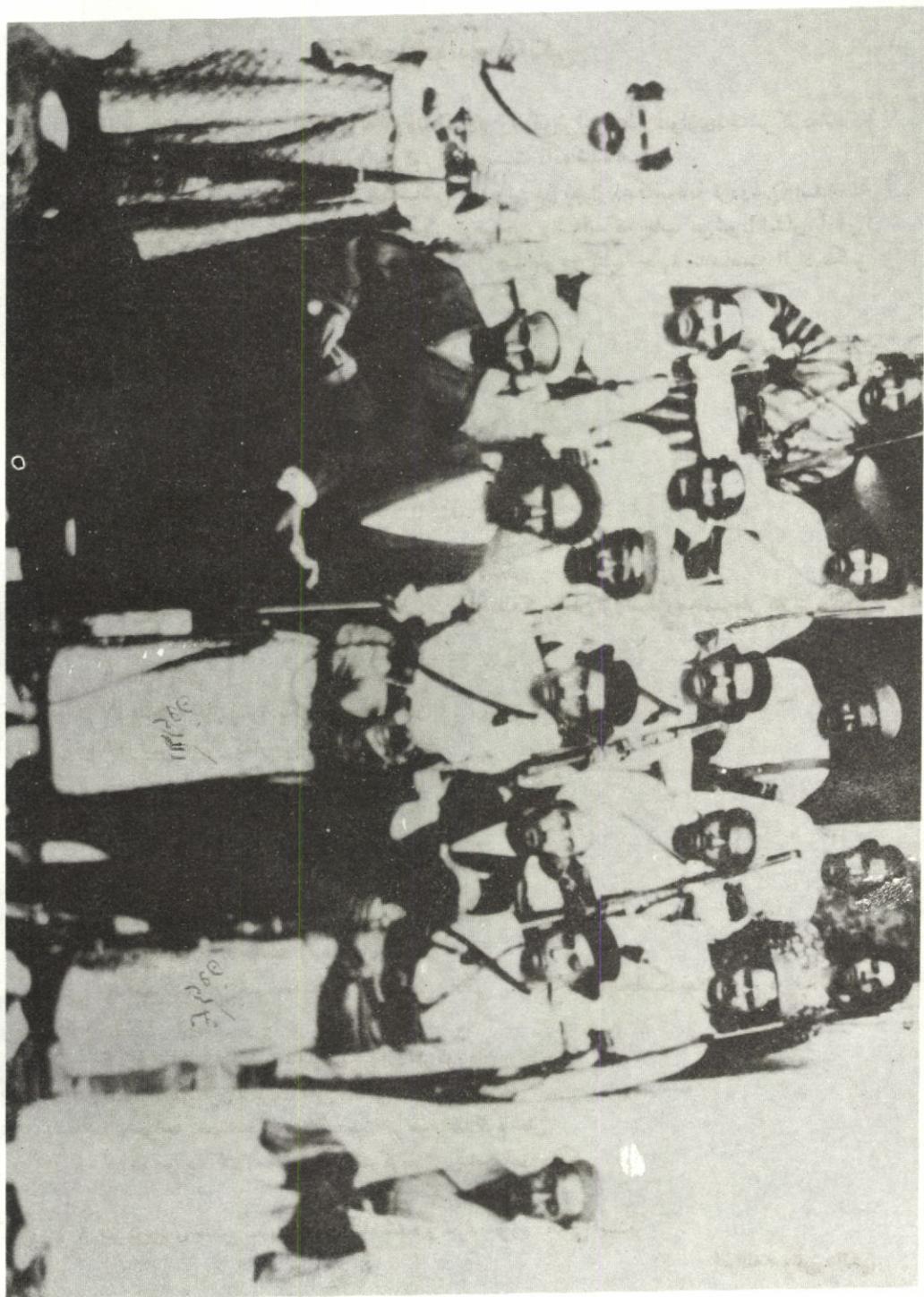
ردیف جلو از چپ به راست:

- ۱- شکرالله فرزند کاسید و اهل دالکی
- ۲- شیخ اهل کازرون که هویت آنرا بنده نمی‌دانم
- ۳- سعیدی شاعر آن زمان کازرون
- ۴- نفر پشت سر آنها علی سیاه فرزند قنبر اهل دالکی
- ۵- شخصی که مرحوم رئیس علی معرفی گردیده الله کرم خان فرزند نورمحمدخان کلاتر دالکی دائمی اینجانب است.
- ۶- علی دشتی
- ۷- علیکرم خان پسر دیگر نورمحمدخان
- ۸- رئیس علیباز کمارجی

ردیف دوم از چپ بر راست مرحومان:

- ۱- عبدالله فرزند غلامحسن اهل سرگردان
- ۲- خیرالله فرزند کاسید و اهل دالکی
- ۳- اسد بیگ فرزند محمدعلی بیگ اهل دالکی پسرخاله مادر اینجانب. فعلاً مادرم در قید حیات است.
- ۴- ملاابراهیم فرزند عبدالله کدخدای سرگردان
- ۵- گرگملی فرزند برات اهل دالکی
- ۶- خواجه محمدحسین پیشخدمت مرحوم الله کرم خان
- ۷- عوض دلاک (سلمان) فرزند کربلائی عباس اهل دالکی.

سرگردان نامش تبدیل به خیرآباد شده و جزء حوزه دالکی است.



## عکس تاریخی اتابک و دیگران

عکسی است که آقای حسین ثقفی اعزاز برای چاپ داده‌اند. درین عکس اتابک است که دست بر شانه ولیعهد روسیه گذاشته است. این عکس در پترزبورگ برداشته شده. نفر دوم از دست چپ مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه است.



## دو عکس از اعضای معارف

آقای دکتر هوشنگ امید چند عکس از دوره خدمت پدرشان در معارف اصفهان و خوزستان مرحمت کردند که در شماره ۷-۱۲ سال هیجدهم چاپ شد. چون عکس مربوط به اصفهان خوب چاپ نشده و اسامی افتاده است مجدداً به انضمام یک عکس دیگر که تازه لطف کرده‌اند به چاپ رسانیده می‌شود.

### عکس اصفهان

- ۱- نصیرالدوله بدر (وزیر)
- ۲- نیرالملک هدایت (معاون)
- ۳- دکتر اعلم الدوله ثقفی (رئیس کل معارف)
- ۴- نیرالملک (?) (رئیس محاسبات)
- ۵- اعلم السلطان (رئیس تعلیمات متوسطه)
- ۶- میرزا اشرف خان (مفتش)
- ۷- فخرالاشرف (مفتش مدارس نسوان)
- ۸- میرزا حسن (پیشخدمت)
- ۹- حبیب‌الله آموزگار (رئیس)
- ۱۰- حسین خان امید (ناظم)
- ۱۱- میرزا غلامرضا خان (معلم)
- ۱۲- میرزا غلامعلی (معلم)
- ۱۳- آقا سید اسلام‌الدین (معلم)
- ۱۴- میرزا علی اکبر خان (معلم)
- ۱۵- میرزا حسن خان... (معلم)
- ۱۶- میرزا سید جعفر خان (معلم)
- ۱۷- میرزا عزیزالله خان (معلم)
- ۱۸- مؤید خاقان (معلم)
- ۱۹- میرزا علی آقا (مستخدم)
- ۲۰- میرزا حسینعلی (مستخدم)
- ۲۱- میرزا علی اصغر (معلم)
- ۲۲- حاج آقای شیرازی وکیل دارالشوری

### عکس خوزستان

- ۱- حسین امید
- ۲- یزدانفر
- ۳- محمد محیط طباطبائی
- ۴- رضوان
- ۵- مردان



این عکس در روز یکشنبه پنجم برج ذی قعدة ۱۲۹۸ مطابق هجرت ۱۳۳۸ در محل اجتماع کنگره کهنه و جوانان آذربایجان در میان بستان متوسطه در محله پادشاهیه مشهد  
 \* آقای میرزا حسن (۱) - آقای میرزا سید محمود (۲) - آقای میرزا سید محمد (۳) - آقای میرزا سید علی (۴) - آقای میرزا سید محمد (۵) - آقای میرزا سید محمد (۶) - آقای میرزا سید محمد (۷) - آقای میرزا سید محمد (۸) - آقای میرزا سید محمد (۹) - آقای میرزا سید محمد (۱۰) - آقای میرزا سید محمد (۱۱) - آقای میرزا سید محمد (۱۲) - آقای میرزا سید محمد (۱۳) - آقای میرزا سید محمد (۱۴) - آقای میرزا سید محمد (۱۵) - آقای میرزا سید محمد (۱۶) - آقای میرزا سید محمد (۱۷) - آقای میرزا سید محمد (۱۸) - آقای میرزا سید محمد (۱۹) - آقای میرزا سید محمد (۲۰) - آقای میرزا سید محمد (۲۱) - آقای میرزا سید محمد (۲۲) - آقای میرزا سید محمد (۲۳) - آقای میرزا سید محمد (۲۴) - آقای میرزا سید محمد (۲۵)



## در حاشیه مصادره اموال قوام

پس از اینکه با تصویب قانون مصادره اموال قوام السلطنه به صورت برداری اموال او اقدام شده بود و در جراید وقت هر چند یکبار مطلبی نوشته می شد خطر از میان رفتن اوراق و اسناد و کتابخانه گرانبهای قوام در وزارتخانه های دارایی و دادگستری مرا به این فکر انداخت که اقدامی بشود تا اگر موضوع واقعت پیدا کرد کتابخانه قوام به دانشگاه داده شود. به این ملاحظه نامه ای خصوصی به مرحوم دکتر محمد مصدق عرض کردم و با پست فرستادم. هیچ تصور نمی کردم ایشان با آن همه اشتغال بتوانند عنایتی بدان مطلب داشته باشند. اما پس از چند روز رونوشت نامه ای که در آن باره به وزارت دادگستری نوشته بودند به دستم رسید و این است آن:

ایرج افشار



تاریخ ..... ۱۳

شماره .....

پیوست .....

جناب آقای لظمی وزیر دادگستری

رونوشت نامه آقای ایرج افشار راجعه کتابخانه ای که

جزوا موال آقا یاحمد قوام وجود دارد برا ی اطلاع وانفـدا م

لازم فرستاد میشود . نخست وزیر

-----

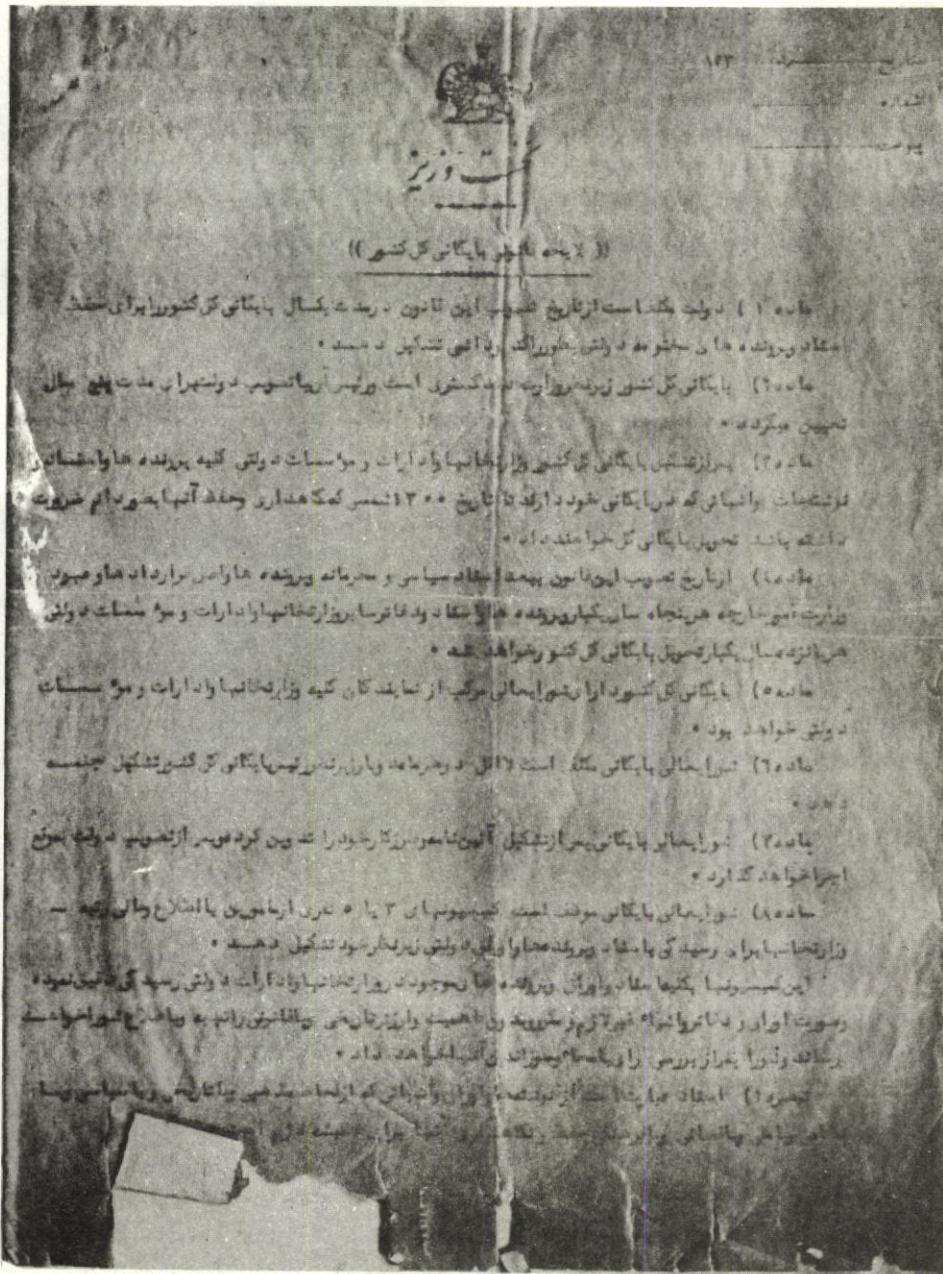
۳۰۸۲۴  
۲۵  
رونوشت برا ی اطلاع آقا ی ایرج افشار کتابت ارد انشکد محفوق

فرستاد میشود . نخست وزیر

بایگانی کل کشور

در شماره گذشته ضمن سرگذشتی که از دکتر محسن صبا نوشته شد یادآوری شد که آن مرحوم رئیس کمیته بایگانی در کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود و طرحی در آن کمیته تهیه شد که مبنای اقدامات بعدی قرار گرفت و چندی پس از آن بود که قانون سازمان اسناد ملی از مجلس گذشت و سازمان مذکور به وجود آمد.

برای آنکه سوابق امر از میان نرود عکس آن لایحه قانونی که در کمیته مذکور تهیه شد و همچنین ورقه از نسخه ای که اللهیار صالح اصلاحات و نظریات خود را در آن مندرج ساخته بود و در دست من مانده است درین شماره چاپ می شود. خوانندگان علاقه مند به موضوع اسناد، برای آگاهی نسبت جریانهایی که فکر تشکیل سازمان اسناد را تقویت کرد مقاله دیوان اسناد، مندرج در مجله یغما (سال ۱۳۴۲) را مطالعه فرمایند.





-۳-

ماده ۱۴ - هنگام رسیدگی با اسناد - پرونده ها در دفاتر دولتی در پایتختی کلی کشور قائم مقام مقرر میگردند  
 پایتختی کلی کشور در هر دو تشکیل کمیسیون ۳ نفره از مشاورین قسمت علمی و شرکت یکنفر از وزارتخانه یا  
 سازمان مربوطه تشکیل خواهد داد • این کمیسیونها نسبت به حفظ و نگاهداری اسناد • پرونده ها  
 و اشیاء علمی و فنی و از بین بردن یا سایر امور و یا بمزایده فروختن قسمتهایکه ارزش تاریخی و سود مندی خود  
 را در قسمتهای مختلف زندگانی اجتماعی کشور از دست داده نظر خود را ضمن گزارشی متناسب فهرست آنچه باید  
 از بین برده شود تسلیم شورای علمی خواهد کرد •

تبصره ۱ - اسناد عبارت است از کلیه بیمنها - قراردادها - مقادله نامه ها - نوشته ها و اوراق و -  
 یادداشت های شاهپیر و سیاستمداران و شخصیت های ملی و اشیاء علمی و فنی که از لحاظ تاریخ گنیه ششون  
 زندگانی اجتماعی گذشته و آینده کشور حفظ و نگاهداری آنها برای همیشه لازم است •  
 تبصره ۲ - اوراق عبارت است از هرگونه نوشته های رسمی و غیر رسمی که همچون ارزش اداری - حقوقی  
 و مالی و فرهنگی ندارند و فقط نگاهداری آنها برای مدت محدودی لازم بوده و کوشش اول مرز زمان قانونی هم  
 شده و قابل از بین بردن یا سوزاندن است •

تبصره ۳ - اشیاء عبارت است از آلات و ابزار جرم و لباس و اشیاء محکومین و مقتولین بی اثرات و اسلحه و غیره که  
 از نظر قانون حفظ آنها برای مدت محدود لازم بوده و معمولاً قانون مرز زمان شده و قابل حذف و از بین بردن  
 یا سوزاندن و یا بمزایده فروختن است •

ماده ۱۴ - سه بخش - از بین بردن و یا بمزایده فروختن اشیاء مذکور در ماده ۱۳ بایستی با حضور  
 نماینده وزارتخانه اداره و یا ستاد مربوطه انجام گیرد •

ماده ۱۴ - نسبت به اسناد و اوراق در دفتر و اشیاء دولتی در ولایات و کمیسیونهای از اشخاص زیر  
 استان - رئیس دادگستری - دادستان استان - پیشکار اداری - رئیس فرهنگ - شهردار - نماینده  
 باینتی کلی کشور تشکیل و کلیه اسناد و مدارک دولتی هر قسمتی جداگانه بوجه بعدی برده و بوسیله  
 کمیسیون

۴-۱

بایگانی کل کشور در تهران فرستاده می شود. در بایگانی کل کشور نسبت به آنکه واسطه آن در وقت احتیاجها برابر ماده ۸۴ قانون رفتار خواهد شد.

ماده ۱۵ - اولاً در تمام این قانون موافقت با اصول و قوانین ایران و با مقررات دولتی و قضایی و اساسی و اشیا که توسط وزارتخانه یا ادارة مربوطه زائد تشخیص داده شده بدون بررسی و تصمصیم کمیسیون مربوطه بایگانی کل کشور ممنوع خواهد بود.

ماده ۱۶ - بایگانی کل کشور با پیش نظر برای حفظ آمواد و اوراق مهم تاریخی و سیاسی از هر جهت بنحویت و معانی جدید و اضافی در حدود راجع به آن در ادارات و از وسایل و کتب و غیره تشکیل می شود و از کلیه اسناد مهم تاریخی و سیاسی کتب و کتب و کتب در سطح این کشور و کتب و کتب در سطح این کشور و کتب و کتب در سطح این کشور

ماده ۱۷ - پس از تشکیل و تهیه اسناد و اوراق بایگانی کل کشور کلیه افراد حق استفاده و مراجعه با اسناد و تهیه روش و انعکاس در کشور کار شد بایگانی کل کشور خواهد داشت.

ماده ۱۸ - خرج مکملات و کلیه اوراق بایگانی کل کشور که در این کشور است و مکملات و کلیه اوراق بایگانی کل کشور که در این کشور است

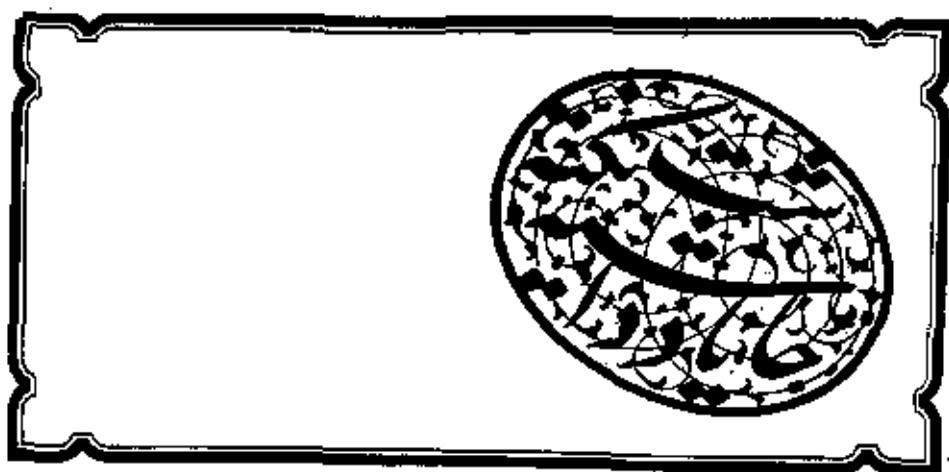
ماده ۱۹ - مواد اوراق و اشیا مکتوب بایگانی های ملی سایر کشورها بر پایه رسوم جاریه بین المللی شورای ملی بایگانی کل کشور و در دست بایگانی کل کشور مجاز است.

ماده ۲۰ - سازمان اوراق بایگانی کل کشور در شهر تهران و در وزارت فرهنگ و عوام است و در وزارت فرهنگ و عوام است و در وزارت فرهنگ و عوام است

این قانون تهیه و از طریق وزارت فرهنگ و عوام تصمصیم کمیسیون منوط به مجلس شورای ملی نموده و پس از تصمصیم کمیسیون ناظر بر آن بموقع اجرا گذارند.

ماده ۲۱ - وزارت فرهنگ و عوام موظف است مأمور اجرای این قانون خواهد بود.

تصمیم هیئت وزیران در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۰۴  
در باب تصمصیم کمیسیون منوط به مجلس شورای ملی  
در خصوص تصمصیم کمیسیون منوط به مجلس شورای ملی  
در باب تصمصیم کمیسیون منوط به مجلس شورای ملی



## مشکلات وضع اصطلاحات علمی و فنی

وضع اصطلاحات علمی و فنی، هنریت ظریف و قیست شریف و دشواری که از هر مترجم و زبان‌شناس و عالمی ساخته نیست. این فن برای کشورهای جهان سوم که با دهها هزار اصطلاح علمی و فنی جدید روبرو هستند، اهمیتی حیاتی دارد.

اصطلاح‌ساز هم باید عالمی متبحر باشد و هم ادیبی صاحب‌ذوق، و بدون این دو پایگاه والا در کار خویش کامیاب نخواهد شد.

دشواری کار از اینجا واضح می‌شود که حتی لغت‌سازان و مترجمان زبردست و توانا هم در این وادی دچار لغزش شده و اصطلاحات نامناسبی ساخته‌اند که مورد توجه مردم قرار نگرفته است. فی‌المثل محمدعلی فروغی، پایه‌گذار فرهنگستان ایران و پدر ترجمه نوین و استاد مسلم زبان و ادب فارسی، در کنار لغات مناسبی که وضع یا ترجمه کرده است، واژه‌های نامناسبی هم ساخته است که مورد قبول جامعه واقع شده است از آن جمله است کلمات «درون ذاتی» و «برون ذاتی» و «کارمایه» بترتیب بجای «subjectif و objectif و énergie» که هیچکدام جا نیفتاده است و بجای آنها بترتیب «ذهنی» و «عینی» و «انرژی» و «واج یافته» است.

عیب عمده لغات یاد شده و بسیاری دیگر از واژه‌های جایفتاده، بلندی آنهاست؛ مثلاً «درون ذاتی» و «برون ذاتی» هر کدام از چهار هجا ساخته شده‌اند، در حالیکه «ذهنی» و «عینی» فقط دارای دو هجاست. بعبارت دیگر، کشش آوازی «درون ذاتی» و «برون ذاتی» دو برابر کشش صوتی «ذهنی» و «عینی» است. بگفته دیگر، دو لغت بلند درون ذاتی و برون ذاتی برخلاف قاعده مهم گمگوشی و اصل زحمت کمتر در زبان‌شناسی ساخته شده است، در حالیکه دو واژه کوتاه و جافاده ذهنی و عینی منطبق با اصل یاد شده‌اند.

علت دیگر عدم رواج «برون ذاتی» و «درون ذاتی» و رواج «عینی» و «ذهنی» ناهمواری دستوری و معنایی آنها و شفافیت معنایی و روانی «عینی» و «ذهنی» است. بگفته دیگر، کلمات عینی و ذهنی هم کوتاه‌اند و هم زود فهم، و بنابراین زودتر معنی را القاء می‌کنند، در حالیکه واژه‌های درون ذاتی و برون ذاتی نه کوتاه‌اند و نه زود یاب.

گفتیم این دو کلمه دارای ناهمواری دستوری هستند؛ مراد از ناهمواری دستوری، رایج نبودن ساختمان صرفی یا سماعی و غیرفعال بودن آنهاست، زیرا «درون ذات» و «برون ذات» از مضاف و مضاف‌الیه با حذف کسره اضافه ساخته شده‌اند، در حالیکه این نوع الگوی ترکیبی غیرفعال و

سماعیست نه فعال و قیاسی؛ در نتیجه معنای اضافه را نمی‌رساند، یعنی مخاطب و سخنگیر با دیدن یا شنیدن کلمات یاد شده معنی آن را بطور واضح و دقیق نمی‌فهمد. عبارات دیگر همیشه نمی‌توان کسره اضافه را در ترکیبات یاد شده حذف کرده؛ زیرا این امر منحصر بموارد محدودیست از زبان عامیانه. مواردی از قبیل پسرخاله، دخترخاله، پدر زن و غیره و «درون ذات» و «بیرون ذات» از موردهای یاد شده نیست. در مرکبهای اضافی، غالباً کسره حذف نمی‌شود، بلکه با باقی می‌ماند و یا تخفیف پیدا می‌کند، مانند تخم مرغ، اسم فاعل، اسم مفعول، اظهار نظر، ابراز یاس-بهمین دلیلست که این دو ترکیب بلند و تارسا جایفتاده است.

وقتی استاد مسلمی مانند فروغی چنین واژه‌هایی بسازد، حساب مترجمان تازه کار و مبتدیان دیگر روشنست.

شک نیست اینگونه لغزشها برای استادان تازه کار بواسطه جوانی فن ترجمه و اصطلاحسازی، امریست طبیعی و قابل بخشش است؛ یعنی می‌توان چند اصطلاح نامناسب این صاحبذوقان را بدهها لغت خوبی که ساخته‌اند بخشید.

ولی سره نویسان و جااعلان لغت و معنایی که قصدشان لغت سازی نیست، بلکه غرضشان تغییر زبان فارسی و بیرون ریختن کلمات عربی تبار و خارجی نژاد از زبان و ناتوانسازی و تخریب آئینست، حسابی جدا دارند. چه، اینان مرادشان استعمال لغات منسوخ و مرده و غلطت بجای واژه‌های زیبا و زنده و فصیح؛ پس حساب کسانی که بدافند و ترابری و آکسایش و برقرش و پیرایه‌شکی می‌سازند، از حساب کسانی که در حد معمول و طبیعی دچار لغزش و اشتباه می‌شوند کاملاً سواست.

دکتر خانلری هم که نویسنده و شاعری صاحبذوق بود، گاهی مانند دیگران در ساختن اصطلاح بیراهه رفته است؛ از جمله انتخاب نهاد است بجای فاعل و مستدلیه، و «گزاره» بجای خبر.

لغت‌ساز نهاد را در برابر موضوع و منطقی قرار داد؛ یعنی موضوع را نهاد ترجمه کرد. این کار چند اشکال دارد؛ یکی اینکه مگر مستدلیه و موضوع جانشین چه عیبی دارد که آن را عوض کنیم و بجایش نهاد را بگذاریم؟ ثانیاً نهاد امروزه معنی موضوع و مستدلیه نیست، بلکه لغتی مرده و بی‌معنیست، چه، این واژه در زبان ما بمعنی سرشت و طینت و اصلت (در اصطلاحات: بدنهاد و نهاد او بد است).

دوم اگر واژه‌ساز می‌خواست موضوع و منطقی را وارد دستور کند، بهتر بود ترجمه‌اش نمی‌کرد و بهمان صورت موضوع بکارش می‌برد و یا اگر چنین کاری را لازم می‌دید، آن را بصورت زنده و معنی‌داری ترجمه می‌نمود و بجای آن نهاد را می‌گذاشت که لاف‌ل امروز معنایی دارد، نه نهاد که در این زمان بمعنی دیگرست.

سوم آنکه نهاد را استادان جامعه‌شناسی بمعنی «بنیاده» و در مقابل «آنتی‌سوسون» (Institution) بکار می‌برند نه بمعنی موضوع و مستدلیه که هر دو را در فرنگی «سوز» (در فرانسه Sujet) و در انگلیسی Subject) می‌گویند.

چهارم آنکه این سینا نهاد<sup>۱</sup> را بمعنی وضع گرفته است نه بمعنی موضوع و مستدلیه و فاعل. اصطلاح «خبره» هم اگرچه عربی تبار است، مناسبتر از «گزاره» است؛ زیرا هم زنده است و هم کوتاه و هم معنی دارد، و هم اصطلاحیست جانشین که فرنها از عمر آن می‌گذرد، در حالیکه «گزاره» هم مرده است و هم بلند و هم جایفتاده و هم بی‌معنی، و ترجیح این کلمه بر «خبره» در شأن ادیب صاحب ذوقی چون خانلری نیست. وقتی خانلری هم در لغت سازی دچار لغزش شود و بدام سره‌نویسان و کج

سلیقگان بیفتند، وای بحال منحرفان و پالایشگران زبان.

اشباه در معادل یابی و اصطلاحسازی تنها گریبان فروغی و خانلری و فرهنگستانیان را نگرفته است. همه کم و بیش از این لغزشها دارند و همگان در این پر نگاه نامموار افتاده‌اند. نگارنده هم چندین سال پیش "figure" در (c) "The figures of speech" یا (f) "Les figures de discours" را مجازاً ترجمه کرده، ولی پس از مطالعه بیشتر در سخنوری فرنگی، دریافت که مجاز برای هیگوره تعبیر مناسبی نیست و در نتیجه جلوه و چهره را بهتر دید و آن را بکار برد. و عبارت یاد شده را جلوه‌های سخن یا چهره‌های سخن ترجمه نمود، زیرا مجاز، آن هم مجاز لغوی تنها یک قسم از جلوه‌های سخنست نه همه آنها، و جلوه‌های سخن تنها منحصر بمجاز نیست، بلکه شامل جلوه‌های آوایی<sup>۱</sup> و جلوه‌های نحوی<sup>۲</sup> و جلوه‌های فکری<sup>۳</sup> کلام هم می‌شود. بکتاب درباره ادبیات و نقد ادبی، ص ۳۷۶، نوشته نگارنده، نگاه کنید.

بنابراین یکی از مشکلات اصطلاحسازی ناشی از کمی مطالعه و عدم دقت در معنی علمی اصطلاحاتست که خود ناشی از کمی وقت و وسعت دامنه علوم قدیم و جدید است که هر محقق پرکاری را هم بزانو درمی آورد و بپر نگاه اشتباه می‌اندازد، حالاحساب محققان کم‌کار و سطحی که روشنت. این نقص که از نارساییهای علمی جهان سومست، دانستگیر همه دانشمندان و دانشگاههای آن ممالک می‌شود.

البته این بی‌دقتی و سطحی نگری که خاص کشورهای عقب مانده است، تفاوت دارد با گمراهی و فرض‌ورزی و تعصب و نادانی سره‌نویسان و پالایشگران زبان که بکلی از مقوله دیگریست. چه، اشتباه آنان امریست طبیعی و قابل اصلاح، ولی خطای اینان توطئه‌ایست عمدی و مودبانه و طبع نقشه برای زبان فارسی که زبانهای آن جبران ناپذیر است و باید در برابر آن ایستاد.

خسرو فرشید ورد

## دودوزه بازی و نکاتی دیگر...

بنسبیت درج مطلب هشتم هشتم، در شماره سال پانزدهم آینده،<sup>۱</sup> بر آن شد ریشه ضرب‌المثل و یا اصطلاح «دودوزه بازی» را که غالباً در مسائل سیاسی و گگاهی هم اجتماعی کاربرد دارد. و از اتفاق در همین شماره مجله هم بکار گرفته شده بود<sup>۲</sup> و با این موضوع مربوط می‌شود، بیان دارد؛ بخصوص که دیده یا شنیده نشده جایی به این نکته اشاره‌ای کرده باشند، یا لاف ابل اینجانب دسترسی نیافته‌ام. ابتدا یادآور شود، که پیش از اینهم در آینده با عنوان «هشت پای» از این بازی سخن به‌میان آمده بود،<sup>۳</sup> و آنرا با سابقه بیش از هزار سال در عداد بازیهای نرد و شطرنج ذکر کرده بودند، با این توضیح که در اطراف سنگسر هم به «رج رجه» و یا «قلی به قلی» (احتمالاً مخفف قلعه به قلعه) معروفست. گفتمی است که ظواهر امر نشان می‌دهند، این بازی در بیشتر نقاط ایران متداول است و در هر منطقه هم بنامی خاص موسوم می‌باشد، کمابینه که در اردستان و این حدود هم آنرا «دوزبازی» گویند. اضافه شود، در فرهنگ دهخدا هم به‌مین نام آمده، ولی شرح مطلب بیانگر چگونگی بازی نیست.<sup>۴</sup>

1- Les figures de diction (f).

2- Les figures de construction (f).

3- Les figures de pensées (f).

و اما اینکه آیا اصطلاح «دودوزه بازی» را که در اردستان داریم، در دیگر نقاط هم می‌شناسند یا نه، موضوعی بود که در پی دریافت آن بودم. هر چند به تاسی از استاد دکتر باستانی یاریزی که گهگاه پاره‌ای از معتقدات یا باورها را که در جاهای دیگر هم می‌شناسند، اختصاصاً به کرمان منسوب می‌دارند و خود را از جهت فحص و استقصا در زمینه وسعت کاربرد آن می‌رسانند ممکن بود با عنوان «در اردستان چنین می‌گویند» مطلب را آغاز کرد، ولی اینکه آیا واقعا «دودوزه بازی» در جاهای دیگر هم مصطلح و اصولاً برای فارسی زبانان مفهوم هست یا نه موضوعی بود که نمی‌توانست ذهن خود را فارغ از دریافت آن نگاهدارد تا اینکه به لطف دوست ارجمند گرامی آقای محمدحسن رجائی زفرهای متذکر موضوع شده و دریافتیم که در همین شماره مجله هم بکار رفته است که بعنوان شاهدهی از غیب یا به تعبیر بهتر «رسیدن مائده از آسمان» می‌شود بشمار آید. و از باب حفشناسی یادآور شود که هم ایشان بودند پیش از این هم در آینده متذکر شدند که: «در زفره به بازی هشت پا (آینده ۱۲ شماره ۶-۴) «دودوزه» گفته می‌شود.»<sup>۵</sup>

بهر صورت، پیش از پرداختن به اصل مطلب برای کسانی که خالی الذهن بوده و یا به مجلات پیشین آینده دسترسی ندارند بد نیست اشاره‌ای هر چند گذرا به نحوه این بازی - به شیوه‌ای که در اردستان مرسوم است و قطعاً با دیگر نقاط هم تفاوتی دارد - داشته باشیم:

بازی مثل همان نرد و شطرنج دو نفره است و هریک از دو حریف با دوازده مهره - متمایز از هم - بازی می‌کنند.

بر روی سطح مربع شکلی سه مربع تو در تو (البته موازی هم و متحدالمرکز) رسم می‌کنند، سپس گوشه‌های سه مربع را با چهار خط و اوساط اضلاع مربعها را نیز با چهار خط یکدیگر وصل می‌کنند (این هشت خط را می‌توان مبنای نامگذاری این بازی به هشت پایه یا هشت پای شمرد).

برای شروع بازی قرعه می‌زنند، و دو بازیکن بر ترتیب مهره‌های خود را بر روی نقاط تقاطع اضلاع مربعها با هشت خط، پایه ذکر شده قرار می‌دهند، هر بازیکنی که موفق شود سه مهره خود را در یک ردیف قرار دهد (و با اصطلاح «رج کنده» یا «دوز شده») فرصت یک نوبت بازی را از حریف گرفته او را وادار می‌کند تا یکی از مهره‌هایی را که در دست دارد بکشد (یا بسوزاند و یا در خانه وسط مربعها قرار دهد).

پس از آنکه همه مهره‌ها بدین ترتیب بر روی نطع قرار گرفت (منهای مهره‌های کشته شده دو حریف که داخل مربع وسطی قرار می‌گیرد)، هریک نوبت مهره‌ها را بر روی نقاط تقاطع همجوار (در صورت خالی بودن) جابجا می‌کنند و باز در صورت برابر ردیف شدن سه مهره یک مهره دیگر حریف را بدلخواه می‌سوزانند.

بازی بهمین نحو ادامه می‌یابد تا یکی از دو بازیکن مهره‌هایش از سه کمتر شود که در اینصورت دیگر امکان دوز کردن یا رج و ردیف شدن برایش باقی نخواهد ماند، و لذا بازی را بحریف وامی‌گذارد و بازنده محسوبست.

(بازی بعد از نبرد بازنده آغاز می‌کند چه غالباً نبرد آغازگر برنده سابقه است، و این خود از نقاط ضعف بازی است.)

بررسی نقاط ضعف این بازی که مانع از همه گیر شدن آن تا حد نرد و شطرنج شده خود مبحث جداگانه‌ایست، کما اینکه بیان اختلاف روایت اردستانی آن با سایر ولایات هم از موضوع بحث این مقال خارج می‌باشد.

اضافه کردن این مطلب هم خالی از لطف نیست که اخیراً دیده و شنیده می‌شود که در اردستان کوچکترها نوع سه تایی این بازی را (که در زیر نویس شماره ۱ روایت کازرونی آن هم اشاره شده بود)

غالباً گذاریم می‌گویند (درست بهمان مفهوم هشتم هشتم) که اگر وضع بهمین منوال ادامه یابد دور نیست نسلهای بعد اصطلاحات «دودوزه‌بازی» و «دوز و کلک» (بمعنی حقه‌بازی نیرنگ و فریب) را اصولاً دریابند.

اما ضرب‌المثل یا اصطلاح «دودوزه‌بازی» یا «دودوزه کردن» که منظور اصلی این نوشته است هنگامی بکار می‌رود که در جریان بازی یکی از رقا با استفاده از ضعف و غفلت حریف و با مهارت و زبردستی موفق می‌شود پنج مهره خود (یا بیشتر را) در دو ردیف (یا ردیفهای) مجاور پیاده کند (یا جا دهد و مستقر کند). - گفتنی است که از تقاطع اضلاع مربعها یا خطوط هشتگانه پایه بالغ بر بیست ردیف یا رج ایجاد می‌شود که هر ردیف معمولاً با پنج یا شش ردیف دیگر مجاور است که در چنین موقعیتی فرصت می‌یابد در هر نوبت بازی یا هر بار جابجا کردن مهره‌ای به یکبار دوز کردن (یا زج و ردیف کردن سه مهره) و نتیجه سوزاندن یک مهره دیگر حریف نائل آید که در اینجا چون در هر نوبت بازی موفق به ایجاد دوزه می‌شود می‌گویند «دودوزه کرده» یا «دودوزه شده» است، که معلوم است از این پس هر نوع تلاش و تکاپوی حریف - که در اینجا او را از پیش باخته باید دانست - بی‌حاصل و از روی کمال ضعف و زبونی (و در واقع همان تلاش مذبوحانه) است که این اصطلاح بعنوان نمونه بارز از پای درآوردن و متاصل کردن حریف در مسائل و جریانات سیاسی - اجتماعی هم راه یافته، و بصورت کنایه یا ضرب‌المثل «دودوزه بازی» مصطلح شده است.

\*\*\*

در همین شماره دو اصطلاح در دو جا مورد بحث قرار گرفته بود که هر دو در واژه نامه کشاورزی اردستان (مندرج در مجلدات سوم و چهارم نامواره دکتر محمود افشار) بنوعی مطرح شده که توضیح مختصری راجع به هر یک را خالی از پایده نمی‌داند:

یکی آنکه (در صفحه ۵۵۱)، حرزه - بمعنی اندازه گرفتن و تقویم نمودن حاصل مزرعه یا میوه درخت (به حدس و تخمین) را غلط شمرده و صحیح آنرا «حرزه دانسته بودند» که این واژه بهمان صورتی که متذکر شده‌اند در فرهنگهای جدید هم آمده و دیگر مراجعه به آن همه مأخذ قدیمی را لازم ندانست - و همانطور که در واژه نامه کشاورزی اردستان ملاحظه می‌فرمایند به همراه «حراره و حرازی» مأخوذ از همان (مقلوب حرز) در اردستان بصورت غلط آن مصطلح است و بخصوص برای برآورد و تقویم انار در مرکز شهر و دیگر میوه‌ها چون سیب و قیسی و توت و انگور در روستاهای اطراف معمول است و اگر بصورت صحیح آن بکار رود برای کسی مفهوم نیست که می‌شود آنرا از زمره غلطهای شهوره شمرد و بحساب آورد.

از یادآوری این نکته ناگزیر است که در درج واژه‌های مذکور در نامواره هم اشتباهات چاپی چندی بچشم می‌خورد که با کمی دقت صحیح آنرا می‌تواند دریابند.

دیگر آنکه (در صفحه ۶۶۵)، جرغه مصطلح در بوشهر را گشته و جرگه ذکر فرموده بودند که جالبست گفته شود این واژه هم در اردستان تحریف شده و بصورت «چمره» مصطلح است و بیشتر برای کسانی که در کار آماده کردن زمین<sup>۲</sup> برای غرس درخت (بخصوص انار) بصورت گروهی به شخم زنی می‌پردازند کاربرد دارد و بهمین صورت در واژه نامه یاد شده آمده است (منتهی در جلد سوم نامواره و حرز و مشتقات آن در جلد چهارم).

\*\*\*

دیگر درج «واگوهای» شیرازی (مندرج در صفحات ۵۸۹ بعد) بود که چون اولین آن واشر بهراست در بلندی در سالهایی که سازمان پیشاهنگی (سابق) فعالیت داشت بصورت فریاد شادی (اجرای آن بطور دسته جمعی) در مراسم و جشنها میان پیشاهنگان معمول بود و در صورتی که خوب

اجرامی شد مورد توجه حضار قرار گرفته تأثیر جالب توجهی هم داشت به این تصور که ساخته و پرداخته پیشاهنگان است. کسی از جنبه فولکلوریک آن و اینکه میان کودکان فارس هم رایج است اطلاعی نداشت که با تشکر از درج آن تفریح خاطر خوانندگان گرامی را بد نیست اضافه نماید که در اردوهای پرورشی اعم از پیشاهنگی ورزشی و یا تربیتی بهنگامی که عده‌ای به کوه و تپه‌های اطراف صعود می‌کردند دیگران برایشان همین واگو یا فریاد شادی داشتند بجز است در بلندی را دم می‌گرفتند...

احسان‌الله هاشمی - اردستان

#### یادداشتها

- ۱- حسن حاتمی، هشتم هشتم، آینده، شماره ۹۶ (جلد پانزدهم) ۱۳۶۸ صفحه ۵۴۸
- ۲- دونه درباره دکتر بقائی، همان صفحه ۵۳۹
- ۳- چراغعلی اعظمی، هشت پای آینده سال ۱۲ شماره ۶۴ (تیر-شهریور ۱۳۶۵) صفحه ۲۹۹.
- ۴- لغتنامه دهخدا، بغل از منتهی‌الارباب، از هوزه به بازیی که در آن چهل خط کشند و سنگریزه بصف نهند یاد کرده است.
- ۵- محمدحسن رجائی زفره‌ای، نامه‌ها، آینده، شماره ۱۱-۱۲ سال دوازدهم (بهمن و اسفند ۱۳۶۵) صفحه ۷۹۴.
- ۶- اصطلاح روح کردن مأخوذ از روایت سنگری بازی نوشته آقای چراغعلی اعظمی (مأخذ بالا) است، و دوز کردن و دوز شدن (ردیف کردن سه سنگریزه در یک خط) مصطلح اردستان است (و ظاهراً بسیاری از نقاط استان اصفهان).
- ۷- جالب توجه است که این ششم زمین بصورت دسته جمعی که نوعی همبازی در کار کشاورزی شمرده می‌شود در محل به آورده معروفست (در واژه‌نامه کشاورزی اردستان هم آمده) که وجه نسبی آن بر گره آورنده معلوم نشد ولی بزبان محلی اردستانی (شاخه زبان پهلوی) «موده» (بر وزن حوزه) گفته می‌شود که درست بمعنی همان آمده است.

## زوانو

در آینده سال هفدهم (صفحات ۵۹۳ و ۷۰۴) در خصوص واژه‌های: (زواو-زوانو) و (ویرایش) توسط آقایان عزیز دولت آبادی و تقی بیش مطالبی درج شده است. ضمن اعلام این مطلب که اینجانب متأسفانه تخصصی در رشته زبان شناسی ندارد مواردی را معروض می‌دارد و امید دارد کارشناسان مربوطه را بکار آید.

آقای دولت آبادی به نقل از فرهنگ لغات بازیافته اشاره فرموده‌اند «زوه» در لری به معنی زبان آمده است و «چوه» = "chu" به معنی سخن. هم اکنون در گویش بختیاری «زوه» و «اوه» هر دو بر وزن او «ضیر» کاربرد دارد. «زوه» عمدتاً بصورت صدای کشیده و متدیست که با «زوه» شروع می‌شود. زووووو... این صدا بیشتر در بازی الک دولک (چوه کلی chu-kelly) بکار می‌رود و توسط گروه بازیکنان در بازی و در حین دویدن.

«اوه» نیز صدای کشیده‌ایست که با «اوه» شروع می‌شود اووووو... این صدا توسط زنان و در مراسم عزاداری عزیزان از دست رفته با ساز شُرنا (کُرنا) و بصورت گروهی بکار می‌رود. «زوه» مورد اشاره بمعنی زبان بر وزن دو (عدد) می‌باشد که شکل دیگر آن «زون» است. زو (zo) = زون (zon) = زبان. جالب است گفته شود بعضی از طوایف بختیاری «ن» آخر و ماقبل آخر بعضی واژه‌ها را یا حذف می‌کنند و یا به «وه» تبدیل می‌نمایند:

حونه Hona یا Hone ← حَوَوُ Hova = خانه

دوهون Dohon ← دَوَهَوُ Doha = دهان

رون Ron ← رَوُ Rov = ران

در گویش بختیاری «چوه» بر وزن «بوه» همان چوب فارسی می‌باشد و به معنی سخن کاربرد ندارد،

بلکه چو بر وزن How (انگلیسی) همان معنی «شایعه» را می‌دهد آنها معمولاً شایعه دروغ، زود و «او» با «کشیدن» و چو با «وئیدن» "vanden" بمعنی انداختن همراه می‌باشند.

\*\*\*

اما مطلب بعدی در مورد «ویرایش» در گویش بختیاری دو واژه «واراستن» و Vārāstan و «وارازنیدن» Vārāznidan هر دو بمعنی آراستن و آرایش کردن وجود دارد. واژه اول بیشتر در مورد زنان (خصوصاً عروس) و واژه دوم در مورد خانه و چادر (خصوصاً حجله دامادی) کاربرد دارند و در هر دو مورد آرایش و آراستن با افزودن همراه می‌باشد و از جمله افزودنی‌ها در مورد زنان: لچک، روسری مشا "Maina" و زینت آلات و در مورد خانه و چادر: فرش، نم و پرده‌های رنگارنگ و غیره می‌باشند.

\*\*\*

مطلب آخر راجع به جایگزینی «میان‌دوروده» و «میان‌رودان» بجای بین‌النهرین می‌باشد. در استان خوزستان حداقل دو ناحیه بنام «میان آب» وجود دارد که وضعیت طبیعی‌ای مشابه بین‌النهرین را دارند یکی «میان آب» در جنوب شوشتر شامل سرزمین محصور بین دو شعبه رود کارون (گرگر و شطیط) و دیگری «میان آب» واقع در جنوب دزفول شامل سرزمین واقع در میان رودخانه دز و نهر شاهر. این نکته قابل توجه است که یکی از معانی آب در گویش بختیاری رود رودخانه می‌باشد. از جمله: آب‌رو «روده» نام رودخانه کارون در گویش بختیاری، آب مایاک آب سور (شور)، آب بازفت، سبزآب، شیرین آب، آب نُهله (تلخه) و غیره...

در خانه امیدوارست با تسهیلات و امکاناتی که دستگاه‌های زیربط و دانشگاه‌ها در اختیار پژوهندگان کشورمان قرار خواهند داد، بتوانند از کنج خانه‌ها و کتابخانه‌ها بیرون آمده و با گشت و گذار در گوشه و کنار مملکت و جمع‌آوری اطلاعات مواد لازم بر غنای فرهنگی بطور کل و زبان فارسی بطور اخص هرچه بیشتر بیفزایند.

فربرز خواجه بُرج سفیدی  
(اهواز)

\* برج سفید: بُرجی قدیمی و تاریخی بوده در شمال مسجد سلیمان که از سنگ‌های سفید ساخته شده بوده است و هم اکنون آثاری از آن در منطقه عشایری دشتگل و در کنار دریاچه دوم سد کارون مشهور می‌باشد.

خواجه: نام تاش Tash کوچکتر از طایفه. یک نام خانوادگی عشایری است.

## جوهر نامه نظامی و مؤلف آن

یادداشت دوست دانشمند آقای دکتر محمد امین ریاحی در پاصفحه کتاب شش فصل \* (صفحه ۲۳) تألیف محمد بن ایوب طبری، درباره جوهر نامه نظامی و مقاله‌ای که بیست و دو سال پیش من درباره آن نوشتم موجب شد این چند توضیح را برای تمهید یا توضیح مطالب ایشان بنویسم.

\* این کتاب که به نازگی به هفت ایشان تصحیح و نشر شده در شمار متون نهم زبان فارسی است.

\* - مرا متوجه فرموده‌اند که مرحوم محمدعلی تربیت جوهرنامه نظامی را می‌شناخته و چند سطر ازین متن قرن ششم را ضمن مقاله خود درباره الماس در سال پنجم مجله مهر نقل کرده است (صفحه ۱۱).

من زمانی که مقاله خود را نوشتم از نوشته مرحوم تربیت بی اطلاع بودم. بنابراین از دوست گرامی خود سپاسگزارم که مرا از موضوع مطلع کرده‌اند.

\* - اینکه احتمال داده‌اند که نسخه کتابخانه ملی ملک همان نسخه‌ای تواند بود که مرحوم تربیت در اختیار داشته مرا بر آن داشت که میان عبارات منقول تربیت از جوهرنامه در مجله مهر با نسخه خطی کتابخانه ملک مطابقت کنم. مقابله دو نسخه مشخص ساخت که میان آنها تفاوتها از حیث اختلاف و افتادگی و اضافی بودن کلمات وجود دارد، بنابراین دو نسخه متفاوت است و معلوم نیست که نسخه تربیت چه سرنوشتی یافته است.

\* - تربیت از عجایب الدنیای شیخ آذری اسفراینی (متوفی در ۸۶۶) ایاتی نقل کرده و چون در بیت اول آمده است که «در کتاب جواهر برکات» آن مرحوم بر این تصور رفته است که اشاره به اوحدالزمان ابی البرکات هبة الله طیب مخصوص المستجد بالله والستغنی بالله است و او را از رجال قرن ششم و صاحب تألیفات دانسته است. در حالی که از این ابوالبرکات هبة الله بن علی بن ملک البلیدی معروف به اوحدالزمان که ظهیرالدین بیهقی او را فیلسوف العرالمین نام می‌برد و طبق ضبط قاضی شهیه بین سالهای ۵۵۰ و ۵۶۰ و طبق ضبط صفدی در ۵۶۰ درگذشته (اعلام زرکلی ۹: ۶۳) کتابی در جواهر معرفی نشده و همه کتابهای او فلسفی و پزشکی است. مگر اینکه آنچه شیخ آذری درباره الماس از جواهر برکات نقل کرده از کتاب قرابادین او بوده و این مطلب نیازمند به تحقیق در کتاب مذکور دارد که در دسترس من نیست. آنچه مرحوم تربیت درباره اشاره آذری و شخص مذکور در پیش نوشته است مطلبی است جداگانه از آنچه او از جوهرنامه نظامی نقل کرده است، بدین معنی که نخواست است ابوالبرکات را مؤلف جوهرنامه نظامی معرفی کند. بهر تقدیر او که در ۵۶۰ درگذشته است نمی‌تواند مؤلف جوهرنامه نظامی تألیف سال ۵۹۶ باشد.

\* از جوهرنامه نظامی سالها پیش نسخه ناقصی هم شناختم و آن نسخه‌ای است که متعلق به مرحوم حافظ محمود شیرانی بوده است و اینکه در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگاه‌داری می‌شود. دوست مرحوم دکتر محمد بشیر حسین استاد دانشگاه مذکور در معرفی آن نسخه (فهرست آنجا جلد دوم صفحه ۵۴۴ - نسخه شماره ۴۰۷۷) نتوانست نام کتاب و سال تألیف آن را بنویسد، زیرا نسخه از اول و آخر افتادگی دارد، ولی چون نکته‌ای تاریخی از متن در فهرست نقل کرده و سال ۵۸۸ مربوط به آن واقعه را آورده است من متوجه شدم جوهرنامه نظامی است. پس به لطف همان مرحوم عکسی از آن تهیه و دوست گرامی دکتر علی اکبر جعفری که مدیریت مرکز تحقیقات فارسی را در شهر اسلام آباد پاکستان برعهده داشت واسطه رسیدن آن عکس به من شد. نسخه به خط نستعلیق و از قرن یازدهم هجری است.

\* آقای دکتر ریاحی مرحوم داشته‌اند و من در یادداشت‌های خود بدون ذکر مأخذ نام مؤلف را محمد بن ابی برکات جوهری نیشابوری نقل کرده‌ام که شاید از سعید نفیسی گرفته باشم و من تصور می‌کنم مأخذشان یادداشتی بوده است که در راهنمای کتاب ۱۵ (۱۳۵۱): ۳۲۹-۳۳۰ بر اساس

یادآوری دوست دانشمند آقای دکتر محمدحسین مدرس طباطبایی (استاد کونی دانشگاه پرینستون در امریکا) نوشتم. در آن یادداشت اطلاعی را نقل کرده بودم که دربارهٔ مؤلف جوهرنامه در کتاب الذریعه مندرج است.

مرحوم شیخ آقابزرگ نسخه‌ای از جوهرنامه را دیده بود و آن را به نام «جوهرنامه» در جلد پنجم صفحه ۲۸۳ الذریعه شناسانده و براساس آن نسخه نام مؤلف را «فریدالملک والدین، وحیدالاسلام والمسلمین، مؤتمن الملوک والملاطین، علامة الدهر، استادالمصر، اعجوبةالمالم فی الصناعات، سیدالحکماء، مربی العلماء، مقدم الخیرات محمدبن ابی البرکات الجوهری النیسابوری» آورده است. ضرورت دارد گفته شود که میان این القاب و عناوین که برای مؤلف آمده است با آنچه در نسخهٔ ملک بازمانده تفاوت زیاد است. در نسخهٔ ملک از عناوین مربوط به مؤلف فقط این کلمات باقی است: «شیخ کبیر... اکرم اشرف زاهد بارع متقی».

ایرج افشار

### شعری به گویش شیرازی

قطعه شعری به لهجهٔ شیرین شیرازی از پشت یک ورق خطی استخراج و ارسال می‌شود. این شعر را نظر باشارات مندرج در آن باید یک شعر سیاسی دانست و ظاهراً در هجو ظل‌السلطان والی فارس است.

منظور از مستوفی باشی ظاهراً مراد میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان و وزیر نظام، فرزند دوم حاج میرزا علی اکبر قوام‌الدوله است که نیابت ظل‌السلطان را در حکومت داشت.

مادر ظل‌السلطان عفت‌السلطنه دختر رضاعی بیگ، پیشخدمت بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه از جملهٔ زنان منقطهٔ ناصرالدینشاه بود.

مدداوف سردار روسی بود که عدهٔ زیادی از ایرانیان را اسیر کرده، ولی در حمله‌ای که از طرف سپاه ایران به تغلیس و گنجه شد تعدادی از آنان پس گرفته شدند.

دیدمی که چطو شد	ترکی که به تاراج چو سوزنده علو شد
دیدمی که چطو شد	امسال به ما بار دگر حاکم نو شد
یا از سرمستی	افتاد به درگاه شهش کار به پستی
دیدمی که چطو شد	امسال ندانم بچه [رو رو] به جلو شد
در ظلم پی افشرد	هر ملک بنایی که به هر جای گمان برد
دیدمی که چطو شد	کان سال خراج اول آن ملک گرو شد
آتش به جهان زد	بر عشر دهاقین ز بس او حمل گران زد
دیدمی که چطو شد	ناف همه بگرفت خم پشت جَدو شد
وز خیل حواشی	از نایب مستوفی میرآخور باشی
دیدمی که چطو شد	چون مرتع این عرصه اقورق بر خروا آگوشد
کر تیرگی و خشم	بر چهرهٔ مستوفی باشی بگشا چشم
دیدمی که چطو شد	این باعث لرز آمد و آن حدّش تو شد

این غله دیوان ز هر شهر نوبلوکش  
 آخر دو برابر به هزارون تکه و دو شد  
 ظلم ستراکم برکت برده ز هر چیز  
 خربوزه خیار آمده گندم همه جو شد  
 هر کس به وصول بدو باو هر ض [؟]  
 بگرفت ولی در کف او چون بیخ او شد  
 از اهل قرا تفرقه می جست به ترویر  
 بر خرمنش این برق فروزنده و فو شد  
 از محشمان هر که به چنگ اجل افتاد  
 او وارث بالان جل و شال [و] افتاد شد  
 جسم نسب عالیش از مادر فرتوت  
 گفتا که در آن سال که تبریز چو شد  
 بردند همی جانب گنجه به اسیری  
 خیل اسرا خاص سیاه و مددوه شد  
 سر رشته انساب وی از کثرت وارد  
 باید که زهول و فرغ از دست ولو شد  
 سد صد آرویی یکبار و سوی این نطفه چه باکی  
 کز ظلمت تو روز بروچرد چو شو شد  
 زین ثیل بدان ثیل به خون ریزی و غارت  
 روشاچه چه بر ناو خود [کذا؟] درکش و روشد  
 از پند و ملامت دل سختش نشود نرم  
 برخایه او پند جو از قاس پفوشد

از سوه سلوکش  
 دیدی که چطو شد  
 چندان که به جالیز  
 دیدی که چطو شد  
 از لشکر آن قرض  
 دیدی که چطو شد  
 از ظلم جهان گیر  
 دیدی که چطو شد  
 خرد در و حل \* افتاد  
 دیدی که چطو شد  
 آن دایه جالوت  
 دیدی که چطو شد  
 با چهره نیلی  
 دیدی که چطو شد  
 زان لشکر فارد  
 دیدی که چطو شد  
 وی گنجه چه خاکی  
 دیدی که چطو شد  
 دایم ز شرارت  
 دیدی که چطو شد  
 وز حق نکند شرم  
 دیدی که چطو شد

علی اکبر خان معتمدی

\* اصل: وهل

### قطران تبریزی توکی پاریسی نوی

در صفحه ۱۱۲ تاریخ ادبیات ایران (سال اول آموزش متوسطه عمومی - ۱۳۷۰) این عنوان به درستی برای معرفی قطران تبریزی آمده است و نوشته اند: «در قرن پنجم هجری در آذربایجان لهجه آذری رواج داشت و شاعران آن سامان ناگزیر بودند زبان فراسی و فنون شاعری را فراگیرند. زمانی که ناصر خسرو... از تبریز می گذشت قطران که سرگرم آموختن زبان پارسی و تمرین شاعری بود فرصت را غنیمت شمرده و دیوان دقیقی توسی و سنجیک ترمذی را نزد وی برد و اشکالات خود را از او پرسید و شعرهای خویش را پیش او خوانده.



## ترجمه لاتینی گلستان

گلستان سعدی توسط Georgio Gentio به زبان لاتینی ترجمه و در سال ۱۶۵۱ در آمستردام توسط چاپخانه Joannis Blaeu چاپ شد و در پائین صفحه اول این بیت به خط نستعلیقی که طبعاً خط مستشرقی (شاید مترجم) است به چاپ رسیده.

گرت ز دست برآید چونخل باش کریم      ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

چند صفحه ازین چاپ برای ضبط و یادگار درین شماره چاپ می شود.

Serenissimo & Potentissimo  
PRINCIPI AC DOMINO,  
DOMINO

I O H A N N I

G E O R G I O ,

S A X O N I Æ ,

I V L I Æ ,

C L I V I Æ

E T

M O N T I V M

D V C I :

LANDGRAVIO THVRINGIÆ:

MARCHIONI MISNIÆ

A C

VTRIVSQVE LVSATIÆ:

COMITI DE MARCA

ET RAVENSBURG:

DOMINO IN RAVENSTEIN.

&c.

PRINCIPI ET DOMINO MEO

CELEBRATISSIMO

MVSLADINI SADI  
ROSARIVM  
POLITICVM,

Sive

AMOENVM SORTIS HVMANÆ  
THEATRVM,

De Persico in Latinum versum, necessa-  
riisque NOTIS illustratum

A

GEORGIO GENTIO.



AMSTELÆDAMI,

Ex Typographejo JOANNIS BLÆEV.

1751

کتابخانه دانشگاه آریستاس استهبان  
 شماره ثبت 20768  
 شماره قفسه 44/10/1  
 کتابت در دست برآید و نقل  
 در این کتابخانه جداولی که در این کتابخانه موجود است  
 در این کتابخانه موجود است

31  
R O S A R I I

C A P T P R I M V M

De Moribus Regum.

H I S T O R I A.

**R**egem quendam fuisse, audivi, qui capivum interficere, signum dederat; miser ille, salubris spe egenus, lingua, quam callebat, regem conviciis proficendere cepit: prout dici solet.

Quicumque manum ab anima eluit;

Quicquid in animo habet effundit.

Cum quis desperaverit, lingua illius tumescit: Perinde ut felis superata canem infestat.

Duris temporibus, cum non reliquus fuerit fugæ locus,

Manusprehendit aciem acuti acinacis.

Regi, quid ille dixisset, roganti, quidam purpuratorum ingenio comis atque benignus inquit.

O Rex, dixit miser ille, Paradyfus est illorum, qui tre moderantur & mortalibus ignoscunt:

(Quibus verborum veis, cum ò Rex miserationis portum magna liberationis spe adnavigat.)

Rex hoc audito, misericordiâ motus imperatam illi necem remisit. Purpuratus alius priori infensus infite:

Nostri equidem generis viros non deceat, præsentem rege, aliud, quam verum dicere. hic homo regem

fecidissimo convicio proficidit. Quo dicto Rex mire accentus inquit: Mihi mendacium illius vero,

quod

کلهستان

باب اول

در سیرت ملوک

حکایت



دشاهی را شنیدم که بکشتن اسیری اشارت کرد بیکبار، در آن حالت نومییدی بزبانی که داشت ملوک را دشنام دادند

گرفت که گفتند \*

هر که دست از جان بشوید \*

هر چه در دل دارد بگوید \*

بیت آقا یونس الانسان طال لسانه \*

کینوز مغلوب بصول علی الکلب \*

بیت وقتا ضرورت چو نماد کریز \*

دست بگیرد سر شمشیر نیز \*

ملک پرسید که چه سکوید بکمی اثر و کزانی نیاید

مخضر گفت ای خداوند میگوید که وانکاظمین العینا

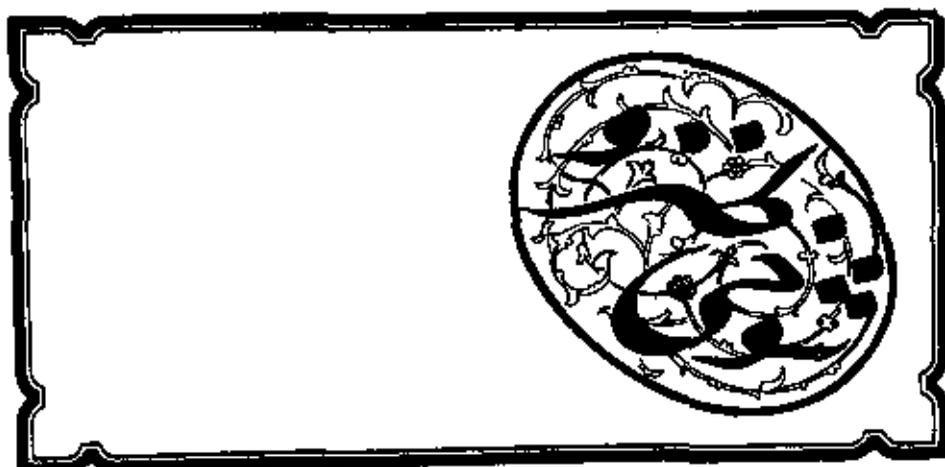
والمعاقین عن الناس واللا یجت الذخیر

ملک را برود رحم آمد و امر سر خزان او در کاشت

و زبیر دیگر که صدا او بود گفت اینانی جس مرا

نشانید که در خصرت بادشاهان جز براسی سندن

...



### التفاصيل

شمس هر وی از اعظم سخن بود و حاسدان وی بسیار و همه لذت وی آنکه یاران هر نکویش و دشنام که به غیاب وی اندر گفته شدی بازجویند و به حضرت وی بازگویند!  
رفیقی سبب پرسید!

شمس فرمود: سبب آنکه، سخنور راستین وهن و سقط حاسدان بر دل نگیرد و طعن و لعن ایشان بجان پذیرد و این نکته نیک داند که نکویش حسود را به پرورش طبع تأثیر می‌باشد که سرگین گله بیاغ و چمن گذارد و هنر خاک برانگیزد و ثمر شاخ از آن خیزد و هم از آن عفونت و گند است که هیچ میوه بستنی را به لطافت رنگ و بو همسنگ فواکه خود رو نهادن توان!

### قطعه

دشنام حسودان تو ای مرد هنرمند  
بر باغ خوش طبع تو آن گاله بشک است!  
ز آن گند و عفونت چه زبان بر تو کو آن باغ  
تو میوه پرورده که چینی همه مشک است!

### حکمت

آزادگی ملازم آسوده گفتن است  
ور نیست زنده، فرق ندارد ز مرده‌ها!  
خودکامه از ستایش بیجا، خدا نشد!  
گر واشدی، زبان حریفان، به خرده‌ها!

۱۳۵۶/۱۰/۱۵

فریدون تولی

### نجیب و نانجیب

عده‌ای سودجو و از خدا بی‌خبر که در حوالی شهرری (حضرت شاه عبدالعظیم) اسب‌ها را می‌کشتند و گوشت آن‌ها را به نصایب‌ها و کبابی‌هایی فروختند دستگیر شدند (صفحه حوادث کیهان ششم بهمن ۱۳۷۱).

گفت اسی به وقت جان دادن  
گرچه در دهر، بی‌رقیب شدم  
در میان دواب و همجنسان  
چارپائی تک و نجیب شدم

یک زمان مرکب طیب شدم  
 گناه مرکوب آن حسیب شدم  
 گه به شلاق، من قریب شدم  
 هدف شتم و گه نهیب شدم  
 گناه مأور حمل سبب شدم  
 خوشگل و ناز و دلفریب شدم  
 گه نشستگه، ادیب شدم  
 گه به دفا و جم، رکیب شدم  
 گه به خیل و سپه نقیب شدم  
 خسته و زار و بی شکیب شدم  
 ناظر صحنه‌ای، مهیب شدم  
 شاهد فته‌ای عجیب شدم  
 گه براقه اسب آن لبیب شدم  
 گناه بی‌نام و بی نصیب شدم  
 قانع دشت و صد جریب شدم  
 مرغ خوشخوان و عندلیب شدم  
 کشته تیغ نانچیب شدم

گناه در زیر پای سرداران  
 یک زمان مرکب شهشاهان  
 گناه ناز و نوازشم کردند  
 در درون طویله خسرو گاو  
 گه درشکه کشیدم و گاری  
 گناه شستند و زینت‌ام دادند  
 گناه نادان سوار من گردید  
 گه سکندر به گرده من جست  
 گناه بار سپه به دوشم بود  
 گه به میدان جنگ از بیگان  
 گناه در جنگ رستم و سهراب  
 مباحثه‌های درون قلعه بسم  
 گناه گلگون و یک زمان شب‌دیزه  
 گناه درخش و گهی فرمان بودم  
 گناه در دشت ترکمن صحرا  
 وقت شیبه زدن به صحنه جنگ  
 عاقبت با نجات ذاتی

عسرو شاهانی

## آب درمانی

گویند که درمان تو از هر نظر آب است  
 و آن چیز که بیش از همه بخشد ثمر آب است  
 (ابو القاسم حالت)

در باب مزاجی است که گه گناه خراب است  
 مانند ریال است و چنان سیم و زر آب است  
 در بین تو با مؤجر بد خو شکر آب است  
 آن کش کند اسرده و زار و پکر آب است  
 در بطن گرمه ضرر اندر ضرر آب است  
 از بهر گروه دگری درد سر آب است  
 یک دسته دیگر رهشان سوی سراب است  
 گفتند و بگوئیم که در این نظر آب است  
 گاهی اثرش خوب و گاهی بد اثر آب است  
 در دست تو ای جان برادر اگر آب است

گر گفت طبیعی که بسی نکه در آب است  
 ورنه چو گرانی است کجا دکتر گوید  
 سودی نکند آب چو مستأجر و زاری  
 مستخدم دولت که دوان از پی نان است  
 آن را که بود سیر زیان بخش نباشد  
 یک دسته گل آلوده کنندش بی ماهی  
 سرمست گروهی زمی عشرت و شادی  
 خود حافظ این زندگی و هشی حابدار  
 مانند ریاضی نبود علم پزشکی  
 بر گرفته استاد غزل سعدی شیراز

با یار حلال است اگر چند شراب است  
نقش تو در این شیوه چنان نقش بر آب است

بی یار اگر نوشی از آن آب حرام است  
وبرهانه سخن طنز چو حالت توان گفت

دکتر سیدبرهان الدین میرمنصوری  
(رشت)

### نفت و گاه

آنکه شعرش نمونه هنر است  
سردگی دون مقام مستقر است  
به دویتش نگر که جلوه نگر است  
نفت بالا و آب زیر تر است  
دانه بر زیر و گاه بر زیر است  
نفت را قیمتی چنان گهر است  
به مراتب فزون تر از شکر است  
روز ماه روزگار ما دگر است

اوستاد قصیده خاقانی  
دید در مجلسی فرا دستش  
چند بیتی سرود از سر درد  
هرکجا نفت و آب جمع شود  
و آن نسینی که بر سر خرمن  
لیکد آن بسی نوا نسی دانت  
یا رسد آن زمان که قیمت گاه  
سر برآرد ز خاک تا بند

دکتر عبدالحمین جلالیان  
(یزد)

### گل آقا و نگاهبانی زبان فارسی

در شماره ۱۵ سال ۴ (۱۳۷۲) و گل آقا چند شوخی به مناسبت برگزاری سومین سمینار  
(مجمع بحث علمی) زبان فارسی در سازمان صدا و سیما دیده شد که آوردن آنها را از باب هم فال  
است و هم تماشا برای خوانندگان آینده مناسب دانسته ایم. امیدواریم گل آقاها بر ما خرده نگیرند.

شراب با تو حلال است و آب بی تو حرام  
(سعدی)

۱- من آن نیم که حلال از حرام بشناسم



**زبان پوست کلفت!**

— چرا می‌گویند زبان فارسی یکی از پرطرفب‌ترین زبانهای جهان است؟

— چون با هر زبان دیگری، اگر این قدر برای مردم خالی می‌یستند، بیج و مهره تمام فراعهدش تو و لق می‌شد و زهوارش درمی‌رفت!

فند خله

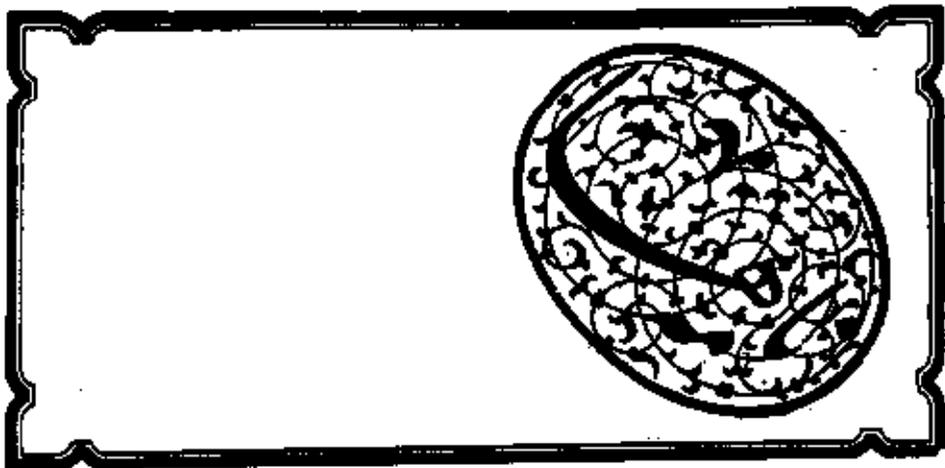
**نتیجه سمینار زبان فارسی!**

بعد از برگزاری سومین سمینار زبان فارسی در سازمان صدوا و سیما، داشتم تلویزیون نگاه می‌کردم که با چشم خود دیدم و با گوش خود شنیدم که یکی از مسؤولان، هنگام بهره‌برداری از سند ساوه فرمودند:

«در آینده کشاورزان عزیز منطقه از داشتن مشکلات بی‌آبی، بی‌تاز خواهند شد»

«سر عزیزاللهی»





## درباره مقاله «یوبه»

(شماره ۱۶ سال ۱۸ آینده)

نویسنده یوبه کوشیده است تا منابعی را که عرضه کرده‌ام مخدوش جلوه دهد. از جمله استاد من به واژه نامک که روان شاد عبدالحسین نوشین مایهٔ پسند نویسنده نشد و برای این که از ارزش علمی این لغت نامه بکاهد مدعی شده است که «نوشین هنریشهٔ بزرگی بود، اما نیاست دعوی لغت شناسی و لغت دانی متون کرده باشد. آقای دکتر رواتی هم برخی از خطاهای مسلم آن واژه نامک را به طور مستدل و همراه با شواهد لازم برشمرده است.»

اما آقای دکتر رواتی در مقاله‌ای فرهنگ‌های شاهنامه، دربارهٔ ارزش ادبی واژه نامک تألیف نوشین چنین آورده‌اند: «واژه نامک، بهترین کتاب برای استفادهٔ فارسی زبانان از واژگان شاهنامه است. دقت‌های عالمانهٔ نوشین روی یکایک واژه‌ها و ریشهٔ آنها درخور ستایشی است که ادای شایستهٔ آن در این مجال نمی‌گنجد، مقالاتی باید تا ارزش کار این هنرمند دانشمند شناخته آید...»<sup>۱</sup>

نویسنده یوبه چنین ادامه می‌دهد: «ای کاش ایشان دیوان عثمان مختاری را دقیقاً زیر و رو می‌کردند تا ببینند که در صواب نامه و مستدرکات آن چه نسخه بدل‌هایی برای چه ایات آمده است.»

در متن دیوان عثمان مختاری ص ۱۶۷ چنین آمده است:

همی نحوست بیرون شود زطالع بزم      چو خیزد زبسی بزم، بویه ساغر  
استاد فقید همائی، بیت را نقل کرده‌اند بدون این که به حاشیه حواله دهند.  
در صفحهٔ ۴۱۰ در متن چنین آمده است:

وز بویهٔ پست زسین نوشتن      پهلوش بخارد ز حسرت ران  
در حاشیهٔ شمارهٔ ۵، می‌خوانیم که اختلاف بر سر یوبه است و از یوبه حرفی به میان نیامده است،  
اما استاد فقید در ص ۵۲۳ چنین آورده‌اند:

مه از یوبهٔ گوی و چوگان خسرو      بود گاه چوگانی و گاه گویی  
و در حاشیهٔ چنین نوشته‌اند:

۱- بویه، بویه، مویه، تویه، خ. فقط نسخ بدل اول محتمل صحت و باقی همه غلط محض است.  
توضیحاً کلمهٔ یوبه به تقدیم یاء دو نقطه بر یاء موحدده و یوبه به تقدیم یاء بر یاء دو صورت به معنی تمنی و آرزومندی ضبط شده ولیکن مابین ادبا و شعرای فعلی شکل دوم کلمه یعنی «بویه» معروفتر است و شاید به دلیل کلمهٔ «بوی» و «بو» که استعمالش به همان معنی تمنی و آرزو در

السنه فصحاء شایع و متداول است هم بتوان قول مشهور را تأیید کرد... اتفاقاً در نسخ دیوان مختاری چند نسخه قدیم و جدید داریم که در بیت ما نحن فیه «بویه» نوشته‌اند، اما چون نسخه مصره که اقدم نسخ موجود است اینجا صریح و واضح بویه نوشته است ما نیز همان را در متن نوشتیم.<sup>۱</sup>

البته استاد فقید در کتاب و مختاری نامه که در سال ۱۳۶۱ به طبع رسید اعتماد مطلق به اقدم نسخ را مردود شمردند و فصل تازه‌ای در صفحه ۷۶ تحت عنوان: «قدمت نسخه با صحت متلازم نیست» آوردند و در آن توضیح دادند که اقدم نسخ، اصح نسخ نیست.<sup>۲</sup>

نویسنده بویه به نقل قول از استاد زرین کوب می‌پردازد و چنین می‌آورد: «نظر دکتر زرین کوب این گونه است: راجع به لفظ بویه به معنی خواهش و آرزو تردید است که اصل آن همین است یا آنچه بویه خوانده می‌شود و در فرهنگها نیز ضبط است» اما عبارتی به عمد حذف شده و چنین است: «با این همه نه کلمه «هوت» متداول بین عامه را می‌توان تصحیف «فوب» دانست و نه وجود لفظ «بویه» و «بوی» را در معنی خواهش و آرزو می‌شود انکار کرد».<sup>۳</sup>

نویسنده بویه با اشاره به دانشندان شوروی سابق چنین آورده است: «کاشکی ایشان (یعنی من) هردش تحقیق مورچه‌وار و موشکافانه و متکی به سند پژوهشگران آن دیار را فرا گرفته بودم».

حالاکه نویسنده بویه «وقت موشکافانه پژوهشگران شوروی را می‌ستاید بجااست متذکر شویم که ایران شناسان آن دیار در لغت‌نامه‌های متعدد روسی به فارسی و با فارسی به روسی فقط واژه بویه را در کتب خود جا داده‌اند و از بویه اثری نیست. مثلاً در فرهنگ قطور دو جلدی فارسی به روسی که به دستیاری ده نفر از ایران شناسان متخصص تدوین شده و در سال ۱۹۷۰ میلادی در مسکو به طبع رسیده است در ص ۲۲۷ جلد ۱، فقط واژه بویه را آورده‌اند، به معنی ژلانیه، یعنی سیل و آرزو».<sup>۴</sup>

میر احمد طباطبائی

\* پاسخ آقای دکتر احمد طباطبائی چاپ شد، نه همه‌اش که بسیار مفصل بود و به این بحث دیگر نخواهیم پرداخت. خوانندگان صاحب تخصص و محققانی که طالب این گونه مباحث‌اند خود داوری می‌کنند. برای ما ملاحظه کنندگان هادی و خوانندگانی که دل‌بند چنین مقالات و مقولاتی نیستند مطلب خسته کننده شده است. (آینده)

پاورقیها

- ۱- مجله سیبغ - شماره ۱ - سال ۱۳۵۱ - نگرشی در فرهنگهای شاهنامه - دکتر علی روانی - ص ۱۰۵.
  - ۲- دیوان عثمان مختاری با تصام جلال همایی - ۱۳۴۱ ص ۵۲۲ - ۴۱۰ - ۱۲۷.
  - ۳- مختاری نامه - جلال همایی - ۱۳۶۱ ص ۷۶.
  - ۴- نه شرقی، نه غربی، الهامی « دکتر عبدالعزیز زرین کوب - ۱۳۵۲ ص ۱۲۶.
- ۵- فرهنگ فارسی به روسی - ۲ جلد - پمستباری ده نفر از ایران شناسان شوروی سابق - جلد ۱ - ص ۲۲۷.

## روز نهم نهم

تلفظ ژاپنی

yo

in

بفکر چیزی‌ها:

عده‌های

فرد ..... آفتاب

جفت ..... سایه

جشن‌های دو عدد آفتاب»

روز	ماه	اسم جشن
اول	اول	نوروز
سوم	سوم	جشن دختران
پنجم	پنجم	جشن پسران (اکنون جشن بچه‌گان)
هفتم	هفتم	دیدار دو ستاره
نهم	نهم	بالا رفتن از تپه

در روز نهم ماه نهم قمری چینی‌ها از تپه بالا می‌روند و با میوه یک نوع درخت به سر، شرابی واکه روی آن گل داودی ریخته‌اند می‌خورند. این برای تندرستی است. امسال (۱۹۸۶) روز نهم نهم به یکشنبه دوازدهم اکثر می‌افتد.

شعر وانگ وی (761 - 701) Wang wei به عنوان «بیاد برادران وطن در روز نهم نهم» ترجمه لغت به لغت، بدون وزن:

من تنها در جای ناشناس بیگانه هستم  
 هر سالی که این جشن می‌آید، دل‌تنگی از اقوام بیشتر می‌شود  
 از دور تصور می‌کنم برادرانم از تپه بالا می‌روند  
 همه با میوه درختی به سر، اما یک نفر غائب

لاک‌شی کائو فوجی

استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا

قاهره،

۲۲ شعبان ۱۳۱۳

نامه‌ای از کناره دریای نیل

... نامه تاریخی ۱۳۷۱/۸/۹ هـ ش آن دوست عزیز بتاريخ ۹۳/۱/۹ بمطالعه‌ام رسید و چشمانم را روشن کرد. از اینکه این برادر دعاگوی و ارادتمند خود را فراموش نکرده و اخیراً دو کتاب دیگر بعنوان «سرایندگان شعر فارسی در قفقاز» و «گنجینه مقالات را که از انتشارات بنیاد موقوفات شادروان دکتر محمود افشار است» باینجانب فرستاده‌اید خیلی ممنون و متشکرم کتابها تا این دم نرسیده و در انتظار وصول آنها هستم و چون در انتظار وصول کتابها مدت یکماه در جواب و تقدیم شکر و سپاسگذاری تأخیر کردم پوزش می‌خواهم...

اگر از احوال این دوستار قدردانتان جويا باشید، اطمینانان می‌دهم که لله الحمد بد نیست. صحتم رو به بهبودی گذاشته است. اگرچه خیلی پیر و ناتوان شده‌ام باز هم در دانشگاههای مصر بخدمت فرهنگ اسلامی مشغولم. اخیراً علاوه بر مشغولیت‌های علمی دیگری که دارم عهده اشرف آماده کردن یک فهرست از مخطوطات فارسی و ترکی و عربی که در کتابخانه مرکزی دانشگاه قاهره محفوظ است باین کمیته عاجز تحمیل شد. کمیته‌ای تشکیل دادم و آغاز به کاتالوگ نویسی کتابهای دستویس فارسی (۶۲۴ کتاب) کردم. اگر این کار علمی که خیلی صبر و دقت می‌خواهد با توفیق ایزد تعال انجام یابد عمل خیری خواهد بود که شاید سبب مغفرتم گردد.

شاید معلوماتان باشد که فهرستهای مخطوطات و مطبوعات ترکی و فارسی کتابخانه ملی مصر که در زمان وجودم در کتابخانه مذکور اعداد کرده بودم در چهارده مجلد بطبع رسیده است. حالا فقط جلد پنجم فهرست مخطوطات ترکی عثمانی که عبارت از اندکسها (کشافات) است با فهرست مطبوعات فارسی که از بدو تأسیس کتابخانه ملی (دارالکتب) در سال ۱۸۷۰ تا آخر سال ۱۹۸۰ تمام مقتنیات چاپی فارسی را حاویست تحت الطبع است. انشاءالله در خلال دو سال آینده از چاپ خواهد برآمد. دعا کنید خداوند کرم کند تا در اردل هنر خود با اصدار فهرست مخطوطات فارسی و ترکی و عربی دانشگاه قاهره کلید کنوز اسلامی را که قطعاً خالی از خطا نخواهد بود خدمت علماء و طلاب علم و دانش تقدیم کرده باشم. چون یقین دارم دوست قدرشناس و دانشمند خیلی گرامی هم هستید اینها را نوشتم، آنچه از این فهرستها در کتابخانه تان نالغص باشد بنویسید تا خدمت بفرستم. مکرر خواهش می‌کنم دعا کنید تا توفیق در انجام این کار رفته باشد.

لصراهه مبشر الطرازی

### درباره دکتر غلامعلی سیار

دیشب دکتر جعفر ندیم تلفن کرد تا بمناسبت عزیمت و بازگشت به ایران خداحافظی بگویند، خبر بسیار دردناک فوت دکتر غلامعلی سیار را هم داد. دکتر سیار دوست مشترک و همکار سابق را ضمن خدمت می‌شناختم و با روح حساس او آشنا بودم، ولی نه آنقدر آشنا که درباره او قضاوت صحیح بتوانم بکنم. دوستی ما بعد از انقلاب از طریق آینده و پس از خواندن خسته سوران و سیزده بدر فوت گرفت و با مقاله‌ای که درباره ترجمه نوشته بود مستحکم شد. برگزیده تأسف خوردم که چرا آن زمان که امکانش بود بیشتر از مصاحبت او استفاده نکردم. البته تأسف برگزیده بیهوده است. ضمن نامه‌ها او را تشویق می‌کردم که بیشتر بنویسد. در پاسخ با یادآوری محبت که چند مقاله و نوشته‌های او را در آینده چاپ کرده بودی. از محدودیتها از تأخیر چاپ، از فاصله‌ای که بین قسمتهای مختلف یک نوشته در نتیجه فاصله انتشار شماره‌های آینده پیدا می‌شد اظهار دلخوری کرده بود. اصولاً بسیار حساس و زودرنج بود. نوشته بود که آنچه برای چاپ حاضر دارد متعدد است، ولی امکان چاپ آنها را ندارد. از قراری که دکتر ندیم می‌گفت مقالات چاپ نشده زیادی داشته است. با دکتر ندیم قرار گذاشتیم که او در ایران تحقیق کند که دستور مسئولی درباره نوشته‌هایش چه بوده است. اگر مانعی نبود در صدد چاپ آنها برآیم و قرار شد ضمن این نامه مطلب را در میان بگذارم که اگر امکانش باشد قسمتی را انتخاب کرده در یکی دو جلد کتاب در ایران منتشر بفرمائی و با ناشرین را تشویق به انتشار آنها بفرمائی. در آنجا خواننده زیاد است و افراد بیشتری قلم خواهند دانست و شاید مخارج چاپ از فروشش تأمین بشود....

احمد توکلی

(امریکا)

### چهار قهوه‌خانه ساری

در شهر ما افزون بر قهوه‌خانه‌های معمولی چهار قهوه‌خانه بزرگ بنام -باغچه- هم وجود داشت. از این چهار، دو باغچه پشت آب انبارهای میرزا مهدی و چنارین واقع بودند. سومی جنب حمام معروف به سه‌شنبه بود و باغچه چهارم هم در ضلع شرقی دروازه بابل قرار داشت. این قهوه‌خانه‌ها بسیار باصفا

بودند. درختهای پرشاخ و برگ و کهنسال توت - انجیر - گردو - سبزی‌کاری‌های زیر آنها - شاخه‌های سبز و آویزان مویز که با نور خورشید سایه روشن‌های دلپذیری پدید می‌آوردند، گلدانها - قفس‌های بلبل و قناری - و همچنین بهم خوردن استکان و نعلبکی - باغچه را تفرجگاهی دلگشا درآورده بودند. سماورها برنجی، بلند و پرگنجایش و دارای دو شیر آب بودند.

اهل قهوه‌خانه روزهای گرم و آفتابی در حیاط روی تخت‌های فرش شده و یا روی زیرپایی‌های کوتاه دوپایه می‌نشستند و چای می‌نوشیدند و تریاک و قلیان و چینی می‌کشیدند و هنگام بارانی و سردی به درون اتاق بزرگ می‌کوچیدند.

بالای دستگاه چای و اطراف سماورها قفسه‌هایی بود که کاسه بشقاب و دیگر چیزهای قدیمی و عتیقه در آنها چیده شده بود. این اشیاء قیمتی را اغلب بازرگان قمار به صاحبان قهوه‌خانه فروخته بودند. مشتری‌های بیشتر مردمی کاسب و بازاری و از طبقه متوسط جامعه بودند و روحیه خوش باشی و آسانگیری داشتند. باغچه نه تنها محل کشیدن تریاک بود، بلکه جایی مناسب برای خرید و فروش و معاوضه کالاهایی مانند ساعت و انگشتری و نسیم هم بود.

اگرچه هرچندگاه شعبده بازی می‌آمد و با تردستی‌های خود اهل قهوه‌خانه را سرگرم می‌ساخت، ولی سرگرمی رایج آنان قمار به ویژه قاب بازی بود. بازی را صاحب باغچه اداره می‌کرد و داوری و حکم او را همگان پذیرا بودند. او در هر دور با دریافت شش از برندگان بیشترین استفاده را می‌برد و می‌توان گفت برنده واقعی بازی او بود. قهوه‌خانه آبگوشت هم می‌داد. دیزی‌های سنگی و پرنفش و نگار اطراف منقل بزرگ اشتها را برمی‌انگیخت.

صاحبان باغچه افزون بر قدرت مدیریت آگاهی بسیاری هم داشتند. آنان این آگاهی گوناگون و ناقص و نامنظم را از مشتریان شنیده بودند. حتی شاگردانشان هم برخی خاطره‌های شگفت‌انگیز را که از مشتریان شنیده بودند اینجا و آنجا نقل می‌کردند و بر همتایان ناآگاه خود فخر می‌فروختند.

اغلب از سران هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری حسینی هم بودند و از کمک مالی به حسینیه‌ها هیچ مضایقه نمی‌کردند.

احمد داداشی

(ساری)

## یاد دامن البرز

اثر ز سردی و بی‌رحمی زمستان نیست  
 هوای دشت چو مرداد و تیر سوزان نیست  
 نه گلشنی که در آن بلبلی فزولخوان نیست  
 به اختصار نوشتن، رفیق، آسان نیست  
 که گرز خلق بیوشی ز خویش پنهان نیست  
 صفای هیچ دیاری به لطف ایران نیست

درخت غرق شکوفه است و باغ عربان نیست  
 نسیم شانه گیسوی سبزه در صحراست  
 نه گلشنی که چمن مقدمش نیاراید  
 ز بس که قافیه آسان و مطلبش زیباست  
 شرار مشعل طبع تو شعله‌ای دیگر  
 به چشم عاشق دیرین دامن البرز

حسین رضوی

مربند (امریکا)

## درباره آینده

موقعی که تصمیم بر آن شده بود تا آینده را متوقف کنیم اشعاری لطف آمیز و نامه‌هایی تشویق کننده به مجله رسید و بنابر آن شده بود که از درج آنها در مجله خودداری شود، اما چون شعرها قطعه‌هایی است که جنبه ادبی دارد و یادگاری فرهنگی از روزگار ماست چند تا را نمونه‌وار به چاپ می‌رسانیم:

<p>چشم دلها نگران در ره آینده تست نامه تاسمی و اندیشه تابنده تست مجمع خاطر ما بزم فروزنده تست که دل و دیده ما روشن از آینده تست دکتر حسن احمدی گیوی</p>	<p>ای قلمدارا خدا را مه از دست قلم خط پیوند روانهای وطن شیفتگان یادگار پدری، وارث هیفاء و سخن خامهات نفز و روان، چشم و دولت روشن باد</p>
---	--

\*\*\*

<p>جز یکدل از رنج و غم آکنده ندارم اما چکنم حال که آینده ندارم در کف دگر این گوهر ارزنده ندارم دارند اگر خلق خداه بنده ندارم کان کوکب چون مهر درخشنده ندارم هر چند من آن طالع فرخنده ندارم از دانش و فضل ملل زنده ندارم جلال بقالی قالیبی (قالبین)</p>	<p>دیگر به سرم شور و به لب خنده ندارم و آینده وجودش سبب شادی من بود افسوس و صد افسوس ز دریای فضایل اسید به آینده نیکوتری اکنون اندر نظرم نیست جز آینده تاریک خواهم پس از این نیز چو اول بدرخشد دل مرده‌ام از آنکه پس از آن خبری هم</p>
--	--

\*\*\*

<p>به روز بر تاختن بر ما مکن چندین جفا هرگز مکن قطع نظر ای خوش سیر با آشنا هرگز چو شو کردم به دیدارت مشو از ماجدا هرگز نمی‌خواهم که بر تابی تو رو از بزم ما هرگز نمی‌خواهم که برگردی تو از راه وفا هرگز بیادا چشم جادویت به دردی مبتلا هرگز سر پیری مکن ما را گرفتار بلا هرگز بکن بیرون ز تن آینده را ز زمین قبا هرگز نمی‌خواهم که افتد اتفاق این ماجرا هرگز بمسادا ابرجسا آینده‌ات را انتها هرگز که از ما برنگیرد پرتو مهر و صفا هرگز محمدرضا جلالی فر (بیرجند)</p>	<p>نگارا بر متاب از ما رخ از مهر خدا هرگز گشودی از چه با ما باب عشق و آشنایی را ترا دیدم پسندیدم به اخلاق تو شو کردم میان خویرویان بهترینی، خویروی من نمی‌خواهم که خوبی، چون تو با ما یوفا گردد بیادا سرگست آزده گردد از غبار غم گرفتم نمودی نازنینا عشوه کمتر کن چو خود آینده را آراستی در عین رعنائی نوشتی زین سپس آینده را دیگر نمی‌بینم دلا آینده، آینده‌ست و خواهد بود آینده بلی آینده را آینده‌ای پر بار می‌خواهم</p>
--	---

\*\*\*

دیشب چه دیدنی بود ای گل بهار چشمت  
چشمت به دلربایی گلنار صبح جان است  
از جام چشم مست خورشید در سو کن  
کسی چشمکی برانی، از روی مهربانی  
تنها نه این دل من در دام عشقت افتاد  
خواهی به بر بخوانم، خواهی ز در برانم  
و صائم به مهر چشمت، چشم امید دارد

آب طرب تراوید از آبشار چشمت  
خورشید و ماه هستند آینه دار چشمت  
ای آفتاب رویش، جان میگسار چشمت  
جانا جز این نبوده با ما قرار چشمت  
شیر ای غزال زیبا گردد شکار چشمت  
این جان ناتوانم در اختیار چشمت  
یک عمر بوده این دل چشم انتظار چشمت  
صائم کاشانی (کاشان)

\*\*\*

دل بر چه توان بست، گر و آینده نباشد؟  
و آینده که میراث، ز افشار بزرگ است  
حیف است که آزرده شود ایرج افشار  
گر هست ستایشگر آثار گذشته  
دانیم که هم کاغذ و هم چاپ گران است  
اما توان رفت به یک تیر، ز میدان  
ای دوست مکن تیرگی چشم، بهانه  
وقت است کند مهری استاد شهیدی  
ابری شده گر حائل آن ماه درخشان  
آمد، که چون ماه نو و آینده، در آید  
و صیبا شده دلبسته آینده افشار

هر نامه که باب دل خواننده نباشد  
از کس نشنیدیم که جوینده نباشد  
زیرا چو وی استاد پژوهنده نباشد  
غافل ولی از حال وز آینده نباشد  
و آینده عجب نیست که پاینده نباشد  
کاین راه نویسنده پوینده نباشد  
کاین ناز تو را خلق، ستاینده نباشد  
چون او کسی این بند، گشاینده نباشد  
پنهان همه شبها مه تابنده نباشد  
بر قیمت آن لیک فزاینده نباشد  
دل بر چه توان بست گر و آینده نباشد

ابراهیم صیبا

\*\*\*

و آینده شد خموش و لب از گفتگو بیست  
بس کلک های نامور از بحث و فحش ماند  
بس در نابود سخن ماند ناسود  
دریا آگس فرو بنشیند گهر کجاست  
نی، نه آن زبان سخنور بکام ماند  
کسی ماه بر دوام بماند به زیر ابر؟  
دارم یقین که همت استاد و اهل فضل  
و آینده چون گذشته ز نو می کند طلوع

یعنی هزار فصل ادب ناتمام ماند  
بس چشمه های عذب سخن تشنه کام ماند  
تا دستگاه نظم سخن بر نظام ماند  
چون جلوه گاه نیست سخن بی خرام ماند  
نی، نه ذوالفقار علنی در نیام ماند؟  
خورشید کی بکام کسوف شدام ماند؟  
همچون گذشته ثابت و پراهم ماند  
در آسمان فضل، که او نیکام ماند  
دکتر شمس الطولک مصاحب

\*\*\*

حماسه ساز هنر مردمی، قلم بردار

نقاب از رخ پنهانی حتم بردار

درفش کاوه به تاوان خونِ جم بردار  
 به راه سوختگان هنر قدم بردار  
 دگر نمائنده کسی غیر تو علم بردار  
 قفس گرفته، رهایی، بیا قلم بردار  
 کسوتان شکسته پسر حرم بردار  
 زلال چشمه ما را غبار غم بردار  
 برای بستن لبهاشان درم بردار  
 بناب تیشه به دوپ سر و صنم بردار  
 قلم، چو مثل خورشید صبحدم بردار  
 به تیغ کلک، از آن پرده دمدم بردار  
 ترا به جان و وقاه می دهم قسم بردار  
 جلیل و فاکرمانشاهی

ز بازوان تو، بریاست وایت اُمید  
 تو پاسدار زبان شکوه مند منی  
 در این سکوت که مرد هنر به سوک نشست  
 به پارس خون جوانان که ریخت بر این خاک  
 بدست مهر زخاکی که دام نیرنگ است  
 برای ای هنری مرد و چون نیم سحر  
 ز کهنه کار حریفان فته باکی نیست  
 ز کرسی ستم ای آزری قلم یک دم  
 باد چشم تو خاموش ای چراغ امید  
 تویی ز نسل شکستن که در شکست شکست  
 قلم اسیر زمین از تو چون شود ایرج

## کتاب سخن

یکی از نشریات ادبی خوب و استوار کنونی و کتاب سخن، است که از چند سال پیش هر چند یکبار انتشار می یابد. نویسندگان آن یاران سخن اند، کسانی که سخن، میدان نشر نوشته های آنان بود و در راه مجله نویسی از تجربه های دکتر پرویز ناتل خانلری اندوخته ها فراهم ساخته اند. در هر یک از شماره های کتاب سخن مقاله هایی در زمینه ادب و نقد آن، داستان ایرانی و ترجمه داستانهای خارجی، شعر و تحقیقات زبانی و ادبی مندرج است و تاکنون سه شماره از آن انتشار یافته و مقبول خاطر کتاب دوستان واقع شده است. سزاوارست از کوششهای شریخش دوست هنرشناس و مترجم نامور آقای صفدر تقی زاده یاد کنیم که با شوق و علاقه مخصوصاً به پاس خدمات فرهنگی دکتر خانلری در مداومت انتشار کتاب سخن اهتمام می ورزد و رنجهای گرده آوری و غلط گیری را عهده دار است. صفدر تقی زاده در هر زمینه ای که موجب گسترش فرهنگ باشد علاقه مندی دارد و از جمله آن که چندین عکس قدیمی متعلق به آقای دکتر هوشنگ امید را برای چاپ به مجله آینده سپرد. از این که در شماره پیش نام ایشان به نادرستی صفدر زاده چاپ شده است عذر خواهیم.

## اشتراک سال ۱۳۷۲

از مشترکان گرامی استدعا دارد هر چه زودتر وجه اشتراک را ارسال فرمایند. گرامی اضطرابی و اجباری مجله طبعاً موجب شده است که علاقه مندانی به حق از ادامه اشتراک منصرف شوند. لذا امیدواریم که مشترکان گرامی بتوانند برای ماندگاری مجله مشترک تازه بیایند.



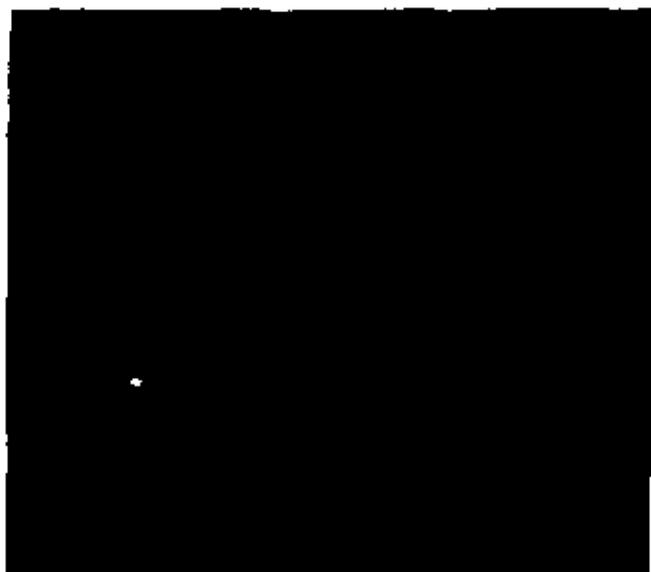
دکتر هوشنگ ساعدی

### دکتر غلامعلی سیار

(مشهد ۱۳۰۲ - تهران ۱۳۷۱)

افسوس! زمانی دکتر غلامعلی سیار دیده از جهان فرو بست که بیش از همیشه جای او در تماشای تحولات جهان خالیست. تمامی دوران عمر او با حوادث مترنگ سیاسی همراه بود و سیار به دلیل حرفة سیاسیش مشاقتان یا چشم باز و دیده‌ی بینا همواره نظر به کار جهان داشت و علاقه‌مند به بحث و فحص درباره‌ی آن بود، افسوس!

او به نسلی تعلق داشت که دهخدا از پیش آنان را کودکان دوره‌ی طلایی لقب داده بود و صحیح کودکی سیار قرین به عصری بود که گمان می‌رفت از سر خفتگان خماری به در شده است. دوران کودکی نسل سیار قرین آغاز حکومت پهلوی بود، اما دوران جوانی او در حال و هوای دیگری ورای



دکتر غلامعلی سیار (بایلسر، ۱۷ فروردین ۱۳۶۹)

حال و هوای دوران کودکی سپری شد. با رختن رضاشاه تاریخ مجدد بیداری ایرانیان آغاز گردید و تقارن جوانی زمانه و جوانی این نسل چنان این دو را بهم آمیخت که نسل تازه‌ای ورای نسل‌های پیشین پا به صحنه اجتماعی کشور گذاشت. نسلی که برای خود تکالیف مهمی در امور اجتماعی و سیاسی قایل بود و دخالت در امور را حق مسلم خود می‌دانست.

در این عصر جدید، نخبه جوانان و حتی نوجوانان از محدوده خانه و مدرسه قدم به خیابان گذاشته و به سراغ اجتماعات متعددی که غلم برافراخته بودند می‌رفتند. آنها به محل تجمع احزاب سیاسی مشهور سر می‌زدند و با روزنامه‌های تازه‌ای که نوبه نو هریک با مسلک و مشرب متفاوتی از یکدیگر پدیدایشان می‌شد آشنا می‌شدند و در این تکاپو شایق بودند که با جلوه‌های گوناگون مسلک‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و تاریخ و ادبیات و هنر و علوم اقتصادی و فلسفه آشنا شوند، سرها شوری دیگر داشت، علم از آن مدرسه بود، ولی آنها سواد و فراست ذهنی را در جامعه می‌جستند. دلی داشتند پر از امید به فردا.

ستار از میان چنین نسلی برخاسته بود و هنوز برای رشد خود رو به فراز داشت که اجل مهلتش نداد، افسوس!

او یکی از نمایندگان میرز نسل خود بود و بدون شک چنانچه بخواهیم تا از جهت فرهنگی و شعور سیاسی و اجتماعی و فهم ادبی کسانی را از میان این نسل نشانه کنیم و آنان را شاخص نسل خود بدانیم در این صورت ستار یکی از برزترین آنهاست. او تمامی تاریخ معاصر را در سینه داشت، با مکاتب سیاسی جهان خوب آشنا بود و عمری را به تجارب اجتماعی و سیاسی به سر آورده بود. با آنکه عضویت هیچ سازمان و حزب و دسته‌ای را نپذیرفته بود، ولی قولش در این باب حجت بود. دو زبان فرانسه و انگلیسی را در حد عالی می‌دانست و تسلطش بر زبان فرانسه زبانزد همگان بود و تبحرش در این زبان دست کمی از زبان فارسی که بسیار شیرین می‌گفت و شیرین می‌نوشت نداشت. او صاحب قلمی توانا بود، خوب و پاکیزه می‌نوشت و نوشته‌اش از عمق سواد ادبی و سیاسی و اجتماعی او حکایت می‌کرد، مقاله‌اش در مجله آینده با عنوان «نگاهی به وضع ترجمه در زبان فارسی» گواه این مدعاست. افسوس که غارتگر روزگار چه دُرّ یکثائی را از میان در ربود و برد! افسوس!

ستار را من نخستین بار در یکی از روزهای پائیزی سال ۱۳۲۴ در بحبوحه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن روزگار در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملی دیدم.

من به مدرسه ایرانشهر واقع در خیابان سعدی نزدیک چهارراه مخبرالدوله می‌رفتم و روزهای فرد هفته که نوبت تشکیل جلسات علنی مجلس بود بیشتر مواقع من و دوستم هوشنگ نصیری دم فراش مدرسه را می‌دیدیم و او پنهانی اجازه می‌داد از مدرسه بیرون برویم. ما می‌گریختیم و به سرعت درازای خیابان شاه‌آباد را طی می‌کردیم و خود را به میدان بهارستان می‌رساندیم و آنجا سعی می‌کردیم تا از وکلایی که برای رفتن به مجلس می‌آمدند حضوراً و یا وسیله نامه، کارت ورود به صحن مجلس را تحصیل کنیم، ولی چون هر وکیلی بیش از دو کارت در اختیار نداشت با توجه به انبوه جمعیتی که برای ورود به مجلس کنار نرده‌ها جمع می‌آمدند کار ساده‌ای نبود و ما گاه ناچار می‌شدیم که حله‌ای بزنیم و نامه‌ای به اسم غیر که ولی برای آن وکیلان نامی آشنا بود بنویسیم و وسیله نامه‌رسان مجلس که پشت نرده‌ها می‌آمد نامه‌ای را برای وکیلی بفرستیم و تقاضای کارت برای ورود به مجلس کنیم. یکبار نیز مفتخر به دریافت کارت از دکتر مصدق شدیم که برایمان افتخاری بس بزرگ بود، ولی بیشتر از فلسفی وکیل گرگان و کتر سنگ وکیل ساری و بهاء‌الدین کههد وکیل شهریار کارت ورودی دریافت می‌داشتیم.

در یکی از این دفعات مراجعه به مجلس بود که با چند تنی از دانش‌آموزان دیگری هم که برای

دریافت کارت ورودی آمده بودند و بزرگتر از ما بودند برخورد کردیم و سیار یکی از آنها بود و اصرار داشت تا بداند که ما از کدام مدرسه آمده‌ایم و طرفدار چه کسی هستیم. از همین جا نام او در کتب خاطرم ماند تا اینکه در اواخر زمستان سال ۱۳۳۰ در مجله علم و زندگی چشمم به نوشته شیرینی با عنوان «یکم لقمه نان» افتاد که با دو حرف اول «غ.س» امضاء شده بود. از جلال آل احمد که سردبیر مجله بود نام درست نویسنده آن نوشته زیبا را پرسیدم و او گفت نوشته غلامعلی سیار از دوستان اوست و تازه پس از اتمام تحصیلاتش از فرنگ به ایران بازگشته است و بنابر علائق دیرین اجتماعی در مقام همکاری با مجله علم و زندگی برآمده است. کوتاه زمانی پس از این در اوایل فروردین سال ۱۳۳۱ برای استقبال از بازگشت دوستی از سفر فرانسه به فرودگاه مهرآباد رفته بودیم، سیار هم در جمع مستقبلین بود. این دیدار مقدمه‌ای شد برای دید و بازدیدهای مکرر و فراوان بعدی.

آن روزها، روزهای آکنده از شور و غلیان احساسات ملی بود، هرکس می‌خواست به فراخور استعداد و علاقه خود به نحوی در مسیر خدمت به مملکت قرار گیرد. از همین روی بود که بیشترین از تحصیلکردگان فرنگ پس از ورود به ایران جذب فعالیتهای اجتماعی و سیاسی موجود می‌شدند و در جنب و جوش پرتحرک سازمانهای ملی شریک و دماز می‌گردیدند، دوستها و آشنایهای تازه پا می‌گرفت و قلبها بهم نزدیکتر می‌شد.

من و سیار (بدون آنکه او در قید عضویت در تشکیلات بخصوصی را بپذیرد) ضمن حفظ عقاید خود، هم به لحاظ اتفاق نظری که در قضاوت نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی روز داشتیم و هم به دلیل دوستان مشترکی که بودند یکدیگر را می‌دیدیم و دیدارها مکرر می‌شد.

باتوق مادر آن اوقات سرای دوستان نادرپور در کوچه نکیسای خیابان لاله‌زار بود، اغلب در آنجا جمع می‌شدیم و به بحث و صحبت می‌نشستم. گاه گفتگوها چندان به درازا می‌کشید که به سفره می‌انجامید. ناهار را هم همانجا کناره سفره مطبوع دوست گشاده دست کریمان می‌ماندیم و لذت تناول غذا را شیرینی صحبت و بحثی که در میان بود دوچندان می‌کردیم.

آن زمان سیار جوان بود و بسیار شاداب و خنده‌رو و خوش محضر، با چانه‌ای گرم و زبانی شیرین که همیشه حرفی برای گفتن داشت و در صحبت وانمی‌ماند و بکسره مثل جویباری خوش می‌گفت و می‌گذشت و می‌رفت. مثل پرندهای سبکبال بود و کمتر در یکجا آرام می‌گرفت. منطبق خودش را داشت و بی‌محابا حرفش را می‌زد، باکیش نبود. شیفته بحث و صحبت بود و از ابراز عقیده خود ولو آنکه مخاطره‌آمیز باشد و طوفانی برانگیزد هراس به دل راه نمی‌داد. چوب زبان آوری خود را هم خورده بود. این قضیه در پاریس اتفاق افتاده بود، سیار از حزب توده به شدت سرخورده بود و به مارکسیسم و استالینیسم بی‌محابا می‌تاخت و حمله می‌کرد و در ارائه نظر خود و انتقاد کوبنده از آن سیاست اصراری تمام داشت، خاصه آنکه با پیگیری مستمری وقایع جاری را به تمامی دنبال می‌کرد و مسلط بر اخبار و اطلاعات روز بود و به سهولت می‌توانست از پس هر بحث و جدلی برآید و با رکت گویی خود که گاه زنده و تلخ می‌شد یکنه دیگران را حریف باشد. به همین سبب جملگی یاران و همفکرانش از او جدائی گرفتند و طردش کردند. از بدینی و کوتاه فکری خود به تفتیش اطفاش پرداختند تا به تصور خود برگه‌ای از خیانت و وابستگی او به دست آورند که جز کتاب چیزی نیافتند. یکی از فعال علمای آنان که خود را برتر و داناتر از دیگران می‌انگاشت چون نتوانست سیار را در مجادله و صحبت مجاب کند تاب نیاورد و سیلی سختی به گوش سیار نواخت. سیار این جسارت را ناهیده می‌گیرد، چراکه دلخوش به این بود که عمل حریف ناشی از ضعف او در استدلال است و نه قدرت.

زبان و قلم سیار همواره هر دو در کار بود؛ در همان دوران و ایام که تازه به ایران مراجعت کرده بود

مقاله‌ای با عنوان «حط الرجال» در مجله علم و زندگی نوشت و یکجا شش نویسنده و مترجم را با نقدی بیجانانه به شلاق کشید و تسمه قلم را محکم برگردانده نوشته آنان نواخت. نقدش به حق بود و از سر دانش و درستی بی آنکه هیچ غل و غشی در آن باشد.

سیار اهل معاشات نبوده، روزی به نمایشگاهی که از آثار برگزیده نقاش صاحب نامی در محل موزه هنرهای زیبا دایر بود رفتم، تالار نمایشگاه خلوت بود و سیار بی توجه از اینکه ممکن است کسی صحبت‌های او را که با صدای بلندی ادا می‌شد بشنود، مقابل تابلوها می‌ایستاد و تند و تیز گزیده قضاوت می‌کرد. بی‌محابا به نقش آفرینیهای نقاش می‌تاخت که ناگهان مردی برافروخته و عصبی پیش آمد و متعجب از آنچه شنوده بود خود را نقاش این پرده‌ها معرفی کرد و در مقام مقابله برآمد. هر دوی آنان نسبت بهم براق شدند و به صحبت درآویختند که خوشبختانه هرچند ابتدای امر به مجادله گذشت، دست آخر میانه را گرفتیم و همدلی بر هم‌زبانی چرزید و آن جدال به صلح و صفا انجامید.

آن روزها سیار پرکار بود، نوشتن را مثل خواندن دوست داشت و نوشته‌هایش را برای چاپ به سبب اعتقادی که خاصه از لحاظ سیاسی و اجتماعی به خلیل ملکی داشت و احترام فراوانی که برای او قائل بود به علم و زندگی می‌سپرد، شرحی که درباره جارلی چاپلین هنریشه بزرگ سینما نوشت و داستان فرار و احصائیه از آنجمله‌اند. رغبت فراوانی برای نوشتن قطعات کوتاه داستانی داشت و همواره مترصد این بود که به نحوی به آنچه که نمی‌پسندد نیش قلمی فرو کند. جان شیفته او مشتاق به داستان سرایی بود، با پنداری آرمانی و حساسیتی که مثل بلور تلؤلو داشت و نور از حافظه درخشان او می‌گرفت.

اما سیار به ایران بازنگشته بود که فقط قلمزنی کند و بخواند و بنویسد و با دوستان معاشرت کند، ابتدا مدتی در خبرگزاری پارس مشغول شد که نیم وقت بود و سپس به تکاپوی برای بافتن کاری در جایی پرداخت و سرانجام در وزارت کار به هنگام وزارت دکتر ابراهیم خلیل عالمی شغلی در اداره روابط عمومی به دست آورد و همین شغل پس از کودتای ۲۸ مرداد موجبات دردمش را فراهم آورد. ناچار پس از چندی از کار خود کناره گرفت و سپس به تدریس زبان فرانسه به دانشگاه تبریز رفت.

از آن پس من و سیار از یکدیگر دور و بی‌خبر ماندیم. سفر طولانی من ارتباط ما را از هم گسست هرچند مطلع بودم که پس از دانشگاه تبریز در وزارت امور خارجه به کار مشغول شده است. تا آنکه پس از سالها دوری در روزی از روزهای آذرماه سال ۱۳۵۹ وقتی که بنا به دعوت قبلی به دفتر دوستی رستم در راه گشودم در میان جمع سیار را هم دیدم که به دیدار دوست مشترکمان آمده بود. سالها بود که یکدیگر را ندیده بودیم، او را بغل زدم و یاد از روزهای دور گمشده آوردیم. او شاغل مقام بالائی در وزارت امور خارجه بود و با سیاری که من در ذهن داشتم و می‌شناختم کلی فرق کرده بود. گردش ایام او را شکسته کرده بود. چهره‌اش شادابی پیشین را نداشت. اما نگاهش همان نگاه پیشین بود و چشمان خسته، ولی شفافش همان محبت و لطف و وداد دیرین را داشت و هنوز هم مثل گذشته چانه‌اش گرم و زبانش گویا بود.

آن روز ما ساعتی با هم ماندیم، از دوستان دور و نزدیک سخن گفتیم و سرانجام قرار شد که چند تن از دوستان دیگر را هم خبر کنیم و هفته‌ای یک روز دور هم جمع شویم.

این قرار هشت سال دوام آورد و از همان اوان که سیار هم به تقاضای خود بازنشسته شده بود هر یکشنبه دوستان گرد می‌آمدند و مجلس داشتیم با حلاوت و شیرینی.

سیار مجلس یکشنبه‌ها را دوست داشت و به مناسبت‌های گوناگون از خاطراتش یاد می‌کرد؛ از دوستان قدیمش، از هوشنگ ایرانی، او محمد نخب و شیرینکاری‌هایی که داشتند، از دیدارش با آندره مالرو در محل کتابفروشی فرانسه واقع در کنار چهارراه یوسف آباد قدیم که زمانی مالرو در

هنگام جنگ بین‌المللی دوم در سر راه سفر به شوروی گذارش به تهران افتاده بود و سری به شهر زده بود و منجمله به کتابفروشی فرانسه آمده بود.

سیار سخت به خاطراتش دل بسته و علاقه‌مند بود، خاطره‌ای را همانند نیشکری در دهان می‌گرفت و از شیرینی تعریف حکایت آن لذت می‌برد. به حلاوت تمام از سفرهایش یاد می‌کرد؛ از درگیریهای اداریش، از شخصیت‌های بزرگ و معروف سیاسی زمان که به اقتضای شغلش آنها را دیده بود و یا با آنها گفتگو کرده بود می‌گفت، آنهم با چه دقتی چنانکه گوئی همه آن وقایع همین دیروز بوده است.

سیار در میان مردان سیاسی معاصر خود قوام‌السلطنه را مرد برتر و زیرک سیاسی می‌دانست و او را از جمله دولتمردان واقعی به شمار می‌آورد و معتقد بود که امثال او در ایران انگشت شمارند. مصدق را احترام می‌گذاشت و عزیز می‌داشت و وطن‌خواهی او را می‌ستود. از شادروان دکتر هدایتی با احساس خاص سخن می‌گفت، دانش و آزادی و وفار و ادب او را بزرگ می‌دانست و او را مردی از اسلاف بزرگان ایران به شمار می‌آورد. با وجود این از میان همه مردان معاصر خود اعتقاد فکری زیادی به شادروان خلیل ملکی داشت. ملکی را مردی با هوسادسیاسی، می‌دانست و معتقد بود که ملکی یک متفکر توانای سیاسی بود که با مسائل اجتماعی برخوردی عالمانه داشت.

سیار خراسانی بود و خراسان را دوست داشت و نسبت به زبان فارسی عشق می‌ورزید و آن را رکن‌رکین استقلال ایران می‌دانست و هیچ طاققت شنیدن صحبتی را که از آن بوی چغالی نسبت به ایران متصور شوندنداشت. عاشق ایران و زبان فارسی و حوزه فرهنگی آن بود و آرزوی کرد که روزی خوارزم و خجند را ببیند و به مرو شاهجهان برود و روی پله‌های مسجد کبود سمرقند بنشیند و در بخارا بگردد. به چهار گوشه ایران عشق می‌ورزید و عاشقانه به کوه و بیابان و کویر و آبادیهای آن می‌نگریست.

تعصب او نسبت به زبان فارسی تا آنجا بود که هرگاه جمله غلطی به گوشش می‌خورد و یا فارسی ناهنجاری را در نوشته‌ای می‌خواند غیرتش می‌گرفت و با غیظ مطلب را به تمسخر می‌کشید و برافروخته در پی دفاع از حیثیت زبان برمی‌آمد. طرحی را که در سال ۱۳۶۸ در مجله آینده برای دفاع از زبان فارسی پیشنهاد کرد نشانی از درجه علاقه‌مندی او به این زبان بود. همه ترسش این بود که مبادا رود پهناور زبان فارسی را ترجمه‌های بد بیالایند و چرکینش کنند. مقاله مفصل متنوع و جامعی که در این زمینه نوشت از همین نگرانی و وسواس مایه می‌گرفت و اگر در تمجید ذبیح‌الله منصوروی دلاورانه یا پیش‌گذاشت به این جهت بود که خدمت ارزشمند وی را در حق زبان فارسی بستاند و اهمیت نوشته‌های او را در قبال ... خیلی مشاطه‌گران نورسیده و نارس اهم از نویسنده و پژوهشگر و لغت‌ساز و مترجم و مقاله‌نویس و سخن‌پرداز و سایل ارتباط جمعی و خبرنگار و ویراستار که چهره و وجه زبان هزارساله فارسی را کریمه می‌سازند بنمایاند.

سیار پیش و پیش از آنکه دیپلمات باشد نویسنده بود. او عضو وزارت خارجه بود و به اصطلاح دیپلمات محسوب می‌شد و به سیاست هم بسیار علاقه‌مند بود. ولی اصلاً و هرگز مرد سیاسی نبود. روح حساس و ظریف و شکننده او با سیاست آنهم در مفهوم و عرف ایرانی خود اغلب بر نمی‌تافت و طاقت آن را نداشت. بیش از آنکه صبور باشد عصبی بود، بهم می‌ریخت و غمگانه بدرود خود فرو می‌رفت. درین حال بود که تختگاه بلند ادبی خود را می‌یافت و قلم را به جولان می‌آورد و به نوشتن آرام می‌گرفت. نیش قلم را در جای خود به آنچه که نمی‌پسندید فرو می‌کرد و خود را راضی می‌ساخت.

پیشه سیاسی سیار در واقع او را از خلاقیت ادبی تا حدود زیادی بازداشت، دوران توانایی جسمی او را لت و پار کرد. در تمامی مدتی که در خدمت وزارت خارجه بود فرصت چندانی برایش باقی نماند که آن را مصروف به کار خویشش کند. نوع اندیشه سیار با مشغله اداری او جور نبود و تازه پس از بازنشسته شدن بود که او خود را رفته رفته بازیافت و به نوشتن پرداخت. اگر در گذشته فقط وقت

می‌کرد که بخواند در حال هم به خواندن و هم به نوشتن وقت می‌گذراند. در همین مدت کوتاه پنج کتاب ترجمه کرده، مقادیر زیادی مقاله نوشت و چندین داستان به رشته تحریر کشید. در همین دو سال آخر که بیمار بود و ملازم بستر، قسمت بزرگی از داستان زندگیش را نوشت و کتاب گرانقدر چهره آسیا نوشته رنه گروسه را ترجمه کرده، دشواری ترجمه به کنار توضیحاتی که در پانویس‌ها آورده است ضمن آنکه تسلط او را بر کاری که در دست ترجمه داشته نمایان می‌سازد، مبین وسواس و زحمت و کوششی است که در احوالی بدبیماری از خود نشان داده است. او به جد و جهد تمام می‌نوشت و با چنگ و دندان با مرگ می‌جنگید. افسوس که سرانجام مرگ فائق آمد و کار نوشتن خاطراتش ناتمام ماند و هرچند که ترجمه چهره آسیا را به پایان آورد، ولی مهلت نیافت که تمامی آن را پس از ترجمه پانویس کند و به ناشر بسپارد و افسوس که:

آن پنجه کمانکش وانگشت خط نویس هر بندی اوفتاده به جائی و مفصلی

سیار در سادگی و صفاکم مانند بود. شیشه یله‌ای در کارش نبود، نیک و بدش با خودش بود. برای خودش، در خانه خلوت و مصفای خود اطاق خوش منظری را که به ایوان گشاده باصفائی باز می‌شد کتابخانه‌ای ترتیب داده بود و آن را با سلیقه تمام آراسته بود. گوشه دنجی بود و طبع طبیعت پرست او به این خوش بود که در آن گوشه دنج بهتر می‌تواند از هجو و لغو زندگی روزمره دوری گزیند. تازه در آن آرام گرفته بود که اجل مهلتش نداد، او تردستی تقدیر را نخوانده بود!

سیار نمونه کامل یک روشنفکر تمام عیار راستین و فرزانه روزگار بود، روشنفکری وطن دوست و خوش فکر و معقول، رهایی از هر قید و تعلق عقیدتی معینی که او را در خود محدود و محصور و اسیر کند. او دوست داشت که آزادانه بیندیشد و بنویسد و از اندیشه خود دفاع کند و حرفش را بزند. سیار نویسنده سیار با مایه‌ای بود. رشحه‌ای از مایه ادبی او را علاوه بر دیگر آثارش می‌توان در ترجمه کتاب آکتابو پاز جست و یافت.

واپسین دیدارم از او در روز یکشنبه ۲۲ آذرماه گذشته بود، در بیمارستان پارس برای وداع آخرین به دیدارش رفتم و ساعتی بیشش ماندم. صدایش گرفته و خفته بود ولی چشمان محزونش تلالو خاصی داشت. به عادت دیرین مثل اینکه بخواهد خبر خاصی را به من بدهد از رفتنش خیر داد و گریست. آرزویش این بود که بتواند عمری بیابد تا کارهای ناتمام خود را اتمام بخشد. افسوس که شبه ۱۲ دی ماه درگذشت. افسوس!

#### توضیح مدیر آینده

درگذشت غلامعلی سیار را به خاندان گرامی آن شادروان مخصوصاً پدر ادیب و بزرگوارش آقای عبدالله سیار (که در سن بیش از نود با مرگ فرزند روبرو شد) تسلیت می‌گوئیم. من سیار را از روزگاری می‌شناختم که هوشنگ ایرانی با دوستان و خروس جنگی‌اش مجله‌ای به آن نام منتشر می‌کردند. سیار همانطور که دکتر ساعدلو یاد آور شده است در سخن گفتن بی‌محابا بود و روح مجامله و پرده‌پوشی در او نبود. بعدها که از تحصیلات دوره عالی از فرانسه بازگشت بیشتر با او فرصت همسخنی بیش می‌آمد. مواقعی که از سفر مأموریت برگشته بود گاهی به دوره مجله راهنمای کتاب می‌آمد و دوستان را از فیض دانش و محضر خود فیض‌یاب می‌کرد. در سالهای دوم و سوم مجله راهنمای کتاب مقاله‌هایی از او در نقد بعضی کتابهای ترجمه و همچنین مقاله بسیار دلپذیری که برای شرکت در نظر آزمائی همان مجله راجع به خصایص ترجمه ادبی نوشته بود به چاپ رسیده است. شاید در سالهای بعد هم نوشته‌هایی از او در همان مجله چاپ کرده باشم ولی اکنون در یادم نیست.

وقتی که مأمور اداره کتابخانه ملی شده بودم نامه‌ای به تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۴۱ از هلند به من نوشت و با اشاره به قبول آن سمت در قسمتی از نامه خود چنین قلمی کرده بود:

«... ولی در سرزمینی که هنوز کتاب خریدار ندارد و اهل کتاب مورد تحقیرند و با بی‌احتیایی و نگر سنگی مواجهند شاید کاری بشود که علم و ادب ارزش سابقش را پیدا کند. یاد می‌آید یکی از دوستان سابقم در اروپا بعزت تنگدستی با ارنیة مختصر پدری که در ایران داشت خیال تجارت به سرش زده بود. خودش نقل می‌کرد که با یکی از پسر حاجیهای زرننگ قصد داشت شرکت بکند. روزی پسر حاجی به منزل او آمده بود که قرار و مدار کار را بگذارند. بمحض اینکه در را باز کرده بود هراسان در را بسته و خیال رفتن داشت. رفیقم به دنبالش می‌دود و می‌گوید آقا جان چرا تو نمی‌آیی؟ یارو وحشت زده می‌گوید من از لای در چند کتاب روی میز دیدم و اصولاً با کسی که کتاب در منزلش باشد نه شریک می‌شوم و نه صحبت از پول می‌کنم. چون کتاب مترادف با درویشی و فقر است!

خلاصه و بدیخانه وضع تا بحال بدین منوال بوده است. امیدوارم که رفته رفته درست شود. اگر فرصتی باشد (چنانکه اکنون فرصت خیلی بیش از سابق فراهم است) و مزخرفاتی بتوانم بنویسم با کمال افتخار ارسال خواهم داشت.»

در نامه دیگر (۲۸ اسفند ۱۳۴۲) باز از لاهه نوشته است:

«... انجمن کتاب بارها تغییر محل داده و نمی‌دانم اکنون در کجا مستقر است. گویا شما در دانشکده حقوق نیز اشتغال ندارید. شنیدم که در دانشسرای عالی تدریس می‌فرمائید... بدین علت به این نشانی نامه را می‌فرستم... محیط لاهه محدود و کسالت‌آور است... اخیراً به تماشای کتابخانه شرقی مشهور بریل Brill در لایدن که در چند کیلومتری لاهه واقع است رفتم، واقعاً حق عظیمی این مؤسسه و دانشگاه لیدن به گردن ابیات و تاریخ و زبان و معارف ما دارند. اوقات صرف امور اداره و نگاه مطالعه و قلمی کردن اوراقی چند که روزی فرصت باشد بتوان نشر داد... می‌گردد...»

سیار در نگارش زبان فارسی توانا بود و به مایه‌وری آن اعتقاد داشت و در راه حفظ و ترویج آن کوشا بود. آنچه در آینده از او نشر شده است یادآور شور و عشق و توانایی اوست.

پدر بزرگوار آن مرحوم، آقای سید عبدالله سیار از شاگردان قدیم مدرسه دارالفنون بود. مرحوم عبدالله انتظام که با او هم‌درس بود بارها از او پیش‌دستان ذکر خیر و شرم و ذوق ادبی او را یاد کرده بود. آقای عبدالله سیار از اعضای نخستین انجمن ادبی مشهد بود و مقاله‌ای راجع به تاریخچه تشکیل به آنجا نوشت که در نامواره دکتر محمود افشار به چاپ رسیده است. تهیه و نشر این مقاله هم به واسطه علاقه‌مندی مرحوم غلامعلی سیار به ادب فارسی و کوششهایی می‌بود که در راه حفظ و ترویج آن ضرورت دارد. آن مرحوم خود مقاله‌ای به عنوان دفاع از زبان فارسی نوشت که در آینده چاپ شده است.

همانطوری که آقای دکتر ساعدلو یادآور شده‌اند سیار خاطرات خود را می‌نوشت و خوشبختانه افتخار انتشار دو یا سه قطعه از آن نصیب مجله آینده شد. دو سال پیش از مرگش بخش شیرین و پرازش دیگری از آن را که «گریزبانه نام دارد برای چاپ التفات کرد که متأسفانه چاپ آن به عهده تعویق افتاده است. اما چون مفصل است امیدواریم بخشی از آن را بتوانیم در یکی از شماره‌های آینده چاپ کنیم.

ابرج‌الضار

چنان دویده مرا یاد دوست در رنگ و پوست  
که جان من همه یادست و یاد من همه اوست  
(لاادری)

شنبه دوازدهم دی ماه چراغ عمر دوست عزیز ما دکتر غلامعلی سیار پس از بیماری طولانی خاموش شد. سیار به سال ۱۳۰۲ در مشهد زاده شد. پدرش جناب آقای سید عبدالله سیار، از ادبا و فضلای خراسان و عضو انجمن ادبی مشهد بود. ادیب‌الممالک فراهانی از شعرای معروف دوران قاجار دانی مادری او بوده است.

سیار پس از خاتمه تحصیلات متوسطه دارالفنون در سال ۱۳۲۳ به فرانسه رفت. هفت سال و نیم در آن کشور بود و از دانشگاه پاریس به اخذ درجه دکتری در رشته حقوق نائل شد. پس از بازگشت به ایران به خدمات اداری در وزارت کار و امور اجتماعی و تدریس در دانشگاه تبریز پرداخت. سپس به وزارت امور خارجه منتقل گردید و مدارج متعددی را در آن وزارتخانه طی کرد. آخرین سمت وی سرکنسولی ایران در برلن غربی بود. در مرکز با مقام رایزنی درجه یک چندی ریاست اداره دوم سیاسی (مربوط به کشورهای شوروی سابق و اروپای شرقی) را بر عهده داشت (پیش از سال ۱۳۵۷).

دکتر سیار یکی از مترجمین زبردست بود. زبان فرانسه را به استادی می دانست و نسبت به ادب پارسی تسلط کامل داشت. آثار پر خواننده و ارزنده‌ای چون «گرسنه» از کتوت‌ها مسون نروژی - و دکاکولا، از شارل لوونس کانادائی - باامراطوری گسته، از هلن کارردانکوس فرانسوی - و یک سیاره و چهار پنج دنیا، از اکتاویو پاز نویسنده معاصر مکزیک - جلد پنجم تاریخ عمومی جهان، از کارل گریبک سوئدی و درمانتیس در فرانسه، از فیلیپ وان نیژم، فرانسوی را به فارسی ترجمه کرد. آخرین کتابی که در بستری بیماری ترجمه می کرد «چهره آسیا» تألیف رونه گروسه خاورشناس فرانسوی است که امید می رود از طرف بازماندگان به طبع برسد. این خدمات فرهنگی همواره یاد او را در میان دوستداران ادب زنده نگاه می دارد.

دکتر سیار مترجمی توانا بود، او این رشته را هنری چون شاعری و نویسندگی می دانست. معتقد بود که مترجم باید بمانند هنرمند قریحه داشته باشد و علاوه بر دانستن استادانه زبانی که ترجمه می کند به زبان فارسی و دقایق و ظرافت آن تسلط داشته باشد. خصوصیات یک ترجمه خوب را بطور خلاصه و چکیده چنین می شمارد: ۱- صحت در ترجمه ۲- امانت در ترجمه ۳- رعایت سبک و شیوه نگارش مصنف. در رساله مفصلی که درباره ترجمه نوشت و در مجله آینده تحت عنوان «نگاهی به وضع ترجمه در ایران» چاپ شده است به تفصیل و دقت هریک از این مباحث را تحلیل و توصیف کرده است.

سیار بجز ترجمه کردن به داستان نویسی و مقاله پردازی علاقه مخصوصی داشت و از او در مجلات ادبی تهران یک رشته داستانهای کوتاه و نقد ادبی نشر شده است. سیار قلمی ساده، روان و دل پذیر داشت. نوشته هایش مشحون از صراحت لهجه و بی باکی بود. از طعن دشمنان نمی هراسید و اینها نمایانگر شخصیت اخلاقی او بود. او صراحت لهجه راحتی در کار اداری نیز تسری داده بود. خود نقل می کرد روزی صادق قطب زاده وزیر خارجه وقت از او خواست که یادداشت شدیدالحنی برای سفارت شوروی آن روز تهیه کند. سیار صریح می گوید هرگاه من به عنوان رئیس اداره مسئول باید آنرا پاراف کنم و مهر وزارت امور خارجه در ذیل آن باشد ناچار هستم رعایت ادب و اصول دیپلماتیک را بنمایم. در غیر این صورت شما با امضای خود هرچه می خواهید می توانید بنویسید و عاقبت به همین ترتیب عمل شد.

او از حمایت کردن نویسندگان و مترجمینی که به ناحق هدف تیر بدخواهان قرار می گرفتند دریغ نداشت. عاشق فریفته ایران بود. در دوستی استوار بود و جانب و فافرا نگاه می داشت. هرگاه از عصیانیت سخنی تند در راه حقیقت گوئی بر زبان جاری می ساخت و جوابی می شنید کینه بر دل نمی گرفت. در زندگی تیشه به ریشه کسی نزد. سیار در سالهای آخر عمر به تدریس دانشگاهی پرداخت. خدایش بیامرزد و روح او را قرین آرامش گردانند.

مجید مهران

\*\*\*

<p>ز آشنائی حضرت سیار ذو فنونی و مرد میدانسی از گلستان فضل گل چیده با کتاب و کتابخوان معشور مرد بسیار نازنینی بود جامع و باسواد و فرهنگین راستگو بود و چپ روی کم داشت خود بخود پیش خلق بود عیان دل او بسا زبان او مانوس بهر تهذیب خلق گفت و نگاشت راه خود را نکرد هرگز گم چشمه نوش بود در ظلمات در کفر اهل، می کند اعجاز یاوه گفتند تا توانستند داشت صد چون منی ارادت مند بروش از پیش خاکیان به رُحل در نور دیده گشت این طومار غم فقدان نجگان دارد شمع باید به پرتو افشانی که چنین زود رحمت زیر زمین قلم اینک پدر ز کف داده است یاد او نزد ما گرامی باد دکتر ابوالفضل قاضی</p>	<p>شاد بودم به حلقه احرار طرفه دانشوری سخندانسی به سفر رفته و جهان دیده تاری جان بافته به بود شعور آدم پاک و دانشینی بود متواضع، گشاده رو، سنگین علم و اخلاق خوب با هم داشت فضل وی بر خلاف مدعیان دور از زرق و حیل و سالوس هرچه در عمق خویش باور داشت وز برای خوش آمد مردم نثر او پاک تر ز آب حیات قلم استوار انسان ساز ناکسان قدر او ندانستند گر رسیدش ز زاوخیای گزند ای دریغاکه نقشند اجل آه گز تندباد عمر شکار آنکه از معرفت نشان دارد در شب تیره گون ظلمانی حیف از آن پاکباز مرد گزین شمع سوزان بگریه افتاده است نام آن زنده یاس نامی باد</p>
--	---

\*\*\*

اسدالله شهریاری

(۱۲۹۹ کرماتشاه - ۲۸ اردی بهشت ۱۳۷۲ تهران)

زاده کرماتشاه بود و پدرش مرحوم رحمت الله از اعضاء اداره ثبت احوال آن شهر. به هنگام خردسالی به همراه خانواده اش در مشهد رحل اقامت می افکند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه اش در خراسان طی شد، آنگاه به تهران آمد و رشته زبان و ادبیات فارسی را در مرکز به پایان رسانید. سپس به عنوان دبیر در خدمت وزارت آموزش و پرورش بود و به کار تعلیم دروس ادبی اشتغال داشت. در کنار

تدریس به کار نویسندگی و شاعری کشیده شد و در میدان ادبیات رشته طنز و فکاهی را برگزید تا حدی که یکی از شعرا و نویسندگان طنزپرداز طراز اول ایران بود. فعالیت آن مرحوم در این زمینه گسترده بود. از اسامی متعدد ممتاز که شاید هم اکنون هم برای بسیاری نا آشنا بوده باشد استفاده می‌کرد. آن نامها چنین بود: اسد، شایان، شبکور، سرخوتیان، قناس الشعرا، یارو، معلم الاطفال، آقامعلم، شی - ترسو، مشارالیه، حسنعلی جعفر، فسقلی، موشکاف، جلت، خنده‌رو، شهریار اسداللهی، ایشان، پره (خراسانی) شوان (کرمانشاهی).

بعدها همکاری با رادیو را پذیرفت و اوقاتی از ایام را در خدمت رادیو بود. کار نویسندگی برنامه‌های پرطرفدار فکاهی و اجتماعی در رادیو را بر عهده داشت. کار او در رادیو متجاوز از بیست سال طول کشید. برنامه‌های طنز و فکاهی صبح جمعه با رادیو در آن زمان مملو بود از نوشته‌ها و اشعار آن مرحوم که همه صحنه اجتماعی و مایه‌های طنز و انتقاد داشت. او همچنین نویسنده نمایشنامه‌های پلیسی معروف «کار آگاه جانی دالر» در رادیو بود و شاید مبتکر آن. کار او در رادیو به حدی رونق گرفت که وی راه‌زوکره رادیو می‌گفتند. یکی از همکاران نزدیک آن مرحوم در این زمینه تعریف می‌کرد که بارها دیده شده بود هرگاه کمبود و نقصی در یکی از برنامه‌های صبح جمعه با رادیو مشاهده می‌شد، شادروان شهریار فی‌البدیهه مطلب یا شعری تهیه می‌کرد و برنامه تکمیل می‌گردید.



اشعار و مطالب فکاهی او مرتباً در مطبوعات به چاپ می‌رسید. سالهای طولانی با روزنامه فکاهی توفیق همکاری قلبی نزدیکی داشته. در عهد زمامداری دکتر محمد مصدق امتیاز روزنامه فکاهی «ماه» را گرفت و با کمک طنز نویسان طراز اول مدتی به انتشار این روزنامه مشغول بود. وقتی هم بواسطه چاپ یک کاریکاتور روزنامه‌اش توقیف می‌شود. پس بلافاصله روزنامه دیگری با نام «شیطان» منتشر می‌سازد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روزنامه او در محاق تعطیلی افتاد. چند وقتی بعد از کودتای مذکور برای تجدید پروانه انتشار مراجعه می‌کند، ولی دستگیر و به مدت شش ماه در لشکر زرهی زندانی می‌شود. در زندان از کوشش و فعالیت فرهنگی بازمی‌ماند و به کار نگارش اسوالم و افکار عرفی شیرازی مشغول بود که در سال ۱۳۳۴ با مقدمه شادروان امیری فیروزکوهی منتشر شد.

پس از خلاصی از زندان و در کنار نویسندگی به کار جمع آوری تمبر علاقه مند می شود. در خیابان امیریه، نزدیک خیابان فرهنگ در مغازه کوچکی اوقات فراغت را به کار خرید و فروش تمبر می گذراند. در کار تمبرشناسی یکی از صاحب نظران بود. در سال ۱۳۴۶ کتاب جیبی تمبرشناسی را منتشر کرد. در این زمینه شعری دارد که یادآوری می شود:

### در وصف تمبر

آفرین بر تو که خوش نقش و نگاری ای تمبر  
راستی هست وجود تو سراپا همه سود  
می بردت چو قدح دست به دست از سر شوق  
همگی عاشق دیدار تو حتی معشوق  
گر گریزی مگر از خلق که در دوره عمر  
ذوقها جمله در آمیخت چو گشتی تو پدید  
در تو تصویر بزرگان جهان نقش گرفت  
گه مقیمی به یکی خانه وز آنجا نیروی  
خدمت خلق به یک عمر شعار تو بود  
مردم از پیر و جوان جمله هواخواه تواند  
الفتی گشته پسیدار میان من و تو  
بر رخت بوسه خویان جهان مشهود است

شادروان شهریاری پس از بازنشستگی از خدمت دولت و دست کشیدن از فعالیتهای مطبوعاتی کتابفروشی کوچکی در چهارراه کیوان، خیابان آذربایجان بعنوان سرگرمی تأسیس کرد و نیز تحریر کوچکی که روی آن مللو از پریده روزنامه های قدیمی بود در گوشه ای از مغازه می گذارد و با آن جنه ضعیف و نحیف خود دائماً پشت آن میز نشسته و مطالب مطبوعات قدیمی کشورهای عربی را ترجمه می کرد. متجاوز از پانزده، کلاسوره از مجموعه نوشته ها و ترجمه های خود را در قفسه ای در پشت سرش در مغازه نگاهداری می کرد و به انتظار روزی بود که آنها را به چاپ برساند. اینکه برادرزاده برومند و باهمت و تحصیل کرده اش شاهرخ شهریاری طبق وصیت آن مرحوم در صدد چاپ این آثار است.

مرحوم استاد شهریاری مردی بود وارسته و خلیق و مهربان و دارای خصلتهای نیک انسانی. در عین اینکه عمری را به کار طنز و فکاهی پرداخت، اما در مواقعی که لازم بود بسیار جدی و سخت گیر می نمود.

در سال ۱۳۶۸ از او تقاضا کردم اثری تازه از خود را برای چاپ در نامواره شادروان دکتر محمود افشار در اختیار بگذارد. یک قطعه شعر نغز به نام «وطن» مرحمت کرد که در جلد ششم نامواره مذکور چاپ شد و اینکه هم در اینجا تجدید می شود:

### وطن

شه سلیمان به عقابی فرمود  
عالمی شیفته منظر توست  
سوی هر خطه سفرها کردی  
هان بگو، ای سخنان همه راست  
ای ترا دانش و فضل و فنود  
ملک گیتی همه زیر پر توست  
از همه سوی پیام آوردی  
بهترین نقطه آفاق، کجاست

گفت در پاسخش ای شاه جهان  
 خویشتن از همه جا آگاهی  
 می‌روم و ز پی من باش روان  
 آن مکان کز همه جا باشد به  
 باد را گفتم سلیمان به شتاب  
 ز آنکه در دل هوس آنجا داشت  
 چونکه طی شد ز زمان لغتی چند  
 اندر آن بود نه آب و نه علف  
 سنگ و خاک و شن و گل جمله به هم  
 مجمع زستی و ادباری بود  
 میهمان هیچ ندیده جز مار  
 چون عقاب از دور، آن کوه بدید  
 آن مکانی که تو خواهی، آنجاست  
 شه جو بشنید چنین گفت به او  
 از چه این جای، نکو می‌دانی  
 سبب برتری اینجا چیست  
 گفت گمر در نظرت خوار بود  
 این مکان خوبتر از جان من است  
 زادم اینجا و در اینجا میرم  
 چون وطن، هیچ به دوران نبود

نیست چیزی ز تو البته نهان  
 چون به سرتاسر گیتی شاهی  
 بشتابیم در اقطار جهان  
 بینی آنگاه مرا گسوی زه  
 بزدش چست، به دنبال عقاب  
 هوس خوبترین ماوا داشت  
 کوهی آمد به نظر سخت بلند  
 عاری از آنچه فرایند به شمع  
 رهزن ذوق و فزاینده غم  
 از پلشتی هسا، انباری بود  
 با نروئیده به سطحش جز خار  
 گفت ای شاه جهان بی‌تردید  
 خوش‌ترین منظره در دیده ماست  
 هان به من گفته بیهوده مگو  
 کش نه آب است و نه آبادانی  
 که دمی نیز در آن توان زیت  
 نزد من ارجش بیار بود  
 ز آنکه از بهر من اینجا وطن است  
 هم در آن کام دل خود گیرم  
 گر نباشد وطنی، جان نبود

در تاریخ دوازدهم اردیبهشت امسال و قبل از فوتش سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات طی جلسه‌ی پرشوری در محل کانون از وی تجلیل شایسته‌ای بعمل آوردند و کتر ایرج وامقی استاد دانشگاه و دوست دیرین و شصت ساله‌ی وی که با او و خانواده‌اش مراوده‌ی طولانی داشته در آن جلسه در معرفی آن شادروان سخنانی ایراد نمود.

برای روح آن مرد نیک خصال شادی ابدی و برای بازماندگانش صبر و شکیبایی آرزو مندیم. فهرست کتابهای منتشر شده و تالیفات شادروان شهریار را به آگاهی خوانندگان می‌رسانیم.

۱۳۲۰ - در راه پیروزی (داستان تاریخی)

۱۳۳۴ - احوال و افکار و منتخبات عرفی شیرازی (چاپ دوم ۱۳۵۵)

۱۳۳۴ - راهنمای زبان فارسی

۱۳۴۶ - تمرینات (جیبی)

۱۳۵۲ - زبان مادری (دستور، انشاء، املا)

۱۳۵۵ - دیوان رحمت (اشعار مرحوم پدرش)

۱۳۵۶ - سرگرمیها

۱۳۶۲ - کاروان خنده

۱۳۶۲ - کار آگاه جانی دالر (بلیسی)

۱۳۶۲ - دری وری (اشعار لکاهی)

۱۳۶۲ - دنیا می‌خندد

۱۳۶۲ (?) - نغمه‌های صحرا (اشعار گویشی)

۱۳۶۵- آئین نگارش (چاپ دوم ۱۳۷۰)

۱۳۶۵- ۹ ماه و نه روز (مسائل آبستنی)

۱۳۶۵- ارواح و اشباح (چاپ دوم ۱۳۶۹)

۱۳۶۹- همه بخندیم

۱۳۶۹- تنظیم خانواده

۱۳۶۹- وامق و عذرا (متن قرن دوازدهم)

۱۳۷۰- مسائل پزشکی و بهداشتی (با کمک برادرش)

۱۳۷۰- سرگذشتها (مجموعه داستانهای کوتاه)

? - لکه‌های ننگ بر دامان تاریخ (زیر چاپ)

محمد رسول دریامشت

آقای احمد کرمی تاریخ درگذشت زنده‌یاد اسدالله شهرپاری متخلص به «شایان» را چنین یافته است.

چو از این جهان رفت «شایان» ما ز فسدانش آزرده شد جان ما

ز حق خواست احمد که تاریخ آن شود ثبت در متن دیوان ما

در آن دم ز یزدان رسید این پیام که تاریخ شمی است و غفران ماه

۱۳۷۲

دکتر محمود آق‌اوی

(۱۳۷۱-۱۳۰۰)

متأسفانه روزهای پایانی سال گذشته (سال ۱۳۷۱ ش.) مصادف با پایان روزهای حیات یکی از

بهترین استادان ریاضی دانشگاه تهران، دکتر محمود آق‌اوی - گردید.



او سال ۱۳۰۰ ش. در تهران زاده شد و تحصیلات ابتدائی را در دبستان قرغیب و متوسطه را در دبیرستان ایران و آلمان پایان برد و بعد برای ادامه تحصیلات بدانشتری عالی - شعبه ریاضی - رفت و در سال ۱۳۲۳ ش. باخذ درجه لیسانس در ریاضیات عالی نائل آمد. پس از پایان تحصیل مدتی دبیری ریاضیات در مدرسه ایران و آلمان کرد تا آنکه بسال ۱۳۲۷ ش. با شغل معاونت کتابخانه دانشکده علوم بدانشگاه تهران منتقل گردید. درین شغل است که او با کوششهای شبانروزی خود آن

کتابخانه را گسترش داد و زحماتش در بسط این کتابخانه هیچگاه فراموش شدنی نیست. در سال ۱۳۳۰ ش. در کنکور اعزام محقق آلمان برای مدت یکسال شرکت کرد و چون زبان آلمانی به نیکویی می‌دانست درین کنکور شاگرد اول شد و آلمان رفت. او درین سفر با اساتید معروف آلمان و روشهای جدید ریاضی آشنا گشت و پس از ختم یکسال بایران آمد و در کتابخانه دانشکده علوم بهمان شغل قبلی خود بانجام وظیفه پرداخت. دو سال بعد در کنکور دیگری برای اعزام محقق بارو با باز شرکت کرد و مثل دفعه قبل شاگرد اول شد و بارو پا رفت.

درین سفر دوم او یکسال در آلمان پژوهش و تحقیق پرداخت و بعد چون زن و فرزندش در فرانسه بودند به پاریس رفت و از آنجا که در زبان فرانسوی نیز متبحر بود وارد دانشگاه پاریس شد و پس از چهار سال تحقیق در دانشگاه پاریس موفق باخذ درجه دکترا از آن دانشگاه در ریاضیات عالی گردید و به تهران آمد و به گروه ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران پیوست و با شغل دانشیاری در آن دانشکده به تدریس پرداخت و ضمناً برای مدت چهار سال دیگر معاونت کتابخانه آن دانشکده را مثل سابق بعهده گرفت. مرحوم دکتر آق اولی سالها در دانشکده علوم تهران و دانشکده‌های ریاضی دیگر با تدریس ریاضیات انجام وظیفه کرد تا آنکه به سال ۱۳۵۹ ش. بارتبه ده استادی باز نشسته شد. او را کتب ریاضی زیر است: ۱- حساب عددی؛ ۲- حساب دیفرانسیل و انتگرال؛ ۳- انتگرالهای چندگانه و آنالیز برداری؛ باضافه مقالات متعدد در رشته ریاضی.

عبدالله انوار

### مهجور کرمانشاهی

(۱۲۸۹-۱۳۷۲)

احمد جلالی گوران (مهجور کرمانشاهی) در ششم اردیبهشت ۷۲ در سن ۸۳ سالگی در گذشت. او به سال ۱۲۸۹ خورشیدی در کرمانشاه متولد شد. با شعر و موسیقی توسط برادر مهترش (بزرگتر) فرج‌الله جلالی که شاعر و هنرمند بود آشنا شد. از هفده سالگی به شعر و موسیقی پرداخت. مشق تار را نزد استادان موسیقی آروزه، استاد یحیی زرین‌پنجه و استاد شیدانی شروع کرد، در شاعری بیشتر به غزلسرائی گرایش داشت، هرچند از انواع دیگر شعر نیز فراوان دارد. احوال و آثارش در تذکره شعری مختصر کرمانشاه - باغ هزارگل - باغ ابریشم آمده است. استاد شهریار به مهجور عنایت خاصی داشت و در دوجای دیوانش (جلد سوم آثار منتشر نشده شهریار - چاپ رسالت تبریز) از مهجور کرمانشاهی به همراه استاد جلیلی بیدار و استاد دانشمند شاعر کم مانند یدالله بهزاد نام می‌برد و یاد می‌کند. شهریار با مهجور در کنگره شعری تبریز آشنا شده بود. خدایش بیامرزد.

یدالله عاطفی

### قدرت‌الله آذری

(۱۳۱۳-۱۳۷۲)

قدرت آذری مؤسس و مدیر بنگاه مطبوعاتی آذری درگذشت (۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۲). من نزدیک به سی سال شد که با او آشنا و دوست بودم. حدود پانزده سال ازین مدت کتابدار انجمن کتاب بود. نوجوانی بود که با شور و شوق در آنجا به کار آغاز کرد و با دلسوزی و علاقه‌مندی امور مربوط به مشترکان و بخش مجله راهنمای کتاب را انجام می‌داد. مرحوم تقی‌زاده معرف او بود. ابتدا در بنگاه

ترجمه و نشر کتاب (در تهران) و سپس در مؤسسه فرانکلین (در تبریز) کار می‌کرد و چون به تهران آمد به یاری و همکاری ما شتافت.

تصدی کتابداری در انجمن کتاب موجب علاقه‌مندی او به گردآوری و مجموعه‌سازی مجله‌ها و روزنامه‌های قدیمی شد و درین رشته تبحر و ممارستی به دست آورد. چون انجمن کتاب و مجله



راهنمای کتاب در پایان سال ۱۳۵۷ بی‌سرانجام ماند و کتابخانه‌اش را به بنگاه ترجمه و نشر کتاب بردند، آذری هم چند صباحی به آنجا کشانیده شد، ولی دوران خدمت او در آن مؤسسه مدتی دراز نپائید و سرنوشت او و ما را از مدارسه بیرون کردند. پس برای اعاشه خانواده خویش مغازه کوچکی در اول خیابان امیرآباد گرفت و به مجله فروشی - کاری که در آن استادی و مهارت پیدا کرده بود - پرداخت و در آغاز این دوره از زندگی او با سختی رو به رو شد. در آن روزها هیچ قدرت و بنیه مالی نداشت و با قرض توانست در آن دکه کارش را شروع کند. بی‌تردید بسیاری از مجموعه‌هایی که کتابخانه‌های کشور از نشریات ادواری دارند نتیجه رنجها و کوششهایی است که آذری در راه جور کردن آنها متحمل شده بود و بنابراین همه استفاده‌کنندگان از آن نشریه‌ها باید آمرزش آن مرد فرهنگ دوست را بخواهند.

مدیر مجله با تأسف بسیار، به فرزندان و همسرش تسلیت می‌گوید و اظهار شادمانی می‌کند که فرزندان برومندش دنباله کار پدر را از دست نمی‌گذارند و آن مرکز را سرپا نگاه خواهند داشت.

ایرج افشار

#### بازیه یاد ابوالقاسم حالت

غمگین شده‌ام از خیر رجلیت حالت	خالی شده‌ام از ادب از حضرت حالت
دانم چه گذشته به عزیزان و سریدان	برهمه و برهمدم و هم صحبت حالت
لیکن بر تقدیر چه تدبیر توان کرد	کاین بوده ز دیوان قضا قسمت حالت

استاد مسلم بُد و هم خادم مردم	بر اهل ادب هست عیان خدمت حالت
گفتار علی (ع) را که نکو ترجمه‌ای کرد	پیداست از آن نیت و هم فطرت حالت
گوئیم نمرده است که او زنده بنام است	پاینده و جاوید بود دولت حالت
صبر است کنون پیشه و برهان و مریدان	باقی است چو آثار گران قیمت حالت

دکتر سید برهان‌الدین میرمنصوری  
(روشت)

## درگذشت استادان زبان فارسی در پاکستان

دکتر محمد باقر

(۴ آوریل ۱۹۱۰ - آوریل ۱۹۹۳ لاهور)

محمد باقر یکی از استادان و مروّجان و محققان زبان فارسی در پاکستان، در لاهور درگذشت. وی در دهی در نزدیکی فیصل آباد به دنیا آمد. فوق لیسانس ادبیات فارسی را از دانشگاه پنجاب، لاهور گرفت. حافظ محمود شیرانی و پروفیسور محمد اقبال از جمله استادان او بودند. سپس به لندن رفت و دورهٔ دکتری ادبیات فارسی را در دانشگاه لندن گذراند. گراهم ییلی و دینون راس استادان او بودند. وی اولین بار در ۱۹۳۲ م. سفری به ایران رفت و بعد از آن مرتباً رفت و آمدی به ایران داشت و تقریباً همه رجال سرشناس ادبی و علمی ایران در عصر حاضر از آشنایان و دوستان او بودند. وی نسبت استادی در گروه فارسی دانشگاه پنجاب داشت. مدتی رئیس گروه فارسی و رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب و مدیر مجلهٔ انجمن عربی و فارسی همان دانشکده بوده است. کتابخانهٔ شخصی او دارای کتب نفیس خطی و چاپی بود. فهرستی از آن کتابها در ۱۳۴۰ ش منتشر شده است. وی و پنجابی ادبی آکادمی را نیز اداره می‌کرد که چندین متن فارسی از طرف آن آکادمی به چاپ شده است.

فهرست کامل آثار او اعم از کتاب و مقاله در جزوهای به نام و گفتگو با استادان فارسی و ضمیمهٔ مجلهٔ دانش، اسلام آباد، شمارهٔ ۲۴-۲۵ سال ۱۳۶۹ ش. چاپ شده است. در اینجا فقط از چند اثر او نام می‌بریم:

- ۱- تاریخ سامانیان (اردو)، لاهور، ۱۹۵۳ م.
  - ۲- قسه‌های پنجابی به زبان فارسی (اردو)، لاهور، ۵۸-۱۹۶۰ م، دو جلد.
  - ۳- تصحیح فرهنگ مدارالفاضل، تهران، ۱۹۷۲ م.
  - ۴- تصحیح کلیات جویای تبریزی، لاهور
  - ۵- تصحیح تاریخ کوه نور، لاهور، ۱۹۵۸.
  - ۶- تصحیح عبرت نامه، لاهور، ۱۹۶۱.
  - ۷- تصحیح واقعات درانی، لاهور، ۱۹۶۴.
  - ۸- تصحیح کیگورنامه، لاهور، ۱۹۶۴ م.
  - ۹- تصحیح تذکرة خطاطان از لسان‌الملک هدایت‌الله، لاهور، ۵-۱۹۶۴ م.
  - ۱۰- تصحیح قصر عارفان، لاهور، ۱۹۶۵.
  - ۱۱- تصحیح تذکرة زبدة المعاصرين از سید میرحسین الحسینی شیرازی، لاهور، ۱۹۶۶ م.
  - ۱۲- تصحیح تذکرة مخزن الغریب، لاهور، اسلام آباد، ۱۹۶۹-۱۹۹۲ م.
- تاکنون چهار مجلد از این تذکرة منتشر شده است و پنجمین و آخرین جلد آن زیر چاپ است.  
عارف نوشاهی (پاکستان)

### خانم زبیده صدیقی

(۲۴ فوریه ۱۹۴۳ - ۳ ژانویه ۱۹۹۳ م)

استاد فاضل و شاعره برجسته زبان فارسی دکتر زبیده صدیقی در ملتان، پاکستان درگذشت. وی در پتیا، هند چشم به جهان گشود و در ۱۹۴۷ م از هند به پاکستان هجرت کرد. فوق لیسانس فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور گرفت و دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران گذراند (۱۹۶۶-۹ م). و بعداً در دانشکده دولتی تربیت معلم ملتان و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ملتان مشغول به تدریس شد. وی مجردهانه زیست و تمام دارائی خود را در راه تأسیس و اداره نمودن جامعه صدیقیه در ملتان صرف کرد. جامعه مذکور مدرسه ایست برای دختران یتیم.

آثار:

۱- ینفجر من الانهار، مجموعه شعر فارسی، چاپ ۱۹۷۶ م.

۲- شرح احوال و تصحیح دیوان سیف‌الدین اسفرتنگی، ملتان.

محمد سلیم مظهر (لاهور)

### میرزا مقبول بیگنا بدخشانی

(۱۹۰۵-۱۹۹۳ م)

پروفسور میرزا مقبول بیگنا بدخشانی یکی از خدمتگزاران صدیق زبان و ادبیات فارسی در پاکستان در ماه مه ۱۹۹۳ م. درگذشت. وی در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۵ م. در دیهی به نام مغلوالی نزدیک شهر سیالکوت ایالت پنجاب متولد شد. فوق لیسانس فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور گرفت و در ۱۹۴۸ م تدریس زبان و ادبیات فارسی را آغاز کرد. این شغل شریف را تا ۱۹۶۵ م ادامه داد. بعد از بازنشستگی با مراکز مختلف تحقیقی پاکستان وابسته شد و تا آخرین لحظات زندگی با دایرةالمعارف اسلامی دانشگاه پنجاب لاهور همکاری می کرد. او در سال ۱۹۵۹ م سفری به ایران نیز کرد و وی چندین کتاب و مقالات علمی و تحقیقی به یادگار مانده است. دولت ایران در اعتراف به خدمات علمی و ادبی او، وی را نشان سپاس داده بود.

محمد سلیم مظهر (لاهور)

### آثار مهم بدخشانی

۱- ادب نامه ایران / تاریخ شعر و ادب فارسی از زمان قدیم تا دوره مشروطیت به زبان اردو - لاهور

۲- ارمغان عقیدت / جمع آوری و ترتیب منقبتها و نعتهای شعری فارسی سه قاره، لاهور - ۱۹۶۰

۳- تاریخ ایران. جلد اول / تاریخ سیاسی ایران از زمان قدیم تا دوره اشکانیان، لاهور - ۱۹۶۷

۴- سکینه الاولیاء / ترجمه به زبان اردو از کتاب داراشکوه، لاهور - ۱۹۷۱

۵- تاریخ ایران جلد دوم / تاریخ سیاسی ایران از ساسانیان تا انقلاب اسلامی، لاهور - ۱۹۸۰

۶- تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند / مدیر علمی و ویراستار، لاهور - تاریخ ندارد

۷- لمعات جمال / تصحیح و تحشیه و مقدمه لفتهای مولانا عبدالرحمان جامی، لاهور - تاریخ ندارد

۸- ایران / سفرنامه ایران، لاهور - تاریخ ندارد

۹- سرزمین حافظ و خیام / تاریخ و جغرافیای ایران، لاهور - ۱۹۷۹

۱۰- گلزار ادب / مرتب کتاب درسی برای دانشجویان دیلم فارسی، لاهور - ۱۹۹۰

## دوگذشتگان دیگر

■ دکتر حسینعلی هروی، حافظ شناس نامدار و استاد پیشین دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (۶ اردیبهشت ۱۳۷۲). از آثار او چند ترجمه از جمله فرهنگ البسة اسلامی شهرت دارد. کتابش در شرح اشعار حافظ از کارهای باارزش اوست. چون از آقای عنایت‌الله مجیدی خواسته شده است که شرح حالش را برای درج در شماره دیگر بفرستد به همین اجمال بسنده می‌شود.

■ دکتر محمدعلی حکمت شیرازی (در بهار ۱۳۷۲ در پاریس). ایشان از استادان رشته علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی بود.

■ دکتر عباسقلی خواجه نوری. از استادان میرز علم آمار و از پیشگامان گسترش این رشته در ایران بود. (بهار ۱۳۷۲).

■ دکتر قاسم تویسرکانی. رشته دکتری ادبیات دانشگاه تهران را گذرانیده بود و در دانشگاه تدریس می‌کرد. نامه‌های رشیدالدین و طواط به تصحیح او در سلسله انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. (اردیبهشت ۱۳۷۲).

■ دکتر مهدی درخشان از استادان گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران بود. از جمله تألیفات او تذکره شاعران همدان است (دو جلد). کتابی هم درباره زبان فارسی در سلسله انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. در مجله آینده مقاله‌هایی از او به چاپ رسیده. (اردیبهشت ۱۳۷۲).

■ ایران توفیق از کتابداران تحصیل کرده و با مهارت بود. مدتی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران خدمت کرد. رشته فوق لیسانس علم کتابداری را در نخستین دوره آن رشته در دانشگاه تهران آموخته بود و بابتش و هوشیاری درین زمینه خدمت کرد.

■ محمدعلی عطار هروی از خوشنویسان و صاحب ذوقان هرات که چند سال بود در مشهد سکنی گرفته بود. او متولد ۱۳۲۸ قمری بود. در مشهد مجلس مجللی به یاد او برگزار شد و کتابچه‌ای درباره او به چاپ رسیده.

### اغلاط چاپی شماره ۱ - ۳ سال نوزدهم

ص ۲۱۰ س ۸: لبنانی / لبنانی

ص ۲۳۶ سطر آخر: پس از سیزده قرن و هفتاد و چار / هفتاد و یک

ص ۲۳۷ (رثای محیط): ۱۳۱۴ / ۱۳۱۳

ص ۲۴۱ (فوت منوچهرشیرازی): آذر ۱۳۶۸ / ۱۳۷۱



**DR. LUDWIG REICHERT VERLAG WIESBADEN**

**TÜBINGER ATLAS DES VORDEREN ORIENTS**

Mit Unterstützung der Deutschen Forschungsgemeinschaft

**اطلس تاریخی توبینگن برای خاورمیانه**

دانشگاه توبینگن بیست و چند سال است که به تدوین نقشه‌های ادوار تاریخی خاورمیانه و نقشه‌های جنبی آن اقدام کرده است. تاکنون طبق فهرستی که مؤسسه ناشر در فهرست تازه خود اعلام داشته ۲۹۲ نقشه منتشر شده است.  
برای آنکه علاقه‌مندان از صورت نقشه‌ها و جزوه‌ها و کتابهای مربوط به ایران آگاه شوند فهرست آنها را درین شماره می‌آوریم.  
امیدست یکی از مؤسسات فرهنگی و تحقیقی یک دوره این اطلس و ضحائم آن را بخرد که محققان در ایران دسترسی به آنها داشته باشند.

**Iran und Afghanistan**

1:2 Mio.; 5. Lfg. 1981.

Iran. Geomorphologie (Ostteil)

10.2 Mahārlū- Beckens bei Siharz/ Širāz (Iran). Mittlerer Teil. Vegetation

10.5 Elburz (Iran). Ostgrenze des kaspischen Waldgebietes

10.7 Persische Golfküste. Mangrove

5.3 Iran. Binnenwanderung

Afghanistan. Sprachen und Dialekte

Iran. Ethnische Gruppen

9.1 Teheran / Tehran (Iran)

9.1.1 Entwicklung der Innenstadt von Teheran

- 1:24 000; 5. Lfg. 1981.
- 9.1.2 Der Bazar von Teheran
- 1:7 775; 5. Lfg. 1981
- 9.4 Der Bazar von Isfahan / Esfahān (Iran)
- 9.6 Herat (Afghanistan). Geschäftsviertel und Branchen
- 1:25 160; 6. Lfg. 1982
- 10.9 Ghazni (Afghanistan)
- 10.4 Gebirgsregenfeldbau (Mittlerer Zagros / Iran)
- 10.6 Bewässerungswirtschaft im iranischen Hochland
- 12.1 Zagros (Iran). Bergnomadismus und Ansiedlung der Bahtiyārī.
- 12.2 Zagros (Iran). Bergnomadismus und Ansiedlung der Qasqāī.
- 12.3 Al- Ġazira (Irak). Nomadensiedlung
- 12.7 Afghanistan. Nomadismus
- Iran. Industrie
- Arabisch - Persischer Golf. Erdölwirtschaft
- Die Karten des Ibn Hauqal ca. 988 n. Chr.
- 14.3 Mittlerer Zagros und Juzestān
- Das iranische Hochland im Chalkolithikum
- Das iranische Hochland in der Früh- und Mittelbronzezeit
- Das iranische Hochland. Mittelbronze- bis Eisenzeit
- Iran Unter den Achämeniden (6.4. Jahrhundert v. Chr.)
- Östlicher Mittelmeerraum. Das achämenidische Westreich von Kyros
- Vorderer Orient. Das Alexanderreich (336-323 v. Chr.)
- Kleinasien und Schwarzmeergebiet.
- Von Antonius Pius bis zum Ende des Parthischen Reiches
- Vorderer Orient. Römer und Sāsāniden in der Zeit der Reichskrise
- Kaukasus und Mesopotamien
- Byzantiner und Perser (581-628 n. Chr.)
- Byzantinisch- Persischen Konflikts (6.-7. Jh. n. Chr.)
- Armenien und Georgien. Christentum und Territorientwicklung
- Das islamische Arabien beim Tode des Propheten (632/11h)
- Das islamische Reich unter den vier ersten Kalifen
- Das Islamische Reich unter 'Abda- malik (685-705 n. Chr./ 66-85h)
- 3.2 Die Konsolidierung des Umayyādenreiches
- Die Kernländer des 'Abbāsidenreiches im 10. Jh. n. Chr.
- Die islamischen Rechtsschulen bis zum Ende der Sāmāniden (bis 999)
- Der Ostteil des 'Abbāsidenreiches vom 9.-11. Jh.
- Das Reich der Großsalgūgen bis zum tode Malikkāns

- 14.3 Das Tīmūridische Herāt. Orte, Lagen und Gebäude  
 14.5 Das Safavidische Isfahān. Baubestand  
 Armenien und Georgien im 10. und 11. Jahrhundert  
 Armenien und Georgien um 1200  
 Das Reich der H̄vārezmāšh vom Mongoleneinfall  
 Īrān. Das Reich der Īlhāne 656-736 h/ 1258-1336 n. Chr. (Westteil)  
 Īrān. Das Reich der Īlhāne 656-736 h/ 1258-1336 n. Chr. (Ostteil)  
 Die islamischen Rechtsschulen. H̄orāsān.  
 19.1 Die Nachfolgedynastien des Īlhānreichs und der Feldzüge Tīmurs  
 19.2 Das Tīmūridenreich unter Šaroh (807-850 h/ 1405- 1447 n. Chr.)  
 Das Šfavidenreich  
 Armenien und Georgien. Das Christentum vom 15. bis zum 19. Jh.  
 Die kaukasischen Republiken  
 Das sowjetische Trānskaukasien seit 1921

**INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES  
 UNIVERSITY OF KARACHI**

**LIST OF PUBLICATIONS**

1. SHAMLU LETTERS: a new Source of iranian Diplomatic Correspondence, Edited by Dr. Riazul Islam, 1971. Based on an unique MS in the British Museum. Throws fresh light on Mughul relations with Iran during Shah Jahan's reign. 92 pages of Persian text in facsimile, and 35 pages of Introduction in English.

2. DIWAN OF BAYRAM KHAN: Persian and Turki Diwans of Bayram Khan Khan- i- Khanan. Edited by Syed Hussamuddin Rashdi and Dr. Muhammad Sabir, introduction by Dr. M.H. Siddiqi, 1971. 39 pages of Persian poetry; 44 pages of Turkish poetry, 19 pages of Introduction in English, giving a succinct account of Bayram Khan's Life.

3. TADHKIRATUSH- SHU'ARA of Emperor Jahangir. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyet, Introduction and Annotation by Syed Hussamuddin Rashdi, 26 Pages of Introduction in Urdu which brings under critical discussion Mutribi Samarqandi's attribution of the Tadhkira to Jahangir.

4. KHATIRAT- I- MUTRIBI SAMARQANDI, being Memoirs of meetings with Emperor Jahangir. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyet. Foreword by Dr.

M.H. Siddiqi, 1977. Total pages 82. Mutribi Samarqandi, author of the Nuskha-i Ziba- i Jahangir, here gives an account of his 24 sessions with Emperor Jahangir at Lahore during 1626-27. The dialogues bring out vividly the artistic and literary propensities of emperor Jahangir.

5. THE CALLIGRAPHERS OF THATTA, by Dr. M.A. Ghafur, 1978. Pages 90, including an Index, plus 32 plates of inscriptions of Thatta and Bhanbore.

6. MAJMA AL - SHU'ARA -I JAHANGIR SHAHI of Mulla Qatib Herawi (died 1024/1615). Edited, introduced and Annotated by Dr. Muhammad Saleem Akhtar, 1979. 400 pages of Persian text including Bibliography, Appendices and index, 17 pages of Introduction in English. The edition is based on a unique manuscript in the bodleian Library.

7. Mahmud bin Amir Wali's SOUTH ASIAN TRAVELOGUE (Bahr ul- Asrar), Edited by Riazul Islam. 106 pages of Persian text: over 50 pages in English comprising a detailed Introduction and historical and geographical notes. Mahmud bin Amir Wali of Balkh here gives a fascinating account of his travels in India and Ceylon during the years 1624-31.

8. A CALENDAR OF DOCUMENTS ON INDO- PERSIAN RELATIONS (1500-1750) by Riazul Islam, Published in collaboration with the Bunyad-i Farhang- i- Iran, Tehran. Volume 1, 1979. Brings together in standardized calendared form all the correspondence having a bearing on Mughul- Iran relations from Babur to Aurangzeb. It calendars 276 letters, and runs over 500 pages including a detailed Introduction on the art of Insha, and an Index. Based on an extensive study of Persian and Turkish chronicles and collections of letters in the libraries of Great Britain, Europe, Turkey, Iran, Pakistan and India.

9. A CALENDAR OF DOCUMENTS ON INDO- PERSIAN RELATIONS, 1500-1750. volume II, 1982. Published in collaboration with the Bunyad-i Farhang-i Iran. This volume brings together all the correspondence of the Later Mughuls with the Later Safawids and Nadir Shah, and all relevant correspondence of the Mughul Empire and Iran with the kingdoms of the Deccan, the Khanates of Turan and the Ottoman Empire; it contains 224 letters and runs over 450 pages including Index, Bibliography and twenty facsimiles of documents.

10. first Syed Hussamuddin Rashdi Memorial Lecture: MAKJI HILL, A Center of

Islamic Culture in sindh by Professor Dr. Annemarie Schimmel, 1983.

11. *Second Syed Hussamuddin Rashdi Memorial Lecture: SYED HUSSAMUDDIN RASHDI AND HIS LITERARY WORKS* (in Urdu) by Maulana Syed Sabahuddin Abdur Rahman (Azamgarh). Printed 1984. Released 1987.

12. *JAM' AL- TAWARIKH- I- HASANI* by Hasan b. Shihab Yazdi (Compiled circa mid- 9th century A.H./ 15th century A. D.) Edited by Dr. M. H. Modarresi Tabatabai and Iraj Afshar.

13. *Munshi Debi Prasad, KHAN- I- KHANAN NAMA*. Late 19th Century work on the life of Abdur Rahim Khan- i- Khanan, based on Persian and Rajput sources. Edited by Dr. M. H. A. Beg.

14. *MUTHMIR* by Siraj- ud- din Ali Khan Arzu (died 1169/ 1756). Edited by Dr. *Rehana Khatoon*. *MUTHMIR* is the first work on Persian linguistics, presaging latterday researches on the affinity of Indo- Persian Languages. Introduction by Dr. Abu Lais Siddiqi.

#### READY FOR THE PRESS:

1. *THE DUTCH EAST INDIA COMPANY AND TRADE IN DIEWEL- SIND IN THE 17TH AND 18TH CENTURIES*. By Professor Willem M. Floor (Holland). Based on Dutch sources little known or used earlier.

2. *NUSRAT NAMA- I TARKHAN* by Bayazid Purani, Edited by Dr. Ansar Zahid Khan. A rare work on the history of sindh compiled during Akbar's reign, of which there is only one known manuscript in the world.

3. *BABUR NAMA* in the Persian Translation of Abdur Rahim Khan-i Khanan. Edited by Dr. Roshan Ara Begum, Ph. D. (Tehran).

#### UNDER PREPARATION:

1. Anand Ram Mukhlis, *MIR'AT UL- ISTILAH* (completed 1158/1745), with a classified analysis of the contents and an introduction by, Riazul Islam. The work throws light on the politics, society, culture, customs and manners, and literary figures of the mid- eighteenth century Delhi.

۲. *TAWARIKH- I BAD'IA*, History of Central Asia: Edited by Riazul Islam.

### LES ROIS OUBLIES

L'épopée de la dynastie Kadjare. Par Prince Ali Kadjar avec la collaboration de Sylvie Dervin. Paris, Edition 1, Klan. 1992. 356 p.

آمیخته‌ای است از تاریخ سلسله قاجار بیشتر بر اساس روایات و شنیده‌های شخصی. گاهی متن جنبه حماسه سرایی دارد و گاهی به زبان گفتگو و داستان تاریخی نزدیک می‌شود. مادرزرنگ نویسنده ملکه جهان (همسر محمدعلی شاه) بوده است. آنچه نویسنده در بخش‌های پایانی مخصوصاً در بخش هجدهم کتاب به دست می‌دهد مفیدترین بخش است زیرا درین فصل از سرنوشت ملکه جهان و دیگر بازماندگان محمدعلی شاه یاد کرده است.

### WOMEN'S AUTOBIOGRAPHIES IN CONTEMPORARY IRAN

By Afsaneh Najmabadi. Cambridge. (Mass). Harvard University Press. 1998. 78 p. (Harvard Middle Eastern Monographs, xxv).

مجموعه‌ای است از متن تعدادی خطابه که در سمینار سال ۱۹۸۸ دانشگاه هاروارد درباره سرگذشته نویسی زنان ایرانی از خود ایراد شده است. مقاله اول از فرزانه میلانی است درباره نحوه پرداخت و برداشت اینگونه سرگذشت نویسیها. مقاله دوم از افسانه نجم آبادی تحلیلی است از خاطرات منسوب به تاج السلطنه. مقاله سوم از مایکل هیلمن است درباره آنچه فروغ فرخزاد از خود گفته است. مقاله چهارم از ویلیام هنوی گفتاری است درباره نامه نویسی زنان.

### OMAR CHAJJAM. WIE WASSER IM STROM, WIE WÜSTENWIND.

Gedichte eines Mystikers. Zweisprachige Ausgabe  
Herausgegeben von Khosro Naghed. Meerbusch, Verlag Edition Orient. 1992. 153 s.

ترجمه آلمانی رباعیات خیام و خیام وارست که از روی نسخه بدلیان توسط Wolter von der Parten در سال ۱۹۲۷ انتشار یافت و اینک به صورت دو زبانه با متن فارسی به اهتمام خسرو ناقد به صورتی زیبا و کاغذی مرغوب نشر شده است. رباعیات فارسی به خط نستعلیق پرویز تهرانی است.

**DAS ISLAMISCHE UNTERHALSTSRECHT NACH  
AL-KĀSĀNĪ**

Eingeleitet, übersetzt und kommentiert Von Salma Aba- Ghosh.  
Frankfurt. Verlag Peter Lang. 1983. 189 p. (Heidelberger  
Orientalische Studien, 11).

ابوبکر علاءالدین مسعود بن احمد کاسانی حنفی از فقهای قرن ششم هجری (متوفی ۵۸۷) مشهور به ملک‌العلماء رساله کوچکی به عربی به نام بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع نگاشت که در آن مباحث نکاح و طلاق را مورد بحث و فحص قرار داده است. خانم سلمی ساعی ابوفوش متن را به آلمانی ترجمه کرده است به مناسبت آنکه مباحث مندرج آن از جنبه اجتماعی حقوق و نفقه زن و خانواده و عید اهمیت دارد. کاسان از آبادیهای ماوراءالنهر است. بدایع در حقیقت شرحی است که کاسانی بر تحفة الفقهای علاءالدین سمرقندی (متوفی در ۵۳۹) نوشته است.

**BIBLIOGRAPHY OF ISLAMIC AND MIDDLE EAST  
STUDIES IN JAPAN. 1968- 1983.**

Tokyo, The Centre for East Asian Cultural Studies, The Toyo  
Bunko. 1992. 787 p.

کوشش برجسته‌ای است برای فهرست کردن نوشته‌ها و مقاله‌هایی که در نشریات ادواری و مجموعه‌های چاپ شده در ژاپون میان سالهای ۱۸۶۸ تا ۱۹۸۸ (یکصد و بیست سال) به چاپ رسیده بوده است و با استواری و روشمندی و زیبایی و پاکیزگی چاپ انجام شده است و با اینکه به دو حروف ژاپونی و انگلیسی مخلوط است ناهماهنگی و بی‌نظمی چایی در آنها مشاهده نمی‌شود. درین فهرست بیش از پانزده هزار مقاله معرفی شده است و برای آنکه غیر ژاپونیان هم بتوانند دریابند که موضوع هر مقاله چیست موضوع آن به انگلیسی ترجمه شده و پس از عنوان مقاله به چاپ رسیده است. بخش بندی فهرست چنین است:

- کلیات (لقنامه، دائرةالمعارف، سالنامه، کنگره‌ها...)

- ادیان و اندیشه (کلیات حاوی یهودیت و مسیحیت - حضرت محمد (ص) - قرآن و حدیث - تصوف و کلام و فلسفه - تشیع و فرق دیگر - تفکرات سیاسی و اقتصادی).

- حقوق (فقه)

- جغرافیا

- تاریخ (کلیات - پیش از اسلام - آغاز اسلام - قرون چهارم تا نوزدهم - قرن نوزدهم تا پایان جنگ دوم).

- سیاست و روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم (از جمله قسمت مربوط به ایران و افغانستان) - اقتصاد و صنعت (با تقسیم‌بندی).

- زبان و ادبیات (در قسمت زبان‌های ایرانی و فارسی ۳۲۹ مقاله معرفی شده است).

- هنر (کلیات - هنرهای زیبا و معماری - موسیقی)

- فرهنگ عامه و مردم شناسی

- ژاپون و خاورمیانه

ANNALI DI CA' FOSCARI

Serie Orientale 23 (1992)

درین شماره از مجله دانشگاه ونیز این مقاله مرتبط با تفسیر سوراآبادی است  
Leonardo Capezzone. - Alterità e islamizzazione: Iblis e il pavone nel commento  
coranico di Sūrābādī. pp. 25-50.

همچنین R. Zipoli دو مقاله دارد به نام‌های:

- Statistics and Lirica Persica. pp 91-134.

- Mais quelle est utilité de... ce compte rendu?

یاسخی است به انتقادی که ازو درباره تپه فرهنگهای بسامدی شاعران فارسی شده است.

ENCYCLOPAEDIA IRANICA

نخستین جزوه جلد ششم منتشر شد. این دفتر کلمات Coffeehouse با بخشی از Communisme  
را دربردارد.

چغازنبیل - سکه (بسیار مفصل) - رنگ - ستون - بازرگانی (بسیار متصل) - ارتباطات - کمونیزم  
(مفصل) - از عمده مقاله‌های این دفترست.

THE GOLDEN DISK OF HEAVEN. METALWORK OF TIMURID IRAN.

By Linda Komaroff. Costa Mesa, Mazda Publishers in association with Bibliotheca

Persica. 1992. 301 p.

(Persian st Series, 2).

در فصل اول مؤلف نگاهی انداخته است به قدیمترین ساخته‌های فلزی ایران. در فصل دوم  
قدیمی‌ترین ساخته‌های فلزی عصر تیموری مربوط به مزار خواجه احمد یسوی را معرفی می‌کند. در  
فصل سوم مباحث نوع شناسی، فن ساخت، کتیبه نویسی، اشیاء فلزی پرداخته شده است. عنوان فصل  
چهارم سبک ساخته‌های فلزی عصر تیموری در خراسان است. در پنجمین فصل که میراث تیموری نام  
گرفته بازمانده‌های ظریف و هنری شناخته شده.

بخش مهم این کتاب فهرست و عکسهای سی و هفت قلم ساخته عصر تیموری است که در  
موزه‌ها نگاه‌داری می‌شود.

در آن عصر هنر ایران چنان رواج داشت که سنگاب مفرغی ساخت استاد عبدالعزیز تبریزی (در  
۸۰۱ هجری) و قندیل کار عزالدین تاج‌الدین اصفهانی (در ۷۹۹) برای مزار احمد یسوی به  
ماوراءالنهر برده می‌شد. دومی حالا در ارمیتاژست.

ISLAMIC BOOK REVIEW INDEX (1992) COMPILED BY WOLFGANG M. BHEN.

این جلد یازدهمین کتابشناسی انتقاد کتابهای مربوط به سرزمینهای اسلامی است و با انتشار آن  
مؤلف اختتام کار خود را اعلام کرد.

### MUGHALS IN INDIA

A Bibliographical survey of manuscripts. By D. N. Marshall. London, Mansell, 1985. 634 p.

این کتابشناسی دربارهٔ تواریخ و ادبیات دورهٔ گورکانان هندوستان است. اینان را اروپائیان به نام مغول می‌شناسند و سلسلهٔ مغولی به آنان گفته می‌شود.

چاپ اول این کتابشناسی در سال ۱۹۶۷ منتشر شده. در چاپ حاضر زیر ۲۱۰۵ شماره تألیفاتی که دربارهٔ آن دوره نوشته‌اند و به صورت نسخهٔ خطی باقی است معرفی شده. ازین تعداد ۱۹۳۱ شماره مربوط است به اسامی مؤلفان به ترتیب الفبائی و ذیل نام هر مؤلف کتاب یا کتابهای او با به دست دادن مشخصات و محل وجود نسخه آمده است. فی‌المثل ذیل نام ظهوری کلیات، دیوان، ساقی‌نامه، مینا بازار، سه نثر، دیباچهٔ نورس، دیباچهٔ گلزار ابراهیم شناسانده شده است. شماره‌های ۱۹۳۲ به بعد مربوط به آثاری است که مؤلفان آنها شناخته نیست. اضافات و تصحیحات بخش دیگری از کتاب است. کتاب با فهرست نام کتابها و فهرست موضوعی پایان می‌گیرد.

### SARDI

Concordance and lexical repertories of 1000 lines. By Setrg Manoukian- Riccardo Zipoli.

Venezia. 1992. 347 p. (Lirica Persica 8).

دنبالهٔ کاری است که ریکاردو زیولی برای به دست آوردن فرهنگ بسامدی شاعران ایران آغاز کرد. این بار از هزار بیت سعدی استخراج شده است. در هزار بیت انتخابی که ۶۶۹ بار به ۴۹۴ بار، و از ۴۸۴ بار، و من ۲۱۲ بار، و کردنه ۲۱۱ بار آمده است.

### RESEARCH CENTRE FOR ISLAMIC HISTORY

#### ART AND CULTURE, ORGANISATION OF THE ISLAMIC CONFERENCE

مرکز مطالعات برای تاریخ، هنر و فرهنگ سرزمینهای اسلامی وابسته به کنفرانس اسلامی که مقرش در استانبول است و به مدیریت فاضل محترم اکمل‌الدین احسان اوغلی اداره می‌شود درین چند سال انتشارات متنوع و متعدد نشر کرده است. از جمله کارهای ارزشمندشان طبع فهرستها و مراجع است مانند:

1) Union catalogue of the periodicals in Arabic script in the libraries of Istanbul.

Prepared by Hasan Duman. Istanbul. 1986. 602 + 24 p.

درین فهرست ۱۸۰۴ نشریات ادواری به خط‌های اسلامی که در کتابخانه‌های شهر استانبول موجودست به نظم الفبائی اسم نشریه معرفی و جای وجود و شماره‌های موجود هریک گفته شده است. فی‌المثل ازین فهرست می‌توان دریافت که از نشریات ادواری فارسی چند شمارهٔ کاوه و صنایع آلمان و شرقی در استانبول هست و تعداد نشریات ادواری ایران بیش از هفت نیست. طبعا اکثریت نشریات ادواری به ترکی و از آن عثمانی است (۱۴۹۳ تا).

از جمله روزنامه‌های فارسی آنجا، کرمانشاه است که میرزا احمدخان وزیر و فریدون کاویانی در کرمانشاه چاپ می‌کردند و دو شمارهٔ آن در آنجا هست.

تعجب است که مجله‌ها و روزنامه‌های فارسی که در استانبول منتشر می‌شد مانند اختر، شمس،

پارس درین فهرست نیست مگر چند شماره از اختر.  
 ۲) فهرس مخطوطات الطب الاسلامی باللغات العربیة والترکیة والفارسیة فی مکتبات ترکیا. اشراف د. اکمل الدین احسان اوغلی. اعداد د. رمضان ششن، جمیل آقینار، جواد ایزگی. استانبول. ۱۹۸۴. وزیری، ۵۲۵ ص.

این فهرست در دو بخش است: ۱) کتابهایی که نام مؤلف آنها شناخته است. درین بخش ذیل ۴۴۹ شماره اسمی مؤلفان آمده و تألیفات هر یک به ترتیب الفبائی اسم کتاب و تعداد نسخی که از هر یک هست با ذکر محل وجود نسخه قید شده است. بعضی ارجاعات هم به مراجع دیگر برای برخی از کتابها داده شده.

بخش دیگر فهرست کتابهایی است که نام مؤلفان آنها مشخص نیست. این قسمت به نظم الفبائی اسم کتب است.

فهرست با دو فهرست اسمی مؤلفان و اسمی کتابها پایان می‌گیرد.

3) Catalogue of manuscripts in the Köprülü Library. Prepared by Ramazan Şeşen, Cevat İzgi, Cemil Akpınar. Presented by Dr. E. Ihsanoglu. İstanbul. 1986. 3 vols.

مجموعه‌هایی که درین فهرست معرفی شده عبارت است از:

۱) وقف فاضل احمد پاشا کوپرولو که مؤسس کتابخانه بود (۱۶۳۲ نسخه).

۲) وقف حافظ الحاج احمد پاشا از اقوام همو (۲۹۲ نسخه).

۳) وقف محمد عاصم بک از خورشان همو (۷۳۲ نسخه).

۴) متفرقات (۱۹ نسخه و چند سند).

در هر مجموعه نسخه‌ها به نظم موضوعی معرفی شده است. مؤلفان در پایان فهرستهای متعدد تهیه دیده‌اند برای آنکه خوانستار بتواند نسخه‌های عربی و فارسی و ترکی را جدا جدا بشناسد. فهرستهای پایانی متنوع است برای: کتابان، روایت، سامعین، قارئین، اماکن، مدارس و جوامع، رجال، تاریخ کتابت نسخه‌ها.

در میان این مجموعه یکصد و هشتاد جلد کتب چاپی قدیمی است که فهرست آنها هم درین سه مجلد آمده.

**SYEH EVHADUD- DIN HĀMĪD EL- KIRMĀNĪ VE EVHADIYY TARIKATL  
 MIKAIL BAYRAM. KONYA, 1993. 141 p.**

دکتر میکائیل بایرام استاد دانشگاه قونیه (ترکیه) و از متخصصان تاریخ عرفان است و این کتابش دربارهٔ شیخ اوحدالدین کرمانی و طریقهٔ اوحدیه مبتنی است بر متون و منابع بسیار و از جمله مقداری از نسخ خطی چاپ نشده.

بخشی ازین نوشته به بیان سیاحتهای اوحدالدین در آذربایجان و اران و اناتولی و عراق و خراسان و ماوراءالنهر و سوریه و مصر و حجاز و بغداد است.

### متفرقه

□ سفینه سخن.

مجموعه اشعار محمد اکرم اکرام، اسلام آباد، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱. وزیری، ۲۱۹ ص.

مجموعه اشعار غزلی و واقعه‌ای است از دکتر محمد اکرم اکرام استاد زبان فارسی در دانشگاه لاهور، سراینده پاکستانی است و از شیفتگان زبان فارسی. نمونه‌ای از ابیات او نقل می‌شود. بگو درین چمن ای دوست این چه آیین است که بهر چیدن یک گل هزار گلچین است

به پامردی قدم باید زدن ای راهرو این جا ره عشق است و در هر گام صد گونه خطر دارد  
مقدمه کتاب به فارسی نوشته کمال حاج سید جوادی و نوشته انگلیسی به قلم دکتر شکور حسن است.

□ خلاصه الالفاظ جامع العلوم.

ملفوظات حضرت سید جلال‌الدین بخاری آنچه ملقب به مخدوم جهانیان، مرتب علامه‌الدین علی بن سعد قریشی حسینی، تصحیح و تحشیه غلام سرور، اسلام آباد پاکستان، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۳۷۱، وزیری، ۶۰۶ ص.

مخدوم جهانیان از عرفای قرن هشتم هجری است (۷۰۷-۷۸۵)، او در سال ۷۷۷ به دهلی آمده است و این کتاب که حاوی ملفوظات اوست در سال ۷۸۲ ترتیب یافته است. افسوس که حروف انتخاب شده برای این متن گرانقدر نامناسب است و بالتجربه خواندن آن دشوار شده.

دکتر غلام سرور از فضیای ایران‌شناس و نامور پاکستان است. برین متن مقدمه‌ای مفصل دارد که جداگانه به نام مقدمه خلاصه الالفاظ جامع العلوم، توسط همان مرکز تحقیقات فارسی چاپ شده است. این مقدمه حاوی معرفی نسخه‌های خطی متن و شرح حال مباحثه ملفوظات و مرتب کننده آن و فرهنگ اصطلاحات عرفانی و قصه‌های قرآنی و مختصر شرح حال بزرگانی است که در کتاب نامشان در میان آمده است. چاپ مقدمه بر متن مزیت دارد و هاری از عیب است.  
نمونه‌ای از اثر کتاب:

شیخ جمال‌الدین اچه به غایت متحمل بود، روزی به آن بزرگوار سیاحان قلندران آمدند. شیخ برای ایشان نان و روغن آورد.

قلندران در غضب شدند و سیخهای آهنین کشیدند و گفتند برای ما گوشت گوسپند و یخنی و قرص و آش نمی آری. نان و روغن می آری؟

شیخ به معذرت پیش آمد و گفت ای درویشان آنچه موجود بود آوردم، درویشان نشنیدند.

شیخ فی‌الحال دستار از سر فرود آورد و سر برایشان بنهاد و گفت بزنید. چون ایشان از شیخ چنین خلق بدتند سیخهای آهنین از دست ایشان افتاد و همه دریای شیخ افتادند.

□ آئینه افغانستان

به تازگی شماره‌های ۲۰ تا ۲۷ مجله آئینه افغانستان مربوط به ماههای قوس ۱۳۷۰ تا سنبله

۱۹۷۱ که در امریکا (Montclair) چاپ می‌شود به دفتر مجله رسیده است. مجله «ماهانه مستقل، غیر حزبی، ملی و اسلامی» و هر شماره آن منقسم به بخشهای نجات و آزادی افغانستان، مسائل ذات الافغانی، مکاتیب وارده، آرشیف ملی، زبان و ادبیات، دینی و تربیتی، نقد و معرفی آثار است. مؤسس و ناشر مجله دکتر سید خلیل‌الله هاشمیان دو سال است که این مجله را منتشر می‌کند. مخصوصاً بخش نقد و معرفی آثار که حاوی اخبار مربوط به انتشار مؤلفات افغانان و مربوط به افغانستان است برای فضلا و محققان ایران قابل توجه است. توفیق آقای دکتر هاشمیان را در ادامه خدمتی که بر عهده گرفته‌اند خواستاریم.

□ کتاب شاهزاده مظفونالدین میرزا فیروز

بر پایه یادداشت‌های خود او به قلم همسرش مهین دولت‌شاه فیروز، پاریس - ۱۹۹۰. وزیری، ۶۵۲ ص. مظفر فیروز فرزند نصره‌الدوله از مردان جنجالی در دوره پس از شهریور ۱۳۲۰ بود. ابتدا به سید ضیاء پیوست تا بتواند به تمایلات سیاسی خود برسد و سپس چون سید ضیاء ناتوانی سیاسی یافت به قوام‌السلطنه نزدیک شد و قوام هم برای مقاصد خود دست او را گرفت و برکشیدش و مدتی در صحنه نگاهش داشت و به وزارت و سفارتش رسانید.

درین کتاب بعضی اطلاعاتی هست که در جای دیگر نیست. از آن جمله است نامه‌های متبادله میان فیروز و قوام در وقتی که فیروز سفیر ایران در مسکو بود و یا آنچه راجع به جریان شلوغی بختیاری آورده. البته بسیاری از مطالب این مجموعه که سرشار از مبالغه و خود بزرگ بینی است باید با مآخذ دیگر سنجیده شود.

□ شعر در غربت

از مهدی خراسانی - امریکا، ۱۹۹۱. رقمی، ۱۶+۱۸۲ ص. مجموعه‌ای است از تفزلات و اخوانیات شاعر.

□ ابوحدی، علی

نگاهی به ادبیات معاصر دری در افغانستان. گپنهاگ (دانمارک)، ۱۹۹۲. رقمی، ۱۱۱ ص. بخش اول کتاب «نگاهی به ادبیات معاصر دری در افغانستان» تاریخچه ادبیات نوین در افغانستان است، همراه با اشاره به نویسندگانی که در طول هشتاد سال گذشته در زمینه ادبیات دری (فارسی) قلم زده‌اند.

بخش دوم چهار داستان کوتاه از آثار ادبیات معاصر افغانستان را دربردارد.

**فهرست کتابهای چاپی فارسی موجود در توپوونکو**

به اهتمام توپوونکو (کتابخانه شرقی)، توکیو، ۱۹۹۱. رحلی، ۵۱۹ ص.

توپوونکو نام کتابخانه ملی ژاپون است. درین کتابخانه بخشی به کتابهای ملل مختلف شرقی از جمله ایران اختصاص دارد.

در مجموعه کتب فارسی موجود در آن کتابخانه به تخمین که از روی این فهرست می‌شود پنج هزار عنوان می‌شود.

فهرست بر اساس تقسیم بندی موضوعی و داخل هر موضوع، به ترتیب الفبایی نام مؤلفان است.

فهرست موضوعات چنین است: کتابهای کلی و عمومی - تاریخ - تذکرها و تراجم احوال - جغرافیا و سفرنامه - هنر و صنعت - ادبیات و زبان - دین و فلسفه - علوم اجتماعی - علوم خالص و عملی - نشریات ادواری.

فهرست الفبایی نام مؤلفان بخش پایانی کتاب است.

STUDIA IRANICA

Tome 21 (1992)- Fascicule 1-2

استودیا ایرانیکا، نشریهٔ و انجمن پیشرفت مطالعات ایرانی، بیست و یکمین دوره‌اش منتشر شد.

فهرست نسخه‌های خطی در فرهنگستان ازبکستان

جلد یازدهم، زیر نظر عصام‌الدین اورنبایف، تاشکند، ۱۹۸۷، وزیری، ۲۲۲ ص.

درین جلد ۵۸۵ نسخهٔ خطی در موضوعهای متنوع معرفی شده است.

چند کتاب تازهٔ ایران‌شناسی

**Ahn, Gregor**

Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation - Leiden: Brill [u. a.], 1992.- XIV, 365 S.- (Acta Iranica; 31: Sér. 3, textes et mémoires; vol. 17).

**Bournoutian, George A.**

The Khanate of Erevan Under Qajar rule 1795-1828. Persian Studies Series, No.13. Costa Mesa CA & New York: Mazda Publishers in association with Bibliotheca Persica, 1992. 355 Pages.

**Mahdi, Ali Akbar & Abdolali Lahaeizadeh**

Sociology in Iran. Middle Eastern Series: No. 27. Bethesda, MD: Jahan Book Company, 1992. 141 Pages.

**Schmitz, Barbara**

Islamic Manuscripts in the New York Public Library. New York & Oxford: Oxford University Press and The New York Public Library, 1992. Pages.

**Soudavar, Abolala**

Art of the Persian Courts: Selections from the Art and History Trust Collection. New York: Rizzoli International Publications, 1992. 423 Pages.



مشخصات کتابهایی درین بخش می آید که نسخه ای از آنها به دفتر مجله رسیده باشد و درباره آنها که برای پیشرفت پژوهشهای ایراتسی سودمندی بیشتری دارد معرفی نوشته شود.

چندی است که کتابها در قسمت «معرفی کتابهای تازه» در سه بخش آورده می شود.

۱- معرفی کتابهای مهمتری که موضوعشان با مباحث مورد نظر مجله مرتبط است در ابتدای بخش می آید و برای تمایز به عرض صفحه چاپ می شود.

۲- کتابهای دیگر به تقسیم بندی موضوعی یعنی روشی که از ابتدای سال ۱۳۳۷ در مجله راهنمای کتاب و سپس در مجله آینده رعایت شده است معرفی می شوند.

۳- کتابهای ناشران و مؤسساتی که مجله مناسب می داند معرفی انتشارات آنها را در یک ستون و دنبال هم بیاورد تا هویت و حیثیت فرهنگی و انتشاراتی آن ناشر بیشتر گویا باشد. خوشبختانه این روش که ظاهراً توسط این مجله برای نخستین بار آغاز شده موجب علاقه مندی خاصی خوانندگان و کتاب یابان است.

از پست و بلند ترجمه

هفت مقاله، از کریم امامی، تهران، انتشارات نیلوفر با همکاری انتشارات زمینه.

تهران، ۱۳۷۲، رقمی، ۲۶۲ ص.

کریم امامی چهل سال است که با ترجمه کردن و ویراستاری زندگی می کند و درین دو هنر از سرآمدان است. مترجم در زبان انگلیسی است. هم از آن زبان ترجمه ها دارد و هم از فارسی بدان زبان ترجمه کرده است و از آن جمله رباعیات عمر خیام است. با فیتز جرالد همآورد شده است. مجموعه ای که از او به دستمان رسیده حاوی هفت مقاله است که هر یک را در سالی نوشته و هر یک درجایی چاپ شده است. مقاله ها همه خواندنی و آموزشی است، برای هر کس که به ترجمه کردن دست می یازد. از مقاله های بسیار خواندنی مطلبی است که درباره ذبیح الله منصور و روش او

در ترجمه نوشته است.

### اکسیرالتواریخ

تألیف علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات ویسن، ۱۳۷۱، وزیری، ۶۶۲ ص.

تاریخ قاجاریه است از آغاز تا سال ۱۲۵۹ قمری. ضرورت داشت این کتاب چاپ شود زیرا علیقلی میرزا در میان شاهزادگان قاجار و همچنین ادبای عصر خود مردی معتدل و استوار بود و به ساند مورخان رسمی نخواست است تملق‌هایی آن چنانی بگوید. میزان سخن را تا حد متعارف زمانه نگاه داشته. مقدمه خوب جمشید کیانفر حاوی اطلاعاتی درباره کتاب و نسخه و شرح حال علیقلی میرزاست که تاکنون بدین کمال درجایی نیامده بود.

برای آگاهی ایشان باید گفت که مجموعه‌ای از نوشته‌های اعتضادالسلطنه در کتابخانه ملی ملک موجودست و در میان آنها نوشته‌هایی هست که چاپ شده است و در مجموعه‌های دیگر نیست. از متون نخستین مربوط به تاریخ قاجار امیدست که اشرف‌التواریخ هم چاپ شود.

### تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه

نوشته دکتر علی اصغر زرگر. ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین و انتشارات معین، ۱۳۷۲، وزیری، ۲۸۴ ص (۲۸۰۰ ریال).

مندرجات این تحقیق که قسمتهای تازه آن مبتنی است بر اسناد موجود در انگلیس عبارت است از: زمینه تاریخی - انگلیسها و رضاخان - موضع بریتانیا در قبال رضاشاه - مذاکرات ایران و انگلیس - شکست دیپلماسی - روابط اقتصادی - آلمان و سیاست قدرت ثالث - ایران و جنگ جهانی دوم. ترجمه‌هایی که کاوه بیات ازین گونه نوشته‌ها عرضه می‌دارد به مناسبت وقوف شخصی او بر تاریخ و همچنین منابع همواره قابل اطمینان و رضایت بخش است. بی تردید کتاب حاضر در میان نوشته‌های دیگری که مربوط به این دوره نوشته شده است تازه‌تر، مستندتر و پژوهش‌مندانه است.

### تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)

تألیف سرهنگ غلامرضا نجفی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، وزیری، دو جلد (۶۱۶ و ۵۹۲ ص).

مؤلف این کتاب از آگاهان بی‌چون و چرا نسبت به تاریخ عصر مصدق تا روزگار انقلاب است. پیش ازین از کتاب خوب، خواندنی و ماندنی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت و چون حاوی نکات تازه و روش پسندیده و غیرخطایی و مبتنی بر مدارک و اسناد بود کاملاً رواج یافت.

پس از آن به جریانهای دنباله آن دوره پرداخت و دو جلد کتاب حاضر را منتشر ساخت که چون روشمندانه بود مطلوب واقع شد. گولش اینکه به چاپ چهارم رسیده است.

مسلم است که تمام دوره بیست و پنج ساله از کودتا تا انقلاب هنوز جزء تاریخ به معنی واقعی و علمی کلمه نیست. زیرا طبق عرف علمی آنچه درباره سی سال پیش از زمان معاصر گفته می‌شود

بیشتر ذکر حوادث مزوج به هیجانها و علاقه‌مندیهاست تا بحث تاریخی خشک. آقای نجاتی در تالیف کتاب ارزشمند خود کوشیده است حتی‌المقدور از جنبه‌های عاطفی و ذهنی ناظر به جریانها بکاهد تا از صواب‌گویی دور نیفتد و برای اینکه بر نظریات مختلف آگاه باشد از محققانی است که می‌کوشد اهم نوشته‌های مرتبط و استاد را مورد مذاقه قرار دهد. فهرست منابع و مآخذ این کتاب، اعم از کتابهای زبان انگلیسی و کتابهای فارسی دال است بر همین نکته که او جریان انتشار کتب مربوط به موضوع را منظم دنبال کرده است.

### تذکره دلگشا

تألیف حاج علی اکبر نواب شیرازی متخلص به بسل. تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۱۶ ص.

مقدمه دکتر رستگار فسایی درباره بسل منصل و جامع است. از تذکره بسل چند نسخه هست. مصحح نسخه دانشگاه تهران (شماره ۲۹۹۹) را اساس قرار داده و با نسخه‌ای مورخ ۱۲۵۱ مقابله کرده.

تذکره دلگشا در شش گلین است: گلین اول احوال شیراز که جنبه جغرافیای شهری و تاریخ دارد. گلین دوم ذکر بقاع و مساجد و مدارس آن شهرست. گلین سوم در احوال حسینعلی میرزا والی فارس است، گلین چهارم در احوال فرزندان او رضاعلی میرزا و نجفعلی میرزا و انوشیروان میرزاست. گلین پنجم در تعداد ابنیه و عمارات اوست. گلین ششم بر دو بوستان تبویب شده: بوستان اول در شرح حال فتحعلی شاه و فرزندان شاعر اوست. بوستان دوم در ذکر احوال و اشعار شعرای معاصر صاحب تذکره است به ترتیب حروف الفبای آخر تخلص.

خاتمه ذکر احوال و اشعار مؤلف است و شرح زلزله سال ۱۳۳۹/۴۰ شیراز.

### تویسرکان

نگارش محمدمقدم گل محمدی. جلد اول. تهران. انتشارات غزالی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۵ ص.

مؤلف زاده شده تویسرکان است و آشنا به احوال به سرزمین پدری. جلد اول کتابش مشتمل است بر بیان احوال و اوضاع طبیعی (بخش اول) - اوضاع تاریخی (بخش دوم حاوی وضع رودآور قدیم - تاریخچه‌ای از تویسرکان فعلی).

در همین جلد سازمان‌اداری و محدوده جغرافیای قدیم و آثار باستانی معرفی شده است از جمله مقبره حبوق نبی، بیر کمرسته و چنارهای آن، چنار مسجد باغوار، پل فرسخ. نژاد و زبان و مذهب و مساجد و مباحث دیگر از بخش دوم است. در بخش سوم اوضاع اقتصادی و کشاورزی مطرح است.

بخش چهارم کاملاً خواندنی است. تحت عنوان اوضاع اجتماعی به معرفی وضع محله‌های شهر، اشتغالها، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان محلی، تدخین، آموزش و پرورش، روشنایی، وسائل نقلیه، اعیاد و جشنها، مراسم ملی و سنتی، ازدواج، مراسم ترحیم، تفریحات و سرگرمی پرداخته است. در حقیقت حاوی اغلب مطالب مربوط به فرهنگ مردم است.

امیدست هرچه زودتر جلد دوم این کتاب ارزشمند به دسترسان بیاید.

### جغرافیای تاریخی ایران باستان

تألیف دکتر محمدجواد مشکور. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۱۵۲ ص.

مندرجات: کوههای بزرگ ایران - کویرهای فلات ایران - رودهای ایران (حوضه خزر - حوضه خلیج فارس و عمان - حوضه‌های داخلی) - خلیج فارس - جغرافیای تاریخی ایران پیش از دوره ساسانی (منطقه به منطقه) - راهها و چابارخانه‌ها - جغرافیای تاریخی دوره سلوکی - دوره اشکانی - پایتختهای اشکانیان - شهرهای ایران از کتاب شهرستانهای ایران - مرزهای چهارگانه - اصطلاحات جغرافیایی ساسانی - کوست‌های هفت‌گانه ایران.  
آذربایجان - خزرستان - ری - قزوین - خوروران (غرب) - خوزستان - لرستان - همدان - کردستان - کرمانشاهان - اصفهان - کاشان - قوس - قهستان - یزد - نیروز - پارس - ریشهر (بوشهر) - کرمان - مکران - سیستان - خراسان - ورارود.  
در پایان کتاب مؤلف اساسی شهرهای ایران را که در معجم‌البلدان باقوت هست با خلاصه توصیف هریک آورده است.

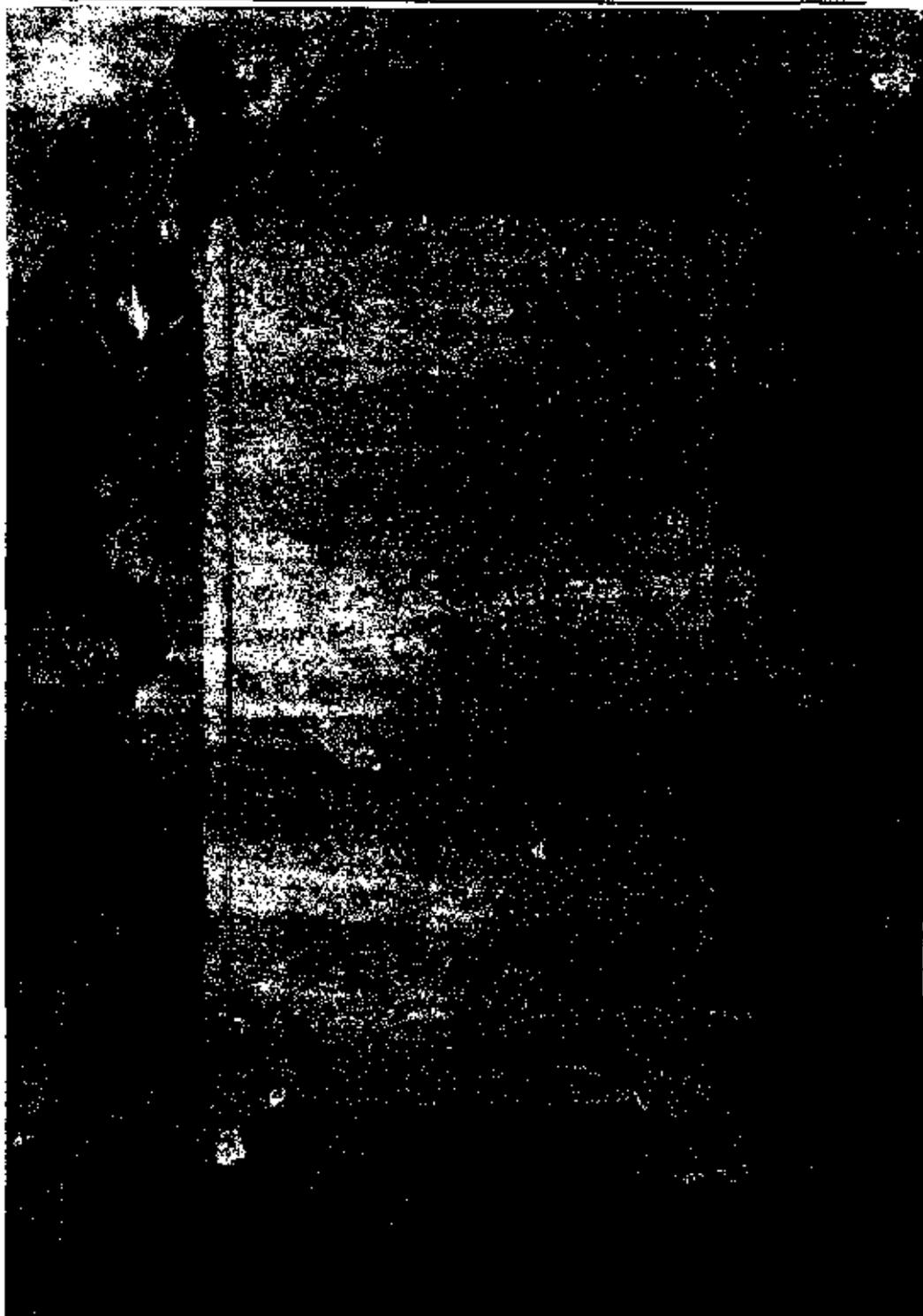
### چهار فصل در آثار جلیل رسولی

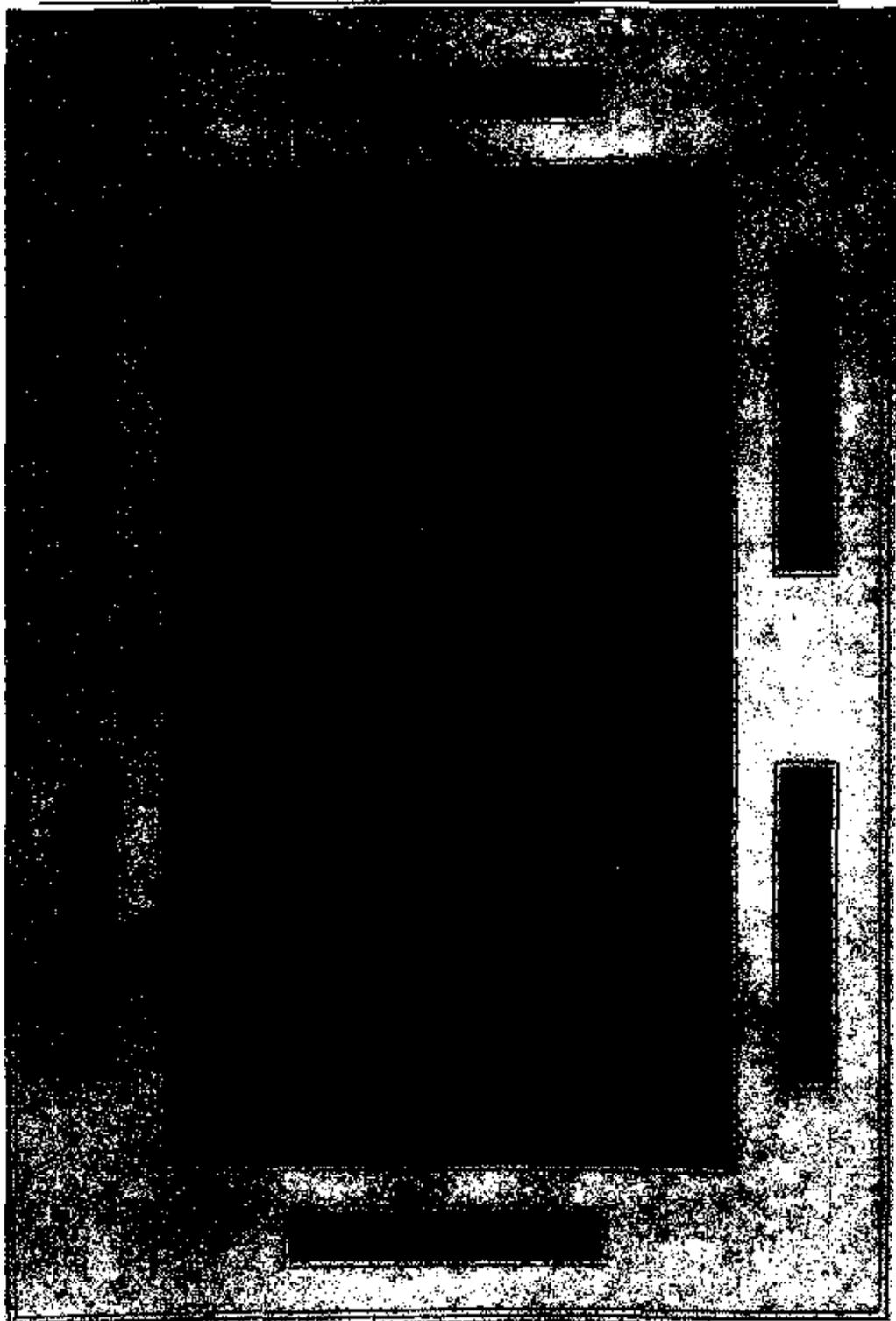
Four Seasons in The Works of Jalil Rassouli

تهران، ۱۳۷۱. رحلی. ۱۵۸ ص.

در آخرین صفحه این مجموعه دلپذیر سراسر ذوق و هنر، نمونه‌ای از خط جلیل رسولی در سال ۱۳۳۷ به هنگامی که در مدرسه مشق خط می‌کرد و «ادب مرد به ز دولت اوست» می‌نوشت آمده است. خطی بجه گانه و کج و کوله بمانند کار هر تازه نویسی.  
اما امروز که چهار فصل را می‌گشاییم و استواری قلم و متانت اخلاقی و رنگ شناسی و کرسی بندی و تنوع قلمی رسولی را در آفرینش قطعات جلوه کننده و پر تلاؤ می‌بینیم به قدرت و شخصیت هنر که در نهاد آدمی نهفته و اگر آن را تربیت کنند خوب هویدا می‌شود پی می‌بریم.  
رسولی نیاز به شناساندن ندارد. از استادان خط است و از نامبرداران درین رشته. نمایشگاههای زیاد از او دیده شده و پیش از این کتاب زیبای «جان جانان» را از او دیده‌ایم و لذت برده‌ایم.  
چهار فصل تنوعی دیگر دارد. این کتاب در ۱۶ مبحث است. هر مبحث عنوانی دارد: بگشای نقاب، مجلس عشاق، بیت و غزل و...  
در هریک ازین مباحث چهار قطعه خط یا نقشخط چاپ شده و هریک به رنگی است.  
در چشم من مجلس عشاق که قطعه‌سازی به شیوه و اسلوب سنتی است دلنواز تر آمد. اما مگر می‌شود از دریا فرونی گذشت که برای من خواندن مصرع «تو آن ماهی که در گردون ننگنجی» در درون پیچدگی خطوط میسر نیست.  
ابیات یا مصرعهای انتخاب شده برای قطعه نویسی حکایت از ذوق شعر شناس رسولی دارد: ببینید چه خوب برگزیده.

- دل در غم عشق مبتلا خواهم کرد  
- تو آن کوهی که در هامون ننگنجی





گفتم که بر حریف غمگین منشین  
 جز پهلوی خوشدلان شیرین منشین  
 در باغ درآمدی سوی خار رو  
 جز با گل و یاسمین و نسرین منشین  
 رسولی علاقه‌مندی خاص و دل بستگی غریبی به دیوان شمس دارد و در بسیاری از قطعه‌های این  
 مجموعه از آن دیوان کبیر کلماتی هست.  
 قلم رسولی را می‌سناییم و بر ذوق بلند او آفرین می‌گوییم.

### حکایت بلوچ

تکارش محمود زند مقدم. تهران، ۱۳۷۰-۱۳۷۱. دو جلد. ۳۹۲ و ۵۵۵ ص.

این کتاب کم مانند خواندنی، دربارهٔ بلوچ و بلوچستان در دو جلد است. عنوان فرعی جلد اول  
 سیری در احوال اهل بلوچستان، شهرها، دیهها، آبها، کرانه‌هاست و از آن جلد دوم کردها، انگلیسها،  
 بلوچها.

جلد اول در ۲۷ فصل و یک پیوست و نوشته شده براساس مشاهدات و آگاهیهای نویسنده که  
 در سفر اول (۱۳۴۳) و سفرهای دوم و سوم (سال ۱۳۴۵) خود به بلوچستان. نخستین سفرش به  
 مأموریت دولتی بود برای آمارگیری هزینه و درآمد خانوارها. سفرهای دیگرش (۱۳۴۵) برای  
 سرشماری عمومی در دوبار. سال ۱۳۴۸ همراه کارشناسان برق و آب، باز در سال ۱۳۴۹ و اوائل  
 سال ۱۳۵۰ مدتی در آنجا مقیم شد و بعد بارها و بارها خودش نوشته است که طی یازده سال اخیر  
 (یعنی تا سال ۱۳۶۹) هر سال دو نوبت، سه نوبت به آنجا رفته است. پس چنین مسافری که داناست و  
 صاحب قلم شیرین هرچه نوشته است خواندنی و ماندنی و یادگاری از دیاری که هنوز هم برای غالب  
 کتابخوانان ناشناس است. زیرا کتابهای متعددی دربارهٔ آنجا نیست و سفرنامه‌های زند مقدم است که تا  
 حدودی می‌تواند این جای خالی را پر کند.

نویسنده در پایان این جلد واژه‌نامهٔ بلوچی به فارسی ترتیب داده است تا خواننده بتواند معنای  
 کلماتی را که در متن می‌یابد به دست آورد.

در جلد دوم که چهل و دو فصل است قسمتی از سخن اصلی دربارهٔ کردهای بلوچستان است و  
 اینکه گروههایی از کردها در رکاب نادرشاه به بلوچستان آمدند و حسین کرد جد بزرگ کردهای  
 سنگان است. اطلاعات مربوط نفوذ انگلیسها در بلوچستان هم درین نوشته مبسوط و خواندنی و  
 تعجب‌انگیز است.

### حواصل و بوتیمار

تألیف دکتر امیرحسن یزدگردی. به کوشش دکتر اصغر دادبه. تهران، انتشارات  
 دانشگاه تهران، ۱۳۷۱. وزیری. ۲۲+۶+۵۱۲ عکسهای رنگین و سیاه و سفید.

استاد دانشمند فقید دکتر امیرحسن یزدگردی از متبحران دقیق و نکته‌یاب و ریزه‌کار بود. از او  
 نوشته و پژوهش زیادی مانده، ولی آنچه دیده شده است همه مستند و عالمانه است. نمونه‌اش همین  
 کتابی است که به نام حواصل و بوتیمار اینک نشر شده است. این کتاب نمودار دقت نظر، تجسس  
 وسیع، مآخذ شناسی دقیق، نکته‌یابی اوست دربارهٔ موضوعی که دیگری بدان توجهی معطوف نکرده.  
 کلمهٔ حواصل و بوتیمار در اشعار و ادبیات فارسی بسیار استعمال شده، ولی کسی در پی آن نبوده  
 است که بگوید مراد چه پرنده‌ای است که بدان حواصل گفته می‌شده. بسیاری از کلمات علمی در زبان

ادبی فارسی همین وضع را داشته است.

دکتر یزدگردی به همین ملاحظات در پی آن برآمد که حواصل و بوئیمار را بشناساند و معین کند که تعبیرات و اشارات مربوط به آنها در ادبیات فارسی مربوط به چه حیوانهایی است. یزدگردی در فروردین ۱۳۶۵ درگذشت و خود موفق نشد تألیفی را که به چاپ رسانیده بود و صفحاتی از آن ناتمام مانده بود به اتمام برساند، پس موجب خوشوقتی است که کتاب به کوشش آقای دکتر اصغر دادبه به پایان رسید و منتشر شد.

آنقدر که به یادمانده است چاپ این کتاب حدود سال ۱۳۴۸ آغاز شد. اما چون یزدگردی از سواسی کم مانند برخوردار بود چاپ کتابش به کندی پیش می‌رفت. در تمام مراحل چاپ اگر نکته تازه‌ای می‌یافت طبعاً مصر بود آن را در جای خود مندرج سازد، لذا صفحات حروف چینی را به هم می‌ریخت و غلط‌گیری را متوقف می‌کرد تا آن نکته تازه‌یاب را در جای خود بگنجاند. اگرچه بایست مبلغی از جیب خود برای جبران زحمات حروف چینی پردازد چنان می‌کرد تا وجدان علمی‌اش آرامی بگیرد. با این همه کتاب استدراکها و اضافاتی پیدا کرد که خوانندگان ملاحظه می‌کنند.

دکتر دادبه سرگذشتی از دکتر یزدگردی و تألیفات او در چند صفحه برین کتاب به چاپ رسانیده، پس از آن یشگفتار دکتر یزدگردی آغاز می‌شود و این یشگفتار حکایت از آن دارد که چاپ کتاب رو به اتمام رفته بود. حواشی یشگفتار مفصل‌تر از متن یشگفتارست. مقدمه کتاب دو صفحه‌ای است درباره سبب جمع این تحقیق با پنج صفحه حواشی.

فصل نخستین کتاب درباره حواصل است. در بخش: معانی لغوی حواصل - نامهای حواصل - ماهیت حواصل - حواصل و حوصل در لغت - حواصل در جانورشناسی قدیم - پوستین حواصل - پر حواصل - موارد استفاده از حواصل و اندامهای وی - حواصل در معنی نوعی مرغ شکاری - برخی از افسانه‌ها و داستانها و تمثلهایی که در باب حواصل ساخته و پرداخته‌اند - سخنی در حل و حرکت گوشت حواصل - حواصل در ادب فارسی.

فصل دوم درباره بوئیمارست تقریباً بر همان ترتیب و میزان.

فصل سوم حواصل و حواصیل در معنی بوئیمار عنوان دارد.

هر یک از بخشهای فصول دارای حواشی زیادی است که از متن هر بخش گسترده‌تر و مشحون به ارجاعها و مآخذ زیادست.

تصحیحات و استدراکات و اضافات از صفحه ۲۲۷ آغاز می‌شود و به ۲۸۰ می‌رسد. فهرستهای سیزده گانه در صفحات ۲۸۱ تا ۴۷۶ قرار دارد و از صفحه ۴۷۷ تا پایان تصحیحات و استدراکات و اضافات آمده است.

خدایش پیامرزا که نمونه خوبی از پژوهش دقیق برای دانشجویان آینده دانشگاهها برجای گذارده است.

### داستان تولد بودا به روایت سفدی

تحقیق و ترجمه از دکتر بدرالزمان قریب، تهران، نشر آفرینش، ۱۳۷۱. رقی.

ص ۱۲۹

این متن که به دسترسه جاتکه نامبردارست توسط پلوی از غارهای هزار بودای چین به دست آمد و به کتابخانه ملی پاریس رفت و بخش دیگری از آن توسط سر اورل اشتین به موزه بریتانیا. خانم دکتر قریب که در زبان سفدی تخصص و استادی دارد ابتدا ترجمه متن را آورده و به منابع

مربوط به تاریخ سفد و دست نوشته‌های سفدی پرداخته است.  
این کتاب فعلاً بهترین نوشته در زبان فارسی کنونی برای اطلاع یابی در زمینه زبان سفدی و مناسبات میان سفدیان و مذهب بودایی است.

### روزنامه خاطرات ناصوالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

تألیف علی ظهیرالدوله. کتاب دوم، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. وزیری، نوزده + ۲۲۶ ص.

درین مجلد شرح سفر در بلژیک، انگلستان، فرانسه، آلمان، اطریش مندرج است (از ۲۴ شوال تا ۲۸ ذی‌الحجه). ظهیرالدوله مطالب را به تفصیل و با جزئیات نوشته و ریزه کاری از خصوصیات نگارش اوست.

### روزنامه دولت علیه ایران و روزنامه دولتی

جلد دوم شماره ۵۵۱ تا ۶۵۰، مدیر و نقاش میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک غفاری. به اهتمام جمشید کیانفر و عنایت‌الله رحمانی. تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲. سلطانی، ص ۶۳۰ تا ۱۳۸۱ (۱۵۰۰ ریال).

تجدید چاپ شماره‌های ۵۵۱ تا ۶۵۰ روزنامه دولت علیه ایران با مقدمه محققانه جمشید کیانفر آغاز می‌شود. این مقدمه گویای تاریخچه روزنامه‌های دولتی ایران در عصر ناصری است. خلاصه چنین است که میرزاتقی خان وقایع اتفاقیه را تأسیس کرد و پس از شماره ۴۷۱ نام آن به روزنامه دولت علیه ایران تبدیل شد. سپس از شماره ۵۹۳ با نام روزنامه دولتی انتشار یافت. کیانفر درین مقدمه همچنین به اشتباه مرحوم صدر هاشمی و خطای خودش در مقدمه جلد اول اشاره می‌کند. دنباله مقدمه معرفی چهار روزنامه‌ای است که طبق دستور مندرج در شماره ۵۹۱ می‌بایست منتشر شود. روزنامه علمی دولت علیه ایران (علمیه) - روزنامه ملت سنیه ایران (روزنامه ملتی) - روزنامه دولتی و روزنامه دولتی مصور. اما ظاهراً سه روزنامه نخستین به چاپ رسیده است. قسمتی ازین مقدمه به اطلاعاتی درباره صنیع‌الملک اختصاص دارد.

دوره‌های منظم و کامل این گونه روزنامه‌ها در کتابخانه‌ها نیست و اولیای کتابخانه ملی و خصوصاً آقای کیانفر با کوشش و پیگیری و جستجو نزد اشخاص مختلف توانسته‌اند دوره‌ای را برای تجدید چاپ کامل کنند. حتی دارنده گرامی مجموعه‌ای که علاقه‌مند به این گونه خدمات است موسوم به آقای علیمحمد ربیعی خود مراجعه کرده و عکس دو صفحه از شماره ۵۲۴ را که ناقص بوده است در اختیار کتابخانه گذارده است.

چاپ این مجموعه، هم از حیث بکاغذ، هم از حیث نوع چاپ بسیار خوب و برانزده است. پس باید انتشار این گونه مراجع را بدین کمال صوری و معنوی توسط کتابخانه ملی قدر شناخت. به امید آنکه دنباله آن از دست گذارده نشود.

فهرست تصاویر و موضوعات و نام اشخاص و شهرها و آبادیها را هتمای بسیار ارزنده است. درین فهرست حتی نمایه‌هایی مانند بلنگ - یله ابریشم (که کاش در ابریشم هم که بسیاری موارد دیگر هست این مورد ارجاع داده شده بود) آمده است.

در ارجاعات ضرورت دو طرفه بودن همیشه رعایت نشده. فی‌المثل از طباطبائی (آقاسید صادق) به

سید صادق مجتهد ارجاع هست، ولی از سید صادق مجتهد به طباطبائی ارجاع داده نشده. کوششهای جمشید کیانفر در چاپ مراجع مربوط به تاریخ قاجار موجب تحسین است.

### روشهای پژوهش در تاریخ

زیر نظر شارل ساماران. جلد سوم و جلد چهارم. مترجمان ابوالقاسم بیگناه - دکتر غلامرضا ذات‌علیان - دکتر اقدس یمنانی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس. ۱۳۷۱ - ویرزی. ۲۷۱ و ۳۷۱ ص.

مرفی جلدهای اول و دوم را که پیش ازین آورده‌ایم و گفتیم که ترجمه این تألیف ارزشمند کار بسیار باارزشی است و طبیعاً موجب آن خواهد بود که مورخان و محققان ما به دقایق مندرج در آن توجه کرده به روشهای علمی توصیه شده عمل کنند. مقالات جلد سوم دربارهٔ ابزارهای رسانه‌ای (تلفون، سینما، میکروفیلیم، ماشین سخنگو)، زبانشناسی و تاریخ، بررسی اقتصاد جوامع قبل از عصر آسان، داده‌های علم جمعیت، حفاظت و نگهداری آثار و شواهد گذشته (موزه، باستانشناسی، کتابخانه، آپشوپ، فوتوک) است. مقالات جلد چهارم عبارت است از: بهره‌برداری انتقادی از سکه‌شناسی (باستانشناسی - سکه‌شناسی - نقد متون - اسناد جعلی - موزه‌ها)، وسایل و ابزار لازم برای پژوهشهای تاریخی، پژوهشهای گروهی. آخرین مقاله «حرفه تاریخ نویسی» عنوان دارد.

### ریطوریکا - فن خطابه

از ارسطو. ترجمه دکتر پرخیده ملکی (امیری). تهران. انتشارات آگه. ۱۳۴۱. ویرزی.

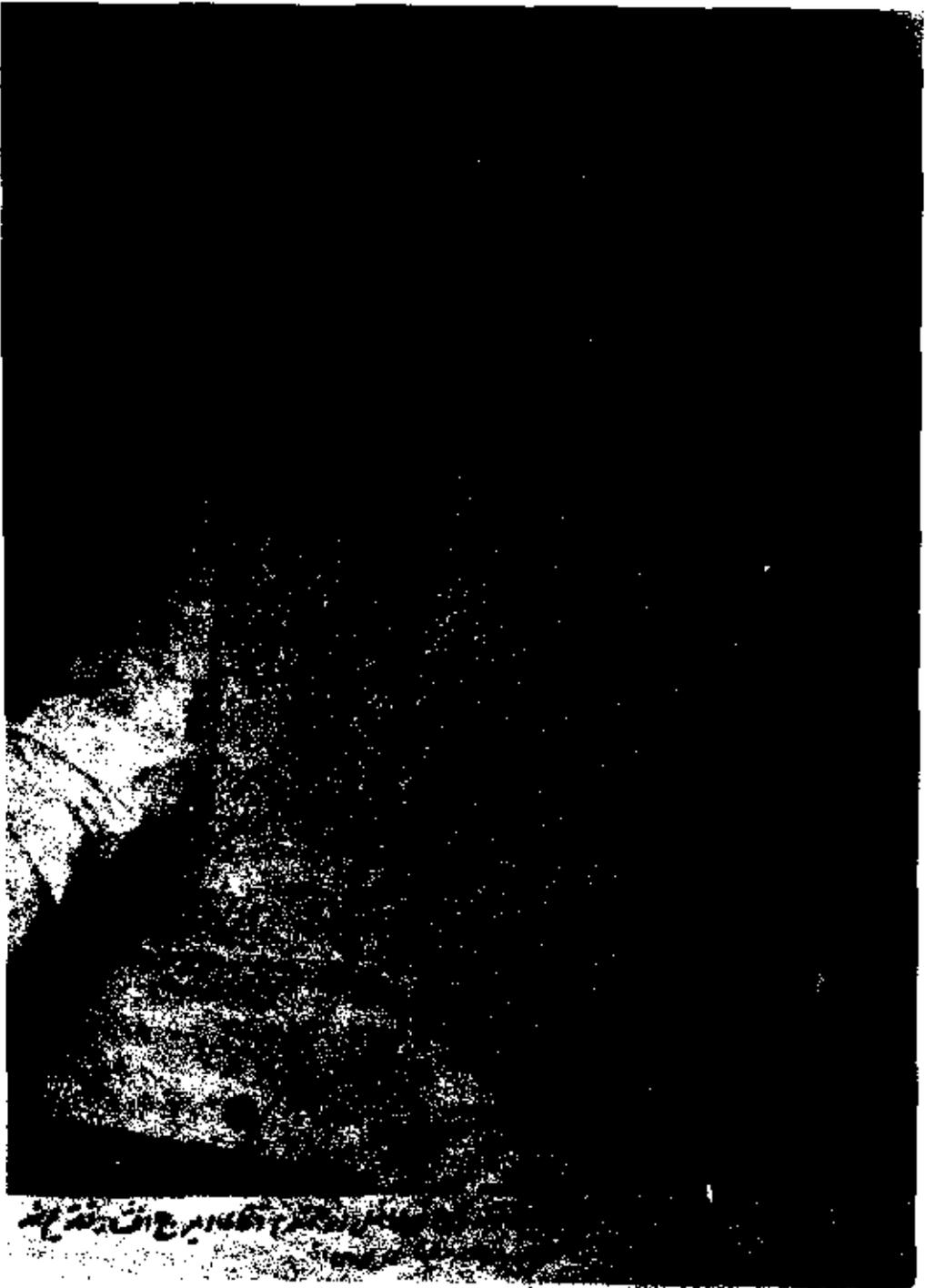
جیمز ال کینیوی استاد دانشگاه تکراس یادداشتی دربارهٔ مرفی مترجم دارد. نوشته است که ایشان رسالهٔ دکتری خود را دربارهٔ مقایسه میان اصول خطابهٔ ایران و خطابهٔ ارسطو نوشته است و در ترجمهٔ کنونی ترجمه‌های یونانی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی و عربی را دیده. مترجم خود نوشته است که آن را از روی متن انگلیسی دلبو. ریز. رابرتس که از یونانی ترجمه کرده به فارسی در آورده و به چند ترجمهٔ دیگر هم نگریسته است (فرانسه و انگلیسی و عربی). آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب هم در تمام مراحل ترجمه پاسخگوی سؤالات ایشان بوده است. نمونه را چند سطر می‌آوریم:

«می‌توان سعادت را مجموعه‌ای از خوشبختی و فضیلت، یا استقلال زندگی، یا التذاذ از حداکثر خوشبها، یا شرایط خوب جسمانی و مادی، همراه با قدرت محافظت و استفاده از مال و تن، تعریف کرد. تقریباً همگان موافق آنند که سعادت یک یا چندى از این مسائل است.» (ص ۲۹).

### زمان و زندگی استاد پورداود

مزارش علی اصغر مصطفوی. تهران. ۱۳۷۱. ویرزی. ۲۶۳ ص. (۲۵۰ تومان).

این کتاب در سرگذشت و نمودن کارهای فرهنگی و تألیفاتی و جوانب زندگی معنوی ابراهیم پورداود زنده کنندهٔ فرهنگ ایران باستان و مترجم اوستا. کتاب دینی ایرانیان است.



پورداود در رشت به خواندن علوم متعارف قدیمی پرداخت و به پزشکی روی آورد و چون به بیروت رفت که به تحصیل ادامه دهد به خواندن حقوق پرداخت و همین رشته را تا مدتی در پاریس هم ادامه داد؛ ولی چون جنگ بین‌المللی آغاز شد او با یاران دیگرش به مبارزات سیاسی پرداخت و چون در مدت اقامت در برلین با ایرانشناسان آشنایی پیدا کرد به رشته ایرانشناسی و شناخت دین و فرهنگ ایرانیان علاقه مندی یافت و توانست از وسعت دانایی علمای آلمانی بهره‌وری یابد. پس از آن چندی به هندوستان رفت و در آنجا موفق شد که بر رشته اطلاعات خود بیفزاید.

در بازگشت به ایران به استادی دانشگاه نائل شد و به تدریس فرهنگ ایران باستان و زبان اوستایی پرداخت و تا آخر عمر به این خدمت مداومت کرد.

آقای مصطفوی درین کتاب مفصل توانسته است به جوانب مختلف زندگی پورداود بپردازد و روابط پورداود را با دوستان، آشنایان، ایرانشناسان، شاگردان، عزیزان و دوستان تا حد امکان به رشته قلم درآورد و خدمات علمی و فرهنگی پورداود را که همه در همان زمینه فکری و پیوستگی اوست بنمایاند.

### زندگینامه مشاهیر رجال پزشکی معاصر ایران

تألیف دکتر محمد مهدی موحدی. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۵۲ ص.

درین کتاب سرگذشت علمی و اداری و نیز اطلاعات و نفسانیات دکترها: یحیی عدل، نصرالله کاسمی، علی وکیلی، محمد قریب، مهدی آذر (چرا محمد مهدی نوشته شده؟)، یوسف میرایروانی، حسین گل‌گلاب، احمد فرهاد معتمد، جهان‌شاه صالح، نصرالله باستان مندرج است. پس از آن سرگذشت و خاطرات مؤلف است. (اصل ۴۴۵ و ۳۲۵).

### سبزوار شهر دیرینه‌های پایدار

تألیف محمود بیهقی. مشهد. کتابستان مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۱۸ ص.

تاکنون درباره سبزوار رساله مفردی در دست نبود. این کتاب اکنون راهنمای خوبی برای علاقه‌مندان جغرافیای تاریخی و وضع و احوال آنجاست.

بخش نخست کتاب درباره جغرافیای تاریخی و تئیب و فراز آن شهر در طول زمان است. بخش دوم به جغرافیای طبیعی اختصاص دارد. در بخش سوم که جغرافیای انسانی نام گرفته جغرافیای شهری، آموزش و پرورش، آثار باستانی، زیارتگاهها، آرامگاههای شخصیت‌های ادبی، مزارات پیران، خرابه‌ها، گذرگاههای آبی زیرزمینی مورد سخن است.

در بخش چهارم از اقتصاد، فرآورده‌های کشاورزی، دامداری، صنعت و صنایع دستی و صنایع پایه، معادن، خدمات دولتی، بازرگانی و در بخش پنجم از تقسیمات اداری سخن می‌رود. برای دوست فاضل آقای بیهقی که موفق به انتشار این کتاب شده است توفیق طلب می‌کنیم. از دوست فاضل آقای حسن مروجی سپاسگزاریم که ما را بر وجود این کتاب ارزشمند آگاه ساخت.

### سخن اهل دل

مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی بزرگداشت حافظ. تهران. کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۱۶ ص.

کنفرانس بین‌المللی بزرگداشت حافظ چند سال پیش در شیراز برگزار شد و تعجب است که نه در صفحه عنوان و نه در یادداشت کمیسیون تاریخ انعقاد کنفرانس یاد نشده است. فقط در مقدمه دلاویز و ژرف دکتر عبدالحسین زرین کوب اشاره شده است که آن کنفرانس در آبان ماه ۱۳۷۰ بوده است. مجموعه حاوی شصت و پنج نوشتار و یک خطابه تحقیقی یا خطابی است در زمینه‌های مختلف مربوط به تصحیح نسخه، کتابشناسی، ترجمه حافظ به زبانهای دیگر، شهرت حافظ در کشورهای دیگر، تحلیلهای دستوری زبان، مباحث عروضی و بدیعی و امثال و بالاخره جهان عرفانی و عشقی. دکتر زرین کوب نوشته است «با آنکه تعدادی ازین مقالات نیز بیشتر مریدانه بود تا محققانه، با آنکه پاره‌ای از آنها زبان دل‌پیشتر گویندگان بود تا زبان منطقی و با آنکه گفت و شنودها در همه حال به محققان و اهل شناخت اختصاص نداشت، تعداد قابل ملاحظه‌ای ازین مقالات در حد خود روشنگر، آموزنده و تأمل‌انگیز بود و حتی برخی نیز بیش و کم تازگی داشت.»

### سه رساله فارسی در موسیقی

به اهتمام تقی پیش. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۹۹ ص.

مبارت است از:

- ۱) بخش موسیقی دانشنامه علائی (ابن سینا) از روی نسخه مورخ ۱۰۷۳ و نسخه‌های دیگر از همان قرن.
- ۲) بخش موسیقی ترجمه فارسی رسائل اخوان الصفا (مجلس الحکمه) از روی نسخه مورخ ۶۷۷ مجلس و نسخه قرن هشتم ترکیه و نسخه دکتر یوسف نیری مورخ ۸۷۰ و نسخه آستان قدس مورخ ۹۷۱.
- ۳) کنزالتحف تألیف حسن کاشانی در سالهای نیمه دوم قرن هشتم هجری و چهار نسخه از آن شناخته شده و قدیمی‌ترین نسخه مورخ ۷۸۴ هجری است. آقای پیش درباره کنزالتحف تفصیل محققانه‌ای آورده و ارزش علمی آن را برشمرده است. از مزایای کنزالتحف تصاویری است که از آلات موسیقی به دست داده است. مؤلف شاعر بوده و نمونه اشعارش جای جای درین متن هست.

### شاه اسماعیل دوم صفوی.

تألیف والتر هیننس. ترجمه میکائوس جهاننداری. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۶۳ ص.

شاه اسماعیل دوم در سالهای ۹۸۴-۹۸۵ سلطنت کرد. سومین پادشاه صفوی بود و مدت سلطنتش بیش از یک سال و نیم نبوده، اما در همین مدت کوتاه جریانهای بااهمیتی روی داد. والتر هینتر که روزگاری در صدد بود تاریخ تمام دوره صفوی را بنویسد ابتدا به پادشاهی شاه اسماعیل دوم که کوتاه بود پرداخت و با استفاده از منابع مهمی که تا سال ۱۹۳۰ شناخته می‌شد و در

دسترس بود به این کار دست برد.  
والتر هینتر که اخیراً درگذشت هموست که کتاب مهمی دربارهٔ تشکیل سلسلهٔ صفوی دارد که در ۱۹۲۶ چاپ شده و آن را هم کیکاوس جهانداری ترجمه کرده است.  
جهانداری آنچه در زمینهٔ تاریخ ایران از زبان آلمانی ترجمه کرده است همه کتابهای مهم است و چون وسواس و دقت در نقل اسمها دارد و امانت را در ترجمه رعایت می‌کند همیشه کارهایش قابل اعتماد است.

### صدای حیرت بیدار

گفت و موهای مهدی اخوان ثالث (م. امید) زیر نظر و با مقدمهٔ مرتضی کاخی.  
تهران. انتشارات زمستان. ۱۳۷۱. رقمی. ۵۲۳ ص (۵۰۰ تومان).

مجموعهٔ بیست و چهار «گفت و گو» و «مصاحبه» است به ترتیب وقوع هریک. از خلال این سخنها بسیاری از اندیشه‌ها و مفاوضات اخوان ثالث به دست می‌آید. اخوان شاعر بود و در اندیشه‌اش پروازهای بلند دیده می‌شود.  
طبعاً عمدهٔ مطالب مصاحبه‌ها به شعر و ادبیات و جنبه‌های متنوع هنر مرتبط است. گاهی هم به خود پرداخته و از زندگی خود که غالباً با سختی و دشواری همراه بود، یاد کرده است.

اخوان جای جای در میان گفت و گوها، به ندرت ولی به مناسبت، چند بیت از شعر خودش را خوانده است، از جمله در قبال این سؤال که قطعهٔ او به یاد محمد مصدق در ارغنون آبا کامل چاپ شده یا نه؟ گفته است که کامل است و از میان آن این چند بیت را خوانده:

دیدم دلا که یار نیامد

گرد آمد و سوار نیامد...

سوز دلم به رنج و شکیب

ای باغبان، بهار نیامد

بشکفت بسی شکوفه و پژمرد

اما گلی به بار نیامد...

چندان که غم به جان تو بارید

باران به کوهسار نیامد

### فرهنگ مصور هنرهای تجسمی

مؤلفان پرویز مرزبان و حبیب معروف. ویرایش دوم. تهران. انتشارات سروش.  
۱۳۷۱. وزیری. ۱۴۲+۳۳۹ ص.

قسمت اصلی کتاب به ترتیب الفبایی واژه‌های انگلیسی است و در مقابل هریک توصیف و تعریفی آمده است. در سوی دیگر کتاب فهرست الفبایی واژه‌های فارسی همراه با کلمهٔ انگلیسی معادل آورده شده است تا بتوان توصیف کلمه و شکل و تصویری را که از آن چاپ شده است در سمت دیگر کتاب پیدا کرد.

### فرهنگنامه کودکان و نوجوانان

پدید آورنده شورای کتاب کودکان، جلد اول: آ. تهران، شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۱، رحلی، ۲۲۷ ص.

در دو صفحه نخستین اعضای هیأت مدیره شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان (نوش آفرین انصاری - محسن باقرزاده - عطاءالله بهمنش - شیرین رهبری - غلامرضا زرگر - سید عبدالغفار طهوری - نسرين دخت عماد خراسانی - ناصر غلامی - جلال فهیم هاشمی - یحیی مانی) شمای از امیدها و شوقهایی را که در راه تهیه و نشر این اثر ارجمند مصروف شده است بیان داشته‌اند. سپس تحت عنوان همکاران جلد اول سازمان فرهنگنامه که عبارت است از گروه اجرایی (دبیری آن با توران میرهادی - خمزلو است که همیشه پیشگام خدمات فرهنگی برای کودکان بود) - شورای ویراستاران - گروه مالی - دبیرخانه معرفی شده، سپس نام مشاوران شورای کتاب کودک در طرح کلی فرهنگنامه و نام پیشنهاد دهندگان موضوعها و عنوانها و پس از آن نام پدید آورندگان (شصت و دو نفر) و نام ویراستاران موضوعی و مشاوران نوجوان و مشاوران متخصص و کسانی که در دسترس به منابع علمی و منابع تصویری کمک کرده‌اند آمده است.

در پیشگفتار که شانزده صفحه پیش نیست به نحوه گزینش عنوانها، تهیه مقاله‌ها، سازمان فرهنگنامه، تصویرها، آسانی استفاده از فرهنگنامه، تجدید نظر دشواریها، همکاریها پرداخته شده است.

چاپ کتاب زیبا، تصاویر روشن و مناسب، نقشه‌ها خوشرنگ و چشمگیر، جداول و آمارها بصورت گویا، حروف و تناسب آنها حساب شده و بی‌تردید یکی از مهمترین کارهای فرهنگی است که در ایران بطور غیردولتی پایه‌گذاری شده است. آفرین باد بر همه کسانی که درین راه خیر توانائی خود را به کار بسته‌اند.

### کاروان عمر

خاطرات سیاسی، فرهنگی هفتاد سال عمر احمد اقتداری، تهران، ۱۳۷۲،  
وزیری، ۳۸۶ ص (۴۰۰ تومان).

احمد اقتداری از فرزند زادگان خوانین لارستان از آغاز نوجوانی خدمات فرهنگی و اجتماعی را در آن ناحیه و جهت همت ساخت. چندی رئیس فرهنگ، دبیر و شهردار آنجا بود و چون همیشه علاقه‌مندی به تاریخ و تحقیق داشت تجسس و مطالعه تاریخ و فرهنگ محلی را از زمره تملقات خاطر خویش ساخت و توانست واژه‌نامه آنجا (فرهنگ لارستانی) و جغرافیای تاریخی آنجا (لارستان کهن) را چهل سال پیش منتشر کند. پس از آن هم چندین کتاب با اساس و ارزشمند از او انتشار یافت که معروف همگان است.

کاروان عمر که اینک انتشار یافته خاطرات زندگی اوست چه در دوره تصدی امور فرهنگی و چه در روزگاری که به سیاست و وکالت مجلس روی آورده و شکست خورد. او درین کتاب شرح و بسطی درباره انتخابات سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۴۲ که هر بار به صورتی در آن جریانها فرار گرفته بود به دست داد و موطبعاً نمونه‌ای است از آنچه تقریباً در سراسر مملکت و در طول تاریخ انتخابات مرسوم بود. بخشی از کتاب خاطرات اقتداری مربوط به دوره وکالات دادگستری اوست. آنچه درین باره نوشته است باز حکایتی است روشن از بیعدالتی‌های همیشگی.

از بخشهای دلپذیر کتاب خاطرات فرهنگی و مناسبات اوست با رجال فرهنگی و حقوقی مملکت و وصفی که از هریک به میان آورده است. دو سه قطعه شعری که اقتداری بطور زمرمه برای خود سروده بوده و درین کتاب آورده اگر دارای معایب فنی هست گویای احساسات و حالات اوست. قلم اقتداری استوار، شیرین و باکشش است.

### گذری و نظری در فرهنگ مردم

از سید ابوالقاسم انجوی شیرازی با محمود ظریفیان، تهران، انتشارات اسپرک، ۱۳۷۱. وزیری. ۳۷۹ ص.

ابوالقاسم انجوی چهل سال پیش است که به فرهنگ مردم روی آورده و درین زمینه کارهای گرانقدر انجام داده و کتابهای ارزشمند ماندگار منتشر کرده است. کتاب کنونیش حاوی چند مقاله در زمینه کارهای مرتبط با فرهنگ مردم است و عناوین مقاله چنین:

- معنی فولکلور و سابقه آن در جهان و ایران.
- ادب شفاهی و زبان آموزشی کودکان.
- طرح کلی برای گردآوری فرهنگ مردم یک آبادی.
- راهنمای گنجینه فرهنگ مردم (از محمود ظریفیان)
- گذری و نظری در کردستان و آذربایجان (یادداشتهای سفر مؤلف است در سال ۱۳۴۴).

### مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی

از دکتر غلامرضا ستوده، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲+۵۷۰ ص.

اهم مندرجات: مرجع شناسی - کتب لغت - کتب اعلام - تذکرها و تواریخ ادبی - مسجوتة مقالات - اعلام جغرافیایی - اطلسها - فهرستهای کتب - کتابشناسی (عمومی و اختصاصی) - روش تنظیم کتابشناسی - نسخه شناسی - ضرب المثل و لغات عامیانه - لغات محلی - کشف الآیات و فهارس احادیث و کتب فقه و متون دیگر دینی - دائرة المعارفها - خصوصیات کتابهای مرجع - اصول تألیف و تحقیق مستقل - تصحیح متون خطی. فرهنگهای بسامدی - ایرانشناسی - چگونه تنظیم نوشته تحقیقی. این چند عنوان گوشه‌ای است از کتاب مبسوط و ضروری آقای دکتر ستوده که طبعاً مورد استفاده همه دانشجویان و محققان رشته‌های ادبی و علوم انسانی قرار خواهد گرفت و بی‌تردید در میان اشیاء خود کم‌مانندست.

### معرفة الاسطرلاب (شش فصل)

به ضمیمه العمل والاتقاب، از محمد بن ایوب طبری، تصحیح دکتر محمد امین رباحی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵۲ ص.

محمد بن ایوب طبری از دانشمندان ایرانی در علوم فحص در نیمه دوم قرن پنجم هجری است و اَلِیقاتی دارد که هم از لحاظ علمی و هم از نظر زبان فارسی واجد اهمیت است و از زمره آنها یکی

همین شش اصل است که برای نخستین بار به چاپ می‌رسد.  
 دکتر ریاحی متن را از روی دو نسخه‌ای که تاکنون شناخته شده (یکی ظاهراً از قرن ششم و دیگری ظاهراً از قرن هفتم / هشتم هجری)، با دقت خاصی که شماره از و دیده شده به چاپ رسانیده است. پس از آن متن دیگری که به الصل واللقاب فی معرفة الاصطیلاب نام دارد و در واقع تحریر دیگر از همان شش فصل است برای تمییم فایده نقل و چاپ شده است.  
 مقدمه پژوهش‌مندان و فهرست واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی گویای میزان دقت و رنجی است که دکتر ریاحی در آراستن این متن کهن به کار برده است.

### مقامات جامی

تألیف عبدالوسع نظامی باخرزی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.  
 تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۰۰ ص.

متنی بسیار مهم و پر مطلب است از قرن نهم که نه تنها اطلاعات اساسی دربارهٔ عبدالرحمن جامی دربردارد بل که مملوست از مطالب پرارزش دربارهٔ صوفیهٔ آن قرون و مباحثات میان شیخان و شیعیان و گرایشهایی که در آن عصر میان خواص و مخصوصاً عارفان در جریان بوده است و ازین جهت همهٔ این جنبه‌ها واجد ارزش استثنائی برای خطهٔ خراسان است.

امیدست در چاپ دوم کلمات مستفلات (ص ۱۲۱) که مستفلات است و نور و منیر (ص ۱۶۰) که درشتی و سیوزمیزه است و بیکار (ص ۱۶۱) که باید بیگار ضبط شود و کلبر که (ص ۲۱۵) که گلبرگه درست است اصلاح شود. شاید اموال و وجهات (ص ۱۸۱) همان اموال و وجهات مذکور در متون دیگر باشد.

از آقای نجیب مایل هروی که تبحری خاص و بصیرتی شامل در زمینهٔ طبع متون عرفانی یافته است باید سپاسگزار بود که منظمأ علاقه‌مندان را از منتهای تازه بهره‌ور می‌سازند.

### مکتوبات مولانا جلال الدین رومی

تصحیح توفیق ه. سبحانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۰۳ ص.

مکتوبات چاپ اول نیست. پیش ازین چند بار چاپ شده و توفیق سبحانی بدین مطلب اشاره کرده و آنها را در مقدمه شناسانده است.

توفیق سبحانی برای اینکه بتواند چاپ منقعی از مکتوبات منتشر کند عکس هفت نسخه را گردآورده است که قدیمی‌ترین آنها از قرن هشتم هجری است.

تصحیح ایشان بر اساس نسخهٔ شمارهٔ ۷۹ فونیه است که مجموعه‌ای است از چند تألیف سلسلهٔ مولویه و تاریخ آن در پایان مجالس سبعة همین مجموعه ۷۵۲ هجری است.

مصحح فاضل مقدمهٔ عالمانه‌ای را که هیدالیاتی گلپینارلی بر ترجمه ترکی مکتوبات نوشته است به ترجمه رسانیده با ترجمهٔ مقدمهٔ پر اطلاع دکتر فریدون ناقد اوزلوق بر مکتوبات همراه ساخته در آغاز این طبع قرار داده است.

متن حاوی یکصد و پنجاه مکتوب است. در دنبال آن معرفی اشخاصی که نامشان در نامه‌ها هست آورده شده. توضیحات مربوط به نامه‌ها در دنبال آن است و فهرستهای چندگانه.

### منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی

از دکتر غلامرضا ورهرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۵۵ ص.

- نمونه وار و بطور توفیق بعضی نکته‌ها یادآوری می‌شود:
- در صفحه ۲۲ نوشته شده این حوقل در ۳۶۶ درگذشت. اما در صفحه ۲۴ گفته شده است که همین مؤلف کتابش را در حدود ۳۶۷ به پایان رسانید.
  - کتاب الکافی در تاریخ ترکستان و ختا ظاهراً هنوز نسخه‌اش دیده نشده (ص ۳۲).
  - رسوم دارالخلافه به قلم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ترجمه شده. (ص ۴۰).
  - تألیف بدایع‌الازمان حدود سال ۶۰۲-۶۰۶ دانسته شده (ص ۵۲) ولی در صفحه ۶۳ سال تألیفش ۶۰۵ یاد شده.
  - تألیف تاریخ جهانگشای جوینی در صفحه ۶۱ سال ۶۵۸ یاد شده و در صفحه ۷۰ نوشته شده است که حدود سال ۶۵۸ به پایان رسیده.
  - تألیف طبقات ناصری در صفحه ۶۲ سال ۶۵۸ و در صفحه ۷۲ حدود سال ۶۵۹ ذکر شده.
  - جهان نامه امروز دیگر تنها خطی نیست. بیش از بیست سال است که دکتر محمد امین ریاضی آن را چاپ کرده است. از قرائنی است که مطالب ترجمه است.
  - نزهة القلوب فقط در هیأت و جغرافیا نیست. (ص ۷۲).
  - نوشته‌اند رشیدالدین تاریخ سلطان محمد اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشانی را (به دست جهودان ملعون) به نام خویش کرد. عبارت داخل پرانتز از کدام نوشته است. (ص ۷۴).
  - لقب معلم یزدی بهین الدین است نه معین الدوله (ص ۷۹).
  - آیا کتابهای پرخواننده و همگان پسند از قبیل چنگیز جهانگشای مغول (نوشته امیر اسماعیلی) و امیراطوری زرد (نوشته یواخیم بارکهاوزن) از کتابهای مرجعی و دانشگاهی است؟ (ص ۷۸) یا شاه جنگ ایرانیان ترجمه ذبیح‌الله منصور (ص ۱۰۸).
  - تاریخ ایلچی نظامشاه چاپ شده است (ص ۱۰۱)، همچنانکه «ایتریرسیکوم» (ص ۱۰۳) ترجمه شده است.
  - اعظام القدسی (؟) اعظام قدسی است (ص ۱۲۷).
  - عبدالحسین نام زرین کوب است نه زریاب (ص ۱۳۸).
  - مهرباب امیری درست است نه سهراب امیری (ص ۱۳۸).
  - شرح مختصر زندگانی سپهسالار اعظم تألیف عبدالصمد خلعت‌بری است (خان ملوک یزدی غلط است) (ص ۱۳۹).
  - روس و انگلیس در ایران تألیف فیروز کاظم‌زاده است و ادنی ارتباطی به حسین کاظم‌زاده ایرانشهر ندارد (ص ۱۴۲).
  - تاریخ نهضت ایران دوبار ذکر شده (ذیل حلاج و ذیل مدبر حلاج).
  - لقب احمد پژوه مبشر همایون است نه مشیر همایون (ص ۱۴۶).
  - مهدی داودی است نه مهدی داوری (ص ۱۴۷).
  - نام کتاب ابوالحسن علوی رجال ایران در عصر مشروطیت است نه رجال آذربایجان... (ص ۱۴۸).
  - فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی تألیف نارمن شارب چه مناسبتی با منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی می‌تواند داشته باشد (ص ۲۲۰).

نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نوادر الامیر  
مصحیح و تدوین سید علی آل داود. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۷۱. وزیری.  
۴۱۰ ص (۳۵۰۰ ریال).

محققان احوال امیرکبیر، مخصوصاً عباس قبال، دکتر غنی، دکتر فریدون آدمیت به نامه‌های موجود از امیرکبیر و رساله نوادر الامیر در پژوهشهای خود توجه داشته و مطالبی از آنها را نقل و تحلیل کرده‌اند. با وجود این ضرورت داشت که از متن نامه‌ها و رساله نوادر الامیر چاپ منقحی در دسترس باشد.

اغلب نامه‌های امیر متضمن احوال پریمی از شاه و بیان وضع احوال خود برای اوست. در عده‌ای از آنها گنگ‌مندی از مراجعات و مزاحمت‌های سفرای خارجی دیده می‌شود. گاهی اخبار مملکتی در آنها مندرج است. اطلاعات کسی هم راجع به رجال در آنها می‌یابیم. درباره بیماریهای خودش مکرر مطلب نوشته است. زبان مؤدب ولی مزوج به کلمات و عناوین و القاب ستایش آمیز مرسوم زمان در همه نامه‌ها دیده می‌شود و جای تعجب ندارد.

تعداد نامه‌های امیرکبیر به شاه سیصد و هفده تاست. بقیه نامه‌های امیرست به دیگران (چهل و چهار نامه).

رساله نوادر الامیر تألیف شیخ المشایخ امیر معزی است.

#### نسیم

اثر دکتر علی صدارت (نسیم). به خط حسن سخاوند. تهران. انتشارات کوش. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۶ ص (۵۰۰ تومان).

علی صدارت متخلص به نسیم از سخنسرایان برجسته شصت سال اخیرست و نمونه شعرش هم در مجله‌ها و هم در تذکره‌ها مندرج. پیش ازین هم مقداری از اشعارش به نام «سپیده» نشر شده بود (۱۳۵۷).

اینک گزیده و زبده دیگری از فصاید و غزلیات و قطعات و انواع دیگر شعر او به صورتی زیبا و خطی خوش و چاپی مرغوب به دسترس درآمده و علاقه‌مندان را باید بشارت داد که این بار سراینده نظریات خود را درباره شعر فارسی در آغاز آورده و اگرچه کوتاه است چون آراء او را که شاعری مقتدرست می‌نمایند برای مستفیدان رشته ادبی ارزشمندست.

نمونه را این ابیات از قطعه «تاریخ» نقل می‌شود:

عسمة ترکساز خسونخواران	چیست تاریخ مسخه‌ای خونین
از تنگاری تنگساران	قصه‌ای تلخ و دل‌تسانی شوم
از سپه‌کاری سپه‌کاران	آن ورق پاره‌ها که گشته سپاه
پسره پوش خطای جباران	سندح پرداز رهنمان بزرگی
بجز از رهنمان و عساران	مسخه‌ای کش نبود بازبگر
شمرح بیداد دیسو کرده‌اران	نامه‌ای گاندر آن همی خوانی
مکسر و تزویر و غدر غداران	هست اینجا سیاست و تدبیر
دیسو خویسان و مردم آزاران	به فونی فرشتگان گردند
اینست پاداش نیک پنداران	شوکران بود بهره سقراط

همه کسین است و کینه نسوزیها تیرگیها و تیره روزیها

### نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی

تألیف فاروق سومر، ترجمه دکتر احسان اشرفی و دکتر محمد تقی اسامی، ویراستار عبدالله فتیعی، تهران، انتشارات مستره، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۰۷ ص (۲۸۰۰ ریال).

فاروق سومر استاد پیشین تاریخ در دانشگاه انقره و از فضلای ترکیه است و مؤلف چند کتاب تاریخ مخصوصاً سلسله‌های پادشاهی که رنگ و ریشه ترکی داشته‌اند. در کتاب حاضر هم کوشش سومر بر آن است که بگوید دولت ایرانی صفوی با عوامل و وساطت طوایف ترکان آناتولی قوت و توسعه گرفت. خوشبختانه مترجمان در مقدمه گویای خود خوانندگان را توجه هدف و نیت و قصد مؤلف که در تحقیق و تجسس او رخنه کرده است، هشدار داده‌اند. پژوهش او تا آنجا که مبتنی بر مآخذ دست و نامها و افراد طوایف و عشایر را می‌شناسد سفید و محققانه است، زیرا مأخذ او اغلب متون فارسی عصر صفوی است و ازین حیث چیزی را از دست نگذارده است.

اما نگرش او به جریانها تابع امیان اوست و نخواست است خود را آشنا کند که اگر جماعتی از طوایف ترک و ترکمان به دور پادشاهان صفوی گرد آمدند و عامل مؤثر حرکات سیاسی بوده‌اند، اما طبقات دیگری را که در سراسر سرزمین ایران حامی و عامل و خدمتگر بوده‌اند از یاد برده است. باید دانست که در میان لشکریان غیر ترکان هم بودند و منشیان و دیوانیان همه ایرانی بودند. دیگر ادعای سومر که اساس تشکیلات صفوی با الهام از آق قویونلوها نهاده شده بر چه پایه و سند و اساس است، سومر می‌خواهد دستورالملوک را بی پایه بشمارد، اما نگفته که کدام اصول اداری مشخص از عهد آق قویونلوها شناخته شده است.

امور اداری ایران منبعث از اصولی است که تداوم داشته است. در سلسله سولیان صفوی هم اسامی و نسبتهایی دیده می‌شود که همه مربوط به آبادیها و شهرهای ایران است. ترجمه کتاب محکم و متاسب با زبان تاریخ است.

## نشریات تازه

### تاریخ معاصر ایران

کتاب چهارم. مجموعه مقالات. تهران. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۸۰ ص.

مندرجات این دفتر در چهار فصل تقسیم شده است.

مقالات: ایل قاجار در اتحادیه قزلباش (ناصر تکبیل همایون) - مفهوم توسعه وابسته به متابه کلید فهم اقتصاد سیاسی ایران دوره قاجار (جان فوران، ترجمه احمد تدین) - اشغال ایران در ماه اوت

۱۹۴۱ (ف. اشراقی، ترجمه محمد تقی بهرامی حران).  
 خاطرات: تهران در نخستین سالهای پایتختی (نگ. الیویه - ترجمه دکتر عبدالمحسین نوایی).  
 مروری بر خاطرات سپهبد امیراحمدی (غلامحسین زرگری نژاد).  
 اسناد: برگهایی از تاریخ (محمد دهنوی). فرمان حکومت صادق خان شقایی (جمشید کیانفر).  
 روزنامه انقاییه شاهرود و بسطام در ۱۲۹۳ (علی آل داوود). نکاتی چند دربارهٔ سیاههٔ ۲۵۴ کلاسور  
 اسناد دفتر رضاشاه.

نسخه شناسی: سکهٔ میدان گوسفند ۱۳۰۰ ه.ق. (سیروس سعدوندیان).  
 سفرنامهٔ اولیویه که آقای دکتر نوایی ترجمه کرده‌اند توسط محمدطاهر میرزا در زمان وزارت  
 معارف نصیرالدوله بدر به ترجمه رسیده و اخیراً توسط دکتر غلامرضا ورهرام چاپ شده است.  
 اشاره‌ای که آقای دهنوی به فرائد اختیارات برای اعزام نماینده نزد میرزا کوچک خان کرده‌اند  
 ظاهراً ناظرست به متنی که به خط مستشارالدوله درین باره برجا مانده است و من عکس آن را در  
 آینده سال هشتم ص ۴۲۹-۴۳۱ چاپ کرده‌ام. مستشارالدوله در دولت قوام‌السلطنه وزیر مشاور بود  
 و این شرح را به مناسبت اعزام نصیرالسلطنه و سید جلیل اردبیلی به رشت نوشته بوده است.

### مطالعات ایرانی

فصلنامه‌ای است برای فرهنگ و تمدن ایرانی که به مدیریت آقای مهراب اکبریان (مدیر مجلهٔ  
 سیمین) انتشار می‌یابد. در نخستین شماره که بالغ بر ۱۸۲ صفحه است هشت مقاله مندرج است. سه تا  
 از مقاله‌ها مرتبط است با سرزمینهای ماوراءالنهر. یکی از مقاله‌ها (به قلم آقای اکبریان) دربارهٔ روابط  
 فرهنگی و سیاسی میان ایران و چین در عهد تیموریان است.  
 نخستین شمارهٔ این مجله نشان از آن دارد که بطور جدی به مباحث ایران‌شناسی علاقه‌مندست.

### تاریخ و فرهنگ معاصر

(صاحب امتیاز و سردبیر: سید هادی خسروشاهی)

پنجمین شمارهٔ مجلهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر مربوط به پاییز ۱۳۷۱ که چندی پیش انتشار یافت در  
 شمارهٔ پیش ذیل تاریخ و فرهنگ ایران، (صفحه ۲۷۰) یاد شده بود. از این اثنیسه در نام پژوهش  
 خواهیم.

مندرجات این مجله به مباحث تاریخی، هنری، سیاسی و اجتماعی معاصر اختصاص دارد.  
 شمارهٔ اخیر آن حاوی نوشته‌های دکتر ابوالقاسم گرجی، سید هادی خسروشاهی، نواب صفوی، دکتر  
 ابو رشاد، محمد رضا حکیمی، محمد تقی شوشتری، داود الهامی، محمد تقی، حسین مدرس طباطبائی،  
 محمد مهدی جعفری، ویلفرد مادلونگ (ترجمه)، محمد کاظم بجنوردی، علی حجتی کرمانی، ابراهیم  
 علوی، محمد ترکمان، سیروس سعدوندیان است.

## مجموعه‌ها

آغداشلو، آیدین

از خوشبها و حسرت‌ها. برگزیده مقاله‌ها  
۱۳۵۳-۱۳۷۰. تهران. فرهنگ معاصر. ۱۳۷۱.  
وزیری، ۳۳۴ ص.

درین مجموعه بیست مطلب درباره نقاشی، هنر،  
کتاب سرگذشت، شعر آمده است. آغداشلو از  
هنرشناسان بنام ماست و نوشته‌هایش دلپذیر و خواندنی  
است.

وعدی آدرخشی، غلامعلی

گفتارهای ادبی و اجتماعی. تهران.  
موقوفات دکتر محمود انشاری. ۱۳۷۰. وزیری.  
۵۲۸ ص.

درین مجموعه بیست و هشت مقاله در  
پنج منواله زبان و ادبیات فارسی، فردوسی  
و شاهنامه، مباحث تاریخی و اجتماعی، یاد  
دوستان، گوناگون (از جمله خاطرات) مندرج  
است.

فلم رعدی استوار و بیان او روشن است.  
آنچه درباره فروغی، دهخدا، حکمت، رشید  
یاسی، پورداود، صورتگر درین مجموعه می‌خوانیم  
از بهترین داورها و نکته‌سنجها درباره آنان  
است.

ورچاوند، پرویز

همه هستی‌ام نثار ایران. یادنامه استاد دکتر  
غلامحسین صدیقی. تهران. انتشارات چاپخش.  
۱۳۷۲. وزیری، ۵۸۵ ص.

کتاب ارزشمندی است در چهار بخش. بخش  
نخست جریان آیین درگذشت - بخش دوم  
زندگی‌نامه، نقش و آثار - بخش سوم نوشته‌ها، نظرها  
و خاطره‌های همکاران سیاسی و دوستان - بخش  
چهارم مقالات اجتماعی و تحقیقی که به  
مناسبت تدوین این یادنامه در مباحث فلسفی و علوم  
اجتماعی نگارش یافته (از جمله محمدهدی  
دانش‌پژوه، دکتر عنایت رضا، دکتر فیروز توفیق،  
ابوالقاسم انجوی، دکتر محمودی پختیاری، دکتر  
علیقی منزوی).

## فهرستهای کتابشناسی

فاسمی، فرید

راهنمای مطبوعات فارسی ۱۳۵۷-۱۳۷۱.  
تهران. مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۲. وزیری.  
۵۱۴ ص.

فرید فاسمی پس از انتشار راهنمای مطبوعات  
فارسی از آغاز تا سال ۱۳۰۴ مجلد حاضر را منتشر  
کرد. درین مجلد ۲۲۵۳ مجله و روزنامه و نشریه  
گوناگونی معرفی و برای هر یک اطلاعات اولی و  
ضروری شناسایی آورده شده است و گاش مؤلف  
کوشا و جویا توانسته بود مدت انتشار نشریه را هم ذکر  
کرده بود. در حالی که با نبودن مجموعه کامل  
روزنامه‌ها در کتابخانه‌ها چنین کاری تقریباً  
ناممکن است.

امیدواریم آقای فاسمی که یادداشتهای مربوط  
به مطبوعات سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ را فراهم دارد  
بتواند آنها را در سه بخش جداگانه (۱۳۰۴-۱۳۲۰ و  
۱۳۲۰-۱۳۳۲ و ۱۳۳۲-۱۳۵۷) اما در یک مجلد و  
با داشتن یک فهرست الفبایی کامل که نامهای مندرج  
در دو جلد منتشر شده را هم دربرگیرد منتشر  
کند.

کتابخانه ملی

سهرست نقشه‌های فارسی موجود در  
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهیه و  
تنظیم اشرف‌المعادن بزرگی و صدیقه سلطانیفر.  
تهران. ۱۳۷۱. رحلی، ۱۰۳ ص.

## ادبیات

بهداد (ا. بهداد)

تنگ و نام شاعر. درباره زندگی و آثار ایرج  
میرزا. تهران. ۱۳۷۱. رقمی، ۵۰ ص.  
در معرفی رساله «فرجام سخن» از آن آورده  
می‌شود:

«ایرج از میان شاهزادگان قاجار برخاست و لذا  
دارای ارتباط استوار با اشراف قاجار بود. بعداً با ورود  
در دستگاه بروکراتیک دولتی از نخستین سالهای

عمر، وضعیت، عوی مهید و ازین زمره مروده‌اند درین مجسوعه ابتکاری گرد آورده است و چون خود شعر می‌سراید در گزینش اشعار میزان و معیار خوبی را اختیار کرده است.

درباره هر سراینده و چند سطر هم از سرگذشتش را آورده است. آخرین بیت نقل شده از اشعار لادری است و این بیت است:

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود  
به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است

**بابوردی، چنگیز غلامعلی**

زندگی و آثار نزاری. ترجمه مهتاز صدری، به اهتمام و نفعه دکتر محمود رفیعی. تهران. ۱۳۷۰. رقمی. ۲۹۰ ص.

**رفیعی جبردهی، علی**

خلاصه داستان سیاوش از شاعنامه فردوسی با توضیح ابیات و لغات دشوار. تهران. ۱۳۷۱. رقمی. ۱۸۲ ص.

گزیده شایسته‌ای است در ۱۵۱۵ بیت. براساس چاپ مسکو و با توجه به چاپ مجتبی مینوی. از صفحه ۹۴ تا ۱۶۰ توضیحات لغوی و شرح مشکلات است.

**عوفان، حیدر**

ترانه سرایان بوشهر یا دشتستان بزرگ. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۷۹ ص (نشانی مؤلف پرازیجان صندوق پستی ۱۸۱).

درین رساله ارزشمند گونه‌های شروه معرفی و سپس آثار ترانه سرایان در دو گروه آورده شده: رفتگان (آنها که درگذشته‌اند) و باشندگان یعنی معاصران (حمیدی، زنگونی، حسنت).

نمونه ازین سه ترانه‌سرا آورده می‌شود:

دو چشمت آبی دریای بوشهر

نگاهت گرم چون گرمای بوشهر

لبت چون می‌گشایی در شکرخند

به شیرینی است چون خمسای بوشهر  
(جعفر حمیدی)

□

زکوه فتنه کی خورشید خیزد

ز گلخن کی گل امید خیزد

نیستان خفته در دریای آتش

شکرکی از درخت پید خیزد (عبدالحمید زنگونی)

جووانی این پیوند تقویت و تحکیم شد. پدر وی شاعر بود و از لایه میانی شاهزادگان، لذا هم در این شرایط مساعد فریحه شاعرانه شاعر پرورده شد و هم وی با روشن فکسران طبقه متوسط آشنایی و نزدیکی یافت.

با دیدن انقلاب ایرج به سائقه تقریبی که به طبقه متوسط داشت و آشنایی که با فرهنگ غرب یافته بود از مواد اران انقلاب شد. اما به سابقه طبقه‌ای و خانوادگی و ارتباطی که با عناصر بوروکراتیک اشراف داشت در امر انقلاب بقدر کافی ثابت قدم نبود و با تزلزل گام برمی‌داشت.

شخصیت ایرج بطور عمده از تپ زود تأثیر و دیر کنترل بود. شاعر دائماً دستخوش هیجانات و عواطف بود. بی‌تردید این خصالت تپیک و روانی نیز در تزلزلات شاعر علاوه بر ملاحظات اجتماعی مؤثر بود.

چنانکه از قصاید ایرج برمی‌آید وی دارای استعداد کم در مردودن قصاید سبک خراسانی است. این درآمیزی عالی با انقلاب و آزادیخواهان و آشنایی بخ فرهنگ اروپا و در آخرین تحلیل اختلاط و امتزاج وی با روح زمان خویش بود که از وی شاعر طراز اول ساخت نه فریحه نخستین.

ایرج هم بواسطه زبان شاعرانه خلاق و نوآورانه‌ای که بکار گرفت هم بواسطه جرات در بیان آرا و عقاید خویش دارای تشخیص ویژه‌ای در میان شاعران معاصر خویش گردید. وی در گستره وسیعی شعر سرود. از مدح سلاطین و رجال و ساختن مساده تاریخ گرفته تا انقصاد هزل آمیز اجتماعی، منظومه‌های غنایی، آثار تربیتی و خیره و غیره.

ایرج میرزا در مجموع توانست اشعار متکرانه و گاه نوع آسانی خلق کند و برای همیشه نام خود را در شمار بااستعدادترین شاعران ایران جاودانه و مسخله سازده.

**امداد، حسن**

بانگ رحیل یا درای درای، شامل اشعار واپسین دم شاهران. شیراز انتشارات. نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۶۰ ص.

نام کتاب گویای مضامین مندرج در آن است. حسن امداد ادیب و محقق گرامی شیرازی شعرها و قطعات یا ابیات مشاهیر شاعران فارسی گوی از رودکی روزگار معاصر را که درباره مرگ، گورستان، خیزان

فرزندانشان سروده بوده‌اند گرد آورده است. گردآورنده - دختر حبیب یفسانی - خود شاعرست و نمونه‌های زیبایی از اشعارش در همین کتاب چاپ شده است.

□  
شب نام سه چون زلف نامم  
دمادم دلفگار و بقرام  
مرا شوریدگی عمری فرین شد  
درینا هجررا چاره‌ندارم (حشمت - حیدرهران)

## متون

سودالی دستگودی، عبدالکرم (ادیب الشریعه)  
انوار سهیلی. به اهتمام مهندس حسین  
انواری. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۰ ص (مقدمه)  
+ ۸۱۵ ص.  
تا صفحه ۷۹۴ متن انوار سهیلی منظوم شده  
است. پس از آن زندگی‌نامه دکتر احمد ابراهیم انواری  
و حاج علی انواری و باقر انواری مختص به نغمه و  
مهندس انواری.

### فیض کاشانی

ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی. به  
اهتمام رسول جعفریان، اصفهان. مرکز تحقیقات  
علمی و دینی امام امیرالمؤمنین (ع). ۱۳۷۱.  
وزیری. ۲۹۱ ص.

آنچه درین کتاب آمده است: احوال و آثار  
فیض کاشانی و نسخه‌شناسی و رساله‌های شرح صدر -  
زادالسالك - المحاکمة - راه صواب - آئینه شاهی -  
الانصاف - الفت‌نامه - پاسخ به سؤالات اهل مولتان -  
مشواق - الاعتذار (نامه).

### نصیرالدین اصفهانی

مثنوی پیر و جوان. با مقدمه تحلیلی به  
اهتمام دکتر میراحمد طباطبائی. تهران. انتشارات  
سرش. ۱۳۷۱. رقص. ۱۰۵ ص.  
مندرجات مقدمه عبارت است از: مثنوی‌گویی  
در سده دوازدهم، ترجمه حال سراینده، مثنوی به نثر،  
ساختمان مثنوی، توصیف طبیعت، پرهیز شاعر از سخن  
گفتن از سماع و غنا، وصف گل، وصف می، شریعت  
و طریقت، گله از روزگار، فضا و قدر، اشارات قرآنی،  
سبک سخنگویی، چاهبای مثنوی.

### شکسپیر، ویلیام

مکبث. ترجمه داریوش آشوری. تهران.  
انتشارات آگاه. ۱۳۷۱. رقص. ۱۰۰ ص.  
سومین ترجمه از مکبث است. ترجمه‌های پیش  
ازین یکی از عبدالرحیم احمدی و دیگری از فرنگیس  
شادمان بود.  
آشوری ترجمه خود را به قصد بازی و تجربه  
شخصی آغاز کرد و آهسته آهسته بدان مشغول بود.  
اما عاقبت آن را برای تجربه بر سر توانمندی‌های زبان  
فارسی به پایان آورد.  
نمونه: «ایمن دردمندی بزرگوارانه که از  
سردستی است دودلبهای سیاه را از جانم زدود و نهاد  
مرا با نیک‌اندیشی و شرافت تو آشتی داد. مکبث دیو  
سرسخت با بسی نیرنگها ازین دست کوشیده است تا مرا  
به دام آورد و خرد پرو اگر مرا از شتاب بی‌پروا پرهیز  
می‌دهد...»

### مکی، حسین

گلستان ادب. با مقدمه جلال‌الدین همایی.  
چاپ دوم. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۱۹ ص. (۵۳۰  
تومان).

سابقه گردآوری رباعی و دوبیتی در تاریخ  
ادبی ایران درازست و نزهة المجالس از متون گرانقدر و  
یاساس درین زمینه.

آقای حسین مکی مجموعه‌ای از رباعیها را که  
به ترتیب موضوعی گردآورده نخستین بار در سال  
۱۳۳۵ به چاپ رسانید و اینک طبع دوم آن با  
افزودگیها در یکصد و هفده گلبن در دسترس قرار  
گرفته است.

ایشان مجموعه‌ای هم به نام گلزار ادب نشر  
کرده‌اند که معروف خاطر علاقه‌مندان است.

### یفسانی، الهانه

شعرترین شعرها. شیراز. انتشارات نوید.  
۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۱ ص.  
پنجاه و دو شاعر گذشت و اکنون را که برای

شعر

حسینی، هاشم

پنجپچه در باد. تهران. انتشارات ایران زمین. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۶ ص.

نونه:

سفید اندر سفیدست زندگانی  
به پشت باها آلائه برف...  
بروی جاده‌ها برفاب درها  
بروی زلفکشان شوخ دلدار  
نشسته برف خاموش سفیدی  
نگر بر آسمان اینک که بارد  
کلاغ اندرکلاغ از روی شاخه  
و میدان است تمام اندر سیاهی  
نشسته بر کرانه‌ش خامه برف

حقیقت، عبدالوہاب (رفیع)

ارغنون حقیقت. نخستین مجموعه شعر. خط حسن سخاوت. تهران. انتشارات کومش.

۱۳۷۱. وزیری. ۲۲۴ ص.

نونه:

زندگی چیست بگو سوختن است  
سوختن، شعله برافروختن است  
در گذرگاه نسیم ایام  
شبح جان را شرر آموختن است

محسنی، عزیز

دینله منی. شمیرلو مجموعه‌سی. تهران. انتشارات دنیا. ۱۳۶۹.

سروده‌های ترکی سراینده است. جز آن چند شعر فارسی شاعران دیگر که به ترکی برگردانیده است درین مجسمه آمده.

جغرافیا - سفرنامه

الشار، ایوج (گودآوردنه)

یزه‌تامه. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۹۹ و ۶۰ هکس (گنجینه ارمغان محمد طاهری به شهر یزه).

این کتاب در سلسله متون و تحقیقات فرهنگ

ایران زمین (شماره ۴۶) منتشر شده است. مندرجات آن متنوع و در هشت مبحث است: یزدانسا. کتابشناسی. متون پیشینه. پژوهشهای تاریخی. باستانشناسی. آثار باستانی. جغرافیا و سفرنامه. فرهنگ و ادبیات. هکس، سند، تصویر.

در ایمن جلد مقالات از پرویز اذکائی (ترجمه‌ای از بومورت). جواد مجدزاده صیبا. ع. روحبخشان (ترجمه‌ای از ژان اوبن). محمدکریم پیرنیا. محمدتقی مصطفوی، علی اصغر شریعت‌زاده. حسین سمرت. دکتر محسن صبا. علی اصغر حکمت. محمد قهرمان. حبیب بفسایی. علی باقرزاده. اکبر قلمسیاه. علی اکبر شریعتی اعذ و درج شده است.

ایازی، یروان

آئینه سنلج (مصور). تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۸۰ ص.

در باره آداب و رسوم و رجال و معاریف و هنرمندان و جغرافیای شهری است.

پورابراهیم، حسین

جغرافیای گناباد (طبیعی، انسانی، اقتصادی). مشهد. نشر مرندید. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۷۰ ص. (۲۲۵ تومان).

روشن، حسین

شیستر و پیرامون آن. تهران. انتشارات دنیا. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۷۵ ص.

سلطانزاده، حسین

فضاهای شهری در بافتهای تاریخی ایران (معاپر و بازارها. میدانهسا. دروازه‌ها. فضاهای ورودی. فضاهای مجاور پلها). تهران. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ۱۳۷۰. خشتی بزرگ. ۲۱۴ ص.

شریعت‌زاده، علی اصغر

فرهنگ مردم شاهرود. تهران. ۱۳۷۱. رحلی. ۵۶۲ ص. جلد اول تاریخ ادبیات شفاهی. جلد دوم آداب و رسوم.

عزیزی بنی طرف، یوسف

قبایل و عشایر عرب خوزستان. تهران.

۱۳۷۲، وزیری. ۱۹۶ ص.

## تاریخ - سرگذشت

فخرالملک اردلان، ابوالحسن

از حریم تا حرم [سفرنامه حیات]. به  
کوشش محمد رضا عباسی. تهران. سازمان اسناد  
ملی ایران. ۱۳۷۲، وزیری. ۱۲۹ ص.

این سفر در سال ۱۳۰۶ قمری انجام شده.

آرامش، احمد

پیکار من با هریمن. یادداشت‌های زندان. به  
کوشش خسرو آرامش. تهران. ۱۳۷۱، وزیری.  
۲۷۷ ص.

کوف، فیودور

سفرنامه (۱۸۳۴-۱۸۳۵) ترجمه اسکندر  
ذبیحیان. تهران. انتشارات فکر امروز. ۱۳۷۲.  
وزیری. ۲۷۰ ص.

منشی زاده، محمدحسین

سفرنامه منشی زاده. به اهتمام محمدباقر  
منشی زاده. با مقدمه ایرج افشار. یزد. ۱۳۷۱.  
وزیری. ۲۶۶ ص.

سفرنامه‌هایی است. مربوط به ایران و هندوستان  
و حجاز در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۱۱  
شمسی.

همین متن سفرنامه محمدعلی منشی زاده در  
سال ۱۲۸۲ را دربردارد.

سفرنامه نویسی اطلاعات زیادی از احوال  
یزدبهای که در طول سفر و در شهرها دیده است در  
متن آورده و چون خود به تجارت مشغول بوده  
آگاهی‌هایی هم درباره وضع اجتماعی و اقتصادی  
دارد.

هنایونی، صدقی

حسینیة مشیر، تهران. انتشارات سروش.  
۱۳۷۱، وزیری. ۶۴ ص.

رساله‌ای است مفرد و تحقیقی و مصور درباره  
یکی از بناهای بسیار زیبا و دیدنی شهر شیراز. میرزا  
ابوالحسن خان مشیرالملک (متولد ۱۲۲۹ قمری) از  
رجال و امیران شیراز بود و از کسانی است که آثار غیر  
و بناهای مستحکمش در بعضی از مناطق فارس (از  
جمله کاروانسرای مشیرالملک در بزازجان) یادگار  
هست بلند اوست.

این کتاب کوچک رساله‌ای است ارزشمند برای  
شناختن حق بزرگان قدیم و معرفی آثار هنری

اتحادیه (نظام مافی)، منصوره

احزاب سیاسی در مجلس سوم  
(۱۳۳۳-۱۳۳۴ ق). تهران. نشر تاریخ. ۱۳۷۱.  
رقص. ۲۰۳ ص + جلد اول.

تحقیق ارزشمند و مبسوطی است در هشت  
فصل. مجلس سوم از ۱۶ محرم ۱۳۳۳ تا ۲۹  
ذی الحجه ۱۳۳۴ دوام داشت.

نکته‌هایی که توجه بدانها را خواستاریم  
اینهاست:

- التیامات و رسها در سوم محرم ۱۳۳۰ موجب  
انفصال مجلس دوم شد (صفحه ۲۰).

- والی آذربایجان سپهسالار یوننه سپهدار (ص  
۴۹). همین تاسمخ در صفحه ۵۴ و ۵۵ هست. سپهدار  
درین زمان لقب فتح‌الله خان اکبر بود.

- در صفحه ۵۸ نوشته شده سپهدار در تبریز  
نماند و راهی اروپا شد. اینجا باز از سپهدار مراد  
سپهسالار محمدولی خان است و او هیچگاه به اروپا  
نرفت.

- شیخ اسدالله مذکور در صفحه ۱۰۱ باید شیخ  
اسدالله خارفانی باشد. همچنین مواردی که در فهرست  
شیخ اسدالله کردستانی آمده شاید خارفانی باشد.

- کلمه عدول بهتر از نزول است (ص ۱۰۶).

- یکی از افراد اعتدالیون دکتر محمد مصدق بود  
و او خود شش‌ه‌ای درباره این حزب در کتابهای  
تقریرات مصدق در زندان و به‌خاطرات و تألمات  
گفته است. (ص ۱۰۵ و ۱۱۳).

چانزاده، علی

خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت  
تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران. انتشارات  
چانزاده. ۱۳۷۱. وزیری ۱۰۸۴ صفحه (در دو  
جلد).

سامان انجام داده و آن استخراج نامه و گزارشهایی است که در اوایل و دفاقر انجمن از سال ۱۳۱۳ قمری موجود است. او درین کتاب که دارای مقدمه است و توضیحاتی دربارهٔ چگونگی وضع زرنشتیان و حمل تشکیل انجمن هست مقداری ازین نامه‌ها را به چاپ رسانیده و قبل تازه‌ای بر پژوهشهای اجتماعی افزوده است.

مندرجات و مطالب دیگر کتاب و همچنان عکسهایی که در پایان آورده‌اند از لحاظ تاریخی ارزشمند است.

سمعی، احمد (ا. شنوا)

طلوع و خسروب دولت سوخته. تهران. شباویز. ۱۳۷۱. و زیری. ۲۶۴ ص (۱۷۰۰ ریال). مجموعه‌ای است حاوی زبدهٔ اخبار و وقایع و گزیدهٔ سخنان رجال از روزی که مهندس مهدی بازرگان به نخست‌وزیری رسید تا روزی که خود استعفا داد و کنار رفت.

انتخاب مطالب برای چنین کتابها همیشه دشوار است و خوشبختانه چون آقای سمعی درین زمینه صاحب سلیقه و بصیرت است نوشته است بهترین و اساسی‌ترین نکته‌ها را در کتابی که مرجع بسیاری از تاریخ‌نویسان این دوره خواهد بود گرده آورد.

سیدی، مهدی

نیمسی ز ترکستان، نیمسی ز فرغانه. در بازشناسی ترکستان، تاجیکستان و ازبکستان. مشهد. کتابستان مشهد. ۱۳۷۱. رقمی. ۲۹۹ ص.

صفائی، ابراهیم

پنجاه خاطره از پنجاه سال. تهران. جاویدان. ۱۳۷۱. و زیری. ۲۱۸ ص.

فرمانها و رقمهای دورهٔ قاجار

جلد اول ۱۲۱۱-۱۲۶۰ قمری. تهران. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۱. رقمی. ۳۸۵ ص.

درین مجموعه یکصد و دو فرمان و رقم و حکم و... چاپ شده است.

مجموعه‌ای است برگرفته از نوشته‌ها و خاطرات پنجاه و دو تن از رجال که از روزگار مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد در جریانهای سیاسی و اداری ایران دخیل بوده‌اند. این مطالب را آقای جان‌زاده از کتابهای خاطرات و مقاله‌های مندرج در مجموعه (از جمله سالنامهٔ دنیا) استخراج کرده است و حق آن بود که مرجع هر نوشته را می‌آورد تا اگر خواننده‌ای خواست به مطالب پیش و پس آن مراجعه کند بتواند به مراجع اصلی دسترسی پیدا کند. در هر نوشته چند عکس هم به چاپ رسیده است تا کتاب بیشتر جذاب نظر باشد.

ترتیب چاپ خاطرات به نظم تاریخی وقوع حوادث است. نخستین خاطره از سید حسن تقی‌زاده و مربوط به انقلاب مشروطیت ایران است. آخرین خاطره از ایرج اسکندری نقل شده است.

سرمد، غلامعلی

اعزاز محصل به خارج از کشور در دورهٔ قاجاریه. تهران. چاپ و نشر بنیاد. ۱۳۷۲. و زیری. ۵۰۳ ص.

قدمی با ارزش است که درین موضوع جذاب و مهم پرداخته شده است. اگرچه اسمی که درین کتاب بطور ضمیمه آمده و شامل ۲۵۴ نفرست مقدمه‌ای است برای اینکه فهرست کامل تهیه شود. هنوز اشخاصی هستند که نامشان نیامده اعم از کسانی که توسط دولت اعزاز شده‌اند و کسانی که به خرج خود رفته بودند. فی‌المثل عده‌ای از بختیارها و نقی‌ها و مسعود افشار، دکتر یاور گیلانی و عده‌ای دیگر که در دورهٔ سلطنت محمدعلی شاه و احمدشاه در سویس درس می‌خوانده‌اند. مقالهٔ آقای حسین تقی‌اعزاز در نامواره جلد هفتم دیده شود.

دربارهٔ این کتاب تفصیلی در یکی از شماره‌های آینده خواهد آمد.

سروشیان، جمشید سروش

تاریخ زرنشتیان کرمان در این چند سده. جلد نخست. با مقدمهٔ دکتر محمد ابراهیم یاستانی پاریزی. کرمان. ۱۳۷۱. و زیری. ۲۱۵ ص + عکسها و سندها.

جمشید سروش سروشیان که روزگاری خود رئیس انجمن زرنشتیان کرمان و پیش از او پدرش کار بسیار ارزشمند و معتبری را در تاریخ زرنشتیان آن

هایر، هانس ابرهارد

جنگهای صلیبی، برگردان و پی نوشت دکتر عبدالحمین شامکار، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۱، وزیری، ۵۴۷ ص.

کتابهای متعددی در مغرب زمین درباره جنگهای صلیبی تألیف شده است، اما این کتاب که دانشمند گرامی با حسن سلیقه برای ترجمه انتخاب کرده یکی از نامورترین آنهاست. کتاب به زبان آلمانی نگارش یافت و نخستین بار در سال ۱۹۶۵ منتشر شد. ترجمه انگلیسی آن چند بار چاپ شده است، این ترجمه را مؤلف خود به دستخوری یکی از استادان انگلیسی به سرانجام رسانید.

حدود یکصد و چهل صفحه یادداشتها و ارجاعات کتاب است.

این کتاب ارزشمند میبایست به چاپ خوب می رسید و بر کاغذی بدین مرغوبی که برای کتاب انتخاب شده حروف و آی بی امیء مصرف نشده بود. تعجب است از دانشگاهی که میبندد درین روزگار کتابهای اساسی و ماندگار را بدین صورت زشت منتشر کند.

میراحمدی، مریم

تاریخ سیاسی و اجتماعی در ایران در عصر صفوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۸۲ ص.

## گونگون

عرب شیبانی، عباسقلی

تعلیم و تربیت سوار و اسب در سطح کلاسیک، تهران، انتشارات دبیر، ۱۳۷۲، رقتی، ۳۲۹ ص.

تألیف کتاب درباره اسب در تمدن ایران و اسلام سابقه دراز دارد. کتاب الخیل و فرستامه از آن زمره است.

کتاب آقای عرب شیبانی از متخصصان رشته سوارکاری و اسب شناسی در هشت فصل است.

عرب شیبانی، عباسقلی

اسب خوب، سوار خوب، پرش خوب، تهران، ناشر گیل، ۱۳۷۱، رقتی، ۲۰۹ ص +

جدارول و تصاویر.

کتاب دیگری است درباره اسب سواری در ده فصل از همان مؤلف.

یادواره استاد حسینی داوری همدانی

خط سید عطاءالله سرمدی، همدان، ۱۳۷۱، وزیری، ۴۰ ص.

اشعار و سخنانی است که به یاد سیدکاظم حسینی داوری شاعر همدانی و در رشای او سروده شده است، نویسنده مقدمه اردشیر بهمنی است.



آستان قدس  
رضوی (مؤسسه)  
چاپ و انتشارات

□ آن سالها (یادهای کودکی و نوجوانی)، از دکتر محمد جعفر یاحقی، دفتر نخستین، مشهد، ۱۳۷۱ ص، رقتی، ۳۲۸ ص، (۱۷۰۰ ریال).

کتابی است دلپذیر و شیرین و یازبانی دلاویز که شرح حوادث و خاطرات زندگی کودکی و نوجوانی نویسنده را در آبادی تون (فردوس) را دربرگرفته است.

□ الاربعون حديثاً للامام الرضا عليه السلام، زیر نظر دکتر محمد مهدی رکنی، مشهد، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۲ + ۳۲ + ۴۰ ص.

متن عربی است به انضمام ترجمه های فارسی و انگلیسی

همچنین متن عربی و ترجمه اردو توسط ذاکر محمد هاشم) با ترجمه انگلیسی در یک دفتر و متن عربی و ترجمه های فرانسه و انگلیسی در یک دفتر نشر شده است.

□ عبور از صحاری ایران، تألیف آلفونس گابریل، برگردان فرامرزد تجدد سمیعی، مشهد، ۱۳۷۰، ۴۲۰ ص.

توس - تهران



□ هوشنامه خسرو و شیرین. نگارش اقبال یغمائی. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۱۲۴ ص.  
گزیده‌های است از مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی و جای جای که ابیات کوتاه شده است. مطلب به نثر زیبایی اقبال یغمائی چاشنی شده تا خواننده رشته سخن را از دست ندهد.

□ موربانه. نوشته بزرگ هلوی. تهران. ۱۳۶۸ (توزیع ۱۳۷۲). رقصی. ۲۲۶ ص.  
خطاطات تمثیلی است از یک فردی که در ساواک، بوده است.

□ آواز ارغوانی بشد. مجموعه شعر از صفورا تیری. تهران. ۱۳۷۱. رقصی. ۸۴ ص.  
بیت و پنج قطعه شعر به شیوه نو درین مجموعه آمده است. نمونه‌ای آورده می‌شود (کبوتر)

دست طلائی خورشید  
با پنجه‌ای گشاده - چون گل داوودی، یکسر زرد  
بر پیشانی پیش  
خوابیده نرم، نوازشگر

ای سهره‌های کوچک

در این بهشت کوچک

آوازی کوچک را

تمام روز بشنوید.

هر برگه، گوشه خواهد شد

آواز ارغوانی تان را

گوشی سبز به گوشه سبز

آوندی سرخ به آوندی سرخ

خواهد رساند

تا داهستانی

هرگز ندیده رنگ سید اسب

هرگز ندیده آب

نیلوفر

هرگز ندیده، آه

سهره، کبوتر

از سفرنامه‌های غمناک است. مؤلف جغرافی‌شناس امریسی است که درباره مناطق خشک و کویری ایران چندین کتاب تألیف کرده است و همه کتابهایش باید بتدریج ترجمه و نشر شود.  
اشتباههای نقل اسمهای خاص نظیر معلومان که باید و معلمانه نوشت (ص ۱۵۵) در چاپهای دیگر قابل اصلاح است.

□ هیچانها. از روبرت پلاچیک. ترجمه محمود رمضان‌زاده. چاپ سوم. مشهد. ۱۳۷۱. رقصی. ۲۲۳ ص.

آستان قدس رضوی

(بنیاد پژوهشهای اسلامی)

□ متون، عیانی و تکوین. اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران. تحقیق پیرامون متون، فتاوی و مدارک تاریخی اندیشه تحریم یا مقاومت منفی در یک قرن تاریخ سیاسی ایران. از موسی نجفی. مشهد. ۱۳۷۱. رقصی. ۱۷۱ ص.

فصل اول: ماهیت شیعی و فرهنگ سیاسی تحریم علیه عصری خیری.  
فصل دوم: نیم قرن اسناد و فتاوی تاریخی تحریم.

فصل سوم: پیوند اندیشه تحریم با خودکفایی و موازنه منفی.

فصل چهارم: اندیشه تحریم در متون و رسائل سیاسی.

فصل پنجم: نقد کتاب شورش به امتیازنامه رژی  
[تألیف دکتر فریدون آدمیت].

□ تفسیر المذبح لسی حسب علی (ج). از محمدرضا عبدالامیر الانصاری. مشهد. ۱۳۱۳ ق. رقصی. ۹۹ ص.

□ المجتبی من الدعاء المجتبی. از السید رضی‌الدین علی بن موسی بن طاووس. تحقیق صفاءالدین البصری. مشهد. ۱۳۱۳ ق. وزیری. ۱۲۳ ص.

چین در دوره پهلوی.

□ تأثیر وحدت دو آلمان در شکل‌گیری نظم جدید در اروپا و جهان تألیف هلا مرزا نظر‌بلند، تهران، ۱۳۷۱، رقمی، ۵۵ ص.

□ تکنولوژی و توسعه در سومین انقلاب صنعتی، ویراستاران: رافائل کاپلینسکی و چارلز کسپر، ترجمه جمشید زنگنه، تهران ۱۳۷۲، وزیری، ۲۰۳ ص.

□ جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل، تألیف محمود مسائلی، عالیله ارفعی، زیر نظر معتمدزاده دبیری، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۴۵ ص.

□ ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز، از علیرضا شیخ‌طاهر، تهران، ۱۳۷۱، وزیری ۲۲۹ ص.

تألیف و انتشار این گونه کتابها حتماً باید با دقت علمی و مبتنی بر مآخذ دقیق باشد. بطور نمونه در صفحه ۸۰ این کتاب دو نکته قابل تذکرات است. یکی اینکه آن برخی که بر کمال منطقه نام آذربایجان را اطلاق کرده‌اند چه مأخذی است که معرفی نشده است.

دو بگر اینکه کلمات و اصطلاحات باید ناظر به مفاهیمی باشد که ایجاد اشکال و ابهام نکند.

ظاهراً مؤلف در بند آخر مرادش از «این منطقه» و «این سرزمین» ناحیه شمال ارس یعنی اوزان است. بنابراین نمی‌توان حساب تبریزی و همام تبریزی و اوحدی مراغه‌ای و... را به آن سرزمین منسوب کرد.

ایشان در جایی که به زبان تاجیکی پرداخته‌اند آن را زبانی تقریباً نظیری برای فارسی گفته‌اند در حالی که هر دو یکی است با تفاوت بعضی استعمالات و اگر همانطور که خود نوشته‌اند اختلاط آن با فارسی مربوط به دوران معاصرست طبعاً پیش از آن اختلافی نداشته است. کدام متن فارسی تألیف شده در ماوراءالنهر است که برای فارسی زبانان سراسر ایران مفهوم نباشد یا بالعکس.

□ ژاپنی که می‌تواند بگوید نه، چرا ژاپن در میان همسانان اولین خواهد بود. از شیتارو

□ هلندیان در جزیره خسارک (خلیج فارس)، نوشته ویلیم فلور، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۱۰ ص (۲۰۰ تومان).

دومین کتاب از سلسله جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران است که دکتر سری به ترجمه درآورده.

این کتاب در سه بخش است:

- هلندیان در ایران و خلیج فارس،  
- بازرگانی و اوضاع اقتصادی تجارتخانه هلند در جزیره خارک،  
- ناوگان ایران در خلیج فارس در سده نوزدهم.

## دفتر پژوهش‌های تاتاری



□ کتابشناسی تاتار، گردآوری لاله تقیان، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۳۱۵ ص.  
این کتابشناسی به دو بخش نماینده‌های ایرانی و نماینده‌های خارجی تقسیم شده است.

□ فصلنامه تاتار، به مدیریت لاله تقیان، دفترهای ۱۵ و ۱۶ (در دو جلد)، تهران، پائیز و زمستان ۱۳۷۰.

در هر یک از این دو دفتر چندین مقاله و مآخذ چاپ شده و شماره از بهترین مجموعه‌های پژوهشی و تخصصی بوده است.

## دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

□ اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۷۶۰ ص.  
حسابی معاهدات با تایلد، ترکیه، تونس، چکوسلواکی، جمهوری چین (تایوان)، جمهوری خلق

ایشیهارا. ترجمهٔ لره‌ها نجف‌زادهٔ خوبی. تهران. ۱۳۷۲. رقمی. ۱۷۸ ص.

□ شهرت استاد قدیمی وزارت امور خارجه. دوران قاجاریه، ۱۱۲۴ - ۱۳۱۶ قمری. تهران. واحد نشر اسناد. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۹۸ ص.

□ کشورها و مرزها در منطقهٔ ژئوپلیتیک خلیج فارس. نوشتهٔ پیروز مجتهدزاده. ترجمه و تنظیم حمیدرضا ملک محمدی نوری. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۲۹ ص.

□ نقش و نفوذ چین در افریقا. تألیف زهرا طاهری امین. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۵۸ ص.

□ وجوه امپریالیسم. نگارش چارلز ری تولدز. ترجمهٔ سید حسین سیف‌زاده. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۲ ص.

\*\*\*

انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وسیله‌ای است برای گسترش و نشر مطالب سیاسی و بین‌المللی و به دو لحاظ باید مورد توجه باشد. یکی اینکه کارمندان آن وزارتخانه وادار شده‌اند کتابهایی را دربارهٔ ممالک حوزهٔ مأموریتشان ترجمه و تألیف کنند و رقابتی ازین حیث در میان افراد آنجا مشاهده می‌شود و البته ارزشمندست.

دیگر این است که ناآشنایان و تازه واردان به کار دیپلماسی از راه این کتب با مفاهیم و مسائل آشنایی پیدا می‌کنند و اگر زبان ندانند یا دسترسی به کتابهای خارجی نداشته باشند مقداری نوشته و مانعاً به هر کیفیت و مایه‌ای - در اختیارشان خواهد بود. برخلاف گذشته.

ستوده - تبریز



انتشارات ستوده به تازگی در تبریز تأسیس شده است و از کتابهایی که توسط آن به چاپ رسیده

اینهاست:

□ دیوان آقاسی (دانش حسینی). بنا مقدمه‌های دکتر هیاسی زریاب خوبی و دکتر محمد امین ریاحی. تنظیم و تدوین جمشید واقف. تبریز. ۱۳۷۱. رقمی. ۱۵۵ ص.  
سعدخان آقاسی از شاعران توانای خوبی است. گواه این سخن دو نوشته از دکتر زریاب و دکتر ریاحی است که او را می‌شناسند و صیرفی سروده‌هایش شده‌اند و بر دیوانش دو مقدمهٔ دل‌آویز و استوار نوشته‌اند.

آقاسی در شعر بیشتر به غزل تعلق دارد. محتویاتش هم زیبا و گیرنده است مخصوصاً دو مثنوی که پس از رفع غائله آذربایجان سروده است. نمونه‌هایش نقل می‌شود:

زد به پشانی کوه و لب رود  
بوسه خورشید برای بدرود  
همه در قلهٔ آن کوه بلند  
پرچم سرخ شفق را دیدند  
جان پسر درد و ملالی دارم  
باورم نیست چه حالی دارم  
دل پر از غصه و تیسار شده  
دل من کودک بیمار شده...  
من از آن خطهٔ غمناک عزیز  
زدم از آتش دل بسا به گریز  
داغمسا از غم بزازان دارم  
دیدم چون ابر بھزازان دارم  
راستی حالت ایشان چون است  
حال آن جمیع پریشان چون است  
دیدم آخر که چه‌مان گشت جبری  
دشمن ملنگ و دین پشه‌وری  
کرده این دیو پلید و رنگین  
پنجه از خون دل ما رنگین...  
گوش کن گوش کن اینجا تبریز  
ساعت هفت دم رستاخیز  
خوشترین لحظه بین اوقات است  
شهر یک پارچه احساسات است...  
سخن این است گذر از همه چیز  
بهر آزادی ابران عزیز  
چیت این جلوهٔ زیبا و فشنگ  
جلوهٔ پرچم دیبای سه رنگ  
آنکه پماندهٔ جاویدانی است  
روح آزادگی ابرانی است

□ روضهٔ اطهار. از ملا محمد امین حسینی

این کتاب مهم ترجمه تحقیق عالمانه و مبسوط و نمونه‌وار است از Etan Kohlberg به نام: *A Medieval Muslim Scholar at Work. Ibn Tawus and his Library (Leiden, 1992)* مستدرجات آن عبارت است از: زندگی و اندیشه - آثار ابن طاووس - کتابخانه - فهرست کتابهای کتابخانه ابن طاووس که در سال ۶۵۰ هجری دارای یکهزار و پانصد نسخه بوده است و شاید آن را به یکهزار و شصت و پنجاه بالغ دانست. اتان یادفت به جزئیات مربوط به کتابخانه پرداخته و بخشی را درباره قطع کتابها و تاریخ کتابت آنها به میان آورده است و معلوم می‌شود که یکی از نسخه‌های موجود نزد او مورخ ۲۲۹ می‌بوده و چندین کتاب از آن قرن در اختیار داشته است.

□ المؤلفات الزیدية. تألیف السيد احمد الحسيني (اشکوروی). قم. ۱۴۱۳ ق. سه جلد (۳۵۴+۴۶۳+۳۵۸ ص).

فهرستی است عالمانه در معرفی ۳۴۴۶ تألیف از آثار زیدیه به ترتیب حروف الفبایی نامهای کتابها، در ذیل هر کتاب نام مؤلف و سال یا زمان تألیف و محل وجود آن یا محل چاپ گفته شده است.

□ الياقوت فی علم الکلام لابی اسحق ابراهیم بن توبخت من کبار متکلمی الشيعة. تحقیق و تقدیم علی اکبر ضیائی. قم. ۱۴۱۳ ق.

این متن با توجه به نسخه‌های مورخ ۷۳۴ و ۷۵۴ تصحیح و چاپ شده است.



کتابسرا - تهران

کتابسرا

□ اسب سپید خورشید (نبرد روشنائی و تاریکی در ایران). از دکتر حسین وحیدی. تهران.

تبریزی. به تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی. تبریز. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵۸+۲۵ ص.

کتاب شرح مزارات تبرک و سملات قدسی تبریز و توابع آن است و مؤلف آن را در سال ۱۰۱۱ هجری از روی کتاب روضات الجنان حافظ کربلایی تألیف کرده و این کتاب یکبار چاپ شده ولی سالهای درازست که نایاب بود و می‌بایست به چاپ تازه و متع برسد.

آقای دولت‌آبادی آن را براساس نسخه خطی و چاپ سنگی ۱۳۱۳ هجری به صورتی زیبا با حواشی و تعلیقات و فهراس به انجام رسانیده است.

### کتابخانه آیه الله مرعشی، قم

□ تهذیب الاسباب و نهاية الاحقاب. تألیف محمد بن ابی جعفر شیخ الشرف العبدلی (المستوفی ۴۳۵). بزیدات عبدالله الشریف الحسینی بن محمد المعرف باین طباطبائی الحسینی (المتوفی ۴۴۹). اشراف سید محمود المرعشی. تحقیق شیخ محمد کاظم محمودی. قم. ۱۴۱۳ ق.

یکی از کتب انساب مهم است که بافهارس دوگانه (اشخاص - اماکن) به چاپ رسیده.

□ فهرست آثار خطی شیخ مفید در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی. تألیف رضا مختاری و حسین شفیعی. قم. ۱۴۱۳ ق. وزیری. ۱۵۲ ص.

کتابشناس استاد آقای رضا مختاری در مقدمه روش تنظیم این فهرست را برگرفته و مستدرکست که بنابراین عمده آثار شیخ مفید درین کتابخانه هسته و نسخه الارشاد که مورخ ۵۶۵ هجری است از نسخ ممتاز و مکهن است.

فهرست معرفی نسخه‌های مربوط به سی و دو تألیف شیخ مفید را دربردارد و جزین در پایان گفتاری در رد انتساب دو کتاب شیخ مفید درج است (الکت الاعقابه و المزار).

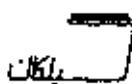
□ کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او. تألیف اتان گلبرگ. مترجمان علی قرانی و رسول جعفریان. قم. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۷۱ ص.

۱۳۶۹، وژیروی، ۵۱۰ ص.

داستان واره‌ای است از سرگذشت فرهنگ ایران باستان آمیخته به مفاهیم و مباحثی که در متون زودستی و مآخذ دیگر آمده، به این تعبیر که من در جاده تاریخ همچنان پیش می‌روم. فرشته زیبا سوار بر اسب سفید خورشید کنار من راه می‌پسوده.  
من به فارسی پاکیزه شده از واژه‌های بیگانگی و روان و زیبات.

## نشر گیلکان -

رشت



□ تاریخ انقلاب جنگل. به روایت شاهدان هینی. تألیف محمدعلی گیلک (کمیسر نوآباد عامه نهضت جنگل). رشت. نشر گیلکان. ۱۳۷۱. وژیروی، ۵۹۰+۱۲ و عکس اسناد و اشخاص.

مقدمه کتاب به قلم مرحوم جهانگیر سرتیپ پورست. سالهای دراز بود که رسوم محققان تاریخ نهضت جنگل انتظار نشر کتاب محمدعلی گیلک را داشتند. زبان به زبان شنیده شده بود که کتابی مهم و اساسی است. البته سردار جنگل ابراهیم ضحرائی که مؤلفش خود در نهضت عضو بود کتابی مهم و بااساس است. ولی باز می‌بایست کتاب گیلک که فرد دیگری از مبارزان نهضت بود نیز به چاپ برسد و این کار به هست و علاقه‌مندی محمد تقی پور احمد چکاجی به بهترین صورت انجام گرفت و مآخذی دیگر بر مآخذ آن جریان افزوده شد.

تألیف گیلک مبتنی است بر اطلاعات و مشاهدات شخصی او، مسوغات از اشخاص و منقولات از جراید و اسناد و نامه‌ها.

دیدن نام سید عبدالرحیم خطاطی (ص ۱۴) مرا متوجه کرد ضرورت دارد که یکی از علاقه‌مندان تاریخ نهضت جنگل تحقیقی درباره اشخاصی که از تهران و احتمالاً شهرهای دیگر ایران با میرزا کوچک خان مرادیه داشته و یا به مأموریت از طرف حکومت به رشت رفته‌اند و با میرزا مذاکره کرده‌اند تهیه کند. چه با این تحقیق مسائل و مطالب زیادی درباره جریان نهضت و روحیات میرزا عماید خواهد شد.

خطاطی مانند ناصرالمسالک به جای ناصرالملک در پاصفحه ۳۷۴ آیا از مرحوم گیلک است یا اینکه خطاط چاهی است؟

□ مصابریسی. نوشته نصرالله مختار. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۱. وژیروی، ۳۴۲ ص.

□ دنیای ویتامین‌ها. از آدل دیویس. ترجمه حسین هارقدپور. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۱. وژیروی، ۲۰۱ ص (۱۸۵۰ ریال).

□ گرم (برای صحفند). از فیلیپ پروت. ترجمه فرشیده نسرین. تهران، ۱۳۷۱. رقمی خشنی، ۱۱۴ ص. (۱۹۵۰ ریال).  
ظاهراً نخستین کتاب است که درباره هنر گرم (چهره‌سازی) به فارسی منتشر می‌شود.

□ یک نشوری نوین در معماری. نوشته بروسی آلسوپ. ترجمه پرویز فروری. تهران. ۱۳۷۱. رقمی خشنی، ۱۷۷ ص (۱۹۵۰ ریال).  
کتاب در پی آن است که با پیگیری سیر تحول جهانی معماری در دوره‌های مختلف شیوه تفکر منجسی از آن را در زمان ما پایه‌گذاری کند.

□ یوگا برای تندرستی. نوشته ریچارد میتلمن. ترجمه نسرین سلامت. تهران. ۱۳۷۱. رقمی خشنی، ۱۷۶ ص (۲۳۰۰ ریال).

□ یادداشت‌های علم از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹. جلد اول. متن کامل دست نوشته اسدالله علم. تهران. ۱۳۷۱. وژیروی، ۲۳۰ ص. (۲۵۰۰ ریال).

از اسناد بسیار مهم و اساسی در تاریخ دوره محمد رضا شاه پهلوی است. آنچه شک تاکنون درباره اصالت این کتاب شده است مبتنی به سند و دلیلی نبوده.

در شماره پیش کتاب بنامها و نامدارهای گیلان،

جنگی و سیاسی به ایران می‌آوردند و این سببه پس از اشغال ایران به چاپ می‌رسید نه از سال ۱۳۱۷ شمسی. کاش درین گونه موارد مؤلف مأخذ خود را ذیل هر مطلب آورده بود و افسوس که گاهی چنین نکرده است.

□ تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران (۱۳۱۵-۱۳۵۷ ش.)، از مسعود بسوزین، تهران، ۱۳۷۰، رحلی بیاضی، ۱۳۲ ص.

حاجی فهرستها و جداولی است تفکیک شده براساس تفکیک دهه انتشار، تفکیک دوره‌های مطبوعاتی، تفکیک موضوع، تفکیک فاصله انتشار، تفکیک تعداد شهرها.

□ راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار (۱۲۱۵ ش - ۱۳۴۱ ش.)، از سید فرید قاسمی، تهران، ۱۳۷۲، وزیری، ۳۰۱ ص.

درین راهنمای ارزشمند که برای تاریخ مطبوعات بسیار کارآمدست ۹۶۷ عنوان معرفی شده است. ذیل هر نام نوع و روش، مدیر، تاریخ و فاصله و محل انتشار و مرجع اصلی معرفی آورده شده. همچنین موجودی آن در کتابخانه‌هایی که فهرست دارند آمده است.

مقدمه کتاب منضم تاریخچه مطبوعات ایران است و طبق جدولی که در پایان آن دیده می‌شود ۵۴۴ نشریه چاپ تهران و ۱۰۱ نشریه چاپ تبریز و ۶۴ نشریه چاپ رشت و ۵۹ نشریه چاپ شیراز و ۵۵ نشریه چاپ اصفهان بوده. شهرهای دیگر در مراتب بعد قرار دارند.

□ راهنمای مطبوعات ایران ۱۳۵۷-۱۳۷۱، از سید فرید قاسمی، تهران، ۱۳۷۲، وزیری، ۵۱۲ ص.

درین راهنمای بسیار ارزشمند مشخصات ۲۲۵۳ نشریه آمده است. روش مؤلف بر همان ترتیب است که در کتاب دیگر خود عمل کرده.

رنج مؤلف در تهیه مواد این جلد مخصوصاً نسبت به آنچه مربوط به روزهای و سال اول انقلاب است بسیار زیاد بوده و با دشواری توانسته این مقدار اطلاعات را فراهم سازد.

امیدست فهرست مربوط به سالهای ۱۳۰۳ تا ۱۳۵۷ را هم در دو یا سه بخش منتشر کنند.

معرفی شد و این چند سطر دنباله آن است که به جای مانده است (ص ۲۶۹):

هنوز هست نامهائی که باید به تدریج برین کتاب ارجحند افزوده شود مانند یاور (دکتر) از هم‌دوره‌های علی اکبر داور که پزشکی مشهوری در گیلان بود، مرتضی مدرسی چهاردهمی.

نیز ضرورت داشت که فهرست الفبایی بر اساس نام‌های خانوادگی و القاب و شهرتها برای کتاب تهیه شده بود تا آسان‌تر بتوان به نام دلخواه دست یافت، زیرا بنای مؤلف مرحوم درین کتاب بطور کلی و عمومی آوردن نامهای شخصی است و کسی اگر نداند که نام مشیرالسلطنه چه بوده است باید تمام کتاب را ورق بزند تا به اسوال مشیرالسلطنه برسد یا سپهدار و سپهسالار یا امین دیوان که ظاهراً بادی از او اصلاً نشده است.

امیدست با تمام شدن این چاپ آفای جکناجی زحمت تنظیم مجدد کتاب را عهده‌دار شود و محتسب فهرست الفبایی کاملی از اساسی مستدرج در متن استخراج و چاپ کند.

## مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها

این مرکز که از مؤسسات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است موفق به نشر چهار کتاب در زمینه تاریخ مطبوعات ایران شده است و آنها این کتابهاست:

□ تاریخ مجلات کودکان و نوجوانان از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی، تألیف منصور حسین‌زاده، جلد اول، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۸۳ ص + مقداری جدول و عکس.

کوشش مؤلف قابل تحسین است زیرا سرنوشت مجله و روزنامه در ایران همیشه با پراکندگی و بی‌احتیاطی زورپروست و به آسانی نمی‌توان دوره‌ها و نمونه‌هایی از آنها را یافت. بنابرین اگر در تلو مطالب به عناوینی برسی خوریم ازین قبیل که پنج نشریه بدون سابقه، و در دنبال آن آمده است که باز هیچ کدام نیز نسخه‌ای به دست نیامده جای تعجب نیست.

آنها که به سن و سال می‌آند و مطبوعات سالهای ۱۳۲۰ بعد را دیده‌اند می‌دانند که شیور را انگلیسیا در هندوستان چاپ می‌کردند و برای تبلیغ مسائل

مطالب مندرج درین کتاب چون پاسخ به پرسشهایی است تقریباً عاری از سند و مدرک است و گاه خواننده میل دارد که مطالب اظهار شده را متکی به اسناد معتبر بخواند از جمله در جواب اینکه به ایشان گفته شده است که نصره الدوله برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ پول گرفت جواب داده می‌شود و این را هم بگویند که انگلیسیها او را کشتند. کاش سؤال کننده پرسیده بود مطابق کدام سند. (ص ۱۴۰) آنچه هم درباره پول گرفتن او گفته شده مبهم است. گفته شده است برای مخارج معینی منظور چه مخارجی است و اگر خرج مصارف معینی شد چرا پول را پس داد. سند اینکه کارواخان شب در فزوین ماند تا تیمورتاش را در زندان خفه کنند کجاست؟

□ نفت، قدرت و اصول، ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن. تألیف مصطفی علم. ترجمه غلامحسین صالحیار. تهران. ۱۳۷۱. رقمی. ۶۷۹ ص (۳۵۰۰ ریال).

در میان کتابهایی که ایرانیان در زمینه نفت نوشته‌اند از جذاب‌ترین است. و مبتنی بر مدارک و اسنادی که در آرشیوهای انگلیسی و امریکا قابل دیدن است. هشتاد صفحه نخستین کتاب به تاریخچه نفت ایران و جریان تعدید امتیاز در سال ۱۹۳۳ اختصاص دارد.

ترجمه کتاب توسط کیسی انجام شده است که با زبان نوشته‌های سیاسی آشناست و فارسی روانش خواننده را با خود همراه می‌سازد.

### مؤسسه فرهنگی -

هنری «ما»

(سلسله نشریات ما)



□ دیوان سلمان ساوجی. پیامقدمه و تصحیح استاد ابوالقاسم حالت. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۵۵ ص.

هریک از مسجدهات حاضر دارای فهرستهای فهرست مطبوعات شهرهای ایران موضوعی-کسان- سازمانها و مؤسسات است.

### منوچهری



#### ضیاء بخشی

طوطی‌نامه. به تصحیح و تعلیقات دکتر فتح‌الله مجتبیائی و دکتر غلامعلی آریا. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۳ (مقدمه) + ۲۹۱ ص (۵۰۰ تومان).

طوطی‌نامه بخشی از ترجمه‌های متون ادبی سانکریت است و همیشه از متون فارسی خوانی رایج در هندوستان بوده است.

مصححان دانشمند عکس پنج نسخه خطی را در اختیار داشته و نسخه مورخ ۹۵۵ را اساس کار خود قرار داده‌اند.

برای کتاب فهرستهای متعدد فراهم شده است.

### مؤسسه اطلاعات



□ خاطرات نورالدین کیانوری. تهران. مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۸۷ ص.

دکتر کیانوری از سران حزب توده از کسانی است که نامشان در میان ایرانیانی که درین پنجاه سال اخیر سیاسی را خوانده و شنیده‌اند زیبا تر بوده و هست. خانواده‌اش هم شناخته است.

□ جناس در پهنه ادب فارسی. تألیف  
جلیل تجلیل. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۲ ص.

□ ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز.  
تألیف دکتر ایران کلباس. تهران. ۱۳۷۱. وزیری.  
۲۲۲ ص.

□ فرهنگ و تمدن امریکای جنوبی پیش از  
کلمب. تألیف مهران کندری. تهران. ۱۳۷۱.  
وزیری. ۲۸۷ ص.

□ کتابشناسی ایران. تألیف دکتر ماهیار  
نوابی. جلد نهم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۰۹  
ص.

A Bibliography of Iran. Vol IX. By  
M. Nawabi. Tehran. 1992. 709 P.

این جلد به کتابهای کشاورزی، تمدن، تجارت،  
ارتباطات، اقتصاد، تعلیم و تربیت، مابیه منابع،  
قوانین، سیاست و حکومت اختصاص دارد.

□ مطلع سمدین و مجمع بحرین. از  
کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی. به اهتمام دکتر  
عبدالحسین نوابی. تجدید چاپ (قسمت اول).  
تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۳ ص.  
انتخاب سالهای ۷۷۱ تا ۷۷۱ را دربردارد.

موقوفات  
دکتر  
محمود افشار



□ گفتارهای ادبی و اجتماعی. از دکتر  
خلامعلی رهدی آدرخشی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری.  
۵۲۸ ص. (۳۱۰۰ ریال).

دربن مجموعه بیست و نه مقاله در چهار بخش  
زبان و ادبیات فارسی - فردوسی و شاهنامه -  
اجتماعی و تاریخی - یادی از دوستان - گوناگون آمده

پنجاه و سومین کتاب از نشریات و ماست. این  
مؤسه به انتشارات دیوانهای شاعران علاقه‌مندی تمام  
دارد.

□ الفسانه هجر. اشعار احمد سهیلی  
خوانساری. بخط عبدالله فرادی. تهران. ۱۳۷۰.  
وزیری. ۲۲۶ ص.

مؤسسه مطالعات

و تحقیقات فرهنگی  
(پژوهنگاه)



□ بررسی هادخت نسک. از دکتر مهشید  
سیرفخرانی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۹۸ ص  
(۲۱۰۰ ریال).

مندرجات: متن اوستایی و زند - آوانویسی متن  
اوستایی - برگردان فارسی متن اوستایی - یادداشت‌های  
برگردان فارسی - آوانویسی متن زند - برگردان فارسی  
متن زند - یادداشت‌های برگردان فارسی - واژه نامه.

□ تهذیب الاخلاق. تألیف یحیی بن هدی.  
با مقدمه و تعلیق و ترجمه دکتر سید محمد  
دامادی. چاپ دوم با تجدید نظر. تهران. ۱۳۷۱.  
وزیری. ۱۰۶ ص.

□ جغرافیای تاریخی شمیران. تألیف دکتر  
منوچهر ستوده. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری.  
۶۱۵+۴۶ ص.

نشریه این کتاب براساس الفبایی نام  
آبادیهاست. درین جلد از الف تا عین، اطلاعات  
مربوط ۸۷ دهکده و آبادی مندرج است. ذیل هرنام  
مؤلف دانشمند هم از مدارک کتبی استفاده برده و هم  
از اطلاعات اقوامی و سینه به سینه‌ای درج کرده است.  
منتظر می‌مانیم جلد دوم آن هم منتشر شود تا بتوانیم  
معرفی کامل از این کتاب ارزشمند ارائه کنیم.

ملویف بومی - تیره‌های لر - طایفه‌های ماهور میلانی و... سازمان اجتماعی و سیاسی ایلات و خانواده - نظام مالکیت - اوضاع اقتصادی - جامعه زنان ایلی - ادیان - زبان و لهجه‌های محلی - تفاوت و داوری - آداب و رسوم و ستهای اقتصادی - پرشاک.

است.  
نثر رعدی آدرغشی روشن و فصیح و گویند.  
نوشته‌هایی که به یاد دهخدا، حکمت، پورداد، صورتگر، نفی زاده، پروین اعتصامی، ملک‌الشعراء، رشید یاسمی است جذاب و حاوی اطلاعات اجتماعی و تاریخی است.

## کتابهای حسن گل محمدی (فریاد)

□ تحقیق درباره زندگی، احوال، اعمال، افکار، آثار و دیوان کامل اشعار شاطر عباس صبوحی قمی. تهران. مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش. ۱۳۶۸. رقمی. ۱۱۹ ص.

□ تحقیق درباره زندگی، احوال، اعمال، افکار، آثار و دیوان کامل اشعار فتحعلی شاه قاجار (خاقان)، تهران. انتشارات اطلس. ۱۳۷۰. ۵۲۲ ص.

□ ۱۱۸ صفحه مقدمه کتاب در احوال و سرانجام زندگی فتحعلی شاه و از صفحه ۴۳۱ به بعد چند خاطره و نکته ادبی از زندگی فتحعلی شاه است با شعران همعصرش. فهرست اسامی زنان و فرزندان فتحعلی شاه پس از آن آمده است.

□ عاشورا و شعر فارسی در ترکیب بندهای معروف شعرای بزرگ. تهران. انتشارات اطلس. ۱۳۶۶. وزیری. ۲۶۳ ص.

□ فتحعلی شاه قاجار و قضاوت تاریخ. تهران. مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش. ۱۳۶۸. رقمی. ۱۶۲ ص.

□ فصل پرواز. مجموعه شعر. چاپ دوم. تهران. مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۱۲ ص.

گزیده‌ای از سروده‌های شاعر. نمونه:  
ما تشنه ایم و منت دریا نمی کشیم  
بر لوح سینه نقش تنها نمی کشیم  
سراز حریم دولت آزادگی و بها  
از آستان نعمت والا نمی کشیم

## هیرمند - تهران



□ درآمدی بر فلسفه. از ویلیام آ. سینکلر. ترجمه دکتر گل بابا سعیدی. تهران. ۱۳۷۱. رقمی. ۱۵۰ ص.

## کتابهای نور محمد مجیدی

□ تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد. با مقدمه ایرج افشار. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۸۵ ص (گنجینه ایران و ایرانیان، ۷).

شهرجات: جغرافیای طبیعی - جغرافیای تاریخی - قلیات ناحیه‌ای کهگیلویه - شهر باسوج - راه‌های آثار تاریخی - فلاح پیش از اسلام - بقاع و امامزاده‌ها - تاریخ و گذشته کهگیلویه و بویراحمد - فرهنگ و ادب - اسلام و تشیع - فولکلور.

□ تاریخ و جغرافیای ممسنی - با مقدمه ایرج افشار. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۹۴ ص و چندین سند و عکس.

شهرجات: اوضاع جغرافیایی - جغرافیای تاریخی - جاده‌های باستانی - آثار باستانی -

- عمری گر آفتاب بسوزد وجود ما  
منت دمی ز سابه طوبی نی کشیم
- ۳۴ ص.  
اشعار شاعران پاکستان درباره اهمیت زبان  
فارسی
- گزیده شاهنامه فردوسی. نظم و نثر.  
تهران. انتشارات اطلس. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۷  
ص.
- فردوسی نامه. اسلام آباد. ۱۳۷۱. رقصی.  
۵۱ ص.

□ مؤمن نامه. احوال و آثار و اوزان  
عروضی اشعار حکیم محمد مؤمن خان مؤمن  
(دهلوی). اسلام آباد. ۱۳۷۱. رقصی. ۱۴۸ ص.

□ هجویری نامه. اسلام آباد. ۱۳۷۰. رقصی.  
۲۶ ص.

□ همدانی نامه و چهل اسرار سروده  
میرسید علی همدانی. اسلام آباد. ۱۳۷۱. وزیری.  
۹۴ ص.

## نوشته‌ها و سروده‌های

### محمد حسین تسبیحی

- حافظ روح سخنور. اسلام آباد  
(پاکستان). ۱۳۷۱. رقصی. ۳۰ ص.
- فارسی نامه. اسلام آباد. ۱۳۷۱. رقصی.

## خشک شدن دریای خزر

در سالهای ۱۳۱۷-۱۳۱۸ کتاب قطور جغرافیای ایران برای سال سوم متوسطه منتشر شد و در دبیرستانها خوانده می‌شد. این چند سطر را که درباره دریای خزر در آن آمده بود به مناسبت بالا آمدن سطح آب دریا درین سالهای اخیر نقل می‌کنیم (صفحه ۲۷۸-۲۷۹).

علل طبیعی که تکرری از آن‌ها بمیان آمد خود بشنهایی کافی است برای اینکه این دریایس از چندی تدریجاً خشک شده و مانند سایر دریاچه‌های مرکزی ایران حالت کویر و باتلاق پیدا کند ولی دلایل دیگری نیز هست که بزودی این دریاچه خشک خواهد شد و بر طبق تخمینهای مهندسين تا ۳۷ سال دیگر دریای خزر از بین خواهد رفت، زیرا که عمده واردات این دریا رودخانه‌های شمالی است بخصوص شط بزرگ و لگا که تا اندازه جبران بخیر آب را می‌کند و اکنون در کامیچین<sup>۱</sup> مشغول ساختن سدی بر روی ولگا میباشند که آب آن برای آبادی بیابانهای شمال دریای خزر بکار برده خواهد شد و بدین سبب سالی چهارمتر و نیم از آب دریا کم و تا ۳۷ سال قسمت عمده این دریا خشک خواهد شد.

## دو عکس یادگاری



دکتر غلامحسین صدیقی و اللهیار صالح (یکشنبه ۲ شهریور ۱۳۳۱ در باغ ییلاقی آقای حکیم‌الملک در نیاوران - جلسه هیأت مؤسسين انجمن آثار ملی)



این عکس چهره‌های ایرانی، از کتابی قدیمی است به آلمانی که نام کتاب معلوم نیست. اصل این ورقه که از کتاب جدا شده در یکی از سمسارهای ژنو سالها پیش خریداری شده است.

## آینده

### مجله فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ایرج افشار

\* \* \*

همکاران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - بابک افشار (مدیر داخلی)  
محمدرسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) - قدرت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاری)  
بهرام، کوشیار و آرش افشار

مذلات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود  
نشانی پستی مدیرمجله: صندوق پستی ۱۹۵۷۵-۵۸۲ - تیاوران (تهران) - ایران

لطفاً نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود.  
نشانی پستی دفترمجله: صندوق پستی ۱۹۳۹۵-۳۱۴۱ - تجریش (تهران) - ایران  
تلفن دفتر: ۲۷۰۸۱۵ - تلفن خانه مدیر: ۲۸۳۲۵۴

محل دفتر اداری: تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچه یخپاش (عارف نسب) - کوچه لادن -  
باغ موقوفات دکتر محمود افشار - شماره ۸  
دفتر مجله روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه ساعت ۹-۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک باز است.

### بهای اشتراک سال ۱۳۷۲ در ایران

برای افراد یازده هزار ریال (اگر شخصاً بپردازند و بناچار نماینده فرستاده شود دوازده هزار ریال)  
برای مؤسسات سیزده هزار ریال - برای دانشجویان: هشت هزار ریال.

لطفاً وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ را تا آخر خرداد بوسیله چک و یا توسط شعب بانک ملی ایران به نام ایرج افشار به حساب جاری شماره ۱۷۹۵ نزد بانک ملی ایران، باغ فردوس (شعبه دویت و سی) شمیران یا حساب پس‌انداز شماره ۹۵۰۰۶۸ بانک صادرات ایران شعبه ۸۲۰ چهارراه زعفرانیه (باغ فردوس) تجریش پرداخت و حتماً فتوکپی قبض بانکی را بطور سفارشی ارسال فرمائید. در غیر این صورت ما از پرداخت حق اشتراک مطلع نخواهیم شد. در صورتی که وجه اشتراک حداکثر تا آخر شهریور سال ۱۳۷۲ پرداخت نشود دلالت دارد که به دریافت مجله علاقه ندارید.

### بهای اشتراک کشورهای دیگر

هوانی پنجاه دلار

به حساب پس‌انداز ارزی شماره ۹۵۰۰۶۸ (ایرج افشار) شعبه ۸۲۰ بانک صادرات ایران -

چهارراه زعفرانیه - تجریش پرداخت شود.

چون ارسال مجله به خارج دشواریها دارد (مخصوصاً به مناسبت گران شدن پست) ترجیح می‌دهیم علاقه‌مندان مجله را توسط دوستان و خویشان خود بخواهند، به این بهانه:

اروپا و آسیا: بیست هزار ریال (هوانی) - آمریکا و ژاپن و استرالیا: بیست و پنج هزار ریال (هوانی)

پست زمینی همه جا: پانزده هزار ریال

از ایرانیان مقیم خارج خواهیم‌دین نماینده‌ای را در تهران معرفی کنند تا در پایان هر سال نامبرده را آگاه گردانیم تا در صورت تمایل شما به تجدید اشتراک، وجه را بپردازند. زیرا، مکاتبه با خارج گران است و غالباً هم به بیجوابی برگذار می‌شود ورنه مجبور به قطع مجله می‌شویم.

اگر شماره‌ای از مجله توسط پست نرسد و یا معیوب باشد لطفاً بیش از انتشار شماره بعدی ما را آگاه فرمائید. ورنه از ارسال مجلد آن معذوریم.

# AYANDEH

## JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

Editor: IRAJ AFSHAR

Founded in 1925

by Dr. Mahmood Afshar

INCLUDING ARTICLES OF IRANIAN HISTORY  
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE,  
BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF  
PERSIAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS  
CONCERNING IRAN

All comments and articles should be  
addressed to the editor:

P.O. Box 19578-583  
Niyavaran, Tehran, Iran

Subscription Representative

Asia Department  
Otto Harrassowitz  
Postfach 2929  
Wiesbaden, Germany

Administrators:

Babak, Bahram, Kushyar and Arash Afshar,  
Karim Esfahaniyan, Q. Rowshani Zafarani,  
M.R. Daryugasht

Account No.: IRAJ AFSHAR, 950068, Branch 820,  
Bank Saderat Iran, Chaharruhe Zafaraniyeh, Tajrish, Tehran, Iran

VOL. 19, No. 4-6 (1993)

قیمت ۳۰۰۰ ریال

